



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

نماذج السورح

در احوالات حضرت سید الشہداء علیہ السلام

تہذیب
مؤرخ شہید شہزاد محمد علی لسان الملک پور

مطبوعات دہلی

قیام آباد - ۲۲۶۲۸۲۲

در شمار ۲۲۶۸۲۲۲

جلد چہارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ در احوالات حضرت سيد الشهداء عليه السلام

نويسنده:

محمد تقى لسان الملك سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام جلد ۴
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	جزء چهارم : بقیه معجزات حضرت دوار الشهداء علیه السلام
۱۰	نفرین حسین (علیه السلام) بر ابن جویره
۱۲	خشک شدن دست مردی که قصد حسین (علیه السلام) کرد
۱۴	بعضی معجزات روز عاشورا
۱۵	اخبار حسین سرداری عمر سعد را
۱۵	نور پیشانی حسین (علیه السلام)
۱۶	اخبار حسین (علیه السلام) از مقتل خود
۱۷	استقبال شیر حسین (علیه السلام) را
۱۸	بر آوردن انگور از ستون
۱۸	رطب آوردن نخل خشک
۱۹	مکتوب حسین (علیه السلام) به بنی هاشم
۲۰	نقش نمودن خاتم بر سنک
۲۱	هلاکت رامی از تشنگی بنفرین حسین (علیه السلام)
۲۲	نمودن رسول خدا وعلی وحسن را بر جابر
۲۴	آب دادن چهارملک حسین (علیه السلام) را
۲۵	جاری نمودن آب با انگشت از زمین
۲۶	سیراب نمودن حضرت قاسم را از خاتم
۲۷	نمودن علی را بر جماعتی
۲۷	بینا کردن چشم نجاد غلام امیر المؤمنین
۲۷	شل شدن دست مردی که پیرهه حسین را بر آورد
۲۸	سیاه شدن روی جمال حسین (علیه السلام)

- ۳۱ قصه شیر یکه در قتلگاه در کنار حسین میخفت
- ۳۳ حمل خدیجه بفاطمه و فاطمه بحسین علیهم السلام
- ۳۵ قابلگی لعیا برای حسین (علیه السلام)
- ۳۸ خیردادن ملکی پیغمبر را از یزید وقتل حسین (علیه السلام)
- ۳۹ چون آدم خلق شد آل عبا را در عرش مکتوب دید
- ۴۱ خلقت آل عبا هفت هزار سال قبل از دنیا
- ۴۳ سؤال کردن ابوحمزه سه چیز از سجاد علیه السلام
- ۴۴ حجت بودن حسین بر دو شهر مشرق و مغرب
- ۴۴ پوشیدن پیغمبر حسین را جامه بهشتی
- ۴۵ تناول حسین (علیه السلام) تحفه بهشتی را
- ۴۵ سرگذشت وادی عقیق
- ۴۷ هنیا گفتن خداوند و ملائکه بآل عبا
- ۴۸ آوردن جبرئیل بصورت دحیه کلبی فواکه بهشت را
- ۴۹ نزول فواکه بهشتی بر آل عبا علیهم السلام
- ۵۱ نزول نان و خرما و مویز بهشتی
- ۵۱ نزول انار بهشت بر آل عبا
- ۵۳ نزول خرما و ثرید بهشت برای آل عبا
- ۵۴ ملکیکه بر چانه او نام حسین مکتوبست
- ۵۴ در اینکه حسنین سید جوانان اهل بهشتند
- ۵۵ حضور آل عبا در مرک مؤمن و کافر
- ۵۶ دیدن آل عبا عرش را از میان خانه
- ۵۷ دیدن ابراهیم انوار آل عبا را در جانب عرش
- ۶۰ سرگرمی حسنین با جبرئیل
- ۶۲ مسلمان شدن عالم نصرانی و سفر دریای او
- ۶۴ جنباندن جبرئیل گهواره حسین را
- ۶۶ در اینکه حسنین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجاتست

- ۶۷ خدمت جبرئیل آل عبا را
- ۶۹ فدا شدن ابراهیم حسین (علیه السلام) را
- ۷۰ تعبیر نمودن پیغمبر خواب هند را
- ۷۱ آمدن جن بیماری حسین (علیه السلام)
- ۷۲ ملاقات روح حسین با روح پیغمبر علیهما السلام در هر روز
- ۷۲ پرده برداشتن حسین برای اصحاب خود
- ۷۳ مهر زدن حضرت سجاد برسنگ نظیر پدرانیش علیهم السلام
- ۷۴ فریشتگان زوار قبر حسین (علیه السلام)
- ۷۶ قاتل حسین (علیه السلام) در تابوت آتش است
- ۷۶ حدیث کعب الاحبار در فساد بحر و بر از قتل حسین
- ۷۹ پرده برداشتن حسین علیه السلام از برای اصحاب خود
- ۸۰ شگفتگی حسین (علیه السلام) در روز عاشورا
- ۸۱ خبر دادن حسین علیه السلام از شهادت اصحاب
- ۸۲ ذکر حضرت سجاد از روز عاشورا
- ۸۴ آرزوی شهیدان شهادت در رکاب حسین را
- ۸۴ ذکر مکارم اخلاق حسین بن علی علیهما السلام
- ۸۵ غذا خوردن حسین با مساکین
- ۸۶ ادای حضرت حسین قرض أسامة بن زید را
- ۸۶ اعطاء حسین (علیه السلام) بفرزدق
- ۸۷ قصه عربی که اجود مردم را میطلبید
- ۸۸ اثر پشت حسین (علیه السلام) از حمل زاد
- ۸۹ عطای حسین بمعلم اطفال
- ۹۰ رفتن حسین (علیه السلام) بدلجوئی محمد حنفیه
- ۹۱ منازعت حسین با ولید بن عقبه
- ۹۱ انکار حسین از صلح با یزید
- ۹۳ گریه حسین در سر قبر خدیجه

- سرگذشت حسین و غلامی که با سگ غذا میخورد - ۹۵
- آزادی کنیزک بشاخه ریحان - ۹۶
- کلام حسین بحسن علیهما السلام در تبدیل قلب و زبان - ۹۷
- آزادی غلام بقرائت قرآن - ۹۷
- در قتل اولاد حسین (علیه السلام) - ۹۸
- نسبت تکبر دادن مردی بحسین (علیه السلام) - ۹۹
- عطای حسین بمردیکه ضامن دیه شده بود - ۹۹
- حکم شکستن محرم بیضه شتر مرغ را - ۱۰۱
- ذکر خوف حسین از خدای تعالی - ۱۰۲
- خضاب حسینی بوسمه و حنا - ۱۰۳
- ذکر ثواب لعن بر قاتلان حسین علیه السلام - ۱۰۳
- لعن کردن آدم و ابراهیم قاتل حسین علیهم السلام را - ۱۰۳
- لعن کردن امام صادق قاتل حسین علیهما السلام - ۱۰۴
- حدیث حضرت رضا در لعن بر قاتل حسین (علیه السلام) - ۱۰۵
- لمن خداوند بر قاتل حسین (علیه السلام) - ۱۰۶
- حدیث پیغمبر در امن شش کس - ۱۰۸
- قصه کامل با عمر بن سعد - ۱۰۹
- ذکر کفر قاتلان سید الشهداء و زنازادگی ایشان و شدت عذاب ایشان - ۱۱۲
- عذاب قاتلان حسین (علیه السلام) - ۱۱۳
- بیان کردن خداوند برای موسی قصه عاشورا را - ۱۱۶
- ذکر قتل امام حسین علیه السلام و اتباع آن جماعت که همگان زنازادگانند - ۱۱۹
- ذکر انتقام خداوند از قتل حسین در رجعت و سبب تاخیر عذاب ایشان و قتل اولاد ایشان - ۱۲۱
- تفسیر فلا عدوان الا علی الظالمین - ۱۲۷
- تفسیر و قضینا الی بنی اسرائیل - ۱۲۷
- تفسیر و من قتل مظلوما - ۱۲۸
- قتل حضرت قائم (علیه السلام) ذریه قتل حسین را - ۱۲۹

۱۳۰	علت مسخ نشدن قاتلین حسین (علیه السلام)
۱۳۴	ذکر جمالتی از انتقام قاتلان حسین بن علی علیه السلام در دنیا
۱۳۵	عذایهای دنیوی ابن زیاد ملعون
۱۳۶	جان دادن کافر و عذاب عمر سعد
۱۴۰	در ذکر انشای مرثی و انشاد اشعار در مصائب حسین بن علی علیه السلام
۱۴۴	ذکر اشعار شعرای درب که در مرثیه حسین بن علی علیهما السلام انشاء و انشاد نموده اند
۲۴۴	ذکر عدد اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و احوال ایشان
۲۵۱	ذکر شرح حال فاطمه علیها السلام دختر حسین بن علی علیهما السلام
۲۵۲	ذکر حال سکینه دختر حسین بن علی علیهم السلام
۲۶۶	ذکر کلمات معجز آیات حسین بن علی علیهما السلام
۲۸۷	ذکر حجابها و عوذها و هیاکل
۲۸۹	فهرست
۲۹۹	درباره مرکز

ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام جلد 4

مشخصات کتاب

جز چهارم

از جلد ششم

ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام

تالیف: مورخ شهیر دانشمند لسان الملک میرزا محمد تقی سپهر طاب ثراه

با تصحیح کامل، ترجمه بعضی اشعار و لغات و مزایای دیگر، تحت نظر عده ای

از فضلا و دانشمندان تهیه شده

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

جزء چهارم: بقیه معجزات حضرت دوار الشهداء علیه السلام

نفرین حسین (علیه السلام) بر ابن جویره

و دیگر در عیون المعجزات عطاء بن سائب از برادرش حدیث میکند که: روز شهادت حسین علیه السلام، در کربالا حاضر بودم، عبدالله بن جویره از لشکر عمر بن سعد بیرون شد و پیش تاخت

فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أَبَشِّرُ بِالنَّارِ.

و این وقتی بود که سید الشهداء اطراف لشکر گاه خود را خندقی کرده بود و آتشی افروخته بشرحی که از این پیش مسطور گشت (1)

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّا إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ وَ شَفِيعٍ مُطَاعٍ وَ أَنَا مِنْ خَيْرٍ إِلَى خَيْرٍ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ يُنُّ جُؤَيْرَةَ

فرمود: حاشا و کلا (2) که من بسوی آتش روم، بنزد پروردگار آمرزنده و شفیع مطاع (3) میروم و از خیر بسوی خیر کوچ میدهم، تو کیستی؟ گفت: من عبدالله بن جویره. آنحضرت دست بر داشت.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ جُرَّةَ إِلَى النَّارِ.

گفت: ای پروردگار من! بکشان او را بسوی دوزخ. ابن جویره در خشم شد و بجانب آنحضرت حمله افکنده اسب بر جهانند، اسب او آغاز حرونی (4) کرد و او را از

ص: 2

1- ص 226 جزء دوم

2- این دو کلمه در مقام انکار بکار میروند، یعنی نه، چنین نیست

3- مطاع: فرمان برده شده

4- حرونی: چموشی، سرکشی

پشت در انداخت ، چنانکه یکپایش در حلقه رکاب علاقه گشت(1) و اسب شوموس دویدن گرفت و سرو مغز او را بر حجر و شجر همی زد ، چند که قدم او وساق او و ران او پاره پارگشت ، جانش بآتش دوزخ شتاب گرفت و هنوز يك نيمه تش علاقه رکاب بود .

خشك شدن دست مردی که قصد حسین (علیه السلام) کرد

و دیگر در خرایج و جرایح مسطور است که : حسن و حسین علیهما السلام در کنار نخل عجوة(2) آمدند و از برای قضای حاجت بزمین پستی فرود شدند . خداوند تبارك و تعالی در میان ایشان دیواری برانگیخت و پس از قضای حاجت، در کنار چشمه آبی که در آنجا بود ، وضو بساختند و طریق مراجعت گرفتند. در عرض راه مردی فظی غلیظی(3) با ایشان دچار شد و گفت : بیم نکردید از خصم خویش؟ از کجا میرسید؟ صورت حال باز گفتند ، پس قصد کرد که ایشان را آسیبی رساند ناگاه صوتی گوشزد ایشان شد

يَقُولُ: يَا شَيْطَانُ أَتُرِيدُ أَنْ تُؤْذِيَ ابْنَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ عَلِمْتَ بِالْأَمْسِ مَا فَعَلْتُ وَنَاوَيْتَ أُمَّهُمَا وَأَحْدَثْتَ فِي دِينِ اللَّهِ وَسَلَكْتَ عَنِ الطَّرِيقِ؟

گفت : ای شیطان؛ آیا اراده کرده باشی که پسرهای مصطفی را آسیبی رسانی؟؟ میدانی که دی چه صنعت کردی؟ و چه خصومت با مادر ایشان افکندی و در دین خدا ثلمه(4) انداختی و از طریق حق بگشتی؟! حسین علیه السلام با او آغاز غلظت فرمود و او دست بر افراشت تا بر روی حسین علیه السلام لطمه زند ، دستش از کار شد و همچنان افراشته(5) بماند . دست دیگر را بر آورد ، نیز بر جای سرد گشت .

اینوقت آغاز زاری و ضراعت(6) نهاد و عرض کرد: خدای را بخوان تا دستهای مرا از این بند و بالا رهائی دهد.

ص: 3

1- آویزان شد

2- عجوة (چو تمرة): خرمائی است نیکو در مدینه

3- فظ ، غلیظ : تند خوی ، خشن

4- ثلمه (بضم اول): شکاف ، شکستگی

5- افراشته : بلند

6- ضراعت : درخواست بازاری و التماس

فَقَالَ الْحُسَيْنُ اللَّهُمَّ أَطْلِقْهُ وَاجْعَلْ لَهُ فِي هَذَا عِبْرَةً وَاجْعَلْ ذَلِكَ عَلَيْهِ حُجَّةً

عرض کرد: ای پروردگار من! دست او را نیرومندکن بدانسان که بود و این بلا را از بهر او عبرتی روشن و حجتی ممتحن فرما (1) پس خداوند دست های او را مستوی بداشت (2) و او از پیش روی حسنین روان شد و همگان بحضرت علی علیه السلام آمدند. آن مرد بیرون ادب عرض کرد: ایشانرا پنهانی بکجا گسیل داشتی؟ فرمود: از بهر قضای حاجت بیرون شدند. مردی از آن اعدای ردای (3) امیرالمؤمنین را بگرفت و بکشید چنانکه چاک زد، بر حسین علیه السلام دشوار آمد

فَقَالَ: لَا أَخْرَجَكَ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تُبْتَلَىٰ بِالذِّيَابَةِ فِي أَهْلِكَ وَوَلَدِكَ.

فرمود: خداوند تو را از دنیا بیرون نبرد تا دیانتی (4) که در نهاد تو است، در حق اهل و اولاد آشکار. نفرماید. در خبر است که آن مرد از در دیانت دختر خود را از برای مردی عراقی همی برد. بما رسیده است که اینواقعہ روزی چند بعد از سقیفه بنی ساعده بود.

بالجمله، حسنین علیهما السلام بسرای خویش باز شدند و حسین از برای حسن حدیث کرد

سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلُكُمْ مَثَلُ يُونُسَ إِذْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ وَالْقَاهُ بَطْهَرِ الْأَرْضِ وَأَنْبَتَ عَلَيْهِ شَجَرَةٌ مِنْ يَفْطِينٍ وَأَخْرَجَ

ص: 4

-
- 1- عبرت: چیز یکه سبب پند گرفتن باشد. حجت ممتحن: برهان آزموده
 - 2- مستوی: راست یعنی دستهایش بحالت اول برگشت
 - 3- اعدای، جمع عدو: دشمن. رداء: رولباسی
 - 4- دیانت: بی غیرتی: قوادی

لَهُ عَيْنًا مِنْ تَحْتِهَا فَكَانَ يَأْكُلُ مِنَ الْيَقْطِينِ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْعَيْنِ

وَسَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ: «أَمَّا الْعَيْنُ فَلَكُمْ وَأَمَّا الْيَقْطِينُ فَأَنْتُمْ عَنْهُ أَغْنِيَاءُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ فِي يُوسُفَ: «وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ(1)» وَلَسْنَا نَحْتَاجُ إِلَى الْيَقْطِينِ وَلكِنْ عَلِمَ اللَّهُ حَاجَتَنَا إِلَى الْعَيْنِ فَأَخْرَجَهَا لَنَا وَسَنُرْسِلُ إِلَى أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ فَيَكْفُرُونَ وَ يَتَمَتَّعُونَ إِلَى حِينٍ فَقَالَ الْحَسَنُ: قَدْ سَمِعْتُ هَذَا

فرمود: شنیدم از جد خود رسول خدا فرمود: شما همانند یونسید، گاهی که خداوند او را از شکم ماهی بیشت ارض افکند و درخت یقطین(2) از بهر او برویاند و چشمه آب از برای او پدید آورد، تا از یقطین بخورد و از ماء العین(3) بنوشید. و نیز شنیدم که رسول خدا فرمود: آب خاص شماس است، لکن با کدو حاجت ندارید و خداوند در حق یونس میفرماید: ما او را فرستادیم بسوی صد هزار کس، بل افزون(4) و ایشان ایمان آوردند، لاجرم ایشان را از دنیا بر خوردار کردیم. امروز ما محتاج باکل یقطین نیستیم، چون خداوند ما را محتاج بآب دید، چشمه آب از بهر ما پدید آورد و زود باشد که خداوند ما را بسوی افزون از امت یونس گسیل سازد و ایشان کافر شوند. و نیز از دنیا بر خوردار کردند. حضرت حسن علیه السلام فرمود: من نیز از رسول خدا اینکلمات اصغا نمودم:

بعضی معجزات روز عاشورا

در شرح شافیه و کتب دیگر مسطور است که: گروهی از لشکر عبیدالله بن

ص: 5

1- قرآن کریم (37-147)

2- یقطین: کدو

3- ماء العین: آب چشمه

4- بل افزون: بلکه زیادت از صد هزار کس (آیه 147 سوره 37)

زیاد شتری از شاه حسین علیه السلام بغارت بردند و کشتند و پختند ، بمرارت علقم(1) بر آمد و بروایتی شتر حسین را چون بکشتند ، گوشت آن آتش افروخته گشت .

و مردی از اموال منهوبه آن حضرت مقداری زعفران با خود آورد، چون بکوفت تا بکار برد، آتش گشت و زنی از آن زعفران بر خود طلی کرد(2)، مرض برص با دید آورد . و هر شتر که نحر کردند و پختند از قدر و دیکدان آتش بر افروخت و از طیب ورس آنچه بردند ، هر زن که خود را بدان طیب خوشبوی ساخت ، مبروص گشت. و شمر ذی الجوشن مبلغی زر با خود بکوفه آورد تا صایغی از بهر او حلی کند(3)، چون مرد زرگر آن زر را بآتش برد هبا گشت(4) و نابود شد ، چون این خیر بشمر لعین آورد، گفت : در نزد من این صنعت بیاید کرد، لاجرم صایغ در نزد شمر آذذهب را در آتش افکند ، همچنان هما شد و بروایتی نار یا نحاس(5) گشت

اخبار حسین سرداری عمر سعد را

و دیگر محمد بن جریر طبری در کتاب دلائل الامامه از حدیفه روایت میکند گفت : که شنیدم از حسین بن علی علیهما السلام که فرمود: البته فراهم آیند طاغیان بنی امیه بر قتل من و سرهنگ ایشان باشد عمر بن سعد . من بحضرت رسول رفتم و گفتم : حسین چنین خبر داد ، فرمود ؛ علم من علم او، و علم او علم منست . و ما میدانیم آنچه واقع میشود از آن پیش که واقع شود .

نور پیشانی حسین (علیه السلام)

فاضل مجلسی میفرماید : که چون حسین علیه السلام در مکانی تاریک نشستی، از فروغ جبین(6) روشن و شعاع نحر مبارکش بدوراه میجستند(7) و رسول

ص: 6

1- مرارت : تلخی . ملقم : حنظل که آنرا هندوانه ابوجهل نامند

2- طلی کردن : مالیدن

3- صایغ : زرگر . حلی : زبورهاییکه از طلا ساخته میشود

4- هبا گشتن : نابود شدن ، از بین رفتن

5- نار : آتش . نحاس مس

6- فروغ جبین : روشنی پیشانی

7- از تابش کردن مبارکش راهرا پیدا میکردند

خدا فراوان آن نحر رجین را بوسه میزد

در خبر است که یكروز فاطمه از خواب انگيخته شد و نگران گشت كه گاهواره حسين جنبش ميكنند و گوینده ای ذكر خواب ميگويد و كس ديدار نيست بحضرت رسول آمد و اينقصه بعرض رسانيد، فرمود: آن كس جبرئيل بود .

اخبار حسين (عليه السلام) از مقتل خود

و ديگر در كتاب مدينة المعاجز از محمد بن جرير طبري حديث ميكنند و او سند بابو محمد واقدي وزرارة بن صالح ميرساند كه گفتند: حاضر حضرت امام حسين عليه السلام شديم سه روز از آن پيش كه بجانب عراق بيرون شود، و اورا آگهي داديم از ضعف مردم كوفه و باز نموديم كه قلوب ايشان با شماسهت و شمشير ايشان بر شما . حسين عليه السلام با دست مبارك اشارتي بسوي آسمان فرمود، پس ابواب آسمان مفتوح گشت و فرشتگان چندانكه جز خدای شمار ايشان را كس نداند، فرود شدند .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ، وَ حُبُوطُ الْأَجْرِ، لَقَاتَلْتَهُمْ بِهَوْلَاءِ، وَ لَكِنْ أَعْلَمْتُ عَلِمًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ هُنَاكَ مَصَارِعُ أَصْحَابِي، لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَ لَدَى عَلِيٍّ

فرمود: اگر اتفاق توارد اشياء و تواتر حوادث و ناچيز شدن اجر و ثواب نبود، دشمنان را با اين فريشتگان رزم ميزدم و قتال ميدادم . لكن مكشوف است بر من كه محل نزول من و خوابگاه اصحاب من در آنخاك است، و جز فرزند من سيد سجاد، هيچيك را از آن مهلكه رهائي نيست .

و ديگر محمد بن جرير طبري سند بابن عباس ميرساند، فرمود: هنگام بيرون شدن حسين عليه السلام بسوي عراق، عرض كردم: يا ابن رسول الله بنزديك من چنان صورت ميبندد كه بترك اينسفر گوئيد

فَقَالَ لِي: يَا بْنَ عَبَّاسٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَصْرَعِي مِنْ هُنَاكَ وَ أَنَّ

فرمود: ای پسر عباس! مگر نمیدانی که مضجع من در آنجاست و وقتلگاه اصحاب من آنجاست! و نیز ابوجعفر سند بابراهیم بن سعید میرساند، میگوید: با زهیر بن القین حاضر خدمت حسین بودیم

فَقَالَ: يَا زُهَيْرُ! اِعْلَمْ أَنَّ هَهُنَا مَشْهَدِي وَ يَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي - يَعْنِي رَأْسَهُ - زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ فَيَدْخُلُ عَلَيَّ يَزِيدُ وَ يَرْجُو نَائِلَةً فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئاً

فرمود: ای زهیر! دانسته باش که مشهد و مقتل من در کربلاست و زحر بن قیس سر مرا حمل میدهد از برای یزید بامید عطای او، و او را عطیتی عاید نخواهد شد (1).

استقبال شیر حسین (علیه السلام) را

و دیگر در مدینه المعاجز از راشد بن مزید حدیث میکند، میگوید: در خدمت حسین بن علی علیهما السلام از مکه بجانب عراق کوچ دادیم، چون بمنزل قطقطانه رسیدیم، خواستار مراجعت شدیم، چون رخصت فرمود، نگریستم که شیری درنده آنحضرت را پذیره (2) میکند، چون نزدیک شد بایستاد

فَقَالَ لَهُ: مَا حَالُ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ قَالَ: قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُبُوفُهُمْ عَلَيْكَ

فرمود: چونست حال مردم کوفه؟ عرض کرد: دل‌های ایشان با شماست و شمشیرهای ایشان بر شما

قَالَ: وَ مَنْ خَلَفَتْ بِهَا؟ قَالَ: ابْنُ زِيَادٍ وَ قَتَلَ ابْنَ عَقِيلٍ.

فرمود: چه در کوفه از پس پشت افکندی؟ عرض کرد: عبیدالله بن زیاد را. و او مسلم بن عقیل را بکشت. فرمود: اکنون بکجا میشوی؟ عرض کرد: بارض عدن

ص: 8

1- جایزه ای باو نخواهد رسید

2- پذیره: استقبال، پیشواز

بر آوردن انگور از ستون

و دیگر در مدینه المعاجز از ابو محمد عبد الله بن محمد روایت میکند که گفت: حاضر حضرت حسین بن علی بودم، فرزندش علی اکبر صلوات الله علیه در آمد و از پدر در غیر وقت عنب (انگور) طلب نمود آنحضرت دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز (1) برآورد

فَقَالَ: مَا عِنْدَ اللَّهِ لِأَوْلِيَائِهِ أَكْثَرُ.

فرمود: در نزد خداوند از برای دوستانش از این افزون تواند بود

رطب آوردن نخل خشک

و همچنان در مدینه المعاجز از مردی از اولاد زبیر بن العوام حدیث میکند که: در خدمت حسین بن علی در سفری بمنزلی در آمدیم و در تحت نخلی خشک فرود شدیم، فرشی بگسترده و آنحضرت بنشست و در برابرش نخل دیگر بود که از رطب (2) بار داشت. حسین علیه السلام دست برداشت و خدای را بکلماتی که ما فهم نتوانستیم کرد بخواند، در زمان آن نخل سبز و ریان گشت و از رطب گرانبار شد (3) آن جمال که شتر بکری داده بود، چون این بدید، گفت: سوگند با خدای که سحر است

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: وَيْلَكَ لَيْسَ بِسَحَرٍ، وَلَكِنَّ دَعْوَةَ ابْنِ نَبِيِّ مُسْتَجَابَةً

فرمود: وای بر تو این سحر نیست، بلکه دعای پسر پیغمبر است که خداوند باجابت مقرون میدارد، پس بر آن نخله بر آمدند و چند که رطب داشت، فراهم آورده مضبوط نمودند

ص: 9

1- موز: میوه ایست که در نقاط گرمسیر بعمل می آید

2- رطب: خرماى تازه

3- فوراً آندرخت خرماى خشک، سبز و شاداب گشت و خرماى تازه بسیارى برآورد

و دیگر در بصائر الدرجات ، سند بحمزه بن حرمان پیوسته میشود میگوید : از خروج حسین بن علی و تخلف محمد بن حنفیه از صادق آل محمد سؤال کردم

فقال علیه السلام: إِنِّي أَحَدْتُكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لَا تَسْئَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا لَمَّا مَثَلَ مَتَوَجِّهًا دَعَا بِقِرْطَاسٍ فَكَتَبَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ أَسْتَشْهِدُ مَعِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ

صادق آل محمد فرمود : در این مسنلت تو را حدیثی خواهم گفت ، از پس این مجلس دیگر پرسش مکن ، همانا گاهی که حسین بن علی عزیمت درست کرد تا بعراق شود ، کاغذ طلبید و این کلمات را بنگاشت .

میفرماید. این کتاب خطا بیست بسوی بنی هاشم . همانا هر کس با من ملحق شود کشته گردد. و آنکس که مخالفت کند روی نصرت نبیند. از این حدیث در خاطر بعضی از ناس(1) صورت می بندد که محمد بن حنفیه از ملازمت رکاب حسین علیه السلام متقاعد(2) گشته ، و این درست نباشد ، چه در ذیل قصه خروج حسین علیه السلام از مکه بجانب عراق نگاشته آمد که : محمد بن حنفیه هنگام وداع اینکلمات را بعرض رسانید و از ملازمت رکاب باز ماند .

فقال : واللّٰه يا اخي لا اقدر اقبض قائم سني ولا كعب رُمحي ، ثم لا فرحت بعدك ابدا ، ثم ودعه وقال : اسئد تودعك الله تعالى من شهيد مظلوم

ص: 10

1- ناس (اناس) : مردم

2- متقاعد گشتن : باز نشستن و رفتن

عرض کرد: ای برادر! سوگند با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم و حمل کعب نیزه نتوانم، از این روی از حضرت تو دور افتادم. اکنون شهید مظلومی را بخدای میسپارم و میروم. لاجرم چون رنجور بود، از زحمت سفر معذور بود. و همچنان این کتاب خاص محمد نبود، بلکه خطا بیست عامه بنی هاشم را، بیرون بیماران و رنجوران، آنانکه قدرت حرکت و نیروی جهاد دارند.

نقش نمودن خاتم بر سنک

و دیگر در مدینه المعاجز سند بام اسلم پیوسته میشود، میگوید: در طلب حضرت رسول بمنزل ام سلمه رفتم و پرسش نمودم که رسولخدا بکجاشد؟ فرمود: لختی بباش که هم اکنون فرا میرسد، لاجرم ساعتی ببودم تا آن حضرت فراز آمد، عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، من از کتب پیشین خوانده ام و دانسته ام که هر پیغمبر را مردی رصی بود، چنانکه موسی را در حیات مردی وصی بود و چون جهانرا وداع گفت، کار بوصی گذاشت. بگوی: تا وصی تو کیست؟ فرمود: وصی من در حیات من و بعد از ممات من یکی است، و آنکس وصی من تواند بود که کار چنان کند که من کنم، و دست برد و پاره سنگی از زمین برداشت و با سرانگشتان مبارک چنانکه مومی را مالش داد تا سخت دقیق (1) گشت، پس خمیر نمود و با خاتم خویش مختوم داشت

ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَعَلَ فَعَلَى هَذَا، فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي.

فرمود: کسی که کار چنان کند که من کردم، او وصی منست در حیات من و پس از وفات من. ام اسلم گوید: من از خدمت او بنزد علی علیه السلام آمدم و عرض کردم: توئی وصی رسول خدا؟ فرمود: منم و سنک پاره ای بر گرفت و بمالید و دقیق کرد و عجین نمود و خاتم بر زد و فرمود: ای ام اسلم! آنکس که کار بدینگونه کند

ص: 11

وصی من باشد .

از آنجا بحضرت حسن رفتم و او غلامی نارس بود ، عرض کردم : ای مولای من ! وصی پدر تو باشی ؟ فرمود : منم وصی پدر و سنگپاره ای بگرفت و کار چنان کرد که علی کرد . از خدمت او بحضرت حسین آمدم و او کودک خرد سال بود .. عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، توئی وصی برادر ؟ فرمود : بیرون من نیست . و با سنگپاره آن صنعت کرد که برادرش حسن کرد و خداوند ام اسلم را زنده بگذاشت ناگاهی که حسین علیه السلام شهید شد و اهل بیت مراجعت کردند.

آنگاه حاضر خدمت سید سجاد شد و عرض کرد: توئی وصی پدر و فرمود : منم و حصاتی را بدست کرد و چون موم بمالید و خمیر ساخت و خاتم بزد و آن کار را چون پدر بخاتم آورد.

هلاکت رامی از تشنگی بنفرین حسین (علیه السلام)

و دیگر در کتاب ثاقب المناقب قاسم بن اصیغ بن نباته از مردیکه در سپاه حسین بود حدیث میکند که : چون زحمت عطش بر سپاه حسین مستولی گشت ، آنحضرت بر مرکب مسناة(1) بر نشست و آهنگ فرات فرمود . مردی از بنی ابان ابن دارم ، که حافظ شریعه بود ، تیری بقصد آن حضرت پرتاب کرد و بزخم پیکان حنک(2) مبارکش را جراحت نمود

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ ! أَظْمِئُهُ ، اللَّهُمَّ أَظْمِئُهُ .

یعنی ای پروردگار من! این را می را زحمت عطش بچشان . در زمان بالای عطش بروی استیلا یافت . قاسم بن اصیغ میگوید: نگران بودم که قله های آب(3) در نزد او حاضر بود ، می آشامید و فریاد بر می آورد:

وَيَلِكُمْ اسْقُونِي قَتَلَنِي الظَّمَاءُ

ص: 12

1- مسناة ، در لغت بمعنی رام و هموار و در ص 366 جزء دوم راجع باین اسب تذکره شد

2- حنک (بفتح حین) : کام ، زیر زنج

3- تله : کوزه ، سبو

یعنی ای وای بر شما! سقایت کنید مرا که تشنگی مرا کشت.

قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثَ إِلَّا يَسِيرًا، حَتَّىٰ انْقُدَ بَطْنُهُ انْقِدَادَ بَطْنِ الْبَعِيرِ.

قاسم بن اصیغ میگوید: سوگند با خدای زمانی دیر برنیامد که شکمش مانند شکم شتر از درازا بشکافت و بروایتی قلال و اقداح سرشار از آب در پیش روی او بود و از ققای او آتش بر میدهید و فریاد بر می آورد:

اسْقُونِي قَتْلَنِي الظَّمَا

تا جان بدوزخ روان کرد. و دیگر ابن شهر آشوب روایت میکند که: مردی از قبیله کلب خدنگی بجانب حسین علیه السلام گشاد داد و بر شفق (1) آن حضرت آمد

فقال عليه السلام:

فقال عليه السلام: لَا أَزْوَكَ اللَّهُ.

فرمود: خداوند تو را سیراب نکند. در حال چنان تشنه شد که بکثرت آشامیدن آب عطش او شکسته نمیگشت. در پایان کار خویشتن را بفرات افکند و آب می خورد تا بمرد

نمودن رسول خدا و علی و حسن را بر جابر

و دیگر در ثاقب المناقب مسطور است: جابر بن عبدالله میفرماید: گاهی که حسین بن علی آهنگ سفر عراق داشت. بحضرت او شتافتم و عرض کردم: تو پسر رسول خدائی و یکتن از سبطین صواب آنست که با این جماعت طریق مصالحت و مسالمت سپاری و کار چنان کنی که برادرت حسن کرد

فقال: يا جابر! قد فعل ذلك أخي بامر الله و رسوله و أنا أيضاً أفعل بامر الله و رسوله. أتريد أن أشتهد رسول الله صلى الله عليه وآله و علياً و أخي الحسن بذلك الآن

فرمود: ای جابر! برادر من جز بامر خدا و رسول خدا تقدیم امری نفرمود.

ص: 13

و من نیز جز بحکم خدا و رسول او اقدام در امری نکنم. اگر خواهی هم اکنون رسول خدا و علی مرتضی و برادرم حسن را بشهادت حاضر سازم. این هنگام نگریستم، دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و علی و حسن و حمزه و جعفر فرود شدند و بر زمین قرار گرفتند. من سخت بترسیدم و مذعور(1) از جای بجستم

فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ: يَا جَابِرُ؟ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ فِي أَمْرِ الْحَسَنِ قَبْلَ الْحُسَيْنِ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِأَمْرِهِ مُسْلِمًا وَلَا تَكُونَ مُعْتَرِضًا.

رسول خدای فرمود: ای جابر! آیا تو را آگهی ندادم از امر حسن قبل از حسین؟ تو مؤمن نبوده باشی تا گاهی که بر کردار حسین سر تسلیم فرود آری و طریق اعتراض نسپاری. آنگاه فرمود: ای جابر! اگر خواهی، نشستگاه معاویه و مقام حسین و جای یزید قاتل او را دیدار کنی؟ عرض کردم: چگونه نخواهم؟! پس پای مبارک را بر زمین کوفت و زمین بشکافت و دریائی نمودار شد و دریا نیز شکافته گشت و زمین دیگر بادید آمد. و آنزمین نیز بشکافت. بدینگونه هفت زمین و هفت دریا شکافته شد. آنگاه دریا های آتش دیدار کردم و ولید بن مغیره و ابو جهل و یزید با جماعتی از شیاطین را در سلسله نار دیدم(2) و عذاب ایشان از همه دوزخیان شدید تر بود. آنگاه رسول خدا فرمود: سر بردار، چون سر برداشتم، ابواب سموات را گشاده دیدم و جنت را باعلی درجت نظاره کردم. پس رسول خدای با آنان که در ملازمت او بودند صعود داد

فَلَمَّا صَارُوا فِي الْهَوَاءِ، صَاحَ بِالْحُسَيْنِ: يَا بَنِيَّ الْحَقِ بِي، فَلَحِقَهُ الْحُسَيْنُ

چون از زمین لختی فزاز شد، حسین را بانك زد که: ای فرزند! با من ملحق شو. پس حسین با رسول خدای پیوست و صعود دادند تا بجنّت در آمدند و و من نگران بودم که رسول خدا دست جابر را در دست داشت.

ص: 14

1- مذعورا: ترسان

2- سلسله نار: زنجیر آتش

وَقَالَ: يَا جَابِرُ، هَذَا وَلَدِي مَعِي هَا وَ هُنَا، فَسَلِّمْ لَهُ أَمْرَهُ وَلَا تَشْكُ فَتَكُونَ مُؤْمِنًا

یعنی رسول خدا فرمود: ای جابر! این فرزند من حسین است در نزد من امر او را دست با زده تا بصوابدید او باشد و در کار او شک مکن تا در شمار مؤمنان باشی. جابر میفرماید: دیدگانم نابینا باد. گر آنچه دیدم بزاید و کم روایت کردم.

آب دادن چهارمک حسین (علیه السلام) را

و دیگر در ثاقب المناقب مسطور است، که در کتاب البستان محمد بن سنان روایت میکند که: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردند که: حسین بن علی عطشاننا شهید شد؟ فرمود: از کجا؟

وَقَدْ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَمْلَاقٍ مِنْ عُظْمَاءِ الْمَلَائِكَةِ، فَهَبَطُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَقْرَأُ بِكَ السَّلَامَ وَيَقُولَانِ: أَخْتَرْنَا إِنْ شِئْتَ أَنْ نَخْتَارَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِأَسْرَهَا إِلَيْهِ شَرْبَةَ مَاءٍ، فَشَرَّبَهَا، فَقَالُوا لَهُ: أَمَا إِنَّكَ لَا تَنْظُمُ بَعْدَهَا أَبَدًا.

همانا خداوند چهار فرشته از بزرگان فرشتگان بسوی او رسول فرستاد ایشان بحضرت او شتافتند و عرض کردند: خدا و رسول تو را سلام می‌رسانند و میفرمایند: اگر خواهی اختیار کن دنیا و آنچه در دنیاست بجمله عطا کرده می‌شوی و بردشمنان نیز چیره خواهی بود و اگر نه بنزدیک ما بشتاب. حسین علیه السلام فرمود: دنیا نمیجویم و بحضرت حق میپویم. اینهنگام فرشتگان او را شربتی آب دادند تا بیاشامید و عرض کردند: از این پس هرگز تشنه نخواهی شد.

جاری نمودن آب با انگشت از زمین

و نیز در ثاقب المناقب از حضرت رضا علیه السلام مرویست ، میفرماید چون از شدت عطش کار بر اصحاب حسین علیه السلام سخت افتاد ، بحضرت او شکایت آوردند . هم در اینوقت خداوند ملکی را بسوی او رسول فرستاد

فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ : هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ : هُوَ السَّلَامُ . (1)

عرض کرد : خداوند ترا سلام می‌رساند و میفرماید : آیا هست از برای تو حاجتی؟ عرض کرد: خداوند داناتر است از آنچه اصحاب من از عطش بنزد من شکایت آورده اند

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مَلِكٍ : قُلْ لِلْحُسَيْنِ : خُطَّ لَهُمْ بِإِصْبِعِكَ خَلْفَ ظَهْرِكَ يَرُؤُوا..

خداوند ملکی را وحی فرستاد که حسین را بگو : با سرانگشت خود از قفای خود خطی رسم کن ، تا اصحاب تو سیراب شوند، لاجرم آنحضرت با سر انگشت سبابه (2) خطی کرد

فَجَرَى نَهْرٌ أَيْضٌ مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ .

پس نهری سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل جریان یافت ، آنحضرت و اصحابش بیاشامیدند . آنفریشته عرض کرد: یابن رسول الله ؛ اجازت میفرمائی من از این آب بنوشم ؟ چه این آب خاص تست و آن رحیق مختوم است (3) و ختام از مشکی اذفر دارد. حسین علیه السلام فرمود : اینک در نزد تست ، اگر دوست داری بیاشام.

ص: 16

1- گویا از اینجا جمله نئی افتاده است

2- سبابه : انگشت بین شست و انگشت وسط

3- رحیق ؛ شراب خالص . مختوم مهر شده ، دست نخورده

سیراب نمودن حضرت قاسم را از خاتم

و نیز بما رسیده است که: قاسم بن حسن علیهما السلام چون لختی با لشکر ابن سعد رزم داد، باز آمد

یا عَمَّاءُ، أَلْعَطَشُ أَلْعَطَشُ، أَدْرِكُنِي بِشَرْبِهِ مِنَ الْمَاءِ.

از عطش بنالید و از عم شربتی آب طلب نمود. آن حضرت او را صبر(1) فرمود، و خاتم خویش را بدو عطا کرد و فرمان داد که: در دهان گذارد و بمکیدن صورت عطش را بشکند. از قاسم روایت کرده اند که فرمود: چون در دهان گذاشتم گویا چشمه آب بود. پس سیراب شدم و دیگر باره بسوی میدان تاختن کردم.

ابن شهر آشوب از ابی مخنف روایت میکند که: اعور سلمی و عمرو بن الحجاج الزبیدی با چهار هزار نفر حافظ شریعه فرات بودند. حسین علیه السلام حمله افکند و صفوف ایشانرا بدرید و فرس در فرات راند

قَالَ: أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنْ عَطْشَانٌ وَاللَّهِ لَأَذِقَ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ.

فرمود: تو تشنه ای و من تشنه ام! سوگند با خدای آب نوشم تا تو نیاشامی چنان مینمود که اسب فهم آنکلمات میکند، سر برداشت، یعنی آب نخورم تا تو نخورده باشی. حسین دست فرا برد که کفی آب بر گیرد. یکتن از لشکر ابن سعد فریاد بر آورد: که هان ای حسین! تو آب مینوشی و حرم تو پایمال لشکر میشود. آن حضرت آب را از کف بریخت و اسب بر جهانند وصف بشکافت و بکنار خیام خویش بشتافت و این خبر را بکذب یافت(2)

ص: 17

1- امر بصبر نمود

2- در این قضیه چیزیکه دلالت بر معجزه نماید بنظر نمیرسد. گویا نظر مرحوم سپهر بفهم اسب کلام آنحضرت ترا بوده ولی نظیر این تفرسها از اسبهای تربیت شده عربی بسیار نقل شده است.

نمودن علی را بر جماعتی

و دیگر راوندی از باقر علیه السلام حدیث میکند که: جماعتی بعد از حسن سلام الله علیه بحضرت حسین علیه السلام آمدند و عرض کردند: یا ابن رسول الله! از آن کرامات عجیب که امیر المؤمنین علیه السلام با ما مینمود در نزد تو چیست و فرمود: پدر مرا میشناسید؟ عرض کردند چگونه شناسیم؟! دست بز دو پرده ای که بر باب بیت آویخته بود بر کشید و فرمود: نگران شوید، چون نظر کردند، امیر المؤمنین را در آن بیت نگریستند

فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ حَقًّا وَأَنَّكَ وَلَدُهُ.

گفتند: شهادت میدهیم که امیر المؤمنین خلیفه بر حق است خدای را و تو فرزند اوئی

بینا کردن چشم نجاد غلام امیر المؤمنین

و دیگر در ثاقب المناقب سند بحضرت باقر علیه السلام پیوسته میشود، میفرماید:

نجداد مولای امیر المؤمنین مرا حدیث کرد که: نگران بودم، گاهی که امیر المؤمنین علی علیه السلام هر خدنگی را که بجانب دشمن پرتاب میکرد. فریشتگان آن تبر را بر میگرفتند و بنزد امیر المؤمنین حاضر میکردند. چون اینصورت را بدیدم نابینا شدم و بحضرت حسین علیه السلام شتافتم

فَقَالَ: لَعَلَّكَ رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ تَرُدُّ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمُهُ قُلْتُ: أَجَلٌ

فرمود: مگر دیده باشی فریشتگان تیر بحضرت امیر المؤمنین باز میآورند؟ عرض کرد: چنین است، پس با دست مبارک چشم های او را مسح کرد تا بینش باز آورد.

شل شدن دست مردی که پیرهن حسین را بر آورد

و دیگر در مدینه المعاجز مسطور است که: در یوم عاشورا چون اصحاب

معجزات علیه السلام بجمله کشته شدند، آن حضرت پیرهن خلقانی را از چند جای خرق(1) کرد و در تحت ثیاب پیوشید، تا گاهی که او را شهید کنند و ثیاب او بر گیرند، آن پیرهن خلقانرا بجای گذارند، بعد از شهادت آنحضرت مردی بر آن پیرهن نیز طمع بست و از بدن مبارکش بیرون کرد، در زمان از هر دو دست شل گشت.

سیاه شدن روی جمال حسین (علیه السلام)

و نیز در مدینه المعاجز مسطور است، راوی میگوید: مردی را در مکه دیدار کردم که با حالی تباه و چهری سیاه فریاد بر می آورد که:

أَيُّهَا النَّاسُ ذُلُّونِي عَلَى أَوْلَادِ مُحَمَّدٍ .

گفتند: کیستی؟ گفت: من فلان پسر فلان. گفتند: دروغ مزن، اوصحیح وصبیح(2) بود، تو سیاه و تباهی. گفت: گوش دارید تا چگویم. من جمال حسینی علیه السلام در بعضی از منازل با او بودم

فَرَأَيْتُ نِكَّةَ لِبَاسِهِ .

بند زیر جامه او را دیدار کردم و طمع در آن بستم و بعد از شهادت آنحضرت چون راه کوفه پیش داشتیم، در عرض راه مرا آن بند زیر جامه فریاد آمد.

از آنجا باز آمدم بمقتل شهدا، و آن حضرت را با سر بریده آغشته بخون دیدم، دست فرا بردم که آن بند را مأخوذ دارم. دست مبارک را بر آورد و بردست من زد، چنانکه عروق من خواست بگسلد. برخاستم و پای بر سینه آن حضرت گذاشتم و بند را بگرفتم و چند که کشیدم نتوانستم باندازه اصبعی از دست او فرا کشید، پس کاردی بر آوردم و انگشتان مبارکش را قطع کردم و دیگر باره آن بند را بگرفتم تا بکشایم، ناگاه خیلی را دیدم که از جانب فرات فراز آمدند و استشمام

ص: 19

1- خلقان: کهنه. خرق: پاره کردن

2- صحیح: سالم. صبیح: زیبا، خوشرو

رایحه ای کردم که هرگز اطیب(1) از آن ندیدم . با خود اندیشیدم که این جماعت از لشکر ابن سعد باز شتافته اند ، تا اگر در میان کشتگان زنده ای بدست کنند، سر بردارند . سخت بترسیدم و خود را در میان کشتگان در افکندم و مخفی داشتم .

اینوقت آن مردی که از پیش روی آن جماعت بود، با چهره ای که شنعت آفتاب میکرد(2). ندا در داد که : منم محمد رسول خدای - و آن دیگر گفت : منم علی مرتضی - و سه دیگر فرمود : منم حمزه اسدالله - چهارم گفت : منم جعفر طیار - پنجم بانگ بر آورد : منم حسن بن علی، پس فاطمه علیها السلام نزدیک شد و همی گریست و گفت :

حَسْبِي وَ قُرَّةَ عَيْنِي ! أَبْكِي عَلَى رَأْسِكَ أَلْتَقَطُوعَ ؟ أَمْ عَلَى يَدَيْكَ أَلْمَقْطُوعَتَيْنِ ؟ أَمْ عَلَى بَدَنِكَ أَلْمَطْرُوحِ : أَمْ عَلَى أَوْلَادِكَ الْأُسَارَى ؟

فرمود: ای محبوب من! ای روشنی چشم من! بر سر بریده ات بگیریم؟ بردست های قطع شده ات ناله کنم؟ بر بدن بخاک افتاده ات زاری نمایم؟ بر اولاد اسیرت جزع فرمایم؟

آنگاه رسول خدا فرمود : سر محبوب من در کجاست ؟ ناگاه دیدم سر حسین بردست پیغمبر است . پس آن سر را بر پیکر حسین گذاشت و آن حضرت برخاست و مستوی بنشست و پیغمبر با او معانقه(3) کرد و بگیرست و فرمود : ای فرزند! ترا جوعان و عطشان می بینم ، خداوند سیر و سیراب نکند دشمنان ترا، قاتل ترا نمی- شناسم بگوی : تا کدام کس قطع کرد اصابع ترا؟ عرض کرد: اینک در پهلوی من است جمال(4) را گفتند : رسول خدا ترا طلب میکند و مرا در نزد او حاضر کردند. فرمود : ای دشمن خدای! ترا چه افتاد که انگشتان فرزند مرا قطع کردی؟

ص: 20

1- اطیب: خوشبوتر

2- آفتاب در برابر رخسار او زشت مینمود

3- معانقه: دست در گردن یکدیگر انداختن

4- جمال(چوشداد): ساریان ، شتر ران

خداوند روی ترا سیاه کناد. جمال گفت: از آنوقت من بدینصورت بر آمدم. جماعتی که در گرد او بودند، زبان بلعن او گشودند.

در جلد هفدهم عوالم مسطور است که: سعید بن المسیب روایت کرده که: بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام، چون هنگام موسم برسید، در رکاب سید سجاد علیه السلام زیارت مکه شتافتم. هنگام طوف کعبه مردی را دیدم با روئی سیاه چون شب مظلم و دو پای لنگ و دو دست شل، خویش را با ستار(1) کعبه آویخته و میگوید:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ، اغْفِرْ لِي وَ مَا أَحْسَبُكَ أَنْ تَفْعَلَ وَ لَوْ تَشَفَّعَ فِي سُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَرْضِيكَ وَ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ لِعِظَمِ جُزْئِي .

یعنی ای پروردگار من! ای خداوند این خانه بیارمز مرا و میدانم نمی آمرزی اگر چند شفاعت کنند مرا ساکنان آسمانها و زمینها و تمام آفریدگان، چه گناه من بزرگتر از آنست که آمرزیده شوم. سعید بن مسیب میگوید: من و جماعتی از مردم در گرد او انجمن شدیم و گفتیم: ابلیس از رحمت خدای مایوس نیست، تو کیستی و جرم و جریرت تو چیست و آنگاه قصه خویش را دراز تر از آنچه من بنده نگاشتم تقریر کرد، تا بدانجا که شمشیر شکسته ای در قتلگاه بدست کردم و دست های حسین را قطع نمودم و قصد بند شلوار کردم.

اینوقت زمین بجنبید و آسمان باهتزاز آمد و شنیدم که گوینده ای میگوید:

وَ إِبْنَاءِ، وَ مَقْتُولَاهُ وَ ذَبِيحَاهُ وَ أَحْسِينَاهُ، وَ غَرِيْبَاهُ! يَا بَنِي قَتْلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مَنْ شَرِبَ الْمَاءَ مَنَعُوكَ .

و من از خوف و خشیت، خویش را در میان کشتگان افکندم تا کس مرا نداند.

ص: 21

بالجمله، جمال قصه خویش را بشرح کرد تا بدانجا که رسول خدای از حسین پرسش فرمود: دست های ترا کدام کس قطع کرد؟ و آنحضرت مرا بنمود، پس پیغمبر سخت بگریست و بر سر من آمد

فَقَالَ: مَا لِي وَمَا لَكَ يَا جَمَالَ: نَقَطَعَ يَدَيْنِ طَالَ مَا قَبْلَهُمَا جِبْرَائِيلُ وَمَلَائِكَةُ اللَّهِ أَجْمَعُونَ وَتَبَارَكَتْ بِهِمَا أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ أَمَّا كَفَاكَ مَا صَنَعَ بِهِ الْمَلَاعِينَ مِنَ الذُّلِّ وَالْهَوَانِ؟ هَتَكُوا نِسَانَهُ مِنْ بَعْدِ الْخُدُورِ وَانْسَدَالِ السُّتُورِ سُودُ اللَّهِ وَجَهَكَ يَا جَمَالَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ قَطَعَ اللَّهُ يَدَيْكَ وَرَجَلَيْكَ وَجَعَلَكَ فِي حِزْبٍ مِنْ سَفْكَ دِمَائِنَا وَتَجَرَّ عَلَى اللَّهِ

فرمود: ای جمال! چه افتاده است ترا با من و مرا با تو؟ قطع کردی دست هائیکه میبوسیدند جبرئیل و فرشتگان خدا و تبرک بدان میجستند اهل آسمان و زمین!! کافی نبود آنچه این ملاعین از خواری و ذلت بر حسین فرود آوردند و حرمت حریم او را نگاه نداشتند و زنان او را در پس پرده ها نگذاشتند.

هان ای جمال! خداوند روی تو را در دنیا و آخرت سیاه کناد و دستها و پاهای تو را قطع کناد و تو را در شمار آنان بحساب گیراد که بر خدای بیرون شدند و خون ما را بر یختند.

از پس اینقصه جمال گفت: در طلب شفاعت بدین حضرت ضراعت آوردم و دانسته ام آمرزیده نشوم. مردمان چون قصه او بشنیدند، «تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ» در لعن او هم آواز گشتند- لعنة الله عليه -

قصه شیر یکه در قتلگاه در کنار حسین میخفت

و دیگر در مدینه المعاجز مسطور است که: مردی از قبیله بنی اسد روایت کرده که بعد از کوچ دادن لشکر بنی امیه از کربلا باضجیع(1) خود بر نهر علقمی در آمدیم شگفتیها دیدم که قدرت بر گفتن ندارم، گاهی که باد وزیدن میگرفت، نفحات مشک و

ص: 22

1- ضجیع: همخوابه، همبستر

عنبر میپراکند و شبانگاه مینگریستم که ستار های آسمان بزمین فرود می شدند و از زمین بسوی آسمان صعود می دادند و هنگام غروب آفتاب، از جانب قبله شیری در میرسید و بقتلگاه کشتگان در میرفت و بامدادان مراجعت مینمود .

با خویش اندیشیدم که این جماعت خوارچند که بر عبیدالله بن زیاد در آمدند و بامر او کشته شدند ، لکن من از قتل⁽¹⁾ این عجایب ندیده ام. سوگند با خدای يك امشب بیدار خواهم بود، تا بدانم این شیر با کشتگان چه صنعت پیش خواهد داشت : و هنگام غروب آفتاب حاضر شدم، ناگاه دیدم: شیری هایل المنظر⁽²⁾ بادید آمد . مرا از خوف رعدتی⁽³⁾ بگرفت و بیم کردم که مباد قصد من کند. آن شیر بمیان کشتگان در آمد و بر جسدیکه طلیعة شمس داشت⁽⁴⁾ بخفت و چهره خود بر آن جسد مسح همی کرد ، و همهمه و دمدمه همیداشت . گفتم : الله اکبر!! این چه اعجوبه⁽⁵⁾ است ؟ و ببودم ، چون تاریکی جهان را بگرفت ، روی زمین را بشموع افروخته معلقه آکنده دیدم و بانگ لطمات مفتح شنیدم و های های بکا و نحیب اصغا نمودم و از تحت الأرض شنیدم که ناعی میگوید : « واحسیناه! وا اماماه ! » پشت من بلرزید، پیش شدم و یکتن باکی⁽⁶⁾ را سوگند دادم که این هنگامه از کجاست ؟ گفت : این جماعت زنان جن اند که هر روز و هر شب بر حسین ذبیح عطشان میگیرند ، گفتم : این حسین همانست که شیر در کنار او است؟ گفتند: جز او نیست. آیا میشناسی آن شیر را؟ گفتم : نمیشناسم ، گفتند : او پدرش علی بن ابی طالب است، پس من باز شدم و آب چشمم بر چهره روان بود⁽⁷⁾

ص: 23

1- قتل، جمع قتیل : کشته

2- هایل المنظر : کسی که دیدار او ترس آور است

3- مانند هنگام طلوع خورشید میدرخشید

4- اعجوبه : چیز شگفت آور

5- باکی : گریان

6-

7- این حکایت را مصنف با تمام خصوصیاتش در صفحه 261 جزء سوم ذکر نمود، در اینجا تنها بعضی از لغات را بمرادفاتش تبدیل کرده است

ذکر جملتی از فضایل حسین بن علی علیهما السلام

حمل خدیجه بفاطمه و فاطمه بحسین علیهم السلام

مکشوف باد که فضایل حسین علیه السلام را هیچ زبان و بیان بر نسنجد و در هیچ باب و کتاب در نگنجد. بلکه ملائک سموات أدراک درجات او نتوانند کرد. من بنده که موری دقیق را نیزم (1)، چگونه تن در این بحر عمیق در اندازم؟

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

در کتاب مسایل البلدان سند بسلمان فارسی منتهی میشود میفرماید: بخانه فاطمه در آدم و حسنین را نگریستم که در خدمت مادر ملاعب بودند. از دیدار ایشان سخت فرحان و شادان شدم. زمانی دیر سپری نشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد، عرض کردم: یا رسول الله! از فضایل حسنین مرا لختی آگهی ده تا بر محبت ایشان بیفزایم

فَقَالَ يَا سَلْمَانَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذْ رَأَيْتُ جِبْرَائِيلَ فِي سَمَاوَاتِهِ وَجَنَاتِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أُدَوِّرُ فِي قُصُورِهَا وَبَسَاتِينِهَا وَمَقَاصِرِهَا إِذْ شَمِمْتُ رَائِحَةَ طَيْبَةٍ، فَأَعْجَبْتَنِي تِلْكَ الرَّائِحَةُ فَقُلْتُ يَا حَبِيبِي مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ الَّتِي غَلَبَتْ عَلَيَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ كُلِّهَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ تَفَاحَةُ خَلَقَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِيَدِهِ مُنْذُ ثَلَاثِمِائَةِ عَامٍ مَا نَدْرِي مَا يُرِيدُ بِهَا فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ مَلَائِكَةً وَمَعَهُمْ تِلْكَ التَّفَاحَةُ فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ

ص: 24

1- ارزش موری باریک هم ندارم

رَبُّنَا يُقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَقَدْ أَتَحَفَكَ بِهِ يَدِهِ التُّفَّاحَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخَذْتُ تِلْكَ التُّفَّاحَةَ فَوَضَعْتُهَا تَحْتِ جَنَاحِ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا هَبَّ طَبَّي إِلَى الْأَرْضِ أَكَلْتُ تِلْكَ التُّفَّاحَةَ فَجَمَعَ اللَّهُ مَانَهَا فِي ظَهْرِي فَعَشِيَتْ خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ مَاءِ التُّفَّاحَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: أَنْ قَدْ وُلِدَ لَكَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَرَوْجِ الثُّورِ مِنَ الثُّورِ: فَاطِمَةُ مِنْ عَلِيٍّ فَإِنِّي قَدْ رَوَّجْتُهَا فِي الْجَنَّةِ وَجَعَلْتُ خُمُسَ الْأَرْضِ مَهْرَهَا وَسَيَخْرُجُ فِيمَا بَيْنَهُمَا ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ وَهُمَا سَيِّدَا رِجَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَيْمَةٌ يُقْتَلُونَ وَيُخَذَلُونَ فَالْوَيْلُ لِقَاتِلِهِمْ وَخَادِلِهِمْ

فرمود: ای سلمان، آنشب که مرا باسماں عروج دادند و جبرئیل مرا بسموات و جنات عبور میداد و من بر قصرها و بستانها میگذشتم، استشمام رایحه ای نمودم که بر روایح جنت غلبه داشت. مرا شگفت آمد. با جبرئیل گفتم: ای محبوب من! این رایحه چیست؟ گفت: خداوند تبارک و تعالی سیصد سال از این پیش سیبی را بیافرید و ما ندانستیم چه اراده فرموده و در این سخن بودم، که جماعتی از فرشتگان در آمدند و آن سیب را بمن آوردند و گفتند: خداوند تو را سلام میرساند و این سیب را تحفة خاص تو فرموده

رسول خدا میفرماید: آن سیب را بگرفتم و در زیر پر جبرئیل نهفتم و چون زمین باز آمدم، آنرا بخوردم و خداوند آب آن سیب را در پشت من فراهم داشت، پس با خدیجة بنت خویلد مضاجعت(1) کردم و از آب آن بفاطمه علیها السلام حامل گشت.

ص: 25

آنگاه خداوند مراوحی فرستاد که: خدیجه از بهر تو حورای انسیه ای می- آورد. او را با علی علیه الله تزویج کن، چه من او را در بهشت با علی کابین بستم(1) و خمس زمینرا بکابین او مقرر داشتم و از وی ذریه طیبه بادید آید؛ حسن و حسین که چراغ اهل بهشتند و دیگر امامان که همگان کشته شوند و مخدول گردند، وای بر قاتل و خاذل ایشان.

قابلیکی لعیا برای حسین (علیه السلام)

و دیگر در مدینه المعاجز از ابن عباس مرویست میفرماید: هنگام ولادت حسین علیه السلام خداوند لعیا را وحی فرستاد و او حورائی از حور بهشت بود، و اهل بهشت گاهی که اراده میکردند بهتر چیز را نظاره کنند، نگران لعیا میشدند و او را هفتاد هزار خدمتگذار و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار مقصوره(2) و هفتاد هزار غرفه مکمل(3) بجواهر بود. و قصر لعیا از قصور جنت اشرف و اعلی(4) بود و از فروغ چهره لعیا ساحات(5) بهشت کسب نور و ضیا مینمود.

بالجمله خداوند بسوی لعیا وحی فرستاد که: فرود شو بسوی زمین و دختر حبیب من محمد را تنها نگذار و رضوان(6) را وحی فرستاد که بهشت را بیارائید و زینت کنید بکرامت ولادت حسین و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را وحی فرستاد که: با هزار هزار ملک فرود شوید بجانب ارض، و ایشان از آسمانی بآسمانی فرود شدند، چون بآسمان چهارم در آمدند، صلصائیل را دیدار کردند و حدیث صلصائیل با اندک اختلافی در جای خود مسطور است.

بالجملة، لعیا برفاطمه علیها السلام در آمد و آن حضرت را تهنیت(7) گفت

ص: 26

-
- 1- کابین: مهر، صداق، کابین بستن: عقد ازدواج و زناشویی بستن
 - 2- مقصور: منزل وسیع
 - 3- مکمل (بصیغة اسم مفعول): تاج بر سر نهاده شده، بر نك های مختلف زینت شده
 - 4- اشرف: بهتر. اعلی: بلندتر
 - 5- ساحات، جمع ساحة: فضا
 - 6- رضوان: خادم بهشت
 - 7- تهنیت: مبارکباد گفتن

فاطمه علیها السلام را از لعیا حیا آمد که کدام فرش از برای او بگستراند، در این اندیشه بود که حورائیی از بهشت در رسید و در نوکی از درانیک جنت بیاورد(1) و بگسترده تا لعیا بنشست و هنگام فجر حسین علیه السلام متولد شد. لعیا آنحضرت را خدمت کرد و او را در مندیلی از منادیل بهشت در پیچید و چشمش را بوسه زد و در دهان مبارکش بدهید

وَ قَالَتْ لَهُ : بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ مِنْ مَوْلُودٍ وَ بَارَكَ فِي وَالدَيْكَ .

و هفت روز جبرئیل و دیگر فریشتگان بحضرت رسول میشتافتند و آنحضرت را تهنیت میگفتند . روز هفتم جبرئیل در خدمت رسول خدا بخانه فاطمه در آمد ، پیغمبر حسین علیهما السلام را که محفوف بود بنسیجی(2) صفرا، بگرفت و جبرئیل را سپرد. جبرئیل میان هر دو چشمش را بوسه زد و در دهانش بدمید

وَ قَالَ : بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ مِنْ مَوْلُودٍ وَ بَارَكَ اللَّهُ فِي وَالدَيْكَ يَا صَرِيحِ كَرْبَلَاءُ .

و بجانب حسین نگریست و سخت بگریست و ملائکه بگریستند

وَ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ : إِقْرَأِ فَاطِمَةَ ابْنَتِكَ مِنِّْي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمَا : سَمِيهِ الْحُسَيْنَ بَيْنَ فَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ وَ إِنَّمَا سَمَّى الْإِحْسَيْنَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِ أَحْسَنُ مِنْهُ وَجْهًا .

جبرئیل عرض کرد: که دختر خود فاطمه را از من سلام برسان(3) که این مولود را بنام حسین بخواند ، چه خداوند او را حسین نامید، از این روی که در زمان او نیکو روی ترا از آن کس نبود . رسول خدا فرمود: ای جبرئیل مرا تهنیت

ص: 27

1- در نوك (چوزنبور): نوعی از فرش و گستردهها است

2- نسیج: بافته شده . صفرا: زرد رنگ

3- از اینجا کلمه (وباو بگو) که ترجمه (قل لها) است ساقط شده است

میگوئی و میگرئی، عرض کرد: خدا تو را اجر بدهد در این مولود

فَقَالَ: يَا حَبِيبِي جَبْرَيْلُ، وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: شَرُّ أُمَّةٍ مِنْ أُمَّتِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِكَ لِأَنَّ لَهُمُ اللَّهَ ذَلِكَ.

فرمود: ای دوست من جبرئیل کشنده او کیست؟ عرض کرد: بدترین کسان از امت تو و آرزو میکنند شفاعت تو را و خداوند بهره نمیرساند از شفاعت تو ایشان را

فَقَالَ النَّبِيُّ: خَابَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا. قَالَ جَبْرَيْلُ: خَابَتْ ثُمَّ خَابَتْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَخَاضَتْ فِي عَذَابِ اللَّهِ.

رسول خدا فرمود: چه بسیار زیانکار است (1) امتی که پسر دختر پیغمبر خود را بکشد. جبرئیل دو کورت فرمود: چه بسیار زیان کرد و فروشد در عذاب خدا، پس پیغمبر بر فاطمه در آمد و او را از خداوند سلام رسانید و فرمود: اینمولود را بنام حسین بخوان، چه خداوند او را حسین نامید

فَقَالَتْ: مِنْ مَوْلَايَ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ

اینهنگام پیغمبر فاطمه را تهنیت گفت و بگریست. عرض کرد: ای پدر! مرا تهنیت میگوئی و میگرئی! فرمود: چنین است ای فرزند! خداوند در این مولود تو را اجر دهد، پس فاطمه سخت بنالید و بگریست و لعیا و خدما او بگریستند.

آنگاه فاطمه عرض کرد: ای پدر! کدام کس فرزند و روشنائی چشم من و میوه دل مرا میکشد؟ فرمود: بدترین جماعت از امت من که آرزومند شفاعت من اند و خداوند بهره نمیرساند ایشان را، عرض کرد: چه بزرگ زیان کرد امتی که پسر

ص: 28

1- معنی (خابت) زیان کرد میباشد و شدت از آن فهمیده نمیشود، گو با مرحوم مصنف هنگام معنی کردن کلمه را (ما اخیب) فرض کرده است.

پیغمبر خود را بکشت! لعیا گفت: زیان کرد رحمت خدای را و غرقه شد در غضب خدا.

فاطمه گفت: ای پدر؛ از جبرئیل پرسش کن که در کدام زمین کشته میشود؟ گفت: در زمین کربلا و در آنروز کس مسئلت حسین را اجابت نمیکند. لعنت خداوند و فریشتگان و آدمیان بر آنان که از نصرت او تقاعد ورزند. همانا از صلب او نه تن امامان بادید میآیند و نام همگان را بشمار گرفت، و فرمود قائم ایشان آنکس است که با عیسی بن مریم بیرون میشود! ایشانند مصابیح خداوند و عروه اسلام(1) و دوستان ایشان سکنه بهشت اند و دشمنان ایشان بهره آتش.

اینوقت جبرئیل ولعیا و دیگر فریشتگان عروج کردند ولعیا مباحی بود باینکه قابله حسین علیه السلام است. و دیگر سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات مینویسد:

قَالَ: رَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَدَتْ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْسَرِ.

یعنی حسن و حسین از ران چپ فاطمه متولد شدند.

خبر دادن ملکی پیغمبر را از یزید و قتل حسین (علیه السلام)

و نیز در مدینه المعاجز مسطور است که ملکی از ملائک صفح اعلی مشتاق دیدار رسول خدا گشت و از خداوند اجازت خواست تا بزیارت آن حضرت رود و هیچگاه سفر ارض نکرده بود(2)، چون آهنگ ارض کرد، خداوند او را وحی فرستاد که:

إِيهَا الْمَلِكِ، أَخْبِرْ مُحَمَّدًا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ اسْمُهُ يَزِيدٌ يُقْتَلُ فَرَحُهُ الطَّاهِرِ بْنِ الطَّاهِرَةِ نَظِيرَةَ الْبُتُولِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ.

ص: 29

1- عروه (چوغرفه) دسته دلو و کوزه و غیر آن و امامانرا عروه اسلام گویند، از این جهت که هر کس دین اسلام را خواهد، باید بدا من ایشان چنک زند

2- تا آنوقت بز مین نیامده بود

فرمود: محمد را آگهی ده که مردی از امت تو که نامش یزید است می کشد فرزند او را، آن فرزندی که طاهر پسر طاهره است، یعنی فاطمه که نظیر مریم مادر عیسی است. چون آن فریشته بزیر آمد و از دیدار رسول خدای برخوردار شد، با خود اندیشید که چگونه این خبر فطیح (1) را با پیغمبر برم و دل او را از قتل فرزندش بدر آرم. کاش بزمین نیامدم. از آسمان ندا در رسید که ای فریشته پذیرای فرمان شو بدانچه مأموری، لاجرم آن فریشته بحضرت رسول آمد و عرض کرد: کاش خداوند بال مرا در هم شکستی، تا این خبر با تو نیاوردمی، لکن از نفاذ (2) امر پروردگار ناچارم بدان ای محمد؛ که: مردی از امت تو که یزید نام دارد، میکشد فرزند تو را که طاهر پسر طاهره است، و قاتل او بعد از او از دنیا جز قلیل بهری نمیرد و ابدالابدین جای او در جهنم خواهد بود. رسول خدای سخت بگریست

وَقَالَ: أَيُّهَا الْمَلِكُ هَلْ تُفْلِحُ أُمَّةٌ تُقْتَلُ وُلْدِي وَفَرَّخَ ابْنَتِي؟ فَقَالَ: لِأَيِّ مُحَمَّدِ بْنِ يَرْمِيهِمُ اللَّهُ بِأَخْتِلَافٍ قُلُوبُهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فرمود: ای ملک آیا رستگار میشود امتی که میکشد پسر مرا و فرزند دختر مرا؟ عرض کرد: هرگز رستگار نمیشود و خداوند در دنیا دل‌های ایشان را باختلاف میاندازد و در آخرت گرفتار عذاب الیم میشوند

چون آدم خلق شد آل عبا را در عرش مکتوب دید

و دیگر ابن بابویه سند بعبدالله بن عباس میرساند

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى

ص: 30

1- فطیح: در زشتی از اندازه گذشته

2- نفاذ: رساندن

عَزَّ ذِكْرُهُ أَدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسَّجُدَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَ زَوَّجَهُ حَوَاءَ أُمَّتِهِ ، فَرَفَعَ طَرَفَهُ نَحْوَ الْعَرْشِ ، فَأَيُّهَا هُوَ بِحَمْسٍ سَطُورٍ مَكْتُوبَاتٍ .

یعنی رسولخدا باعلی علیه السلام فرمود: وقتی خداوند آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید و فریشتگان او را سجده کردند(1) و خداوند او را در بهشت جای داد و حوا را با او تزویج فرمود، آدم بجانب عرش نظاره کرد و پنج سطر مکتوب دید

قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ! مَا هَؤُلَاءِ؟

عرض کرد. ای پروردگار من! اینصورت چیست؟

قال الله عز وجل: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ إِذَا تَشَفَعُوا بِهِمْ إِلَيَّ خَلَقِي شَفَعْتُهُمْ فَقَالَ آدَمُ يَا رَبِّ بِحَقِّ قَدْرِهِمْ عِنْدَكَ مَا إِسْمُهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَمَّا الْأَوَّلُ فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ- وَ الثَّانِي فَأَنَا الْعَالِي وَ هَذَا عَلِيٌّ- وَ الثَّلَاثُ فَأَنَا الْفَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ- وَ الرَّابِعُ فَأَنَا الْمُحْسِنُ وَ هَذَا حَسَنٌ- وَ الْخَامِسُ فَأَنِي ذُو الْأِحْسَانِ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ كُلُّ يَحْمَدُ اللَّهَ تَعَالَى

خداوند تبارک و تعالی فرمود: اینانند که اگر برانگیخته شوند در نزد من بشفاعت، پذیرفته آید، آدم عرض کرد: ای پروردگار من! تورا بمقام و منزلت ایشان سوگند میدهم که نام ایشان را بر من مکشوف داری، خطاب آمد که منم

ص: 31

1- چون اصل کلمه (اسجد له) است و فاعل جملات قبل و بعد هم خداوند است، باید چنین معنی شود: «و فریشتگانرا بسجده او واداشت» ولی مطابق معنی مصنف باید اصل کلمه (سجد له) باشد، علاوه بر اینکه وحدت سیاق هم از بین می‌رود.

محمود و او است محمد، و منم عالی و او است علی، و منم فاطر و او است فاطمه، و منم محسن و او است حسن، و منم ذوالاحسان و او است حسین، کنایت از آنکه ایشان مظاهر جلال و جمال منند(1) و نامهای ایشان نیز از نامهای من اشتقاق یافته و همواره مرا سپاس گویند.

خلقت آل عبا هفت هزار سال قبل از دنیا

و دیگر ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب الامامه سند بمعاذ بن جبل می‌رساند

قال: قال رسول الله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ قُلْتُ فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَنَحْمَدُهُ تَقْدِيسُهُ وَنُجِّدُهُ

معاذ بن جبل میگوید: رسول خدا فرمود: خداوند خلق کرد مرا و علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را هفت هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند.

عرض کردم: یا رسول الله! در کجا بودید؟ فرمود: در پیش روی عرش خدای را تسبیح گفتیم و سپاس گذاشتیم و تقدیس و تمجید کردیم. عرض کردم: بر چه مثال؟

قَالَ: اللَّهُ بَاحِ نُورٍ حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا، صَدَّرَنَا عَمُودَ نُورٍ، ثُمَّ قَدَفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْدَلَابِ الْأَبَاءِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ لَا يُصِيبُنَا نَجَسُ الشُّرْكِ وَلَا سَفَاحُ الْكُفْرِ، لِيَسْعَدَ بِنَا قَوْمٌ وَيَشْقَى بِنَا آخَرُونَ. فَلَمَّا صِيرْنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أُخْرِجَ

ص: 32

1- جلال در لغت بزرگی و جمال خوشروئی است ولی در اصطلاح فلاسفه و متکلمین جلال بر صفات سلبيه و جمال بر صفات ثبوتیه اطلاق میشود

ذَلِكَ النُّورَ فَشَمَّهٖ نَصْفَيْنِ، فَجَعَلَ نَصْفَهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ، وَنَصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ أَخْرَجَ النُّصْفَ الَّذِي لِي إِلَى أَمْنَةَ، وَالنُّصْفَ الْآخَرَ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، فَأَخْرَجْتَنِي أَمْنَةَ، وَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلِيًّا. ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعُمُودَ إِلَيَّ فَخَرَجَتْ مِنِّي فَاطِمَةُ ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعُمُودَ إِلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. يَعْنِي مِنَ النَّصْفَيْنِ جَمِيعاً. فَمَا كَانَ مِنْ نُورٍ عَلَيَّ صَارَ فِي وُلْدِ الْحَسَنِ، وَ مَا كَانَ مِنْ نُورِي صَارَ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ، فَهُوَ يَنْتَقِلُ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

فرمود: ما اشباح نور بودیم . گاهی که خداوند خواست خلق کند ما را ، بگردانید ما را عمود نوری و در صلب آدم افکند ، پس بگردانید ما را در اصلا بدران و ارحام مادران و ساحت ما آلوده دناست شراء و بیفرمانی کفرنگشت(1) هر آینه قومی بما سعید شدند و جماعتی شقی گشتند. گاهی که خداوند ما را در صلب عبد المطلب جای داد آن نور را بر آورد و دو نیمه ساخت ، پس نیمی را در صلب عبدالله و نیمی را در صلب ابوطالب نهاد . آن نیم که بهره من بود: در رحم آمنه فرود آمد و بخش علی در رحم فاطمه بنت اسد قرار گرفت، پس من از آمنه متولد شدم و علی از فاطمه بنت اسد . آنگاه عود داد.(2) خداوند آن عمود نور را بسوی من و نیم دیگر را بسوی علی ، پس از من فاطمه بیرون شد و از علی حسن و حسین و نورعلی در ولد حسن تافت و نور من در ولد حسین و همچنان منتقل میشود در ائمه از فرزندان او تا روز قیامت .

ص: 33

-
- 1- دناست: پلیدی (ظاهر معنی جمله اینستکه هیچ يك از پدران من از حضرت آدم تا عبدالله عليهم السلام كافر یا مشرك نبود)
 - 2- عود دادن : برگردانیدن ولی در اینجا مقصود فرستادن ابتدایی است

سؤال کردن ابو حمزه سه چیز از سجاد علیه السلام

و دیگر در مدینه المعاجز سند بابو حمزه ثمالی منتهی میشود میگوید : خدمت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم: جانم فدای تو باد، بیرون تقیه از سه چیز مسئلت خواهم جست، فرمود: کار بدست تو است

قُلْتُ: أَسْأَلُكَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ . قَالَ : عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ بِلِعَانِهِ كُلِّهَا مَا تَا وَ اللَّهُ وَ هُمَا كَافِرَانِ مُشْرِكَانِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ .

عرض کردم : سؤال میکنم از تو از فلان و فلان، فرمود : لعنت خدای برایشان، سوگند با خدای، ایشان هر دوتن کافر و مشرک بودند

ثُمَّ قُلْتُ: الْأَيْمَةُ يُحْيُونَ الْمَوْتَى وَيَبْرِؤُنَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ؟

عرض کردم : ائمه ما میتوانند مردگان را زنده کنند و بی آلتی بر فراز آب مشی نمایند و کور را بینا گردانند و مبروص را شفا دهند

قَالَ مَا أَعْطَى اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَعْطَاهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فَكُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ مِنْ بَعْدُ كُلِّ إِمَامٍ إِلَى الْآخِرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَعَ الزِّيَادَةِ الَّتِي تَحْدُثُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ .

فرمود: خداوند عطا نکرد انبیا را چیزی، الا آنکه محمد را عطا کرد و زیادت عطا کرد محمد را آنچه انبیا را عطا نفرمود، و عطا کرد امیر المؤمنین را آنچه محمد را اعطا کرد و از پس او حسن و حسین و دیگر امامان را تا روز قیامت و زیادت

هر سال و هر ماه و هر ساعت عطا کرده میشوند چیزی که از پیش نبود.

حجت بودن حسین بر دو شهر مشرق و مغرب

و دیگر در بصائر الدرجات شیخ مفید از ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند!

قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ وَفِيهَا أَلْفُ أَلْفٍ تُتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبَتَيْهَا وَأَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي الْحُسَيْنِ

حسن بن علی علیه السلام میفرماید: خدای را دو شهر است: یکی در مشرق و آن دیگر در مغرب و دیوار باره(1) ایندو شهر از آهن است و هر شهری هزار هزار دروازه دارد که مصرعین آن از ذهب است و مردم هر شهری بهزار هزار لغت تکلم میکنند که قبیله دیگر نمیدانند. و من بجمیع آن لغات و آنچه در آن شهرها اندر است داننده ام. و نیست آن دو شهر را حجتی الا من و برادرم حسین

پوشیدن پیغمبر حسین را جامه بهشتی

و دیگر هشام بن عروة از ام سلمه حدیث میکند که فرمود: رسول خدای را دیدم که جامه ای بر حسین علیه السلام میپوشانید که از جامه های دنیا نبود، عرض کردم: یا رسول الله. این حله از کجاست؟

فَقَالَ: هَذِهِ أَهْدَاهَا إِلَيَّ رَبِّي لِأَجْلِ الْحُسَيْنِ وَ إِنَّ لَحَمَّتْهَا مِنْ رَغَبِ جُنَاحِ جِبْرِئِيلَ وَ أَنَا أَلْبَسْتُهَا يَا هَذَا وَ أَرَانِي بِهَا، فَإِنَّ الْيَوْمَ الزَّيْنَةَ فَإِنِّي أَحِبُّهُ.

ص: 35

فرمود: این هدیه ایست که خداوند بسوی من فرستاده از برای حسین و تارو پود آن از پره‌های کوچک جبرئیل است، من میپوشانم وزینت میکنم حسین را بآن، چه امروز روز زینت است و من دوست میدارم او را

تناول حسین (علیه السلام) تحفه بهشتی را

و دیگر در ثاقب المناقب جابر بن عبدالله حدیث میکند که: از خداوند بحضرت رسول اترجی هدیه آوردند (1) و رایحه آن مدینه را فرو گرفت. بامدادان در منزل ام سلمه رسول خدا آن اترجه را پنج بخش کرد: بخشی را بخورد و بخشی علیرا داد و بخشی فاطمه را و بخشی حسن را و بخشی حسین را. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله! مگر من از ازواج تو نیستم؟

قال: بلی یا أم سلمة ولكنها تحفة من الجنة أتاني بها جبرئيل أمرني أن أكل وأطعم عترتي يا أم سلمة إن رحمتنا أهل البيت موصلة بالرحمن منوطة بالعرش فمن وصلها وصله الله ومن قطعها قطع الله

فرمود: ای ام سلمه تو از ازواج من هستی، لکن این اترجه تحفه ایست از بهشت که جبرئیل بمن آورده، امر کرد که من بخورم و اطعام کنم عترت خود را. همانا رحم ما اهل بیت پیوسته با رحمن است و آویخته است از عرش، پس هر که بدو پیوست، خداوند پیوند میکند او را و هر که قطع کرد از او خداوندش منقطع میدارد

سرگذشت وادی عقیق

و دیگر در ثاقب المناقب از سعید بن مسیب مرویست میگوید: در عهد رسول خدا شبانگاهی آسمان بیارانی نرم باریدن گرفت، بامدادان علی علیه السلام را فرمود: برخیز تا بوادی عقیق رویم و نگران نیکوئی آب در حفر ارض (2) شویم. علی میفرماید: آن حضرت تکیه بر دست من همی داشت، پس طی طریق کردیم تا بعقیق رسیدیم و

ص: 36

1- اترج: بضم اول و تشدید جیم، معرب ترنج: میوه ایست معروف

2- حفر ارض: گودال های زمین

صفوة(1) آب را در حفر ارض نظاره کردیم . عرض کردم : یا رسول الله ! اگر دوش مرا آنها فرمودی(2) از بهر تو سفره ای از طعام بر گرفتم

فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، الَّذِي أَخْرَجْنَا إِلَيْهِ لَا يُضْبَعُنَا .

فرمود: ای علی، آنکس که ما را بدینسوی روان میدارد، ضایع نمیگذارد. در اینوقت ابری بادید آمد و رعد و برقی بیآغالید(3) و چون با ما نزدیک شد، در پیش روی رسول خدا سفره ای افکنده از رمانی که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود، و هر رمانه(4) را سه پوست بود : یکی از مروارید سفید و یکی از سیم خام و دیگر از ذهب ناب ، پس رسول خدا فرمود :

قَالَ : بِسْمِ اللَّهِ وَكَلَّ يَا عَلِيُّ هَذَا الطَّيِّبَ مِنْ سَفَرَتِكَ .

یعنی بگو : بسم الله و بخور از این نار نیکو از سفر خود . علی میفرماید : شکستیم ناری را و قشور(5) آنرا بر گرفتیم و حبوب(6) آن سه رنگ بر آمد : حبی مانند یاقوت سرخ و حبی چون مروارید سفید و حبی انباز زمرد سبز. و آن را طعمی بود جامع جمیع لذتها(7). این هنگام مرا فاطمه و حسن و حسین فریاد آمد ، پس دست بردم و سه تار بر گرفتم و در آستین خود بنهفتم . اینوقت آنسفره متصاعد گشت(8) و ما بجانب مدینه مراجعت کردیم. در عرض راه با دو تن از اصحاب رسول خدا ملاقات نمودیم : یکی از ایشان گفت : یا رسول الله و از کجا میائی ؟ فرمود : از عقیق ، عرض کرد: اگر ما را آگهی دادی ، بسیج راه را سفره طعمی

ص: 37

1- صفوة (بتثلیث الأول): صاف و خالص

2- اگر دیشب مرا آگاه میفرمودی

3- آغالیدن : بشور آمدن ، تنک فرا گرفتن

4- رمان : اسم جنس انار و رمانه مفرد آنست (یعنی يك انار)

5- قشور : پوستها

6- حبوب : دانه ها

7- یعنی لذت همه خوردنی ها در او جمع شده بود

8- باآسمان بالا رفت

بساختیم(1) فرمود: آنکس که ما را بیرون شدن حکم داد، ضایع نگذاشت آن دیگر گفت: ای ابوالحسن از شما استشمام رایحه ای نیکومیشود، آیا از آنطعام این رایحه میدمد و می فرماید: من دست بردم در آستین خویش تا از آن سه نار یکی را بدیشان دهم، چیزی نیافتم، غمگین گشتم. چون پیغمبر براه خویش برفت و من طریق خویش گرفتم، در باب فاطمه خشخشه ای(2) در آستین خویش یافتم دست فرا بردم و آن نارها در آستین خویش یافتم. دست فرا بردم و آن نارها را بجای دیدم(3)، پسر داخل خانه شدم و فاطمه و حسنین را هر يك ناری دادم. آنگاه حضرت رسولخداى شدم، چون مرا دیدار کرد فرمود: یا ابا الحسن تو میگوئی یا من حدیث کنم؟ عرض کردم: تو حدیث کن

فَإِنَّهُ أَشْفَى لِلْعَلِيلِ .

پس از آنچه در میان ما رفت از فقدان نار و بادید شدن دیگر بار بیان فرمود:

مکشوف باد که سید رضی در کتاب مناقب المفاخرة این حدیث را باندک بینوتی بیان میفرماید و میگوید: آنکس را که علی خواست نار عطا کند و در آستین نیافت ابو بکر بود.

هنیا گفتن خداوند و ملائکه بآل عبا

و دیگر شیخ بررسی از ابن عباس حدیث میکند که رسولخداى شربتی آب خواست و نزد او امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین حاضر بودند، آنحضرت شربتی بنوشید و حسن را داد، چون بنوشید، پیغمبر فرمود:

هَنِيئًا مَرِيئًا لَكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ .

آنگاه حسین را داد، چون بنوشید، فرمود:

ص: 38

- 1- برای کار سازی راه سفر خوراکی تهیه میکریم
- 2- خشخشه: صدای دو چیز خشک که بیکدیگر مالیده شوند
- 3- یکی از این دو جمله زیاد بنظر میرسد

هَنِيئًا مَرِيئًا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ .

آنگاه فاطمه را داد ، چون بنوشید فرمود:

هَنِيئًا مَرِيئًا لَكَ يَا أُمَّ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ .

آنگاه علی علیه السلام را داد ، چون بنوشید، رسولخدا سر بسجده نهاد و چون سر برداشت ، بعضی از ازواج سؤال کردند که : یا رسوالله از برای هر یک از اهل بیت هنیا مریئا فرمودی ، چون نوبت بعلی رسید، این سجده چه بود؟ فرمود : چون من آب بنوشیدم ، جبرئیل و ملائکه هنیا مریئا گفتند و در شرب حسنین و فاطمه جبرئیل و فرشتگان هنیا مریئا گفتند ، من نیز در اینکلمه با ایشان موافقت کردم، چون علی آب بنوشید

قَالَ اللَّهُ لَهُ : هَنِيئًا مَرِيئًا يَا وَلِيِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي

پس من سجده شکر گذاشتم بدین نعمت که خداوند اهل بیت مرا مخصوص داشت.

آوردن جبرئیل بصورت دحیه کلبی فواکه بهشت را

و دیگر در ثاقب المناقب سند بحسین بن علی علیهما السلام منتهی میشود، میفرماید: من و برادرم حسن بنزد جدم رسولخداى شتافتیم و اینوقت جبرئیل بصورت دحیه کلبی حاضر بود و گاهی که دحیه کلبی از سفرشام مراجعت میکرد . از برای من و برادرم خرنوب که نبتی است و نبق که ثمر درخت سدر است ، بارمغان می- آورد ، لاجرم ما در آستین او کاوش میکردیم. جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله ! چه اراده دارند ؟

قَالَ : إِنَّهُمَا شَبَهَاكَ بِدَحِيَّةِ بْنِ خَلِيفَةَ الْكَلْبِيِّ وَ إِنَّ دَحِيَّةَ كَانَ يَحْمِلُ لَهُمَا إِذَا قَدِمَ مِنَ الشَّامِ بَيْتًا وَ خُرْنُوبًا .

فرمود: تورا دحیه کلبی دانسته اند و گاهی که دحیه از شام باز آمدی، از برای ایشان نبق و خرنوب آوردی. در زمان جبرئیل دست فرا فردوس اعلی برد و مبلغی نبق و خرنوب و بهی و نار مأخوذ داشت و ما را سپرد، پس از آنجا شادمانه بیرون شدیم و پدرم امیرالمؤمنین را دیدار کردیم، آنحضرت میوه چند با ما دید که هرگز در دنیا دیده نشد پس از هر یک مقداری بر گرفت و بحضرت رسول شتافت و از آن اثمار اکل میفرمود(1)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ كُلْ وَادْفَعْ لِي أَوْفَرُ نَصِيبَ، فَإِنَّ جِبْرِيْلَ أَتَى بِهِ أَنْفَاءً.

رسولخداى فرمود: ای ابوالحسن بخور و بگذار بهره نیکو از برای من، چه این اثمار را جبرئیل همگان را آورده

نزول فواکه بهشتی بر آل عبا عليهم السلام

و دیگر در ثاقب المناقب سند بعلى بن الحسين عليهما السلام منتهی میشود، میفرماید: حسن بن علی بن ابیطالب بمسجد در آمد و خود را بر سینه پیغمبر در افکند. آن حضرت او را در بر کشیده فرمود: جدت فدای تو شود، چه میخواهی؟ عرض کرد: خربزه میخواهم. پیغمبر دست مبارک در زیر کش(2) فرا برده، بجانب آسمان جنبشی داد، اینوقت مردی بادید آمد که دادن بر زده بود، در نزد پیغمبر دامن بگشود، دو بطیخ و دونار و دو بهی و دو سیب فرو گذاشت. رسول خدا تبسمی فرمود

وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكُمْ مِثْلَ خِيَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُنْزِلُ إِلَيْكُمْ رِزْقَكُمْ مِنْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

فرمود: سپاس خداوندی را که شما را همانند بزرگان بنی اسرائیل ساخت و رزق شما را از جنات نعیم عطا فرمود. آنگاه حسن را گفت: از این اشیاء بخور

ص: 40

1- از آن میوها میخورد

2- کش: بغل

و برادر و پدر و مادر را بخوران و نصیبی ای از برای جدت بگذار، پس حسن برفت و اهل بیت همواره از این اشیاء میخوردند. لکن بجای خود عود میکرد و کاسته نمی گشت، گاهی که رسولخداى از این جهان برای دیگر تحویل داد، بطیخ دیگر گون شد و چون آن را بخوردند، دیگر عود نکرد. و چون فاطمه جهان را بدرود کرد، نار متغیر شد، آن را بخوردند دیگر عود نکرد، و چون امیرالمؤمنین درگذشت بهی را بخوردند دیگر بازنگشت حسین علیه السلام میفرماید: آن سیبها با من و برادرم حسن بود، چون حسن خواست برای دیگر شود، آن سیب را که در فراز سر او بود، متغیر دیدم، بخوردم و دیگر باز نشد.

ابی محیص گوید: در کربلا ملازم جیش عمر بن سعد بودم، چون عطش بر حسین غلبه کرد، آن سیب را بر آورد و بوئید، چون شهید شد بشتافتم و چند که فحص کردم آن سیب را نیافتم و بانگی از جماعتی گوش رد من شد، ایشان را میدیدم لکن بدیشان نمیتوانستم رسید:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَلَذُّ بِرَوَائِحِهَا عِنْدَ قَبْرِهِ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ قِيَامِ النَّهَارِ

یعنی فریشتگان در بامدادان و چاشتگاهان از رایحه آن بهره مند میشوند و این حدیث بروایات مختلفه دیده شده، چنانکه ابوموسی در کتاب فضائل البتول که از مصنفات او است مینویسد که: جبرئیل دوسیب و دونار و دو بهی حسنین علیهما السلام را آورد و اهل بیت میخوردند و عود میکرد، بعد از وفات فاطمه نار و بهی متغیر شد و دو سیب با حسن و حسین بجای ماند

فَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِالْأَسْحَارِ مِنْ مُخْلِصِي شِيعَتِهِ، وَجِدَ رِيحَتَهَا.

یعنی هر کس از شیعیان مخلص حسین علیه السلام، سحرگاهان قبر مبارکش را زیارت کند، استشمام بوی سیب خواهد نمود.

نزول نان و خرما و مویز بهشتی

و دیگر در ثاقب المناقب بروایات معتبره مرقوم است که: رسولخدا بخانه فاطمه علیهما السلام در آمد و او را و شوهر او علی علیه السلام را و پسرهای او حسن و حسین را باحدیث طویله بستود، فاطمه عرض کرد: یا رسول الله! حسن و حسین گرسنه بخفته اند، فرمود: ای فاطمه برخیز و آن طبق را نزد من حاضر کن عرض کرد: طبقی در اینجا حاضر نیست

قَالَ: يَا فَاطِمَةُ قُومِي، فَإِنَّ مِنْ أَطَاعَنِي أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.

فرمود: بر خیزای فاطمه: آنکس که مرا اطاعت کند، اطاعت خدای کرده باشد و آنکس که بیفرمانی من کند، بیفرمانی خدای کرده است. پس فاطمه برخاست و از جایگاه نماز طبقی که از مندیل(1) شامی زبر پوش داشت برداشته بنزد رسولخدا فرو گذاشت، آنحضرت فرمود: علی را بخوان و حسن و حسین را از خواب بر انگیز و آن مندیل را از طبق بیکسوی کنید، در آنطبق نانی سفید مانند کمک شام و زیبایی چون زیبای طایف و خرمایی شبیه بعجوة(2) بود، پس اهل بیت را فرمود تا اکل نمایند.

نزول انار بهشت بر آل عبا

و نیز در ثاقب المناقب مسطور است و سند بابوعبدالله علیه السلام منتهی میشود که: روزی در مدینه ابری بر آمد و نیکو بیارید، چون سحاب منقش شد(3)، رسول خدا با جماعتی از اصحاب از مدینه بیرون شد و چون علی حاضر نبود، لختی از آن سوی دروازه بنشست تا حاضر شود، زمانی دیر نیامد، علی برسید

ص: 42

1- مندیل: دستار، دستمال

2- کعب: کاک و آن نوعی از نان خشک است. زیب: مویز. عجوة: خرمائی است نیکو در مدینه

3- چون ابر بر طرف شد

فَقَالَ جَبْرَائِيلُ : هَذَا عَلَى قَدِّ أَتَاكَ نَقِي الْكَفَّيْنِ نَقِي الْكَعْبِ ، يَمْشِي كَمَا لَا ، وَيَقُولُ صَوَابًا ، تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا يُزُولُ .

جبرئیل عرض کرد : یا رسول الله! اینک علی است که از هر دنسی پاک و پاکیزه است، بنزد تو می آید و جز در طریق کمال نمی پوید و جز بطریق صواب نمیگوید ، کوه از جای میروود و او از جای نمیروود ، پیغمبر از جای برخاست و با دست مبارک روی او و بدن او را مسح کرد وَ هُوَ يَقُولُ : أَنَا الْمُنْذِرُ وَأَنْتَ الْهَادِي مِنْ بَعْدِي .

فرمود : منم پیغمبر ترساننده و توئی ای علی بعد از من هدایت کننده . در زمان خداوند این آیت مبارک بفرستاد :

« أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (1) »

پس پیغمبر برخاست و جبرئیل صعود فرمود. و اینوقت دستی سفیدتر از ثلج(2) بادید آمد و ناری سبزتر از زمرد بنزد پیغمبر فرو گذاشت و بانک ضحیحی برخاست پیغمبر آن نار را بر گرفت و چند کربت با دندان بگزید، پس علی را داد و فرمود : بخور و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و حسین را بده . آنگاه روی با اصحاب کرد

وَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! هَذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ إِلَيَّ وَإِلَى وَصِيِّي وَإِلَى ابْنَتِي وَإِلَى سِدِّيقِي ، فَلَوْ أَدِنَ اللَّهُ لِي أَنْ آتَيْكُمْ مِنْهَا لَفَعَلْتُ ، فَأَعْذِرُونِي عَافَاكَ اللَّهُ .

فرمود، ای مردم این هدیه ایست که خداوند خاص من و وصی من و دختر من و فرزندان من فرستاده . اگر از برای شما سهمی بود انفاذ میداشتم، مرا معذور

ص: 43

1- قسمتی از آیه 8 سور، 13

2- ثلج : برف

دارید، خداوند شما را معفو دارد، سلمان عرض کرد: جان من فدای تو باد: این ضحیح(1) چه بود که گوشزد ماگشت؟ فرمود: گاهی که این نار را از درخت چیدند، انشجر خدای را تسبیح گفت، عرض کرد: تسبیح شجر چیست؟

قَالَ: سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الشَّجَرَةُ النَّاصِرَةُ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْجَلِيلِ، سُبْحَانَ مَنْ قَدَحَ أَغْصَانَهَا النَّارِ الْمُضِيئَةَ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْكَرِيمِ.

یعنی پاکیزه و منزه است کسی که تسبیح میکند از برای او درخت سبز، و منزه است از جمیع ناستودگی پروردگار بزرگ من، و منزه است کسی که آتش تابناک از شاخهای شجر سبز برافروخت(2) و منزه است پروردگار کریم من، و روایت کرده اند که این کلمات تسبیح مریم علیها السلام است

نزول خرما و ثرید بهشت برای آل عبا

و دیگر در مدینه المعاجز سند بعلي عليه السلام منتهی میشود میفرماید: رسول خدا بمنزل من در آمد و فرمود: از چیز خوردنی چه داری؟ گفتم: سوگند بآنکس که بزرگوار داشت تو را باکرام خود، سه روز میگذرد که من و فاطمه و حسن و حسین طعام نخورده ایم. فرمود: ای فاطمه، داخل شو این خانه را و نگران شو، مگر چیزی بیابی، در ساعت برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! داخل شوم؟

فَقَالَ: ادْخُلِي بِسْمِ اللَّهِ.

فاطمه میفرماید: داخل شدم و طبقی از خرما و قدحی آکنده از ثرید دیدم(3) آنجمله را حمل داده بحضرت رسول آوردم

فَقَالَ: أَفَرَأَيْتِ الرَّسُولَ الَّذِي حَمَلُ هَذَا الطَّعَامِ؟

فرمود: آیا دیدی فرشته ایرا که حمل این طعام نمود؟ گفتم بلی، فرمود: چگونه

ص: 44

1- ضحیح: ناله و فریاد

2- اشاره باغاز بعثت حضرت کلیم علی نبیا و آله و علیه است که قرآن مجید قصه آنرا در سوره قصص (28) آیه 29 بیان میکند

3- ثرید: غذائی است که بفارسی آنرا «اشکنه» نامند

بود؟ عرض کردم: بین سرخی و سبزی و زردی

فَقَالَ: كُلُّ خَطِّ مِنْ جَنَاحِ جِبْرِئِيلَ مُكَلَّلٌ بِالذُّرِّ وَالْيَاقُوتِ .

فرمود: این جمله خطوط بال جبرئیل است که با مروارید و یاقوت ترصیع یافته، پس همگان از آن ثرید بخوردیم تا بی نیاز شدیم.

ملیکه بر چانه او نام حسین مکتوبست

و دیگر در کتاب جامع الاخبار از رسولخدا روایت میکند که فرمود: هر که قرائت کند «بسم الله الرحمن الرحيم» را در بهشت از برای او هشتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بنیان میکنند، و در هر قصری هشتاد هزار خانه از مروارید سفید بر می آورند و در هر بیته (1) هفتاد هزار سریر از زبرجد سبز (2) میگذارند، و در فراز هر سریری هفتاد هزار فراش از سندس و استبرق (3) میگسترند، و بر آنفراش زوجه ایست از حور العین، و از برای آن حوراء هفتاد هزار گیسوان است مکمل بدر و یاقوت و بر گونه راست او «محمد رسول الله» مرقوم است و بر گونه چپ «علی ولی الله» و بر جبین او حسن و بر ذقن (4) او حسین نگاشته است و لبهای او مشغول بقرائت «بسم الله الرحمن الرحيم»

راوی میگوید: عرض کردم: یا رسول الله از برای کیست این کرامت

قَالَ: لِمَنْ يَقُولُ بِالْحُرْمَةِ وَالتَّعْظِيمِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .

در اینکه حسنین سید جوانان اهل بهشتند

و دیگر اهل سنت در جزو ثالث از کتاب حلیة الأولیاء بروایت ابو نعیم سند بحذیفة الیمان میسرانند که میگوید: مادر من مرا گفت: چندگاه است که پیغمبر را دیدار نکرده باشی؟ گفتم: مرا با پیغمبر عهدی نیست، چه خاطری رنجیده داشتیم گفت: چرا؟ گفتم ای مادر مرادست بازدار، امشب بحضرت او میروم و نماز مغرب را با او میگذارم

ص: 45

1- بیت: خانه

2- سریر: تخت. زبرجد گوهریست معروف

3- سندس: نوعی از دیبای نازک. استبرق: دیبای ضخیم (معرب استبره)

4- ذقن، چانه

و مسألت میکنم که از برای من و از برای تو استغفار کند، شامگاه برفتم و با او نماز مغرب بگذاشتم و نبودم تا نماز عشا بگذاشت و چون از مسجد بیرون شد در عرض راه دیدم کسی با او سخن میکند، لختی باز پس شدم، چون سخن او بنهایت شد، با او نزدیک رفتم بدانست کسی از قفای او است، فرمود، کیستی؟ گفتم: حذیفه فرمود: چه حاجت داری صورت حال را بعرض رسانیدم، استغفار کرد از برای من و از برای مادرم، آنگاه فرمود: ای حذیفه دیدی ان عارض را که در عرض راه بر من در آمد گفتم بلی، فرمود: ملکی بود هرگز زمین فرود نشده است، این ساعت اذن گرفت از خداوند و سلام من آمد.

وَبَشِّرْنِي أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ .

و بشارت داد مرا که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است .

حضور آل عبا در مَرَك مؤمن و کافر

و دیگر از ابی عبدالله علیه السلام مرویست

قَالَ: إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْحَنْجَرَةَ، وَأَهْوَى مِنَ الْمَوْتِ بِيَدِهِ إِلَيْهَا، يَرَى قُرَّةَ عَيْنٍ وَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ عَنْ يَمِينِكَ، فَيَرَى رَسُولَ اللَّهِ وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَيَقُولُونَ: إِلَيْنَا إِلَى الْجَنَّةِ .

میفرماید، گاهی که جان مرد مؤمن بگلوگاه رسید و ملک الموت بروی در آمد، او را بینشی بدست میشود و گفته میشود از برای او که: بجانب راست نظر کن، چون نگران میگردد، رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدار میکند که میفرمایند، باما بسوی بهشت روان شو، آنگاه فرمود:

وَ اللَّهُ بَلَغَتْ رُوحَ عَدُوِّنَا إِلَى صَدْرِهِ، فَأَهْوَى مَلَكُ الْمَوْتِ بِيَدِهِ إِلَيْهَا، لَا بُدَّ أَنْ يُقَالَ: انْظُرْ عَنْ يَسَارِكَ فَيَرَى مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا يُهَدِّدَانِهِ بِالْعَذَابِ

سوگند با خدای، گاهی که روح دشمن ما بسینه میرسد، ناچار او را میگویند: بجانب چپ نظاره کن، چون نگران میگردد، نکیر و منکر را می بیند که او را تهدید بعذاب مینمایند

دیدن آل عبا عرش را از میان خانه

و دیگر شرف الدین نجفی در کتاب تاویل الایات الباهرة فی العترة الطاهرة سند بعبدالله عجلان السکونی میر ساند میگوید: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم

يَقُولُ: بَيْتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ حُجْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَمَّمَ بَيْتَهُمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ فِي فَعْرِ بَيْتِهِمْ فَرَجَتْ مَكْشُورَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ كُلَّ سَاعَةٍ وَ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَ الْمَلَائِكَةُ لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ، فَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ

می فرماید: بخفتند علی و فاطمه در حجره رسول خدا و حال آنکه سقف خانه ایشان عرش خداوند بود و در قعر بیوت ایشان راهی بسوی عرش که معراج وحی است گشاده است(1) و فرشتگان فرود میشدند ابلاغ وحی را برایشان میکردند در هر صبح و شام، بلکه در هر ساعت و طرفه عینی(2) و افواج ملائکه منقطع نمیشدند، فوجی فرود میشدند و فوجی صعود میدادند.

ص: 47

1- یعنی سقف خانه وزمین آن برای ایشان مانع از دیدن عرش نبود و چون نظر ببالا و یا پائین میانداختند عرش خدا را که منشاء وحی است میدیدند.

2- طرفه عین: بهم خوردن چشم که برای زمان بسیار اندک کنایه آورده میشود

وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَشَفَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّمَوَاتِ حَتَّى أَبْصَرَ الْعَرْشَ وَزَادَ اللَّهُ فِي قُوَّةِ نَاطِرِهِ وَأَنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَاطِرِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَكَانُوا يُبْصِرُونَ الْعَرْشَ وَلَا يَجِدُونَ لِبُيُوتِهِمْ سَقْفًا غَيْرَ الْعَرْشِ وَبُيُوتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمَنِ وَمَعَارِجُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ قَالَ قُلْتُ: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قَالَ بِكُلِّ أَمْرٍ! فَقُلْتُ: هَذَا التَّنْزِيلُ؟ قَالَ نَعَمْ.

یعنی خداوند تبارک و تعالی آسمانها را مکشوف داشت از برای ابراهیم، و زیادت کرد بیش او را تا عرش خدای را بدید، و نیرو داد بیش محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را که دیدار میکردند عرش را، و از برای بیوت خود جز عرش رحمن سقفی نمیدیدند و جبرئیل و فریشتگان بفرمان خداوند، در بیوت ایشان از برای هر امری مختلف (1) بودند، عبدالله بن عجلان عرض کرد:

مِنْ كُلِّ أَمْرٍ . فرمود: بِكُلِّ أَمْرٍ .

گفت: قرآن بدینسان نازل شد؟ فرمود: بلی.

دیدن ابراهیم انوار آل عبا را در جانب عرش

و دیگر بروایات معتبره از رسولخدا مرویست .

قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ، كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ، فَنَظَرَ إِلَى جَانِبِ الْعَرْشِ نُورًا، فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي! مَا هَذَا النُّورُ قَالَ:

ص: 48

يَا إِبْرَاهِيمُ! هَذَا مُحَمَّدٌ صَفِيٌّ، فَقَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! أَرَى إِلَى جَانِبِهِ نُورًا آخَرَ فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ! هَذَا نُورٌ عَلَيَّ نَاصِرٌ دِينِي، قَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! أَرَى إِلَى جَانِبِهِمَا نُورًا ثَالِثًا؟ يَلِي النُّورَ يَا إِبْرَاهِيمُ! هَذِهِ فَاطِمَةُ تَلِي أَبَاهَا وَبَعْلَهَا، فَطَمَّتْ مُحِبِّبَهَا مِنَ النَّارِ. قَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! أَرَى نُورَيْنِ يَلِيَانِ الثَّلَاثَةَ الْأَنْوَارَ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ! هَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلِيَانِ أَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا وَجَدَّهُمَا. قَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! انِي أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ أَحَدُ قَوْمٍ بِالْخَمْسَةِ الْأَنْوَارِ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ! أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدٌ وَوَلَدُ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرٌ وَوَلَدُ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى وَوَلَدُ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيُّ وَوَلَدُ مُوسَى، وَ مُحَمَّدٌ وَوَلَدُ عَلِيٍّ، وَ الْحَسَنُ وَوَلَدُ عَلِيٍّ، وَ مُحَمَّدٌ وَوَلَدُ الْحَسَنِ، الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ

میفرماید: خداوند جلیل از برای ابراهیم خلیل کشف حجبات فرمود(1) تا در کنار عرش رحمن نوری نگریست، عرض کرد: الهی این نور چیست؟ خطاب رسید که: ای ابراهیم این نور محمد صفی من است، عرض کرد: در کنار آن بنوری دیگر نگرانم، فرمود: آن نور علی ناصر دین منست، عرض کرد: در جنب اینده نور نیز نوری نمایان است، فرمود: آن فاطمه است که در پهلوی پدر و شوهر در آمده است و او است که دوستان خود را از آتش دوزخ باز میدارد، عرض کرد: دو نور دیگر در پهلوی این سه نور رخشنده و رخشان است، فرمود: آن حسن و حسین است که در پهلوی پدر و مادر و جد خود آشکارند، عرض کرد: الهی بنه نور دیگر

ص: 49

1- یعنی پرده‌هایی که دیگران را مانع از دیدن عرش است، برای ابراهیم برطرف کرد

نگرانم که دیده‌ها بدین انوار خمسه دوخته اند، فرمود: ای ابراهیم، اول ایشان علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن، که او است قائم و مهدی صلوات الله عليهم اجمعین، پس ابراهیم عرض کرد:

قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَرَى عِدَّةَ أَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَا يُحْصَى عِدَّتَهُمْ إِلَّا أَنْتَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّهُمْ قَالَ إِلَهِي وَ بِمَا يُعْرَفُونَ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّهُمْ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ بِصَلَاةِ الْخَمْسَةِ بَيْنَ وَ الْجَهْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرَّكُوعِ وَ سَجْدَةِ الشُّكْرِ وَ التَّخْتُمِ بِالْيَمِينِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: اللَّهُ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ مُحِبِّبِهِمْ، قَالَ: قَدْ جَعَلْتَنِيكَ فَمَا نَزَلَ اللَّهُ نَعَالِي فِيهِ: « وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (1) »

ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من! در اطراف این انوار نورهای بیرون از شمار می بینم که جز خداوند کس احصای آن نتواند. فرمود: اینان شیعه ایشان و دوستان ایشانند، عرض کرد: بچه چیز شناخته شوند شیعیان و دوستان ایشان فرمود: به پنجاه رکعت نماز واجب و مستحب شبانروزی و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم و قرائت قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و پوشیدن انگشتری بدست راست، عرض کرد: ای پروردگار من! مرا از شیعیان و دوستان ایشان بحساب گیر، فرمود: در شمار شیعیان ایشان باش، پس خداوند این آیت مبارک را بدین معنی فرستاد

« وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ - إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ »

ص: 50

مفضل بن عمران میگوید: چون ابوحنیفه احساس مرگ کرد، این حدیث را روایت نمود و سر بسجده گذاشت و از جهان برفت .

شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة باسناد خود از جابر بن یزید جعفی حدیث میکند که از جعفر صادق علیه السلام از تفسیر این آیه مبارکه سؤال کردم، آنحضرت این حدیث را بشرحی که نگارش یافت، ذکر فرمود تا آنجا که ابراهیم عرض کرد: الهی مرا از شیعیان امیر المؤمنین محسوب دار .

سرگرمی حسنین با جبرئیل

و دیگر از اصبع بن نباته مرویست میگوید: بر امیر المؤمنین علیه السلام در آمدن حسن و حسین در نزد او حاضر بودند و آنحضرت ایشان را نظاره میکرد بنظری شدید؛ عرض کردم: خداوند ایشان را بر تو مبارک گرداند و هر دو آن را بآمال(1) خویش برساند، سوگند باخدای نگرانم که زمانی دراز بدیشان نگرانی

فَقَالَ: نَعَمْ يَا أَصْبَغُ ذَكَرْتُ لَهُمَا حَدِيثًا.

همانا از ایشان حدیثی فریاد من آمد، عرض کردم: جان من فدای تو باد، مرا حدیث کن .

قال: كُنْتُ فِي صَدِيعَةٍ لِي فَأَقْبَلْتُ نِصْفَ النَّهَارِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ وَأَنَا جَائِعٌ، فَقُلْتُ لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ: أَعِنْدِكَ شَيْءٌ نَطْعُمُهُ؟ فَقَامَتْ لِتُهَيِّئْ لِي شَيْئًا، حَتَّى إِذَا قَلْتُ مِنَ الصَّلَاةِ، قَدْ أَحْضَرْتُ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ حَتَّى جَلَسَا فِي حَجْرِيهَا، فَقَالَتْ لَهُمَا: يَا ابْنِي مَا حَبَسَكُمَا وَأَبْطَأَكُمَا

قَالَا: حَبَسَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَبْرَائِيلُ فَقَالَ الْحَسَنُ: أَنَا كُنْتُ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَ الْحُسَيْنُ: أَنَا كُنْتُ فِي حَجْرِ جَبْرَائِيلَ فَكُنْتُ أَنَا أَتْبُ مِنْ حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى حَجْرِ جَبْرَائِيلَ وَكَانَ الْحُسَيْنُ: يَثْبُ

ص: 51

مِنْ حَجْرٍ جَبْرَيْلَ إِلَى حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ، قَالَ جَبْرَيْلُ قُمْ فَصَلِي فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ زَالَتْ ، فَعَرَجَ جَبْرَيْلُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ، قَالَ جَبْرَيْلُ : قُمْ فَصَلِّ ، فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ زَالَتْ ، فَعَرَجَ جَبْرَيْلُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي ، فَحِثْنَا

امیر المؤمنین میفرماید: در ضیعه خویش بودم (1) و روز را بنیمه بردم و وحدت گرما بشدت بود و من سخت گرسنه بودم، دختر پیغمبر را گفتم: آیا چیزی برای اکل توانی بدست کرد؟ بر خاست تا ساختگی کند، این وقت هنگام نماز بر رسید، حسن و حسین در آمدند و بنشستند، فاطمه گفت: دیر می آید، شما را که باز داشت؟ عرض کردند: رسول خدا و جبرئیل، حسن گفت: من در کنار رسول خدا بودم و حسین عرض کرد: من در کنار جبرئیل بودم، حسن فرمود: من از دامن رسول خدا خویش را بدامن جبرئیل افکندم، حسین فرمود: من از دامن جبرئیل بدامن رسول خدا جستن نمودم تا گاهی که آفتاب بزوال رسید، جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله! برخیز و نماز بگذار، چه آفتاب بزوال رسید، این بگفت و بجانب آسمان عروج داد، لاجرم رسول خدای از برای نماز برخاست و ما حاضر خدمت شدیم، اصبع بن نباته عرض کرد: یا امیر المؤمنین حسن و حسین جبرئیل را بکدام صورت دیدار کردند؟ فرمود بهمان صورت که بر رسول خدا نازل میشود، آنگاه فرمود: چون وقت نماز بر رسید، بیرون شدم و بار رسول خدای نماز گذاشتم، گاهی که رسول خدای از نماز فراغت یافت.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِي ضَيْعَةٍ لِي فَحِثْتُ نِصْفَ النَّهَارِ وَأَنَا جَائِعٌ، فَسَأَلْتُ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ فَتُطْعِمَنِيهِ؟ فَقَامَتْ لِيْهَا شَيْئًا، حَتَّى أَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ حَتَّى جَلَسَا فِي حَجْرٍ أُمَّهُمَا فَسَأَلْتُهُمَا: مَا

ص: 52

أَبْطَأَ كَمَا وَ مَا حَبَسَ كَمَا عَنِّي؟ فَسَدَّ مَعَهُمَا يَقُولَانِ: حَبَسَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَبْرئيلُ فَقَالَتْ: وَ كَيْفَ حَبَسَكُمَا جَبْرئيلُ وَ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْحَسَنُ: كُنْتُ أَنَا فِي حَجْرٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْحَسَدَيْنِ فِي حَجْرٍ جَبْرئيلُ فَكُنْتُ أَنَا أَثْبُ مِنْ حَجْرٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى حَجْرٍ جَبْرئيلُ، وَ الْحَسَدَيْنِ يَثْبُ مِنْ حَجْرٍ جَبْرئيلُ إِلَى حَجْرٍ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: صَدَقَ ابْنَايَ مَا زِلْتُ أَنَا وَ جَبْرئيلُ نَزَّهُوا بِهِمَا مُدَّ أَصَدَّ بَحْنًا إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ صُورَةٍ كَانَا يَرِيَانِ جَبْرئيلُ؟ فَقَالَ: فِي الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ يَنْزِلُ فِيهَا عَلَيَّ

امیر المؤمنین علیه السلام اینقصه را بشرحیکه بفارسی ترجمه شد، بعرض رسولخداى رسانید، آنحضرت فرمود: پسرهای من براستی سخن کردند، من و جبرئیل از بامداد تا گاهی که شمس بزوال رسید، باحسن و حسین مشغولبودیم

على عرض کرد: حسن و حسین بچه صورت جبرئیل را دیدار میکردند؟ فرمود: بهمان صورت که بر من نازل میشود.

مسلمان شدن عالم نصرانی و سفر دریای او

و دیگر در بستان الواعظین از محمد بن ادریس مرویست میگوید: در مکه معظمه یکتن از اساقفه (1) نصاری را دیدار کردم که مشغول طواف بود، گفتم: تو را چه افتاد که از دین پدران دست باز داشتی (2) گفت: دینی نیکوتر از آن اختیار کردم، گفتم: چه دانستی که نیکوتر است؟ گفت: وقتی سفر دریا کردم، کشتی من در وسط

ص: 53

1- اساقفه، جمع اسقف (بضم اول و ثالث): عالم و پیشوای نصاری و قاضی دین آنها و او فوق قسیس و دون مطران است.

2- از دین پدران که مسیحیت است بر گشتی

بحر بشکست، از قضا پاره چوبی مرا بدست شد و بدستیاری موج بجزیره رسیدم و آنجزیره از اشجار بالیده(1) و اثمار پسندیده آکنده بود، خدای را سپاس گفتم و باخود اندیشیدم که از میوه ایندرختها میخورم تا خداوند فرج برساند، چونشب در آمد و سیاهی جهان را فرو گرفت، بدرختی بلند بر آمدم تا از جانوران درنده آسیبی نه بینم و در شاخی انبوه بخفتم، چونشب بنیمه رسید دابه ای بر زیر آب دیدار شد که خدای را تسبیح همیکرد و همیگفت ،

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ النَّبِيُّ الْمُخْتَارُ ، عَلِيُّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ سَيِّفُ اللَّهِ عَلَى الْكُفَّارِ ، فَاطِمَةُ وَ بَنُوهَا صَفْوَةُ الْجَبَّارِ ، عَلَى مُبِغْضِيهِمْ لَعْنَةُ الْجَبَّارِ ، وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بَسَّ الْقَرَارُ .

همچنان اینکلمات را بتکرار همی قرائت کرد تا سفیده صبح بدمید ، اینوقت گفت :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَادِقُ الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الْهَادِي الرَّشِيدُ ، عَلِيُّ ذُو الْبَأْسِ الشَّدِيدِ ، وَ فَاطِمَةُ وَ بَنُوهَا خَيْرَةُ الرَّبِّ الْحَمِيدِ ، فَعَلَى مُبِغْضِيهِمْ لَعْنَةُ الرَّبِّ الْمَجِيدِ .

این بگفت و بکنار آمد، نگران شدم سر او چون سر نعامه(2) دیدم و چهره اش چون چهره انسان بود و دست و پایش بکردار قوائم(3) شتر بود و دمی بسان دم ماهی داشت، سخت بترسیدم و بیکسوی شدم، گفت: بجای باش و اگر نه تورا زنده نمیگذارم، ناچار ایستاده شدم، گفت: چه مذهب داری؟ گفتم: بر دین نزار ایم، گفت: وای بر تو! مسلمانی گیر، هماناوارد بر مسلمانان جن شدی که جز مسلمان کس از ایشان جان

ص: 54

1- بالیده : بلندو تنومند

2- نعامه: شتر مرغ.

3- قوائم : دست و پا

نبرد، گفتم: چگونه مسلمان شوم؟ گفت: بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ .

بگفتم، گفت: تمام کن اسلام خود را بموالات علی بن ابیطالب و اولاد او و صلوات فرست بر ایشان و برائت بجوی از اعدای ایشان. از وی پذیرفتم و گفتم کدام کس این دین و آئین را بشما آورد؟ گفت: جماعتی از مادر نزد رسولخداى حاضر شدند، شنیدند که آنحضرت می فرماید: در روز قیامت بهشت می آید و ندا در می دهد و بزبان فصیح میگوید:

يَا إِلَهِي! قَدْ وَعَدْتَنِي تَشُدُّ أَرْكَانِي وَتَزِينِي .

ای پروردگار من! مرا وعده نهادی که ارکان مرا مشید فرمائی و مرا بزینت کنی.

فَيَقُولُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: قَدْ شَدَّدْتُ أَرْكَانَكَ وَزَيَّنْتُكَ بِابْنَةِ حَبِيبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَبَعْلِهَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَابْنَيْهِمَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

خداوند خطاب فرمود: که من ارکان تو را محکم کردم و تو را مزین ساختم بدختر حبیب خود فاطمه زهرا و شوهرش علی بن ابیطالب و پسرهایش حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین. اینوقت اندابه گفت: در این جزیره توقف میکنی یا بوطن خویش میروی؟ گفتم: مراجعت میکنم، گفت: بباش تا کشتی برسد، چون کشتی بر سید بر نشستم و روان شدم، در کشتی دوازده تن نصاری بود، چون قصه خویش بگفتم، همگان مسلمان شدند.

جنابان جبرئیل گهواره حسین را

و دیگر در ثاقب المناقب از ام ایمن مرویست میگوید: روزی خواستم حاضر حضرت خاتون خود فاطمه زهرا علیها السلام شوم، چون بدرخانه رسیدم، در را بسته

دیدم، از شکاف در نگران شدم، فاطمه در خواب بود و دست آسیا بیعاملی بخویشتن دور میزد و طحن گندم مینمود و گاهواره حسین بخویشتن جنبش میکرد و جنباننده دیدار نبوده دستی نزدیک بدست فاطمه تسبیح میکرد، مرا سخت شگفت آمد از آنجا باز شدم و بحضرت رسول آمدم و صورت حال بعرض رسانیدم.

فقال: يَا أُمَّ أَيْمَنَ اَعْلَمِي أَنَّ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءَ صَائِمَةٌ وَهِيَ مُتَعَبَةٌ وَ الزَّمَانُ قَبْضٌ (1) فَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهَا النُّعَاسَ فَنَامَتْ فَمَسَّ بِحَنَانٍ مَنْ لَا يَنَامُ فَوَكَّلَ اللَّهُ مَلَكًا يَطْحَنُ عَنْهَا قُوتَ عِيَالِهَا وَأَرْسَلَ مَلَكًا آخَرَ يَهْزُ مَهْدَ وَلَدِهَا الْحُسَيْنَ لِيَلَّا يُزْعَجَهَا عَنْ نَوْمِهَا وَوَكَّلَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا آخَرَ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَرِيبًا مِنْ كَفِّ فَاطِمَةَ ثَوَابُ تَسْبِيحِهَا لَهَا لِأَنَّ فَاطِمَةَ لَمْ تَقْتُرْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا نَامَتْ جَعَلَ اللَّهُ ثَوَابَ تَسْبِيحِ ذَلِكَ الْمَلِكِ لِفَاطِمَةَ

رسول خدا فرمود: ای ام ایمن! دانسته باش که فاطمه زهرا روزه دار است و سخت تعب ناک (2) بود، خداوند خواب را بر او گماشت تا بخفت و ملکی را فرمان کرد تا دست آس او را بگردانید (3) و گندم او را از برای قوت (4) عیال او آرد نمود. و ملک دیگر را بفرمود تا مهد حسین را جنبش داد تا مبادا از خواب انگیخته شود و فاطمه را از خواب برانگیزاند و چون از ذکر خدا هیچگاه فاطمه را فتوری (5) انباز نشود، خداوند فریشته دیگر گماشت تا گاهی که فاطمه بخواب شود، نزدیک بدست او خدای را تسبیح کند و ثواب آن خاص فاطمه باشد.

ص: 56

1- این جمله زیاد یا مصحف است و در ترجمه هم یادی از آن نشده است

2- تعب ناک: خسته، سختی کشیده

3- دست آس: آسیای کوچکی که بادست گردانند و آس بمعنی مطلق آسیا است، چه با آب گردد و چه با عامل دیگر

4- قوت: خوراک

5- فتور: سستی

ام ایمن عرض کرد: یا رسول الله! کدام فریشته دست آس را بگردانید و مهد را بجنبانید و خدای را تسبیح گفت؟ رسول خدای تبسم فرمود

وَقَالَ: أَمَّا الطَّحَّانُ، فَهُوَ جِبْرَائِيلُ، وَأَمَّا الَّذِي يَهْزُ مَهْدُ الْحُسَيْنِ فَهُوَ مِيكَائِيلُ، وَأَمَّا الْمُسَبِّحُ فَهُوَ إِسْرَافِيلُ.

در اینکه حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات است

و دیگر در مدینه المعاجز از حسین بن علی علیهما السلام مرویست

قَالَ: أَتَيْتَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ، فَرَأَيْتُ أَبِي بِنِ كَعْبِ جَالِسًا عِنْدَهُ فَقَالَ جَدِّي: مَرَحَبًا بِكَ يَا زَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

میفرماید: رفتم بنزد جدم رسول خدا، دیدم ابی بن کعب در نزد او نشسته است چون مرا دید، فرمود: ترحیب باد تورا ای زینت آسمانها و زمین! ابی بن کعب عرض کرد: یا رسول الله! آیا جز تو کسی زینت آسمانها و زمینها تواند بود؟

فَقَالَ النَّبِيُّ: يَا أَبِيَّ بِنِ كَعْبِ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ الْحُسَيْنَ بِنِ عَلِيٍّ فِي السَّمَوَاتِ أَعْظَمُ مِمَّا هُوَ فِي الْأَرْضِ وَأَسْمَهُ مَكْتُوبٌ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ، إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ.

رسول خدای فرمود: ای ابی بن کعب؛ سوگند بآنکس که مرا برآستی مبعوث فرمود، حسین بن علی در آسمانها عظیم تر از آنست که در زمین است، و اسم او در طرف راست عرش مکتوب است که: حسین مصباح هدی و سفینه نجات است (1)

ابی بن کعب میگوید: آنگاه پیغمبر دست حسین را بگرفت

وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْحُسَيْنُ بِنِ عَلِيٍّ أَلَا فَاعْرِفُوهُ وَفَضِّلُوهُ

ص: 57

1- مصباح هدی: چراغ راهنمایی، یعنی از برکت او بشر گمراه بحق واصل آید، سفینه نجات: کشتی خلاصی از عذاب دنیا و آخرت

كَمَا فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، فَوَاللَّهِ لَجَدُّهُ عَلَى اللَّهِ أَكْرَمٌ مِنْ جَدِّ يُوسُفَ ابْنِ يَعْقُوبَ هَذَا الْحَسَنِ جَدُّهُ فِي الْجَنَّةِ وَجَدَّتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُوهُ فِي الْجَنَّةِ وَأَخُوهُ فِي الْجَنَّةِ وَعَمُّهُ فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَخَالُهُ فِي الْجَنَّةِ وَخَالَتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَمُجِبُّوهُمْ فِي الْجَنَّةِ .

رسولخدا فرمود : ای مردمان این حسین بن علی است، او را بر کاینات تفضیل گذارید ، چنانکه خداوند تفضیل گذاشت ، سوگند با خدای که جد او در نزد خداوند گرامی تر است از جد یوسف بن یعقوب . این حسین است جد او محمد مصطفی در بهشت است ، وجده او خدیجه کبری در بهشت است ، و مادر او فاطمه زهرا در بهشت است و پدر او علی مرتضی در بهشت است ، و برادر او حسن مجتبی در بهشت است ، و عم او جعفر طیار در بهشت است ، و عمه او ام هانی در بهشت است ، و خال او ابراهیم در بهشت است ، و خاله او رقیه در بهشت است ، و دوستان او و دوست داران دوستان او در بهشت اند .

خادمتن جبرئیل آل عبا را

و دیگر ابن بابویه سند بابی در غفاری رضی الله عنه می‌رساند که فرمود : از رسولخدا شنیدم که فرمود :

إِفْتَخَرَ إِسْرَافِيلُ عَلَى جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ فَقَالَ وَلِمَ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي قَالَ : لِأَنِّي صَاحِبُ الثَّمَانِيَةِ حَمَلَهُ الْعَرْشِ وَأَنَا صَاحِبُ التَّنْفِخِ فِي الصُّورِ وَأَنَا أَقْرَبُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ فَقَالَ إِسْرَافِيلُ وَبِمَا أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي قَالَ لِأَنِّي أَمِينُ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ وَرَسُولُهُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

وَ أَنَا صَاحِبُ الْخُسُوفِ وَالْقُرُونِ وَمَا أَهْلَكَ اللَّهُ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا عَلَى يَدَيَّ

میفرماید: اسرافیل از در مفاخرت جبرئیل را گفت: من از تو نیکوترم، گفت: از چه روی؟ گفت: منم آنکس که نفخه در صور میدمد، و منم آنکس که در حضرت خداوند قربت من از فریشتگان افزون است، جبرئیل گفت: برتری مرا است، زیرا که من امین وحی خداوندم بر رسول او و بر تمامت انبیای مرسلین، و منم صاحب خسوف و قرون(1) و منم آنکس که هلاک نکردند هیچ امتی را از امم جز بدست من

قَالَ: فَأَخْتَصَمَا إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمَا: اسْكُنَا فَوْعَزَتِي وَجَلَالِي لَقَدْ خُلِقْتَ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمَا، قَالَ: يَا رَبِّ، أَوْ تَخْلُقْ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنَّا وَنَحْنُ خُلِقْنَا مِنْ نُورٍ؟! فَقَالَ اللَّهُ: نَعَمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْحُجْبِ الْقُدْرَةَ (2): انكشفي فأنكشفت، فإذا على ساق العرش: « لا-إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلَى وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَيْرِ الْخُلُقِ » فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ، فَأَسْأَلُهُمْ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَنِي خَادِمُهُمْ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَدْ فَعَلْتُ، فَجَبْرَائِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَإِنَّهُ لَخَادِمُنَا.

رسولخدا فرمود: این دو فریشته داوری بحضرت خداوند آوردند و خداوند ایشان را وحی فرستاد که: دم در کشید، قسم بعزت و جلال من که از شما نیکوتر خلق کردم، عرض کردند: آیا بیافریدی نیکوتر از ما و حال آنکه آفرینش ما

ص: 59

1- یعنی امتهای گنهکار سابقرا من بزمین فرو بردم وهلاک ساختم

2- ظاهرا «حجب» صحیح است

از نور است؟! خداوند کشف حجب قدرت فرمود، ایشان نگران شدند در ساق عرش دیدند نگاشته است: خدائی جز خداوند نیست، و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین خلق خداوندند. جبرئیل عرض کرد: ای پروردگار من! سوگند میدهم تورا بحق ایشان، مرا خادم ایشان فرمای، خداوند مسئلت او را باجابت مقرون داشت، لاجرم جبرئیل خادم ماست.

و دیگر در مدینه المعاجز از ابن مسعود روایت میکند در حدیثی طویل که: عمر بن سعد بر رسول خدای در آمد، رنگ از چهره آنحضرت پیرید و در تلو(1) این حدیث حسین علیه السلام را خبر داد که اینک عمر بن سعد قاتل تو است.

فدا شدن ابراهیم حسین (علیه السلام) را

و دیگر سید ابن طاوس در کتاب طرائف از مؤلفات حنابله که سند باین عباس برده اند و همچنان صاحب در النظیم سند با بن عباس میرساند که فرمود: در حضرت رسول خدای حاضر شدم. فرزندش ابراهیم بر ران چپ جای داشت و حسین بن علی بر ران راست آن حضرت بود، گاهی این یک را بوسه می داد و گاهی آن دیگر را این هنگام جبرئیل در آمد و از رب جلیل وحی آورد

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَتَانِي جَبْرَائِيلُ مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: لَسْتُ أَجْمَعُهُمَا لَكَ فَافْدِ أَحَدَهُمَا بِصَاحِبِهِ فَنَظَرَ النَّبِيُّ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فَبَكَى وَنَظَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أُمَّهُ أُمَّةٌ وَ مَتَى مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ عَلَيْهِ غَيْرِي وَأُمُّ الْحُسَيْنِ فَاطِمَةُ وَأَبُوهُ عَلِيُّ ابْنُ عَمِّي لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَتَى مَاتَ حَزَنْتُ عَلَيْهِ ابْنَتِي وَ حَزَنْتُ عَلَيْهِ ابْنُ عَمِّي وَ حَزَنْتُ أَنَا أَوْثَرُ حُزْنِي عَلَى حُزْنِهِمَا

ص: 60

يَا جَبْرَائِيلُ رَضِيَتْ يُقْبَضُ إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ الْحُسَيْنَ بِهِ

رسول خدا فرمود: جبرئیل در رسید و مرا از رب جلیل سلام رسانید و گفت: خداوند این هر دو تن را از برای تو باقی نمی گذارد، یکی را فدای آن دیگر کن پیغمبر بجانب ابراهیم نگریست و سخت بگریست و بنظره دیگر حسین را بدید و اشکش بر چهره بدوید. آنگاه فرمود: مادر ابراهیم کنیزکی است، گاهی که او را مرگ در رسد، جز من کسی محزون نگردد، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی پسر عم من و گوشت من و خون من است، چون او را وفات برسد، دختر من فاطمه و پسر عم من علی محزون گردند و مرا نیز حزن و الم فراگیرد، لاجرم من اختیار کردم حزن خود را بر حزن علی و فاطمه.

هان ای جبرئیل! رضا دادم بقبض روح ابراهیم وفدا کردم او را از برای حسین لاجرم بعد از سه روز ابراهیم وفات نمود و رسول خدا گاهی که حسین را دیدار میکرد او را بر سینه خویش میچسباند و میوسید و لب و دندان او را میمزید(1)

و قَالَ فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِأَبْنِي إِبْرَاهِيمَ.

می فرمود: فدا کرده شوم کسی را که فدای او کردم ابراهیم را

تعبیر نمودن پیغمبر خواب هند را

و دیگر در مدینه المعاجز مسطور است که: هند جگر خواره مادر معاویه صبح گاهی بخانه رسول خدای در آمد و عایشه را گفت: خوابی عجیب دوش دیدم مگر بتوانی بعرض رسول خدا برسانی و تعبیر آن را باز دانی و مرا آگهی دهی. همانا در خواب دیدم شمسی مشرق(2) که بر همه جهان مشرف بود، و از آنشمس قمری بزاد که جهان را در نور خود فرا گرفت و از آن قمر دو ستاره روشن بزاد که از مشرق تا مغرب محفوف نور ایشان گشت(3). آنگاه سحابی تاریک چون

ص: 61

1- مزیدن: مکیدن

2- خورشیدی تابان

3- نور آنها مشرق تا مغرب را گرفت

شبی مظلم بادید گشت و متولد شد از آن ابر سیاه ماری سیاه، و نرم نرم بسوی آندو ستاره همی رفت تا هر دو آن را بلعید و مردمان در حرمان آن دو ستاره تابان بگریستند و قرین حزن و اسف گشتند . عایشه این قصه را بحضرت رسول معروض داشت، رنگ رخسار آنحضرت دیگرگون گشت و سخت بگریست

وَ قَالَ : يَا عَائِشَةُ ، أَمَّا الشَّمْسُ الْمَشْرِقَةُ فَأَنَا ، وَأَمَّا الْقَمَرُ فَهُوَ فَاطِمَةُ ابْنَتِي ، وَأَمَّا النُّجُومَانِ فَهُوَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، وَأَمَّا السَّحَابَةُ السُّودَاءُ فَهُوَ مُعَاوِيَةَ وَأَمَّا الْحَيَّةُ فَهُوَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ .

فرمود: ای عایشه آن آفتاب روشن منم، و آن ماه فاطمه دختر من است، و آندو ستاره حسن و حسین اند، و آن ابر سیاه معاویه است، و آن مار سیاه یزید. علیه اللعنه است.

آمدن جن بیماری حسین (علیه السلام)

و دیگر در مدینه المعاجز مسطور است که : در یوم طف افواج جن طیاره بحضرت حسین آمدند و عرض کردند : یا ابن رسول الله ما انصار توایم، فرمان کن تا دشمنان تورا بتمامت عرضه هلاک و دمار داریم

فَقَالَ لَهُمْ : إِنِّي لَا أُخَالِفُ قَوْلَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ، حَيْثُ أَمَرَنِي بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ عَاجِلًا ، وَإِنِّي الْآنَ قَدْ رَقَدْتُ سَاعَةً ، فَرَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْي وَقَالَ لِي : يَا حُسَيْنُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ تَرَكَ مَقْتُولًا مُلَطَّخًا بِدِمَائِكَ ، مَذْبُوحًا مِنْ قَفَاكَ وَقَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَى حَرَمَكَ سَبَايَا عَلَى أَقْطَابِ الْمَطَايَا ، وَأَنِّي وَاللَّهِ سَأَصْبِرُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ .

پاسخ داد جماعت جن را که : من بیفرمانی نکنم جد خود رسولخدا را ، چه فرمان کرد مرا که تعجیل کنم در این سفر ، و اینک بخفته بودم ، در خواب رسول خدای را دیدار کردم، مرا بر سینه خود بچسباند و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود: ای حسین خداوند میخواهد تورا کشته و در خون غلطیده و از قفا سر بریده بیند ، و زنان و دختران تورا چون اسیران بر شتران بی و طا نشانده دیدار کند ، لاجرم من بر حکم اوصایر و بر امر او شاکرم ، چه او نیکوتر آمر است

ملاقات روح حسین با روح پیغمبر علیهما السلام در هر روز

و دیگر ابن قولویه باسناد خود از عروة بن زبیر حدیث میکند

قَالَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ : مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا تَعَرَّضَ رُوحَ الْحُسَيْنِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَتَلْتَقِيَانِ.

میفرماید : روزی نمی گذرد که روح حسین بر روح رسولخدا در نیاید و با یکدیگر متلاقی نشوند

پرده برداشتن حسین برای اصحاب خود

و دیگر ابن بابویه در علل باسناد خود حدیث میکند که : از صادق آل محمد پرسش کردند که اصحاب حسین چگونه نا پروا مرگ را تلقی مینمودند؟

فَقَالَ : إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ ، فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَقْدُمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى حَوَازٍ يُعَانِقُهَا وَ إِلَى مَكَانِهِ إِلَى الْجَنَّةِ .

فرمود : از برای اصحاب حسین حجابها مکشوف گشت ، چنانکه جای خویش را در بهشت دیدار کردند، لاجرم مبادرت مینمودند . در قتل تا زود تر با حواری خود معانقه کنند و در بهشت فرود آیند

مهر زدن حضرت سجاد بر سنک نظیر پدرانش علیهم السلام

و دیگر ابن شهر آشوب روایت میکند که : غانم بن ام غانم با مادر خویش داخل مدینه گردید و از مردم مدینه پرسش نمود که مرا دلالت کنید بمردی از بنی هاشم که نام او علی باشد ، او را بعلی بن عبدالله بن عباس دلالت کردند ، بنزد او آمد و گفت مرا سنگی است که علی و حسن و حسین علیهم السلام بر آن خاتم زده اند ، و مرا گفته اند مردی از بنی هاشم که نام او علی است. این حصاة را بخاتم مزین تواند فرمود(1) علی بن عبدالله بن عباس گفت : ای دشمن خدا بر علی و حسن و حسین علیهم السلام دروغ میبندی؟! غانم میگوید: از پس آنکه مرا بکذب نسبت کردند ، جماعتی از بنی هاشم که خویشاوندان علی بن عباس بودند ، مرا چندان بزدند که از گفته پشیمان گشتم و آنحصاة را نیز از من بگرفتند و من با سر و مغز کوفته و رو و موی آشوفته بمنزل خویش باز شدم ، و شبانگاه چون بخفتم در خواب حسین بن علی علیه السلام را دیدار کردم

وَ هُوَ يَقُولُ لِي : هَاكَ الْحَصَاةَ يَا غَانِمٌ وَ اَمْضِ اِلَى عَلِيِّ ابْنِي ، فَهُوَ صَاحِبُكَ

فرمود : ای غانم اینک حصاة تو است، بر گیر و بنزد فرزند من علی رو. او است که حصاة را طبع کند و خاتم برزند ، چون از خواب برانگیخته شدم ، آن حصاة را که از من مأخوذ داشتند، در دست خویش دیدم ، از جای برجستم و بنزد علی بن الحسین آوردم ، بگرفت و خاتم بر نهاد

فَقَالَ لِي : اِنَّ فِي اَمْرِكَ لَعِبْرَةً فَلَا تُخْبِرَ بِهِ اَحَدًا

فرمود : ای غانم در این امر که از برای تو رخنمود . عجیبی و عبرتی است ، از این قصه هیچکس را آگهی مده ، آنگاه غانم بن ام غانم بانشای این اشعار پرداخت :

ص: 64

1- حصاة : سنک، خاتم: مهر، یعنی اثر مهر خود را بر این سنک بگذارد

أَتَيْتُ عَلِيًّا أَبْتَغِي الْحَقَّ عِنْدَهُ *** وَ عِنْدَ عَلِيٍّ عِبْرَةٌ لَا أَحَاوِلُ (1)

فَشَدَّوْا وَنَاقِي ثُمَّ قَالَ لِي اصْطَبِرْ *** كَأَنِّي مَخْبُولٌ عَرَائِي خَابِلُ (2)

فَقُلْتُ لِحَاكِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَمْ أَكُنْ *** لِأَكْذِبِ فِي قَوْلِ الَّذِي أَنَا قَائِلُ (3)

وَ خَلَى سَبِيلِي بَعْدَ ضَنْكَ فَاصْبَحْتُ *** مُخَلَّاهُ نَفْسِي وَ سِرْبِي مَنَاقِلُ (4)

وَ قُلْتُ وَ خَيْرُ الْقَوْلِ مَا كَانَ صَادِقًا *** وَ لَا يَسْتَوِي فِي الدِّينِ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ

وَ لَا يَسْتَوِي مَنْ كَانَ بِالْحَقِّ عَالِمًا *** كَأَخْرَجَ يُمَسِي وَ هُوَ لِلْحَقِّ جَاهِلٌ

وَ أَنْتَ الْإِمَامُ الْحَقُّ يُعْرَفُ فَضْلُهُ *** وَ إِنْ فَصَّرْتَ عَنْهُ النَّهْيَ وَ الْفَضَائِلُ (5)

وَ أَنْتَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٌ *** أَبُوكَ وَ مَنْ نَيْطَتْ إِلَيْهِ الْوَسَائِلُ (6)

فریشتگان زوار قبر حسین (علیه السلام)

و دیگر در امالی شیخ از صادق آل محمد علیه السلام مرویست

قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَأْتُونَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَيَطُوفُونَ بِهِ فَإِذَا هُمْ طَافُوا بِهِ نَزَلُوا فَطَافُوا بِالْكَعْبَةِ فَإِذَا طَافُوا بِهَا أَتَوْا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ

ص: 65

1- (چون این اشعار خلاصه ایست از قصه مذکوره، تنها بترجمه لغات مشکل آن اکتفا می شود) ابتغی: طلب می کنم. لا احاول: قصد

نمی کنم

2- شدو ثاق: محکم بستن بند، مخبول: دیوانه

3- لحاک الله: خدا ترا لعنت کند

4- ضنک: تنگ گرفتن. سرب: طریق، راه

5- نهی: عقول

6- نبطت: بسته و مربوط شده است

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ عَرَّجُوا وَنَزَلُ مِثْلَهُمْ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

میفرماید: خداوند خلقی را بشمار از فریشتگان افزون نیافرید و از ایشان روزی هفتاد هزار فریشته نخست بیت المعمور را طواف میدهند، آنگاه از آسمان فرود میشوند و بطوف خانه کعبه میگردانند و از آنجا حاضر قبر رسول الله میگردند و سلام میفرستند، آنگاه قبر امیر المؤمنین را زیارت میکنند و از آن پس زیارت قبر حسین میشتابند و سلام میدهند، پس صعود مینمایند بسوی آسمان و هفتاد هزار دیگر فرود میشود، کار بدین منوال میکنند تا گاهی که قیامت قیام کند

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَجَبِّرٍ وَلَا مُتَكَبِّرٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَبُعِثَ مِنَ الْأَمِينِينَ وَهُوَ عَلَيْهِ الْحِسَابُ وَاسْتَقْبَلَهُ الْمَلَائِكَةُ فَإِذَا انْصَرَفَ شَيَّعَتْهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِنْ مَرِضَ عَادُوهُ وَإِنْ مَاتَ تَبِعُوهُ بِالْإِسْتِغْفَارِ إِلَى قَبْرِهِ

میفرماید: هر کس زیارت کند امیر المؤمنین را «عارفاً بحقه» بیرون تجبر و تکبر (1) خداوند اجر صد هزار شهید از برای او تقریر میکند، و گناهان پیشین و پسین او را معفو میدارد، و روز برانگیزش حساب را بر وی آسان میفرماید، و فریشتگان هنگام مراجعت تا بمنزل او را مشایعت مینمایند، و اگر مریض شود عیادت میکنند و اگر بمیرد تا بمقبره او نعش او را از در متابعت قدم میزنند، و از بهر او استغفار میکنند.

وَقَالَ: وَ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَاجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ

ص: 66

فرمود: هر که زیارت کند حسین علیه السلام را « عارفا بحقه » نوشته میشود از برای او ثوات هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و می آمرزد خداوند گناهان گذشته و آینده او را

قاتل حسین (علیه السلام) در تابوت آتش است

و دیگر در بحار الانوار سند بعض صحابه پیوسته میشود، می گوید: رسول خدای را دیدم که لعاب دهان حسین را میمزید چنانکه مردم شکر را(1) و میفرمود:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا وَ أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَ حُسَيْنًا حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطَ مِنَ الْأَسْبَاطِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ

فرمود: حسین از من است و من از حسینم، دوست دارد خدا دوستدار حسین را و دشمن دارد دشمن حسین را، حسین سبطی از اسباط است، خداوند لعنت کناد کشنده او را، پس جبرئیل فرود شد و گفت: ای محمد خداوند بخون یحیی هفتاد هزار کس بکشت، و زود باشد که بخون فرزند تو حسین دو کرت هفتاد هزار کس مقتول سازد، و قاتل حسین در تابوتی است از آتش و دستها و پاهای او با زنجیر آتشین بسته است و نگونسار بقعر جهنم در افتاده است(2) و یک نیمه عذاب اهل جهنم خاص او است، و از بوی بد او اهل جهنم پناهنده اند و او ابدالآباد در عذاب الیم است، و هیچ گاه عذاب او سستی نگیرد، و او را از حمیم جهنم شقایق کنند.

حدیث کعب الاحبار در فساد بحر و بر از قتل حسین

و دیگر کعب الاحبار چون در ایام خلافت عمر بن الخطاب مسلمانی گرفت مردمان از ملاحم و خطبهای بزرگ از وی پرسش میکردند و از حوادث استعمال

ص: 67

1- همچنانکه مردم آنرا میمکنند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) لعاب دهن حسین علیه السلام را میمکید.

2- باسر به ته دوزخ افتاده است

و استخبار(1) مینمودند و کعب از آنچه از کتب سالفه استدراک(2) کرده بود آگهی میداد . يك روز گفت: اکبر ملاحم(3) و اشد مفسد واعظم مصائب که ابدالابدين فراموش نشود و از خاطر ها زدوده نگردد ، مصیبت حسين بن علی عليه السلام است و آن فسادیست در عالم که خداوند در قرآن مجید خبر میدهد

قال: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ(4)»

همانا فتح فساد بقتل هابیل بود ، و ختم آن بقتل حسین علیه السلام افتاد ، آیا نمیدانید روز قتل او درهای آسمان گشاده می گردد و آسمان خون میگیرد ؟ گاهی که سرخی در آسمان نظاره کنید، بدانید که بر حسین میگردید ، گفتند: ای کعب ! چونست که آسمان در قتل انبیا نمیگردید که از حسین فاضل ترند ؟ گفت : وای بر شما! قتل حسین امری عظیم است ، او پسر سید المرسلین است و او را آشکارا از در ظلم و عدوان سر میبرند، و وصیت جدش رسولخدا را در حق او بچیزی نمیخرند ، و حال آنکه او پاره ای از گوشت بدن مصطفی است .

کشته میشود در ارض کربلا، سوگند بدانکس که جان من در دست او است، فریشتگان در هفت آسمان «الی آخر الدهر»(5) بر وی می گریند . و بدانید که مدفن او بهترین بقاع روی زمین است و نیست پیغمبری، جز اینکه حاضر میشود در زیارت او و میگردید در مصیبت او و در کربلا ملائکه و جن و انس بزیارت او حاضر می شوند ، و در شبهای جمعه نودهزار فریشته بر آنحضرت می گریند و فضایل او را تذکره مینمایند ، و او در آسمان حسین مذبح نام دارد و در زمین ابوعبدالله مقتول ، و او را در بحار فرخ مظلوم مینامند، و روز قتل او شمس منکسف میگردد و شبانگاه قمر منکسف می شود ، و سه روز ظلمت جهان را فرو می گیرد و آسمان

ص: 68

1- استعلام: آگهی خواستن، استخبار: خبر گرفتن

2- استدراک، در اینجا بمعنی فهمیدن است

3- ملاحم: پیش آمدهای سخت و ناگوار مانند جنگ و قتل

4- قرآن کریم (30 - 40)

5- تا پایان روز گار

خون می بارد و کوهسارها فرو میریزد و دریاها در هم می آویزد، و اگر نه این بود که بقیت ذریت او و جماعتی از شیعت او در طلب خون او بیرون خواهند شد، خداوند آتش بر ایشان می بارید و زمین را و هر که بر روی زمین است محترق می ساخت(1)

ثُمَّ قَالَ كَعْبٌ: يَا قَوْمِ كَأَنَّكُمْ تَتَعَجَّبُونَ بِمَا أُحَدِّثُكُمْ فِيهِ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكْ شَيْئاً كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ إِلَّا وَقَدْ فَسَّرَهُ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

اینوقت کعب گفت: هان ای مردم! شما را شگفت می آید از آنچه در امر حسین حدیث کردم، همانا خداوند از «ما کان و ما یکون» چیزی بجای نگذاشت، جز آنکه موسی را آگهی داد و همچنان آفرینشی بادید نیاورد، جز اینکه در عالم ذر(2) بر آدم صفی در گذرانید، و همچنان امت محمد را بر آدم عرضه داد، چون مخاصمت و مخالفت ایشان را در دنیای دنی(3) دیدار کرد.

فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا لِهَذِهِ الْأُمَّةِ الرَّكِيَّةِ وَبَلَاءِ الدُّنْيَا وَهُمْ أَفْضَلُ الْأُمَّةِ؟

عرض کرد: ای پروردگار من! این امت زکیه را که افضل امم اند، این چه خصلت است که دیدار می شود؟

ص: 69

1- میسوخت

2- عالم ذر، بنا بقول برخی از مفسرین از آیه 171 سوره اعراف (7) چنین استفاده میشود که: قبل از خلقت بشر خداوند متعال تمام افراد بشر را که بشکل ذرات پراکنده در هوا بودند از پشت حضرت آدم خارج کرده و آنها را مخاطب ساخت و بر بوییت خود از آنها اقرار گرفت؛ ولی این سخن با ظاهر لفظ آیه و دلیل عقلی مخالف است و در تفسیر آیه و جوه متین و دقیقی گفته شده است، چنانچه سید مرتضی قده در غرر و درر (امالی) خود دو وجه آنرا ذکر میکند

3- دنی (چو شریف): پست و بیمقدار

فَقَالَ لَهُ يَا آدَمُ إِنَّهُمْ اخْتَلَفُوا فَاخْتَلَفَتْ قُلُوبُهُمْ وَ سَيُظْهِرُونَ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ كَفَسَادِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ هَابِيلَ وَ إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ فِرْعَانَ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ الْمَصْدَقَ طَفِي ثُمَّ مَثَلُ لَادَمَ مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ وَ مَصْرَعُهُ وَ وَثُوبُ أُمِّهِ جَدِّهِ عَلَيْهِ فَانظُرْ إِلَيْهِمْ فَرَأَاهُمْ مُسَوَّدَةً وَ جُوهُهُمْ فَقَالَ يَا رَبِّ ابْسُطْ عَلَيْهِمُ الْإِنْتِقَامَ كَمَا قَتَلُوا فِرْعَانَ نَبِيِّكَ الْكَرِيمِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ

پس خداوند خطاب کرد که : ای آدم ایشان مختلف شدند و اختلاف در دل‌های ایشان افتاد ، زود باشد که ظاهر شود فساد در ارض ، همانند فساد قایل در قتل هابیل ، و ایشان می کشند فرزند حبیب من محمد مصطفی را آنگاه ممثل کرد(1) مقتل حسین و مصرع او را از برای آدم و حمله افکندن امت جد حسین را بر حسین ، چون آدم نظاره کرد ، روی آن قاتلرا چون قیر سیاه و تاریک دید ، عرض کرد: ای پروردگار من! انتقام ایشان را وسیع کن و عظیم فرمای بجای آنکه پسر پیغمبر تورا شهید کردند.

برده برداشتن حسین علیه السلام از برای اصحاب خود

و دیگر در علل الشرایع سند بعمارة منتهی می شود و او روایت می کند از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله از خصلت اصحاب حسین علیه السلام و اقدام ایشان بی باکانه بر مرگ سؤال کردم .

فَقَالَ إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يُقَدِّمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى حَوْرَاءَ يُعَانِقُهَا وَ إِلَى مَكَانِهِ إِلَى الْجَنَّةِ

ص: 70

1- تمثیل، بر وزن و معنی تجسیم: نمودار کردن صورت چیزی

فرمود: همانا از برای اصحاب حسین چنان حجابها منقش کشت که بر منازل خود در بهشت مشرف و مطلع شدند(1) که از برای معانقه (2) حورو نشیمن در قصور جنت، از یکدیگر سبقت می گرفتند.

شگفتگی حسین (علیه السلام) در روز عاشورا

و دیگر در معانی الاخبار سند بعلي بن الحسين عليهما السلام منتهی می شود، میفرماید: گاهی که کار جنگ بر حسین صعب میافتاد و اصحاب او دست خوش تیغ و سنان می شدند: آنان که ملتزم رکاب آنحضرت بودند، چهره مبارکش را بشاش و شاداب تر میدیدند، و جماعتی از خاصان او نیز این خصلت داشتند، بر خلاف آنان که بارنگ پریده و قلب رمیده، رعه در اندام داشتند و بعضی با بعضی همیگفتند: نگران باشید که آن حضرت بهیچوجه باک از موت ندارد.

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضُّرِّ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَإَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ أَعْدَاؤُكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ: أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ. وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ

حسین علیه السلام اصحاب را مخاطب داشته فرمود: دل بر شکیبائی بندیدای زادگان بزرگان! واز مرك بيمناك نباشيد، زیرا که مرك قنطره ایست که شما را در میگذراند از ضرر و زیان اینجهان، و میرساند بجنّت جاویدان و نعیم بیکران، پس کدامیک

ص: 71

1- یعنی پردهائیکه برای مردم مانع از دیدن بهشت است، حسین علیه السلام برای اصحاب خود برطرف کرد تا ایشان جایگاه خود را در بهشت دیدند

2- معانقه: دست در گردن انداختن. حور، جمع حوراء: پری

از شما مکروه می شمارد که از زندان کوچ دهد بقصر جنان؟ و خاض دشمنان شما است که بعجلت و شتاب بهشت را پشت پای میزند و بسمج و سجن (1) عذاب جای می گیرند.

این در همانا پدر من علی مرتضی از مصطفی مرا حدیث کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرک قنطره (2) ایست از برای ایشان که یکیرا بسوی بهشت میکشاند و آندیگر را بجهنم میدواند و من دروغ نگفته ام و مرا دروغگو نگفته اند.

خبر دادن حسین علیه السلام از شهادت اصحاب

و دیگر در خرایج از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست .

قال: كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي اللَّيْلِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا اللَّيْلُ (3) فَاتَّخِذُوهُ جُنَّةً فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَرِيدُونَنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَى فَقَالُوا وَ اللَّهُ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا فَقَالَ إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كُلُّكُمْ وَ لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ

سید سجاد علیه السلام می فرماید: در شب عاشورا ملازم خدمت پدرم حسین علیه السلام بودم، آنحضرت اصحاب خویش را طلب فرمود و گفت: خویشان را واپائید و سلامت خود را از دست باز مدهید، این جماعت جز در طریق خصومت من نپویند و جز مرا نجویند، گاهی که مرا بقتل رسانند، نگران شما نشوند، من ذمت شما را از بیعت خویش بری ساختم، در این تاریکی شب ره خویش پیش گیرید و جان بسلامت ببرید .

گفتند: لاوالله هرگز این نکوهیده (4) کار نکنیم، فرمود: بدانید فردا همگان

ص: 72

1- سمج (چوفلس و کتف): زشت. سجن: زندان

2- قنطره: پل

3- گویا از اینجا (قدغشیکم) افتاده است

4- نکوهیده: زشت و ناپسند

کشته شوید و یکتن از شما زنده نماند ، گفتند : سپاس خدای را که در رکاب تو عز(1) شهادت خواهیم یافت و بسر چشمه سعادت خواهیم شتافت ، اینوقت اصحاب را پیش خواند .

فَقَالَ لَهُمْ: اِزْفَعُوا رُءُوسَكُمْ وَ اَنْظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ اِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَّا زِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُمْ: هَذَا مَنزِلُكَ يَا فُلَانُ فَكَانَ وَ كَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرَّمَّاحَ وَ السُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهَهُ لِيَصِلَ اِلَى مَنزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ

فرمود : سر بردارید و بجانب آسمان نگران شوید، چون سر برافراختند منازل خویش را در بهشت دیدار کردند ، و آنحضرت يك يك را ندا میکرد و منزل هر يك را با او مکشوف میداشت و ایشان بشوق وصول بمنزل خویش ، حدود سیف و سنان را استقبال میکردند ، و زخم تیغ و تیر را بر سر و سینه دوی درد و مرهم جرح میدانستند.

ذکر حضرت سجاد از روز عاشورا

و دیگر در کتاب خصال و امالی صدوق مسطور است که. يك روز علی بن الحسین علیهما السلام، بجانب پسر عم خود عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب نگریست و سخت بگریست

ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ يَوْمٍ أُحِدٍ قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُوتَةَ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ اِذْ دَلَفَ اِلَيْهِ ثَلَاثُونَ اَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ

ص: 73

كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِهِ وَهُوَ بِاللَّهِ يُدَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَظُلْمًا وَعُدْوَانًا

فرمود: روزی سخت تر و صعب تر از روز احد بر رسول خدا نبود، چه در آن روز اسد الله واسد رسول الله، عم او حمزه را شهید کردند، و از پس آن در جنگ موته، پسر عمش جعفر طیار را بکشتند. آنگاه فرمود: روزی چون روز حسین دیده نشد. سی هزار مرد سپاهی او را در پره افکندند و همگان خود را در شمار این امت می پنداشتند و «تقربا الی الله» قصد جان او داشتند و چند که ایشان را باندرز و پند موعظت کرد، نپذیرفتند و از در طغیان و سرکشی و ستم بارگی (1) او را شهید کردند

ثم قال: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ أَثَّرَ وَابْتَلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِيْطُ بِهَا جَمِيعَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

آنگاه فرمود: خداوند رحمت کناد عباس را که مرگ را اختیار کرد و ممتحن (2) شد و فدا کرد خویشتن را در راه برادر و چند بکوشید که شربت شهادت بنوشید از پس آنکه هر دو دستش قطع شد و خداوند در ازای آن او را دو بال عطا فرمود که با فریشتگان در بهشت پرواز کند، چنانکه جعفر طیار، همانا عباس را روز قیامت در نزد خداوند تبارک و تعالی آن مکان و منزلت است که دیگر شهدا از در غبطه آرزو میکنند مقام او را

ص: 74

1- ستمباره: کسی که دوست دارد ستم کند

2- ممتحن (بصيغة مفعول): آزموده

آرزوی شهیدان شهادت در رکاب حسین را

و دیگر در کامل الزیارة مسطور است (مرفوعاً عن ابی بصیرا-)

قال ابو عبدالله عليه السلام : مَا مِنْ شَهِيدٍ اِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ لَوْ اَنَّ اَلْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ حَيٌّ حَتَّى يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ مَعَهُمْ.

جعفر صادق عليه السلام میفرماید: که نیست شهیدی که ادراك شهادت کند و دوست ندارد که حسین بن علی زنده باشد و در رکاب او جهاد کند و جان بدهد و با او داخل بهشت شود .

ذکر مکارم اخلاق حسین بن علی علیهما السلام

من بنده را شگفت میآید که قلم بدست کنم و دفتر گیرم تا مکارم اخلاق حسین علیه السلام را در هندسه تقریر و حوصله تحریر گنج دهم (1). چگونه شیء غیر متناهی را کما هی عقول نارسا و نفوس نا پارسا بدستیاری خاطر خطا اندیش، دست فرسود خویش سازند (2) همانا محاسن و مکارمی که خداوند تبارک و تعالی از مبتدا تا منتهای آفرینش آفریده، چند که بادید آمد و چند که دیدار گردد، از مکارم اخلاق حسین و اهل کسا است .

دریای اخضر راهیچکس با پیمانانه پیماید؟! و فلك اطلس را با بدست مساحت فرماید (3) چون بزرگان دین ما را رخصت کرده اند، سطری چند که عوام را

ص: 75

1- گنج دهم: بگنجانم

2- غیر متناهی: بی نهایت و خارج از اندازه. کماهی: چنانکه هست، بی کم و زیاد، نفوس نا پارسا، مقصود نفوسی است که از جلوه عبادت منور نگشته و زنك و تیگی معاصی آنها را آلوده ساخته است. دستیاری: کمك . خاطر خطا اندیش: فکر خطاکار. دست فرسود ساختن: زبر دست آوردن، مسلط گشتن

3- دریای اخضر، بزرگترین دریاهاى روی زمین است. فلك اطلس، بعقیده قدما بزرگترین افلاک آسمان است که محیط بر تمام افلاک میباشد. بدست (بکر اول و ثانی و هم بفتح تین و سکون سین): و جب که از سر انگشت کوچک تا سر انگشت شست میباشد

پسند افتد و چند که نیرومند باشند نصیبه ای بر گیرند نگاشته می‌آید. این بدان ماند که خورشید بر وزن پیره زن در رود یا از چشمه سوزن بیرون شود. اکنون با سر سخن رویم. مکارم اخلاق حسین علیه السلام را این کتاب مبارک از بدایت تا نهایت حاکی است، کلمه ای چند نیز رقم میشود:

غذا خوردن حسین با مساکین

فاضل مجلسی از تفسیر عیاشی حدیث میکند که هنگام عبور کوی و برزن، حسین علیه السلام جماعتی از فقرا و مساکین را نگریست که حلقه زده اند و کسای خویش را گسترده اند(1) و مثنی نان پاره بر زبر آن افشانده اند، چون حسین را دیدار کردند

فَقَالُوا هَلُمَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

آن حضرت را بمانده(2) خویش دعوت نمودند. حسین علیه السلام زانو بزمین زد و در پهلوی ایشان بنشست و از آن نان پاره لختی بخورد و این آیت مبارک را قرائت کرد

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ(3) » ثم قال : قَدْ أَجَبْتُكُمْ فَأَجِيبُونِي .

فرمود: چنانکه من دعوت شما را اجابت کردم، شما نیز مرا اجابت کنید و ایشان را با خوبستن بسرای آورد

فَقَالَ لِلْجَارِيَةِ : أَخْرِجِي مِمَّا كُنْتِ تَدْخِرِينَ .

کنیزک خویش را فرمود: چیزی که ذخیره داری حاضر کن و ایشان را از اکل طعام مستغنی ساخت .

ص: 76

1- عبای خود را پهن کرده اند

2- مائده: سفره دارای غذا

3- چنین آیه ای در قرآن کریم بنظر ما نرسید

ادای حضرت حسین قرض اسامة بن زید را

و دیگر ابن شهر آشوب از عمرو بن دینار روایت میکند که: حسین علیه السلام بعیادت اسامة بن زید حاضر شد و او در بستر خفته بود و همی گفت:

وَ اَعْمَاءُ! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: وَ مَا عَمُّكَ يَا اَخِي؟

حسین فرمود: ای برادر! چه غم داری؟ عرض کرد: شصت هزار درهم مدیونم، فرمود: ادای دین تو بر ذمت من است، گفت: بیم دارم که قبل از ادای دین بمرده باشم

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: لَنْ تَمُوتَ حَتَّى أَقْضِيَهَا عَنْكَ.

فرمود: از آن پیش که تو را مرگ فراگیرد. من این بار از تو فروگذارم و قرض او را قبل از مرگ او ادا فرمود و این کلمات را تذکره کرد:

شَرُّ خِصَالِ الْمُلُوكِ الْجُبْنُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَالْقَسْوَةُ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَالْبُخْلُ عِنْدَ الْإِعْطَاءِ.

میفرماید: از صفات پادشاهان زشت تر و ناستوده تر آنست که از خصم بترسند و از مکاوحت و مناطحت او بهراسند (1) و از در قساوت و سنگدلی بر ضعیفان و بیچارگان رحمت نیاورند، و هنگام بذل و عطا بخیل و لئیم باشند.

اعطاء حسین (علیه السلام) بفرزدق

و دیگر در کتاب انیس المجالس مسطور است که مروان بن الحکم گاهی که فرزدق شاعر را فرمان کرد از مدینه بیرون کنند، بنزد حسین علیه السلام آمد و آنحضرت او را چهار هزار دینار عطا داد، عرض کردند: اینمردی است شاعر و فاسق و دروغ زن

فَقَالَ إِنَّ خَيْرَ مَا لَكَ مَا وَقَّيْتَ بِهِ عَرْضَكَ وَقَدْ أَثَابَ رَسُولُ اللَّهِ

ص: 77

1- مکاوحت: جنکو نزاع. مناطحت: شاخ بشاخ گذاشتن. هراسیدن: ترسیدن

كَعْبُ بْنُ زُهَيْرٍ وَقَالَ فِي عَبَّاسِ بْنِ مِرْدَاسٍ إِفْطَعُوا لِسَانَهُ عَنِّي .

میفرماید: بهترین مال آنستکه در بذل آن عرض(1) خویش را محفوظ بداری، همانا رسولخداى كعب بن زهیر را معفو داشت و پاداشی نیکو کرد و در حق عباس بن مرداس فرمود: زبان او را از زیان من قطع کنید، کنایت از آنکه او را ببذل مال شاد کنید تا از من بید یاد نکند. و ما قصه ایشان را در کتاب رسول خداى بشرح نگاشتیم.

قصه عربی که اجود مردم را میطلبید

و دیگر روایت میکنند که: مردی اعرابی بمدینه در آمد و پرسش نمود که اجود و اکرم ناس(2) کیست؟ او را دلالت کردند بحسین بن علی علیهما السلام، داخل مسجد شد و سید الشهداء را نگریست که در نماز ایستاده در برابر آن حضرت بنشست و این اشعار را انشاء وانشاد نمود:(3)

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مِنْ رَجَاكَ وَمَنْ *** حَرَكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْهَلْقَةَ

أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ *** أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفِسْقَةِ

لَوْلَا أَلِذِي كَانَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ *** كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةً (4)

چون حسین علیه السلام نماز بیای آورد و سلام باز داد و بازسرای شد

قَالَ: يَا قَنْبِرُ؛ هَلْ بَقِيَ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ أَرْبَعَةٌ

ص: 78

1- عرض (چو جبر): آبرو، هر چیزی که از عیب و عار نگهداشته شود

2- با سخاوت ترین مردم

3- انشاء: بنظم در آوردن شعر. انشاد: خواندن شعر چه از خود او باشد و چه از دیگری

4- تا کنون کسی که بشما امید وار بوده و در خانه شما را زده است، نا امید نگشته، تو با سخاوت و تکیه گاه مردمی و پدرت کشنده فاسقین بود. اگر جد و پدرت نبودند؛ دوزخ ما را احاطه میکرد.

آلَافُ دِينَارٍ، فَقَالَ: هَاتِيهَا قَدْ جَاءَتْهَا مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي.

فرمود: ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی بجای مانده؟ عرض کرد: چهار هزار دینار، فرمود: حاضر کن. همانا مردی که احق از ما است (1)، در تصرف این مان، حاضر گشته، پس آن دنائیر را در برد خویش ملفوف داشت (2) و از شرم قلت زر، آن ملفوفه را از يك شق در بدست اعرابی گذاشت (3) و روی بنهفت و گفت:

خُذْهَا وَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ *** وَاعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ (4)

لَوْ كَانَ فِي سَبْرِنا الْغَدَاةَ عَصَا *** أَمَسْتُ سَمَانًا عَلَيْكَ مُنْدَقِقَةً (5)

لَكِنَّ رَبِّبَ الزَّمَانِ ذُو غَيْرِي *** وَالكِفُّ مِنِّي قَلِيلَةٌ النَّفَقَةُ (6)

چون اعرابی آن زر بگرفت، سخت بگریست

فَقَالَ لَهُ: لَعَلَّكَ اسْتَقَلَّلْتَ مَا أَعْطَيْنَاكَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرَابُ جُودَكَ؟

حسین علیه السلام فرمود: مگر بر قلت عطای من میگرئی؟ عرض کرد: بر این می-گرم که چگونه مانند تو شخصي کریم در زیر خاک میروند و این دست جود نابود میشود.

اثر پشت حسین (علیه السلام) از حمل زاد

و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست

ص: 79

1- احق: سزاوارتر

2- ملفوف: پیچیده

3- از خجالت کمی دینار، آن پیچیده را از تایی در بدست اعرابی داد و خود در پس تایی دیگر پنهان گشت

4- این پیچیده را بگیر، من از تو پوزش میخواهم، بدان که نسبت بتو مهربانم

5- اگر در این روزگار حکومت میداشتیم، آسمان بخشش ما بر تو ریزنده بود

6- لکن پیش آمدهای روزگار دگرگونی می پذیرد و در دست ما کمی از مال دنیا است (زیرا بنی امیه خلافت حقه ما را غصب کرده اند)

که در یوم طف بر پشت مبارك حسين بن علي عليهما السلام اثری پدیدار بود، از سید سجاد سؤال کردند که: این چه اثر است؟

فَقَالَ: هَذَا مِمَّا كَانَ يُنْقَلُ الْجِرَابَ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ.

فرمود: حمله‌های گران از انبادهای طعام و دیگر اشیاء چندان بر پشت مبارك کشید و بخانه زندهای بیوه و کودکان بی پدر و مادر و فقرا و مساکین رسانید، که این اثر با دید گشت.

عطای حسین بمعلم اطفال

در بحار الانوار مسطور است که بروایتی عبدالرحمن السلمی معلم بعضی از اطفال حسین علیه السلام بود و سوره مبارکه حمد را تلقین (1) آن طفل نمود، وقتی آن کودک بحضرت پدر همی آمد و حمد را که فراگرفته بود قرائت کرد، عطا فرمود معلم را هزار دینار و هزار حله (2) و دهان او را از مروارید آکنده نمود، گفتند: این چه عطا است در چنین امر؟

فَقَالَ: وَ أَتَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْني تَعْلِيمُهُ.

فرمود: این بذل قلیل باعطای کثیر او بمیزان نمیرود و این شعر انشاد کرد

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا *** عَلَى النَّاسِ طُرًّا قَبْلَ أَنْ تَفَلَّتْ (3)

فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ *** وَلَا الْبُخْلُ يُقْبِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ (4)

و همچنان وقتی حسین علیه السلام بر جماعتی از مساکین عبور داد، نگریست که

ص: 80

1- تلقین: یاد دادن

2- حله: برد یمنی و جامه آستر دار

3- زمانی که روزگار بر تو بخشش کرد، توهم آنرا پیش از آنکه بر گردد بر تمام مردم ببخش.

4- زیرا زمانی که روزگار روی آورد، بخشش تو آن را تمام نمی کند و زمانی که بر گردد بخل و امساکش نگه میدارد

مشتی نان پاره که از کدیه(1) فراهم آورده ، بر زبر کسای خویش افشاندند و مشغول باکل اند. آن حضرت برایشان سلام داد و جواب بستند، جنابش را بسفره خویش دعوت کردند ، در حلقه ایشان در آمد و بنشست و فرمود : اگر نه این بود که این بارها بصدقه فراهم آمده با شما شریک در اکل میگشتم، لکن صدقه بر بنی هاشم حرام است. آنگاه ایشان را بهمراهی خویش بسرای آورده و طعام خورانید و جامه و کسوه(2) بداد و بعطای دراهم شاد خاطر ساخت .

رفتن حسین (علیه السلام) بدلجوئی محمد حنفیه

و دیگر صولی از صادق آل محمد خبر میدهد که فرمود : وقتی محمد حنفیه از برادرش حسین متوقع دلدادگی بود ، بدینگونه بحضرت او مکتوبی کرد:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَخِي ؛ إِنَّ أَبِي وَ أَبَاكَ عَلَيَّ ، لَا تُفْضِي فِيهِ ، فَلَا أَفْضَ لَكَ وَ أُمَّكَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : وَ لَوْ كَانَ مِنَ الْأَرْضِ ذَهَبًا مِنْكَ أُمَّي مَا وَفَّتْ بِأُمَّكَ ، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَسَرِّ إِلَيَّ حَتَّى تَرْضَانِي ، فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِالْفَضْلِ مِنِّي ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

میفرماید : ای برادر من ! همانا پدر من و پدر تو علی علیه السلام است، لاجرم از جهة پدر نه تو را بر من فضیلتی و نه مرا بر تو فضلی است ، اما مادر تو فاطمه دختر رسول خدا است ، اگر روی زمین بجمله از زر خالص آکنده شود و ملك مادر من شود ، همانند مادر تو نتواند بود . واجب میکند که مکتوب مرا چون قرائت فرمودی ، بنزدیک من شتاب گیری و دل مرا باز جوئی ، زیرا که تو احق بفضلی و بزرگواری از من . حسین علیه السلام پس از قرائت این کتاب بیتوانی بسوی او شتاب گرفت و او را شاد خاطر ساخت و از آن پس هرگز خاطر محمد را از زنگ کدر آرایش ندید .

ص: 81

1- کدیه (چو غرفه) : سؤال کردن و گدائی نمودن

2- کسوه : لباس

مکشوف باد که منزلت و مکانت محمد حنفیه افزون از آنستکه من بنده علو قدر او را بدانم یا وصف او را بتوانم ، لکن چون معصوم نبود ، تواند شد که سر امام را نداند و در بعضی از امور غامضه ضجرتی در خاطرش راه کند(1)

منازعت حسین با ولید بن عقبه

و دیگر ابن شهر آشوب حدیث میکند که : وقتی میان حسین بن علی و ولید بن عقبه بر سر ضیعتی منازعتی افتاد(2) و اینوقت ولید حاکم مدینه بود، با اینهمه حسین در خشم شد و عمامه ولید را از سرش بر گرفت و بر گردش افکند و فرو کشید ، مروان بن الحکم حاضر بود

فَقَالَ : بِاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ جُرْأَةً رَجُلٍ عَلَى أَمِيرِهِ ، فَقَالَ الْوَلِيدُ : وَاللَّهِ مَا قُلْتَ هَذَا غَضَبًا لِي وَ لَكِنَّكَ حَسَدًا نَنِي عَلَى حِلْمِي عَنْهُ وَإِنَّمَا كَانَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ .

مروان خواست فتنه برانگیزد ، گفت : سوگند با خدای هرگز ندیدم مرد رعیتی که بدینگونه جرئت کند و بر امیر خود بیرون شود ، ولید گفت : ای مروان سوگند با خدای که این سخن را از در رحمت و حمایت من نگفتی ، بلکه حسد بردی بر من که با حسین بدینگونه شکیبائی نمودم ، همانا این مزرعه ملک حسین است و مرا سخنی نیست . چون حسین اینکلمات بشنید فرمود :

الضَّيْعَةُ لَكَ يَا وَلِيدُ .

یعنی ای ولید از این مزرعه دست بازداشتم و با تو گذاشتم . این بگفت و برخاست و روان گشت .

انکار حسین از صلح با یزید

و دیگر در یوم طف چنانکه رقم کردیم ، سران ابن سعد گفتند : حکم پسر عم خود یزید را اجابت کن

ص: 82

1- غامض ؛ مشکل . ضجرت : دلتنگی

2- ضیعه : زمین مزروعی

قال : لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ .

فرمود: سوگند با خدای از در ذلت دست به بیعت یزید نمیده‌م و مانند عیدها فرار نمیکنم ، آنگاه ندا درداد

یا عباد الله : « إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ(1) » وَقَالَ : مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتٍ فِي ذُلٍّ

فرمود : ای بندگان خدای من پناهنده میشوم بپروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که ایمان بروز حساب ندارد. آنگاه فرمود: مردن در عزت بهتر است از زندگانی در ذلت

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ

وَ اللَّهُ مِنْ هَذَا وَ هَذَا جَارِي(2)

ابن نباته گوید :

الْحُسَيْنُ الَّذِي رَأَى الْقَتْلَ فِي الْعِزِّ حَيَوَةً وَالْعَيْشَ فِي الذُّلِّ قَتْلًا.

یعنی حسین آنکس بود که قتل را با عزت حیات دانست و زندگانی را در ذلت ممات .

آبانه بن بطنه از عبدالله بن عبید ابوعمیر روایت میکند که : حسین علیه السلام بیست و پنج کورت پیاده از مدینه بطواف خانه خدا شتافت و جنیبت های(3) آن حضرت را از پیش روی میکشیدند

در خبر است که عرض کردند: یا ابن رسول الله ! چه بسیار از پروردگار

ص: 83

1- قرآن مجید (40- 28)

2- بیت اول در ص 373 جزء دوم معنی شد و مصرع سوم در احتمال دارد: اول : بخدا سوگند ذلت بر من جاری نخواهد شد و کشته شدن با عزت جاری خواهد شد دوم : بخدا سوگند به ذلت بر من جاری می شود و نه دخول در آتش

3- جنیبة : اسب يدك

خویش خائف و ترسانی!

قَالَ لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا.

فرمود: روز قیامت ایمن نباشد کسی که در دنیا از خوف خداوند ترسان نباشد.

گریه حسین در سر قبر خدیجه

و دیگر در عیون المجالس مسطور است که: انس بن مالک روایت کرد که: من در ملازمت حسین بودم، گاهی که بر سر قبر خدیجه رسید سخت بگریست

ثُمَّ قَالَ: إِذْهَبْ عَنِّي

فرمود: دور باش از من، لاجرم من بیکسوی شدم و آنحضرت نماز ایستاد و زمانی دیر سپری شد، پس شنیدم که همی گفت:

يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَنْتَ مَوْلَاهُ *** فَازْحَمْ عبيداً إِلَيْكَ مَلْجأهُ (1)

يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي *** طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ (2)

طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَادِماً أَرْقأً *** يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلْوَاهُ (3)

وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ *** أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ (4)

إِذَا اشْتَكَيْ بَنَّهُ وَغَضَّتْهُ *** أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ (5)

ص: 84

-
- 1- پروردگارا! تو مولای منی . رحم کن بر بنده حقیری که تو پناه آورده است
 - 2- ای صاحب بزرگواریها! تنها تکیه گاهم تویی . خوشحال کسی که تو آقای اوئی
 - 3- خوشحال کسی که از تو ترسان است و بیدار خوابی شب دارد و شکایت گرفتاری خود را بسوی خداوند ذی الجلال میبرد
 - 4- و غیر از محبت مولای خود درد و مرضی ندارد (در برابر محبت او درد های دیگر را فراموش نموده و رنجوریش تنها از دوستی مولا است)
 - 5- زمانی که شکایت نموده و اظهار حزن و اندوه خود نماید ؛ خداوند او را جواب میگوید و می پذیرد .

إِذَا ابْتَلَا بِالظَّلَامِ مُبْتَهَلًا *** أَكْرَمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَذْنَاهُ (1)

چون حسین علیه السلام این فقرات را بینهایت آورد از حضرت کبریا بدینکلمات مسئلت او را اجابت رسید

لَيْبِكَ عَبْدِي وَأَنْتَ فِي كَنْفِي *** وَكُلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاؤُ (2)

صَوْتِكَ تَشَاتِقُهُ مَلَائِكَتِي *** فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاؤُ (3)

دُعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجْبٍ *** فَحَسْبُكَ السُّرُّ قَدْ سَفَرْنَاؤُ (4)

لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ جَوَانِبِهِ *** خَرَّ صَرِيحًا لِمَا تَعَشَّاهُ (5)

سَلْنِي بِلَا رَغْبَةٍ وَلَا رَهَبٍ *** وَلَا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ (6)

در مناقب ابن شهر آشوب این شعر را نیز نسبت بحسین علیه السلام داده اند

يَا أَهْلَ لَدُنِّي لَا بَقَاءَ لَهَا *** إِنَّ اغْتِرَارًا بِظِلِّ زَائِلٍ حُمُقٌ (7)

ص: 85

1- چون تاریکی او را فراگیرد و او تضرع و زاری کند؛ خداوند او را گرامی داشته و برحمت خود نزدیک می سازد.

2- بلی: بنده من! تو در پناه منی و از هر چه گفتمی آگاهیم

3- فرشتگانم مشتاق صدای تو اند و همین تو را کافی است. بتحقیق که ما دعای تو را بگوش الطف شنیدیم

4- دعای تو در حجاب های ملکوت ما جولان میکند و برای تو کافی است که پرده را از میان خود و تو برداشته ایم (پس دعای تو دامن گیر رد و بی لطفی نمی گردد)

5- (در اینجا از خطاب بغیبت التفات نموده، میفرماید:) از بسیاری عبادت و محبتی که حسین (علیه السلام) را فرا گرفته، چنان ضعیف گشته که اگر بادی در اطراف وی بوزد بی اختیار بر زمین افتد. (و ممکن است ضمیر جوانبه راجع بدعاء و مقصود این باشد که دعاء آن حضرت از بلندی و قرب بمقامی میرسد که اگر دارای شعور میبود و بادی در اطراف او میوزید بیهوش بزمین می افتاد)

6- بدون ترس و ناامیدی هر چه دلت میخواهد طلب کن که منم خدا

7- ای سرگرم شدگان لذت دنیای بی دوام! فریفته شدن بسایه بی دوام از نادانی است

و نیز این شعر از حسین علیه السلام مرویست :

سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي *** بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ (1)

وَلَا حِجْمَتِي نُورُ الْهُدَى فِي *** لَيْالِي فِي الضَّلَالَةِ مَذْلَهَمَةٌ (2)

يُرِيدُ الْجَاهِدُونَ لِيُطْفِئُوهُ *** وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّهُ (3)

سرگذشت حسین و غلامی که با سگ غذا میخورد

از حسین بن علی علیهما السلام مرویست

قَالَ: صَحَّ عِنْدِي قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا لَا إِثْمَ فِيهِ.

میفرماید: درست شد بر من قول رسول خدا که فرمود: افضل ترین اعمال بعد از نماز، شاد ساختن دل مؤمنان است بچیزی که در آن گناه نباشد، آنگاه فرمود:

فَإِنِّي رَأَيْتُ غُلَامًا يُرَاكِلُ كَلْبًا فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مَعْمُومٌ أَطْلُبُ سُرُورًا بِسُرُورِهِ لِأَنَّ صَاحِبِي يَهُودِيٌّ أُرِيدُ أَنْ أُفَارِقَهُ.

میفرماید: غلامی را دیدم که با سگ غذا می خورد، گفتم: این چیست؟ گفت: یا ابن رسول الله! من مردی غمزده و اندوهگینم، بسرور این سگ خود را مسرور میدارم (4) چون حسین اینکلمات بشنید، بنزد انجهود که صاحب غلام بود آمد

ص: 86

1- بانیکی خلق و بلندی همت بر تمام اهل عالم بسوی بزرگواری ها پیشی گرفتم

2- ببرکت حکمت من نور هدایت از میان گمراهیهای شب های تاریک هویدا گشت

3- منکرین حق خواستند آن نور را خاموش کنند ولی خداوند غیر از تکمیل آن نمی خواهد

4- معنی جمله اخیر که در اینجا از قلم افتاده اینست: زیرا مولا یم یهودی است؛ میخوامم از وی جدا شوم.

آزادی کنیزك بشاخه ريحان و دويست دينار زر خالص در ازای بهای غلام بنزد او گذاشت

فَقَالَ أَيُّهُودِيٍّ: أَلِغْلَامِ فِدَاءٌ لَخَطَاكَ وَ هَذَا الْبُسْتَانُ لَهُ وَ رَدَدْتُ عَلَيْكَ الْمَالَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَنَا قَدْ وَ هَبْتُ لَكَ أَلِمَالِ، قَالَ: قَبْلَهُ أَلِمَالِ وَ وَهَبْتُهُ لِلْغْلَامِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: أَعْتَقْتُ الْغْلَامَ وَ لَهُ جَمِيعاً.

یهودی عرض کرد: یا ابن رسول الله! اینغلام را فدای مقدم تو ساختم، و این بستان را خاص او نهادم و این دنانیر را نیز با تو باز دادم. حسین علیه السلام فرمود: ایندنانیر را با تو هبه کردم، عرض کرد: بپذیرفتم، لکن بدین غلام بخشیدم حسین فرمود: اینغلام را آزاد کردم و دنانیر و بستان را نیز با او بخشیدم. زن یهودی چون کرامت و بزرگواری حسین را دیدار کرد، گفت: من کابین خویش را بشوهر بخشیدم و مسلمانی گرفتم، یهودی نیز ایمان آورد و خانه خود را بزن هبه کرد.

آزادی کنیزك بشاخه ريحان

و دیگر در کشف الغمه از انس بن مالک مرویست میگوید: در نزد حسین علیه السلام بودم، ناگاه کنیزکی در آمد و آنحضرت را بشاخه ریحان تحیت آورد

فَقَالَ لَهَا: أَنْتِ حُرَّةٌ لِرُوحِهِ اللَّهِ.

فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم، من بعرض رسانیدم که: تو را بشاخ ریحان که هیچ بها ندارد تحیت کرد و تو او را آزاد فرمودی!؟

قَالَ: كَذَا أَذَبْنَا اللَّهُ، قَالَ اللَّهُ: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ زِدوها (1)» وَ كَانَ أَحْسَنُ مِنْهَا عِتْمَهَا.

فرمود: خداوند ما را بدینخصلت مؤدب ساخته و در قرآن کریم میفرماید:

ص: 87

که گاهیگه شما را بشیئی تحیت فرمایند ، تحیت کنید بنیکو تر چیزی و اگر نه مسترد دارید(1). و نیکوتر از تحیت او آزادی او بود ، لاجرم او را آزاد ساختم .

کلام حسین بحسن علیهما السلام در تبدیل قلب و زبان

گویند : روزی حسین علیه السلام بنزد برادرش حسن مجتبی آمد

وَقَالَ: يَا حَسَنُ وِدِدْتُ أَنْ لِسَانَكَ لِي وَقَلْبِي لَكَ.

عرض کرد : ای حسن ! دوست داشتم که زبان تو که آیت رحمت الهی و ودیعت حلم و برد باری است مرا بودی، و قلب من که میدان معادیرا اسد سدید و دهان اعادیرا سندان حدید است تو را(2) بود.

گویند: وقتی حسن مجتبی حسین علیه السلام را مکتوب کرد که شعراء را فراوان عطیت میفرمائی ، در پاسخ نگاشت :

أَنْتَ أَعْلَمُ مِنِّي بِأَنَّ خَيْرَ أَلْمَالِ مَا وَفِي الْعَرَضِ .

تو داناتر از منی باینکه نیکوترین مال آنستکه وقایه زبان بدگو گردد و حفظ عرض نماید(3)

آزادی غلام بقرائت قرآن

در خبر است که غلامی از آن حضرت بارتکاب جرم و جریرت موجب نکال و عقوبت گشت ، حسین علیه السلام فرمان کرد تا او را کیفر کنند

فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ وَ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظُ.

عرض کرد : ای مولای من! خداوند در قرآن مجید ، کظم غیظ را ستوده فرموده(4)

ص: 88

1- یعنی مثل و برابر تحیت آنها را رد کنید

2- معادی : دشمن . سدید : محکم . سندان : یکی از افزار آهنگرانت که در روی آن آهن میکوبند. حدید : آهن

3- آبروی انسان را نگهدارد

4- کظم غیظ : فرو خوردن خشم

قَالَ : حَلُّوا عَنْهُ.

حکم داد تا از وی دست باز دارند

فَقَالَ : يَا مَوْلَايَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

عرض کرد :!! ای مولای من ! خداوند عفو از خطا های ناس را نیکو می‌شمارد

قَالَ : قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ

فرمود : من گناه تو را معفو داشتم

فَقَالَ : يَا مَوْلَايَ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (1)

عرض کرد : ای مولای من! خداوند دوست میدارد احسان کنندگان را

قَالَ : أَنْتَ حُرٌّ لِرُجْهِ اللَّهِ وَ لَكَ ضِعْفَ مَا كُنْتَ أُعْطِيَتْكَ .

فرمود : تو را در راه خدا آزاد کردم ، و دو چندان بهای تو، عطای تو را تقریر دادم(2)

در قلت اولاد حسین (علیه السلام)

و دیگر ابن عبدربه در کتاب عقد روایت میکند که : بعرض سید سجاد علیه السلام رسانیدند :

مَا أَقَلُّ وُلْدَ أَبِيكَ ؟ فَقَالَ : أَلْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ ، كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ .

عرض کردند : پدر تو حسین چه بسیار کم فرزند آورده ! فرمود : شگفت می‌آید مرا از این پرسش : چگونه فرزند می‌آورد(3) کسیکه روز و شبی هزار رکعت نماز می‌گذارد؟!

ص: 89

1- قرآن مجید (3 128)

2- دو برابر قیمتت بتو بخشیدم

3- معنی صحیح و مطابق عبارت اینست : چگونه من متولد شدم

نسبت تکبر دادن مردی بحسین (علیه السلام)

و دیگر فاضل مجلسی باسائید خود میفرماید :

قَالَ رَجُلٌ لِلْحُسَيْنِ : إِنَّ فِيكَ كِبْرًا .

یعنی مردی نسبت تکبر و تنمر بحسین علیه السلام داد

فَقَالَ : كُلُّ التَّكْبَرِ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَ لَا يَكُونُ فِي غَيْرِهِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ (1) »

فرمود : کبريائي وعظمت خاص خداوند تبارك و تعالی است و هیچکس با او شريك نیست و خدای در قرآن مجید میفرماید: عزت از برای خدا و از برای رسول خدا و از برای مؤمنان است .

عطای حسین بمرديکه ضامن ديه شده بود

و دیگر خوارزمی در کتاب خود در مقتل آل رسول میگوید : مردی اعرابی حاضر حضرت حسین علیه السلام شد و عرض کرد: یا ابن رسول الله ! ضامن شده ام ادای دیت کامله را(2) و ادای آنرا توانا نیستم ، لاجرم با خویش دوراندیش شدم که این مسألت بحضرت اکرم ناس برم و بیرون اهل بیت رسول الله اکرم ناس نشناسم

فَقَالَ الْحَسَنُ : يَا أَخَا الْعَرَبِ أَسَدَ نَمَلِكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ ، فَإِنْ أَجَبْتُ عَنْ وَاحِدٍ ، أَعْطَيْتَكَ ثَلَاثَ أَلْمَالِ ، وَإِنْ أَجَبْتُ عَنْ اثْنَتَيْنِ ، أَعْطَيْتَكَ ثَلَاثِي أَلْمَالِ ، وَإِنْ أَجَبْتُ عَنْ الْكُلِّ ، أَعْطَيْتَكَ الْكُلَّ .

فرمود: ای برادر اعرابی ! سه سؤال از تو خواهم کرد ، اگر یکی را پاسخ گفתי ، يك ثلث مال را با تو عطا میکنم و اگر از عهده جواب دو سؤال بیرون شدی

ص: 90

1- در اینجا مناسب آیه 11 سوره 35 است (فله العزة جميعا) گویا راوی یا نویسنده اشتباه کرده است

2- دیت کامله : خونهای تمام که در برابر کشتن انسان یا از بین بردن يك عضو فرد مانند زبان یاد و عضو جفت در بدن انسان مانند دو چشم باید پرداخت شود و آن مطابق قانون شرع بحساب طلا هزار دینار است

دو ثلث مال را مأخوذ خواهی داشت و اگر همگان را جواب گوئی ، تمامت دیت را عطیت خواهیم کرد. اعرابی گفت : یا ابن رسول الله ! آیا چون توئی از چون منی سؤال میکند !! و حال آنکه تو اهل علم و شرفی

فَقَالَ: بَلَى، سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ.

فرمود : از رسول خدا شنیدم که میفرماید : باب معروف و موهبت باندازه معرفت بر روی مردم گشاده باید داشت ، اعرابی عرض کرد: از هر چه میخواهی سؤال میکنی اگر بدانم بعرض میرسانم و اگر نه از اینحضرت فرا میگیرم
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ أَحْسَنُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْإِيْمَانُ بِاللَّهِ.

فرمود : فاضلترین اعمال کدام است ؟ عرض کرد: اقرار بوحدانیت خدا

فَقَالَ: فَمَا النَّجَاةُ مِنَ الْمَهْلَكَةِ. فَقَالَ: التَّقِيُّ بِاللَّهِ.

فرمود : چه چیز مردم را از مهالك میرهاند ؟ عرض کرد: توکل و توسل بقادر متعال

فَقَالَ: فَمَا يُزِيِّنُ الرَّجُلَ؟ فَقَالَ: عَلَّمَ مَعَهُ حِلْمًا.

فرمود چه چیز مرد را زینت میدهد و بزرگوار میکند ؟ عرض کرد: علمی که با حلم توأم باشد ، فرمود : اگر بدین شرف دست نیابد و عرض کرد: مال را با مروت انباز دارد ، فرمود : اگر اکتساب آن نتواند ؟ عرض کرد: فقر را با صبرهم آغوش سازد ، فرمود: اگر بدین هنر نیرومند نشود ؟

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: فَصَاعِقُهُ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ تُحْرِقُهُ فَإِنَّهُ أَهْلٌ لِدَلِيكَ

اعرابی عرض کرد: چنین کسی سزاوار آنستکه صاعقه ای از آسمان فرود

آید و او را فراگیرد و پاك بسوزاند . حسين عليه السلام بخندید و صره ای که (1) هزار دینار زرسرخ داشت بدو افکند. وانگشتی عطا کرد که نگین آن دویست درهم بها داشت ، آنگاه فرمود: ای اعرابی ! بدین ذهب ذمت خود را از ادای دیت بری کن و بدین خاتم صرف نفقه میفرما . اعرابی آن زر را بگرفت و این آیت مبارک را تلاوت کرد :

« اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (2) »

حکم شکستن محرم بیضه شتر مرغ را

و دیگر فاضل مجلسی میفرماید که در بعضی از مؤلفات علمای امامیه دیده ام که از ابوسلمه حدیث میکنند که گفت : هنگام موسم (3) باتفاق عمر بن الخطاب صفر مکه پیش داشتم ، چون بابطح (4) رسیدیم ، مردی اعرابی در آمد و با عمر خطاب کرد که : یا امیرالمؤمنین من بقصد زیارت مکه از خانه بیرون شدم و محرم گشتم ، در عرض راه بتخمهای شتر مرغ رسیدم ، بعضی را بر گرفتم و پختم و خوردم ، اکنون چیست بر من ؟ عمر بن الخطاب در پاسخ گفت جواب این مسئلت از برای من حاضر نیست ، بنشین و بباش ، باشد که خداوند بدست اصحاب محمد باب این علم بر تو بگشاید در این سخن بودند که امیر المؤمنین علی علیه السلام در آمد و فرزندش حسین علیه السلام از قفای او برسید ، عمر گفت : ای اعرابی ! اینک علی بن ابی طالب حاضر است ، مسئلت خویش از وی باز پرس کن ، اعرابی صورت حال را بعرض علی علیه السلام رسانید ، فرمود: این غلام یعنی حسین در نزد تست ، اسعاف حاجت خویش را از وی بجوی ، اعرابی گفت . این چیست که اجابت مسئلت مرا هر یک با دیگری حوالت میکنید؟ همگنان او را باشارت انها دادند که بجای باش که او پسر رسول خدا است لاجرم اعرابی روی با حسین آورد و قصه خویش را بعرض رسانید

ص: 92

1- صرة (چوغرفه) : کیسه پول

2- انعام آیه 124

3- موسم : موقع حج که نیمه اول ذیحجه است

4- ابطح : رودخانه وسیعی است بین منی و مقبره معلا

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَلَيْكَ إِبْلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: خُذْ بَعْدَ الْبَيْضِ الَّذِي أَصَبْتَ نُوْقًا فَاصْرِبْ بِهَا بِالْفُحُولَةِ فَمَا فُصِّلَتْ فَاهْدِهَا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.

حسین علیه السلام با اعرابی فرمود: هیچ شتر داری؟ گفت: دارم، فرمود: بشمار بیضه نعام(1) که برداشته ای شتران ماده از مال خود بر شتران فحل(2) عرضه کن تا آبتن شوند، گاهی که بزادند شتر بچگانرا به بیت الله الحرام فرست تا از در فدی نحر کنند

فَقَالَ عُمَرُ يَا حُسَيْنُ النَّوْقُ يُزْلِقُنْ فَقَالَ الْحُسَيْنُ: يَا عُمَرُ إِنَّ الْبَيْضَ يَمْرُقُنْ فَقَالَ صَدَقْتَ وَبَرَزْتَ

عمر گفت: ای حسین بسیار می افتد که ناقها بچه خود سقط کنند، حسین فرمود: نیز بسیار می افتد که بیضها فاسد میشوند و فرخ نمی آورند، عمر گفت: سخن بصدق آوردی، اینوقت امیر المؤمنین علی علیه السلام برخاست و حسین را بر سینه خود بچفسانید

وقال: « دُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(3) »

ذکر خوف حسین از خدای تعالی

و دیگر در جلد هفدهم عوالم از جامع الاخبار حدیث میکند که: گاهی که حسین از برای نماز تجدید وضو میفرمود، از خوف و خشیت خداوند رنگ رخسار مبارکش دیگر گون میگشت و رعه در مفاصلش میافتاد و سخت میلرزید. ابن شهر آشوب میگوید، عرض کردند: یا ابن رسول الله؛ چه بسیار است خوف و خشیت تو از خداوند؟!

قال: لا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا.

ص: 93

1- بیضه نعام: تخم شتر مرغ

2- فحل: نر

3- قرآن کریم (3-30)

فرمود: در روز قیامت کسی ایمن نمیباشد، مگر آنکس که در دنیا از خدای بترسد

خضاب حسینی بوسمه و حنا

و دیگر در عوالم از کافی حدیث میکند و سند با بی شیبة الاسدی پیوسته میدارد

قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: خَضَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِنَاءِ وَالْكَتْمِ.

یعنی حسین بوسمه و حنا خضاب میفرمود: و نیز از ابو عبدالله مروی است که

قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ هُوَ مُخْتَضِبٌ بِالْوَسْمَةِ (1)

ذکر ثواب لعن بر قاتلان حسین علیه السلام

لعن کردن آدم و ابراهیم قاتل حسین علیهم السلام را

از این پیش در این کتاب مبارك مرقوم افتاد که: اول کس آدم صافی علیه السلام بود که جلالت قدر حسین را بشناخت و قتله (2) آنحضرت را لعن فرستاد و از پس او انبیای مرسلین ابتدا بلعن قتله او نمودند، بتکرار آنچه بشرح رفت نمیپردازیم. همانا در کامل الزیارة سند بکعب الأحبار میرساند که گفت: اول کسیکه لعن کرد قاتل حسین را، ابراهیم خلیل بود و او فرزندان خود را بلعن قاتل آن حضرت امر فرمود و از ایشان عهد بستند و از پس او موسی بن عمران بدینگونه کار کرد. آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین فرمان داد، چون نوبت بعیسی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید

قال: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اُعْنُوا قَاتِلَهُ وَ إِن أَدْرَكْتُمْ أَيَّامَهُ فَلَا تَجْلِسُوا عَنْهُ فَإِنَّ الشَّهيدَ مَعَهُ كَالشَّهيدِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مُقْبِلٍ غَيْرِ مُدْبِرٍ وَ كَأَنِّي

ص: 94

1- یعنی هنگامی که حسین کشته شد بوسمه خضاب داشت

2- قتله، (بفتححتین)، جمع قاتل: کشنده

أَنْظُرُ إِلَى بُعْتِهِ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ زَارَ كَرْبَلَاءَ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا وَ قَالَ إِنَّكَ لَبُقْعَةٌ كَثِيرَةٌ الْخَيْرِ فِيكَ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ ،

فرمود : ای جماعت بنی اسرائیل لعن کنید قاتل حسین را و اگر زمان او را دریافتید ، از ملازمت رکاب او تقاعد نجوئید . همانا شهید در راه او همانند کسی است که در جهاد مقبل غیر مدبر باشد(1) و در رکاب پیغمبران شهید شود . کانه(2) نگرانم بسوی بقعه او که هیچ پیغمبری نیست ، الا آنکه حاضر زیارت او شود و اعتکاف کند و گوید: تو بقعه کثیر الخیری زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است .

لعن کردن امام صادق قاتل حسین علیهما السلام

و دیگر در کتاب عوالم از کامل الزیارة مرقوم است و سند بداود رقی پیوسته میشود میگوید : حاضر خدمت ابو عبدالله علیه السلام بودم ، شربتی آب طلب فرمود و چون مشروب داشت ، اشک از دیدگانش بدوید و سرشک در چشم های مبارکش موج زد .

ثُمَّ قَالَ لِي : يَا دَاوُدُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ وَ لَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ حَطَّ عَنْهُ مِائَةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كَانَتْ مِائَةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ وَ حَسْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَلِجُ الْفُؤَادِ

فرمود : ای داود ! خداوند لعن کند کشنده حسین را. همانا نیست بنده ای که آب بنوشد و تشنگی حسین را فرا خاطر آورد و لعن کند قاتل حسین را ، الا آنکه مینویسد خداوند از برای او صد هزار حسنه، و فرو میریزد از او صد هزار

ص: 95

1- مقبل : رو آورنده . مدبر : پشت کننده . و این عبارت مانند کرار غیر فرار بمعنی کسی است که در چنک حمله میکند و نمی گریزد

2- کانه : گویا

سیئه ، و بلند میکند از برای او صد هزار درجه ، و کانه آزاد کرده است صد هزار بنده و بر می انگیزد خداوند او را در قیامت شاد خاطر و آرمیده دل

حدیث حضرت رضا در لعن بر قاتل حسین (علیه السلام)

و دیگر در عیون اخبار سند بریان بن شیبب پیوسته میشود

قال الرضا علیه السلام : يَا بَنَ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. يَا بَنَ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ فَالْعَنَ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ

حضرت رضا علیه السلام فرمود : ای پسر شیبب! اگر خوشدل میشوی که بوده باشد از برای تو ثوابی مانند آنان که در رکاب حسین علیه السلام شهید شدند ، وقتیکه آن حضرت را فریاد آوردی بگوی :

يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.

ای پسر شیبب! اگر شاد میشوی که با رسول خدا در غرفات بهشت جای کنی ، لعن کن بر قاتلان حسین

و نیز در عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام مروی است

قَالَ : مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشُّطْرُنِجِ فَلْيَذْكَرِ الْحُسَيْنَ وَ لِيَلْعَنُ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ

میفرماید : کسی که نظر کند بفقاع واگرنه بشطرنج ، باید که حسین را بخاطر آورد و لعن کند بر یزید و آل زیاد ، خداوند جل جلاله محو میفرماید گناهان او را ، اگر چند بشمار ستارگان آسمان باشد- اللهم العن يزيد و آل زیاد -

و دیگر در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مروی است

قال قال رسول الله: لَمَّا نَزَلَتْ «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» (1) الْآيَةَ فِي الْيَهُودِ أَيِ الَّذِينَ نَفَضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَكَذَّبُوا رُسُلَ اللَّهِ وَ قَتَلُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ

رسول خدا میفرماید: وقتی بحکم این آیه مبارکه خداوند فرمود: عهد از یهود بستیدیم که خون ریزی نکنند، ایشان عهد بشکستند و دروغ بر پیغمبران بستند و دوستان خدای را بکشتند

أَفَلَا أُتْبِكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فرمود: آیا شما را آگهی ندهم از جهودان این امت که بر طریق یهود میروند؟ عرض کردند: یا رسول الله آگهی میده

قَالَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِي يَقْتُلُونَ أَفْضَلَ ذُرِّيَّتِي وَأَطَابَ أَرْوَمَتِي وَيَبْدُلُونَ شَرِيْعَتِي وَسُدَّتْنِي وَيَقْتُلُونَ وَلَدِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى

فرمود: قومی از امت من که خود را در شمار اهل ملت من در آورده اند میکشند بزرگان ذریت مرا و نیکوان فرزندان مرا و شریعت مرا دیگر گون می کنند و سنت مرا واژگون مینمایند و شهید میکنند پسرهای من حسن و حسین را بدانسان که پیشینیان یهود زکریا و یحیی را شهید کردند

ص: 97

أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يَلْعَنُهُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ وَيَبْعَثُ عَلَىٰ بَقَايَا ذُرَارِيِّهِمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَادِيًا مَّهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ يُحْرِقُهُمْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ، أَلَا وَلَعَنَ اللَّهُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ نَاصِرِيهِمْ وَ السَّاكِنِينَ عَنْ لَعْنِهِمْ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ يُسَكِّتُهُمْ، أَلَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً وَ اللَّاعِنِينَ لِأَعْدَائِهِمْ وَ الْمُؤْتَلِّينَ عَلَيْهِمْ غِيظًا وَ حَقًّا

میفرماید: بدانید که خداوند لعن میکند این امت را چنانکه لعن کرد جهودان را و بر می انگیزد بر دودمان این جماعت، از آن پیش که قیامت آشکار شود، قائم آل محمد را از فرزندان حسین مظلوم تا بسوزاند ایشان را باآتش شمشیر دوستان خود، و در اندازد باآتش جهنم. بدانید که خداوند لمن فرمود کشتندگان حسین را و دوستان کشتندگان را و آنان را که بیرون و جوب تقیه از لعن بر اینان زبان بسته اند(1) و بدانید که خداوند رحمت میکند بر گریه کنندگان حسین از فرط رحمت و شفقت و بر آنان که لعنت میفرستند بر دشمنان ایشان و دل آکنده اند از خشم و کین ایشان، آنگاه فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الرَّاغِبِينَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ شُرَكَاءُ قَتْلِهِ أَلَا وَإِنَّ قَتْلَتَهُ وَ أَعْوَانَهُمْ وَ أَشْيَاعَهُمْ وَ الْمُؤْتَلِّينَ بِهِمْ بُرَاءٌ مِنْ دِينِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَيَأْمُرُ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ أَنْ يَتَلَقَّوْا دُمُوعَهُمُ الْمَصْبُوبَةَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْخُزَّانِ فِي الْجَنَّةِ فَيَمْرُجُونَهَا بِمَاءِ الْحَيَوَانِ فَتَرِيدُ عُدُوبَتَهَا وَ طِيْبَهَا أَلْفَ ضِعْفِهَا. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَيَتَلَقَّوْنَ دُمُوعَ الْفَرَحِينَ الصَّاحِكِينَ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ يُلقُونَهَا

ص: 98

1- یعنی با آنکه از کسی تقیه ندارند کشتندگان حسین را لعن نمیکنند

فِي الْهَوَايَةِ ، وَيَمْرُجُونَهَا بِحَمِيمِهَا وَصَدِيدِهَا وَعَسَاقِهَا وَغَسَّاقِهَا ، فَتَزِيدُ فِي شِدَّةِ حَرَارَتِهَا وَعَظِيمِ عَذَابِهَا أَلْفَ ضِعْفِهَا ، يُشَدِّدُ عَنِ الْمُنْقُولِينَ إِلَيْهَا مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَذَابُهَا

هان ای مردمان بدانید آنانکه رضا دادند بقتل حسین ، شریکند در قتل او و بدانید که کشتندگان او و اتباع کشتندگان و اشیاع کشتندگان(1) و پیروان ایشان از دین خداوند بیگانه اند . همانا خداوند فرمان کرد فریشتگان مقرب را تا مأخوذ دارند آب چشم گریه کنندگان حسین را و باخازن بهشت بسپارند تا ممزوج کنند با آب حیوان و برعذوبت و طیب آن بیفزاید هزار چندان ، و همچنان فریشتگان آب چشم مردم خندان و شادان را در قتل حسین فرا میگیرند و بآتش دوزخ در میرند و ممزوج میکنند با آب جراحات اهل جهنم ، پس زیاد مینمایند شدت حزارت و عذاب آن را هزار چندان، و بر شدت وحدت عذاب و عقاب دشمنان آل محمد که در عقابین هاویه اند(2) هر لحظه افزوده میشود .

حدیث پیغمبر در امن نشی کس

و دیگر فاضل مجلسی از کتاب خصال حدیث میکند و سند بعلی بن الحسین علیهما السلام میرساند

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : سَيِّئَةٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ : الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَالْمُكَذِّبُ بِقَدْرِ اللَّهِ وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَالْمُسْتَظَلُّ بِالْجَبْرُوتِ لِيَدُلَّ مَنْ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَيُعَزَّ مَنْ أَدَلَّهُ اللَّهُ وَالْمُسْتَأْثِرُ بِفِيءِ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْتَحِلُّ لَهُ

ص: 99

1- اتباع و اشیاع : پیروان

2- هاویه : مکانیست در دوزخ پائین ترین در کات آن که قرآن مجید در سوره قارعه (101) بدان اشاره میکند

میفرماید رسول خدا فرمود: خداوند تبارک و تعالی و پیغمبر آن مستجاب الدعوة شش کس را هدف لعن ساخته اند: نخستین آنکس که در کتاب خدای بیفزاید، دوم آنکس که تکذیب کند قدر خدای را، سه دیگر آنکه سنت پیغمبر را پشت پای زند و در طریق دیگر مشی کند، چهارم آنکس که از عترت پیغمبر چشم پوشد و در حلیت آنچه خدای در حق ایشان حرام کرده بکوشد، پنجم آنکس که سلطنت جور بدست کند و ذلیل بخواهد کسی را که خدای عزیز داشته و عزیز بخواهد کسی را که خدای ذلیل خواسته، ششم کسی که بقهر و غلبه استیلا و استقلال بدست کند در فیء (1) مسلمانان و غنیمت ایشان و خاص خویش شمارد.

قصه کامل با عمر بن سعد

و دیگر در بحار الانوار و عوالم از بعض مؤلفات متاخرین مسطور است که: عبیدالله زیاد هفتاد هزار کس از ابطال رجال را از برای جنک حسین بن علی علیهما السلام عرض داد، آنگاه بزرگان کوفه را مخاطب ساخت اور

وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ مِنْكُمْ يَتَوَلَّى قِتْلَ الْحُسَيْنِ وَلَهُ وَلَا يَهْ أَيَّ بَلَدٍ شَاءَ، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ

گفت: ای صنادید کوفه! کیست از شما که فایده این سپاه شود و بقتل حسین عزیمت درست کند تا حکومت هر شهر که خواهد عطا کرده آید؟ هیچکس او را پاسخ نگفت، اینوقت کس بطلب عمر بن سعد فرستاد و او را حاضر ساخت و گفت: ای عمر تو را خواسته ام تا قائد این لشکر گردی و بقتل حسین کمر بندی، گفت: ای امیر مرا از این امر خطیر (2) معفو دار، گفت: مسئلت تو را با اجابت مقرون داشتم، لکن منشور حکومت مملکت ری را که با تو گذاشتم باز ده و براه خویش میرو،

ص: 100

1- فیء (چو شیء): نوعی از خراج و غنیمت است که احکام آن در کتب فقه مذکور است

2- خطیر: بزرگ و با خطر

گفت: يك امشب مرا مهلت گذار، گفت: روا باشد

اینوقت عمر بن سعد باز سرای خویش شد و اصحاب و احباب خود را از بهر مشاورت حاضر ساخت و در این معنی سخن در انداخت، هیچیک از اصحاب او اندیشه او را بصواب نشمردند. در میانه مردی ستوده خصایل که او را کامل نام بود و با پدرش سعد سابقه صفا و صداقت داشت، آغاز سخن کرد و گفت: ای عمر این چیست که در تو مینگرم؟ این چه نکوهیده کاریست که بکار میخواهی بست؟ و این چه ناستوده امریست که استوار میخواهی داشت؟

پسر سعد گفت: ای کامل همی خواهم که امیر این جیش شوم و بمقاتلت حسین روم، همانا قتل او در نزد من سهل تر است از لقمه ای که گرسنه بیاغالد (1) با شربتی که تشنه بیاشامد و چون این خدمت بپذیرم، پس از قتل او سلطنت ری بدست میگیرم، کامل گفت: وای بر تو ای عمر! وای بر تو حق را پشت پای زدی و گمراه شدی! آیا میدانی با کدام کس آغاز مناجزت خواهی کرد و با چه کس مبارزت خواهی آورد «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سوگند باخدای اگر دنیا و آنچه در دنیاست با من عطا کنند، خون یکتن از امت محمد را بر ذمت نگیرم. این چه کاریست که سهل انکاشته ای؟ و این چه اندیشه است که پیش داشته ای؟ پسر دختر پیغمبر را میکشی، فردا جواب رسولخدا را چه خواهی گفت وقتی بر او وارد شوی و کشته باشی پسر او را و روشنی چشم او را و میوه دل او را و پسر سیده نسا را و پسر علی مرتضی را و سید جوانان اهل بهشت را! و حال آنکه او در این زمان منزلت رسولخدا را دارد و طاعت او چون طاعت رسولخدا بر ما واجب است و او است باب بهشت و دوزخ، اکنون خویشتن را واپای (2) و آنچه از بهر خود پسندد دانی اختیار کن، و من خدایرا گواه میگیرم اگر با او محاربت آغازی باطریق مقاتلت

ص: 101

1- آغالدین، بشور در آوردن و تنك فراگرفتن، ولی مقصود مصنف جویدن و بلعیدن است که باین معنی در لغت دیده نشد و ممکن است

در نسخه صحیح بخاید بوده است

2- واپای: مواظب باش

سپاری یا بر قتل او اعانت فرمائی، در دنیا جز زمانی اندک نپائی .

عمر سعد گفت: مرا از مرگ بیم میدهی! گاهی که من از قتل او فراغت بدست کردم، امیر هفتاد هزار تن سپاه کردم و در مملکت ری پادشاه باشم، کامل گفتم: اکنون از برای تو بیان حدیثی خواهم کرد، ارجو(1) که موفق شوی و بر طریق حق روی .

هان ای عمر وقتی چنان افتاد که من با پدرت سعد سفر شام پیش داشتیم و روزی در عرض راه شتر من بترقیب جنبشی کرد و مرا از اصحاب دور افکند، ناگاه سخت تشنه و سرگشته شدم و از دور دیر راهی دیدم، مرکب را بمهمیز(2) انگیز دادم و در رسیدم و پیاده شدم و بر در دیر آمدم؛ راهبی از فراز باره مرا نظاره میکرد، گفت: کیستی؟ و از کجا میرسی؟ و چه میجویی؟ گفتم: مردی عطشانم، مرا بشربتی آب سیراب کن، گفت: تو از امت آن پیغمبری که میکشند بعضی بعضیرا در حب دنیا و با یکدیگر طریق مخاصمت و منافست می سپارند(3) گفتم: ای راهب این چیست که میگوئی؟ من از امت مرحومه محمد مصطفایم، گفت: اینگمان بیقین پیوست، بدترین امتهای شمائید، وای بر شما در روز بر انگیزش.

همانا بامداد میکنید و بر عترت پیغمبر خویشتن تاختن میبرید و زنان او را اسیر میگیرید و اموال او را بنهب و غارت مأخوذ میدارید، گفتم: ای راهب ما عامل اینکاریم؟ گفت: حامل این بارید، لکن دانسته باشید: چون اینکار یکران آوردند آسمانها و زمینها و دریا بارها و کوهسارها و صحاری و براری(4) و وحوش و طیور در لعن قاتل آنحضرت همساز و هم آواز گردند، و دانسته باش که قاتل او را طول مدت نشاید و در اینجهان جز زمانی اندک نپاید و زودا که مردی در طلب خون او بیرون تازد و قاتلان او را دست خوش تیغ و تیر سازد و خداوند

ص: 102

1- ارجو: امید دارم

2- مهمیز: آهنی که راکب پیاشته کفش خود بندند و بدو پهلوی اسب زند

3- منافسه: مغالبت و مسابقت

4- براری، جمع بر: خشکی

جان ایشانرا بدوزخ دراندازد.

آنگاه راهب گفت: مرا در خاطر خلیجان می کند که تو را با قاتل پسر پیغمبر قرابتی است، سوگند با خدای اگر ادراک کنم ایام او را، جان خود را در نصرت او فدا خواهم کرد، گفتم: ای راهب! من با خدای پناهنده می شوم از اینکه با پسر دختر پیغمبر مقاتلت آغازم، گفتم: اگر تو نباشی مردی باشد که با تو قرابتی دارد.

دانسته باش که عذاب یکنیمه دوزخ خاص قاتل او است، و عذاب او عظیم تر است از عذاب فرعون وهامان. چونسخن بدینجا آورد در دیر بر روی من فرو بست و بمعبد خویش شتافت.

من همچنان تشنه بر مرکب خویش بر نشستم و باصحاب خویش پیوستم، پدرت سعد گفت: ای کامل سخت دیر می آئی، من آنچه از راهب شنیدم بشرح باز گفتم، سعد گفت: سخن بصدق کردی، چه مرا از این پیش روزی بدیر راهب عبور افتاد، بدینگونه خبر باز داد و مرا قاتل پسر دختر پیغمبر دانست.

هان ای عمر خویشتن را واپای و از تقدیم این امر بر حذر باش، پدرت سعد بر تو میترسید که مبادا خویش را در این داهیه دهیاء، دراندازی، ای عمر! برخورد بترس اگر بر حسین بیرون شوی یکنیمه عذاب جهنم خاص تو خواهد گشت.

چون اینقصه بابن زیاد بردند، کامل را طلب کرد و فرمانداد تا زبانش را از بیخ بزدند، روزی و اگر نه نیمروزی زنده بود، پس در گذشت.

ذکر کفر قاتلان سید الشهداء و زنازادگی ایشان و شدت عذاب ایشان

در عیون اخبار بطرق متعدده سند بحضرت رضا علیه السلام پیوسته میشود.

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ قَاتِلَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نَصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَقَدْ شُدَّ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ بِسَلَابِلٍ

مِنْ نَارٍ مُنْكَسِّ فِي النَّارِ حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ ، وَ لَهُ رِيحٌ يَنْعَوِذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَارِهِ ، وَ هُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ مَعَ جَمِيعٍ مَنْ شَابَعَ عَلَى قَتْلِهِ ، كَلِمَةً نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ، لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةٌ وَ يُسْتَقُونَ مِنْ حَمِيمِ جَهَنَّمَ . فَأَلْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ النَّارِ .

میگوید : رسولخداى فرمود : قاتل حسین را در تابوتى آتشین میگذارند و یکنیمه عذاب اهل دنیا را خاص او می دارند ، و هر دو دست و هر دو پای او را با زنجیرهای آتشین بسته ، او را نگونسار در آتش دوزخ دست باز می دارند تا گاهی که در قعر جهنم فرود آید ، و دوزخیان از بوی بد او بحضرت پروردگار پناهنده می شوند ، و او ابدالآبدین در تنگنای جحیم دست فرسود عذاب الیم است با آنان که در قتل حسین متابعت قتله کردند

و گاهی که از سورت آن پوست برتن ایشان مکلس(1) گردد و از تأثیر و تأثر ساقط شود ، خداوند قادر قاهر پوست دیگر بر تن ایشان برویاند تا نیکتر احساس عذاب توانند کرد و عذاب ایشان در هیچ ساعت سستی نپذیرد و از حمیم دوزخ سقاییت شوند . وای بر ایشان از عذاب خداوند قهار و سورت نار .

عذاب قاتلان حسین (علیه السلام)

و در صحیفه رضا علیه السلام نیز این حدیث مسطور است و دیگر در عیون اخبار و صحیفه رضا علیه السلام از آنحضرت مروی است .

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ إِنَّ أَحِي هَرُونَ مَاتَ ، فَأَغْفِرْ لَهُ . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ : يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَأَجْبُتَكَ ،

ص: 104

1- مکلس (بصیغه اسم مفعول) از ماده کلس : صاروج

مَا خَلَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ .

فرمود: رسول‌خدا می‌فرماید که: موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بحضرت یزدان مسئلت برد که: ای پروردگار من! برادرم هارون جهانرا وداع گفت: او را بجلباب مغفرت خویش تشریف فرمای خطاب آمد که ای موسی، اگر جرم و جریرت اولین و آخرین را از من مسئلت کنی، تو را اجابت می‌فرمایم، مگر قاتل حسین بن علی را که بخویشتن از وی انتقام، خواهم کشید، و دیگر در کتاب ثواب الاعمال سند بعیض بن قاسم منتهی میشود، میگوید: در خدمت ابوعبدالله علیه السلام از قاتل حسین علیه السلام تذکره کردند یکتن از اصحاب بعرض رسانیدند که: دوست داشتیم که خداوند قادر قاهر در دنیا از کشته حسین انتقام بکشد.

فَقَالَ كَأَنَّكَ تَسْتَقِلُّ لَهُ عَذَابَ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَشَدُّ نَكَالًا

فرمود. چنان مینماید که عذاب قاتل حسین را اندک میخواهی و تمنای قلت مینمائی، همانا عذابی که از برای او در نزد خداوند است و در آن جهان برای نازل میشود، اشد عذاب و نکال است

در امالی شیخ حسن بن ابی‌فاخته میگوید: در خدمت ابی‌عبدالله بعرض رسانیدم که: بسیار وقت یاد می‌کنم حسین بن علی را، چون آنحضرت را فراخاطر میاورم چه بگویم

فَقَالَ: قُلْ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تُكْرَرُهَا ثَلَاثًا.

فرمود: سه کُرت بگو.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (1)

ص: 105

1- در اینجا مرحوم مؤلف (صلی الله علیه) را به « السلام عليك» تبدیل کرده است، در صورتیکه مدخلیت خصوصی لفظ در این مورد مظنون بلکه متیقن است

و نیز در ثواب الاعمال سند بجابر پیوسته میشود و او از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند .

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : إِنَّ فِي النَّارِ مَنْزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ ، إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَا .

فرمود که: رسولخدا میفرماید که: در جهنم جایی است که هیچیک از بنی نوع بشر را استحقاق آن بدست نشود، مگر بکشتن حسین بن علی و قتل یحیی بن زکریا، و دیگر در کامل الزیارة سند بعمر و بن هبیره منتهی می شود میگوید: رسول خدایر ا دیدار کردم که حسن و حسین را در کنار خویش داشت و کرتی این یگرا بوسه می داد و کرتی آن دیگر را و میفرمود:

الْوَيْلُ لِمَنْ يَقْتُلَكَ

و دیگر در کامل الزیارة سند بسعد الاسکاف پیوسته می شود و او از ابو عبدالله روایت می کند.

قال قال رسول الله : مَنْ سَدَّ عَنْ يَحْيَى حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ قَضَيْتُ بِغَرْسِهِ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ لِيُسَلِّمْ لِفَضْلِهِمْ فَإِنَّهُمْ الْهُدَاةُ الْمَرْضِيُّونَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهَمِي وَ عِلْمِي وَ هُمْ عَثْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ دَمِي

میفرماید که رسول خدا فرمود: هر کس دوست دارد که در حیات و ممات با من باشد و داخل شود بهشت عدن را که خداوند بدست قدرت خود غرس شاخ و شجر فرموده(1)، واجب میکند که دوست دارد علی را و اوصیای او را بعد از او، و تسلیم کند فضل ایشان را، چه ایشان راه نمایندگان دین خدای اند، و خداوند عطا کرده است

ص: 106

1- غرس نمودن : کاشتن

علم مرا و فهم مرا با ایشان ، و ایشانند عترت من که از خون من و خلقت من آفریده شده اند ، آنگاه میفرماید:

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو عَدْوَهُمْ مِنْ أُمَّتِي الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي وَاللَّهُ لَيَقْتُلُنَّ إِنِّي لَا نَالَتْهُمْ شَفَاعَتِي .

یعنی شکایت دشمنان فرزندان خود را که از امت من اند ، بحضرت حق خواهم برد. این جماعت اند که منکر فرزندان من اند و قاطع پیوستگی من اند از ایشان . سوگند با خدای که میکشند پسر مرا و ادراک نخواهند کرد شفاعت مرا

بیان کردن خداوند برای موسی قصه عاشورا را

و دیگر از کتب اخبار و احادیث فاضل مجلسی روایت میکند که : مردی جهود موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام را دیدار کرد، با چهری صفرت (1) انگیز و تنی ضعف آمیز و فرائض فروتوفیده (2) و دیدگان واپس خزیده (3) از در عجل و شتاب میشتافت و بر عادت بود که هر گاه خطاب خدای را اصغا میفرمود و از برای مناجات بیرون میشد ، از خوف و خشیت خداوند حال او بدین منوال بلکه از این صعب تر دیدار میگشت

بالجمله اسرائیلی آنحضرت را بشناخت ، عرض کرد: یا نبی الله ! مرتکب گناهی بزرگ شده ام ، خدای را بخوان تا جرم و جریرت مرا معفو دارد ، موسی مسئلت او را مجیب گشت و برگشت ، و چون بمناجات ایستاد

قَالَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ أَسْأَلُكَ وَأَنْتَ الْعَالِمُ قَبْلَ نُطْقِي بِهِ فَقَالَ تَعَالَى يَا مُوسَى مَا تَسْأَلُنِي أُعْطِيكَ وَ مَا تُرِيدُ أُبَلِّغُكَ ، قَالَ رَبِّ إِنَّ

ص: 107

1- با رخساری که زردی بر آن بلند شده و قرا گرفته بود

2- فرائض ، جمع فریضة : گوشتی که بین پستان و شانه است و هنگام ترس میلرزد توفیدن : لرزیدن

3- چشمان بگودی فرورفته

فَلَانَا عَبْدَكَ الْإِسْرَائِيلِيَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَيَسَّ ثَلَاثًا أَلْعَفُو قَالَ يَا مُوسَى أَعْفُو عَمَّنِ اسْتَغْفَرْتَ بِي إِلَّا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ . قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَنِ الْحُسَيْنُ قَالَ لَهُ الَّذِي مَرَّ عَلَيْكَ ذِكْرَهُ بِجَانِبِ الطُّورِ قَالَ يَا رَبِّ وَمَنْ يَقْتُلُهُ قَالَ يَقْتُلُهُ أُمَّهُ جَدُّهُ الْبَاغِيَةُ الطَّاعِيَةُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَتَنْفِرُ فَرَسُهُ وَتَحْمِجُمُ وَتَصَّ هِلُّ وَتَقُولُ فِي صَدِّ هَيْلِهَا الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ مِنْ أُمَّهِ قَتَلَتْ إِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا فَيَقْتُلِي مُلَّتِي عَلَى الرِّمَالِ مِنْ غَيْرِ غَسَلٍ وَلَا كَفْنٍ وَتَنْهَبُ رَحْلَهُ وَتَسْبِي نِسَاءَهُ فِي الْبَلْدَانِ وَيُقْتَلُ نَاصِرُهُ وَتُشَدُّ هِرُّ رُؤُوسِهِمْ مَعَ رَأْسِهِ عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ يَا مُوسَى صَدِّغِيهِمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ وَكَيْبِرُهُمْ جِلْدُهُ مِنْكُمْ يَسْتَعِيثُونَ وَلَا نَاصِرَ وَيَسْتَجِيرُونَ وَلَا خَافِرَ .

عرض کرد: ای پروردگار! از تو مسئلت میکنم و حال آنکه تو دانائی از مکنون خاطر من از آن پیش که بر زبان آمدم . خطاب آمد که: ای موسی! آنچه بخواهی و اراده کنی عطا میفرمایم، موسی عرض کرد: ای پروردگار من؛ اینک بنده تو اسراییلی عصبانی کرده و بزه کار(1) شده، اکنون امیدوار بعفو و مغفرت پروردگار است، خطاب آمد که: ای موسی! مسئلت تو را با اجابت مقرون داشتیم و از گناه عبد اسراییلی در گذشتم، تواز برای هر کس طلب مغفرت کنی در حضرت ما پذیرفته است، مگر کشنده حسین بن علی، موسی عرض کرد: ای خدای من! کیست حسین بن علی؟ فرمود: آنکس است که در کوه طور تو را از وی آگهی دادم، عرض

ص: 108

کرد: ای پروردگار من! کیست قاتل او؟ خطاب آمد که: ای موسی از امت جد او آنانکه گمراهان و سرکشانند او را میکشند در زمین کربلا و اسب او میرمد و حمحمد مینماید و صهیل بر می آورد و بزبان صهیل میگوید: الظلیمه الظلیمه: سر گرای شد ظلم، آشکار شد ستم از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را میکشند و جسدش را بی غسل و کفن بر ریگ بیابان می افکنند و اموال و ائقالش را بنهب و غارت میبرند و زنان و فرزندان را اسیر میگیرند و در بلاد و امصار میگردانند و هر ناصر و معین که دارند با تیغ در میگذرانند و سرهای ایشان را بر سر نیزهانصب میکنند و بر سر بازارها طواف میدهند، صغیر ایشان را تشنگی هلاک میکند و کبیر ایشان را پوست خوشیده میگردد(1)، و استغائه مینمایند و هیچ ناصر ندارند پناهنده میشوند و هیچ پناه دهنده بدست نشود

چون این کلمات بنهایت شد، موسی سخت بگریست و عرض کرد: ای پروردگار من! سزای کشندگان او چیست؟

قَالَ يَا مُوسَىٰ عَذَابٌ يَسْتَعِثُّ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ بِالنَّارِ لَا تَتَّالَهُمْ رَحْمَتِي وَلَا شَفَاعَةُ جَدِّهِ وَلَوْ لَمْ تَكُنْ كَرَامَةً لَهُ لَخَسَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ. قَالَ مُوسَىٰ بَرِئْتُ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ مِنْهُمْ وَمِمَّنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ فَقَالَ سُبْحَانَهُ يَا مُوسَىٰ كَتَبْتُ رَحْمَةً لِتَابِعِيهِ مِنْ عِبَادِي وَإِعْلَمْ أَنَّهُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى حَرَّمْتُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ

میفرماید: ای موسی! عذابی بر قاتلان حسین فرود آرم که اهل جهنم از دیدار آن بجهنم پناهنده شوند و از رحمت من و شفاعت جدا و هرگز بهره نبرند، و اگر کرم و کرامت او نبود، زمین ایشان را خسف میکرد. موسی عرض کرد: الهی من

ص: 109

برائت میجویم در حضرت تو از این جماعت و از آنانکه بکردار این جماعت رضا دادند، خطاب آمد که: ای موسی! من از برای شیعیان و متابعان ایشان رحمتی بزرگ مقرر داشته ام، دانسته باش آنکسکه بر حسین بگرید یا کسی را بگریاند یا خویشتن را بگریه بدارد، حرام میکنم جسد او را بر آتش جهنم.

ذکر قتل امام حسین علیه السلام و اتباع آن جماعت که همگان زنازادگانند

نخستین از زنازادگان معاویه است که او را بدروغ پسر ابوسفیان گویند. همانا بروایت اهل سنت و جماعت زمخشری صاحب کشف که از اجله علمای عامه است، بیرون بوسفیان معاویه را بچهار پدر نسبت میکند و از میانه معاویه را پسر غلام ابوسفیان میدانند و بر کشیدن (1) معاویه یزید را بولایت عهد، از برای قتل حسین سببی بزرگ بود.

و من بنده چون نسب معاویه را در کتاب امام حسن علیه السلام بشرح رقم کردم، در در این مقام بتکرار نمیپردازم و نسب یزید نیز در این کتاب مبارک نگاشته آمد (2) و بشرح رفت که: مادر یزید ملعون میسون نام داشت و او دختر بجدل بن انیف کلیبه بود و از سفاح غلام بجدل حامل گشت و چون از بادیه سرای معاویه آمد، حمل او پوشیده بماند، زیرا که معاویه شوی نخستین نبود و از میسون مهر دوشیزگان طلب نمیفرمود، لا-جرم وقتی یزید متولد شد، معاویه او را پسر خویش دانست و از آن پس میسون برنجید و معاویه را هجا گفت (3) و بحوارین رفت. اشعار او نیز نگاشته آمد. نسابه بگری در این معنی گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الزَّمَانُ أَتَى عَلَيْنَا *** يَقْتُلِ التَّرْكَ وَالْمَوْتَ الْوَحْيِ

ص: 110

1- بر کشیدن: منصوب ساختن

2- جزء اول ص 370

3- هجا: بدگویی زشت

فَقَدْ قَتَلَ الدَّعِيُّ وَ عَبْدِ كَلْبُ *** بِأَرْضِ الطُّفِّ أَوْلَادِ النَّبِيِّ (1)

از دعی عبیدالله بن زیاد را اراده کرده، چه پدرش زیاد پسر سمیه است که بکثرت زنا در میان قبایل عرب نام بردار بود: چون او را حارث بن کلدیه طیب عرب طلاق گفت، بارض طایف سفر کرد و در آنجا بحباله نکاح ابو عبید عبد بنی علاج از قبیله ثقیف در آمد و همچنان زانیه بود.

وقتی چنان افتاد که ابوسفیان سفر طایف کرد و سمیه با او هم بستر شد و زیاد حامل گشت و چون مدت حمل سپری شد و زیاد را بزاد و او را پدری شناخته نبود. عایشه او را زیاد بن ابیه نام نهاد. این بیود تا گاهی که بشیخوخت رسید و مردی کهل گشت (2) و معاویه او را برادر خویش خواند و مردمانش دعی خواندند، چه دعی حرامزاده را گویند.

و ما شرح حال زیاد بن ابیه و کردار و آثار او را و الحاق او را با ابوسفیان در کتاب خلفا در کتاب امیر المؤمنین و کتاب امام حسن علیهما السلام رقم کردیم، و نسابه بکری از عبد کلب یزید را دعی میخواند، چه پدر او سفاح غلام بجدل کلبی بود. اما عمر بن سعد نیز ولد زنا زاده بود، چه پدر او سعد پسر مردی از بنی عذره است و مادر او بدین معنی گواهی داد و از اینجاست که وقتی سعد با معاویه گفت:

أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ

یعنی من سزاوار ترم بامر خلافت از تو، معاویه در پاسخ گفت:

يَأْبَىٰ عَلَيْكَ ذَلِكَ بَنُو عَذْرَةَ وَ صَرَطَ لَهُ .

یعنی تو از قریش نیستی و بنو عذره متصدی امر خلافت نتواند بود، و از در سخره

ص: 111

1- موت وحی: مرگ سریع. دعی: حرامزاده

2- شیخوخت: هنگامی که آثار پیری ظاهر میگردد: کهل: سن بین 30 و 50 سال

تیزی بسوی او پرانید(1) و سید حمیری بدین معنی اشارت میکند :

قَدَمًا تَدَاعُوا زَنِيمًا ثُمَّ سَادَهُمْ *** لَوْلَا خُمُولُ نَبِيِّ سَعْدٍ لَمَا سَادُوا(2)

در کامل الزیاره سند باین مکان منتهی می شود

قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَلَدَ زَيْنًا

در طریق دیگر کلب بن معویة از ابی عبدالله روایت میکند

قَالَ قَالَ: كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَلَدَ زَيْنًا وَقَاتِلُ الْحُسَيْنِ وَلَدَ زَيْنًا وَلَمْ تَبْكِي السَّمَاءَ عَلَيَّ أَحَدٍ إِلَّا عَلَيَّهِمَا

و در طریق دیگر داود بن فرقد بدینگونه روایت میکند.

ذکر انتقام خداوند از قتل حسین در رجعت و سب تاخیر عذاب ایشان و قتل اولاد ایشان

در کتاب عوالم سند بعبدالله بن بکر الارجانی پیوسته میشود میگوید : در ملازمت خدمت ابی عبدالله علیه السلام از مدینه بجانب مکه سفر کردم و در طی طریق بارض عسفان رسیدیم ، و از جانب یسار جاده بکوهی وحشت انگیز عبور دادیم که هیچگاه مکانی چنان هولناک ندیدم عرض کردم : یا ابن رسول الله ! این جبل پر خوف و خشیت چیست که از این پیش دیدار نبود ؟

فَقَالَ : يَا ابْنَ بَكْرٍ ، أَتَدْرِي أَيُّ جَبَلٍ هَذَا ؟ جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ : الْكَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ فِيهِ قَتْلَةُ أَبِي الْحُسَيْنِ اسْتَوْدَ بِهِمْ فِيهِ

ص: 112

1- تیز . گازی که از معده دفع می گردد

2- در گذشته حرامزاده ای را بخویشی خود ادعا کردند و سپس وی بر آنها سیادت کرد ، اگر گمنامی پسران سعد نبود آنها سیادت نمی کردند

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِ مِيَاهُ جَهَنَّمَ مِنَ الْغَسَّالِينَ وَالصَّالِدِينَ وَالْحَمِيمِ الْآبِنِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ طِينِهِ حَبَالٍ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ لُطَى،
وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأُطْمَةِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنْ سَقَرٍ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَحِيمِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَهَاوِيَةِ، وَمَا يَخْرُجُ مِنَ السَّعِيرِ، وَمَا مَرَزَتْ بِهِ ذَا
الْجَبَلِ فِي مَسِيرِي فَوْقَتْ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَغِيثَانِ وَيَضْرَعَانِ.

فرمود: ای پسر بکر! آیا میدانی این کدام کوه است و این کوهی است که مکد نام دارد و در یکی از وادیهای جهنم جای گرفته و بر فراز
کشندگان پدر من حسین استوار گشته و در تحت آن آبهای جهنم در جریان است و چرك و خون دوزخیان در سیلان و در تمام طبقات
جهنم از غسلین وصدید(1) و دیگر میاه گوناگون که همگان عفن ومنتن بود، از مساکن ایشان جاری بود، آنگاه فرمود: یا ابن بکر! هیچگاه
این جبل را گذاره نکردم(2) جز اینکه در ایستادم و نظاره نمودم آن دو مرد را که از در استغاثت کار بزاری و ضراعت دارند

وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى قَتْلِهِ أَبِي فَأَقُولُ لَهُمَا: إِنَّ هَؤُلَاءِ إِنَّمَا فَعَلُوا لِمَا أَسَّسْتُ مَا لَمْ تَرَحْمُونَا إِذْ تَوَلَّيْتُمْ وَقَتَلْتُمُونَا وَحَرَمْتُمُونَا وَوَبَّئْتُمْ عَلَيَّ حَقًّا وَ
اسْتَبَدَّدْتُمْ بِالْأَمْرِ دُونَنَا، فَلَا رَحِمَ اللَّهُ مِنْ رَحِمِكُمَا، ذُوقُوا وَبَالَ مَا صَنَعْتُمَا وَمَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

میفرماید: کشندگان پدر خود را نظاره کردم و روی بان دو مرد آوردم و گفتم: تاسیس این ستم و تشدید این جفا بدست شما شد، گاهی که
ولایت بدست کردید

ص: 113

1- غسلین: کثافتی که از دوزخیان جاری گردد. صدید: چرکی که از جراحت بیرون آید

2- از این کوه نگذشتم

و غصب خلافت نمودید ، کشتید ما را و محروم گذاشتید ما را و مأخوذ داشتید حق ما را و بیرون ما امر خلافت را مستولی شدید ، خداوند رحم نکند کسی را که شما را رحم کند ، اکنون بچشید ناگوار طعمی که خود ساخته اید ، خداوند جل جلاله و عم نواله ستمکاره نیست مر بندگان خود را

صاحب عوالم میگوید : مانند این حدیث در کامل الزیارة مسطور است ، جز اینکه در پایان این حدیث جملتی بزیادت آورده و آن متضمن است کفر آن سه تن را و نفاق ایشان را و لعن ایشانرا و عذاب ایشان را

و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب سند بعلى بن الحسين عليهما السلام منتهی میشود:

قَالَ : حَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا اِزْتَحَلَ عَنْهُ إِلَّا وَذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَالَ يَوْمًا : مَنْ هُوَ الَّذِي عَلَى اللَّهِ ، أَنْ رَأَسَ يَحْيَى يَهْدِي إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ .

فرمود : در خدمت پدرم حسین بجانب عراق بیرون شدیم ، در هیچ منزلی فرود نشد و از آنجا کوچ نداد ، جز اینکه از یحیی بن زکریا تذکره میفرمود . یکروز همیگفت : خواری و خوار مایگی دنیا در حضرت خداوند چندان است که سر یحی را بنزدیک زنی زانیه از زناکاران بنی اسرائیل بهدیه فرستادند

و هم در کتاب مقاتل از زین العابدین علیه السلام مرویست

إِنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَتَنَاهَا عَنْ ذَلِكَ ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَ زَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَ بَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ : مَا حَاجَتُكَ ؟ قَالَتْ : رَأْسُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا .

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بِنْتُ سُلَيْ حَاجَةٌ غَيْرُ هَذِهِ. قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ وَكَانَ الْمَلِكُ إِذَا كَذَبَ فِيهِمْ عَزَلَ عَن مَلِكِهِ، فَخَيْرٌ بَيْنَ مَلِكِهِ وَبَيْنَ قَتْلِ يَحْيَى فَقَتَلَهُ. ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَسْتٍ مِّنْ ذَهَبٍ فَأَمَرَتْ الْأَرْضُ وَأَخَذَتْهَا

میفرماید: چون ضجیع(1) پادشاه بنی اسرائیل سال فراوان بافت و پیری فرتوت گشت، نخواست تا زنی بیگانه با شوهرش طریق زناشوئی سپرد، لاجرم دختر خویش را عرضه داد تا مگر پادشاه از بهر خود کابین بندد، لاجرم هیردوش که اینوقت ملک بنی اسرائیل بود، از یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام استفتا(2) فرمود که: آیا میتواند هیرودیا را بحاله نکاح خویش در آورد؛ یحیی علیه السلام فرمود: هرگز هیرودیا بر تو حلال نخواهد بود، و با او همبستر نتوانی شد. چون مادر هیرودیا این بدانست، دختر را بهر هفت(3) آراسته، بمجلس هیردوش فرستاد تا او را بجلوهای گوناگون و بلعهای رنگارنگ شیفته خویش ساخت، پس با هیرودیا گفت: بگوی، تا چه خواهی که هیچ چیز از تو دریغ ندارم. هیرودیا او را با سوگند های مشید مؤکد ساخت، آنگاه گفت: اگر خواهی بر گردن آرزو سوار شوی، واجب میکند که سر یحیی را بمن فرستی، هیردوش گفت: ای دخترک من! بیرون این اندیشه حاجتی بخواه، گفت: بیرون این اندیشه حاجتی ندارم، و بر قانون بود که اگر پادشاه عهد بشکند و سوگند را وقتی نگذارد، از مسند سلطنت فرود آید، اینوقت واجب افتاد که با ترک سلطنت گوید و اگر نه یحیی را از مرکب حیات پیاده کند، لاجرم یحیی را بکشت و سر او را در طشتی از ذهب گذاشته بنزدیک هیرودیا فرستاد و او را بشرط زناشوئی بخواند و آرزو براند

ص: 115

1- ضجیع: همخوابه؛ همسر

2- استفتا: پرسیدن حکم شرعی

3- هر هفت (چو زربفت): آرایش و زینت

وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَ نَصْرٍ فَجَعَلَ يَرْمِي عَلَيْهِمْ بِالْمَنَاجِقِ وَ لَا تَعْمَلُ شَيْئاً فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّ هَذِهِ مَدِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَا تَنْفَتِحُ إِلَّا بِمَا أُدْلِكُ عَلَيْهِ قَالَ لَكَ مَا سَأَلْتُ قَالَتْ إِزْمَهَا بِالْخَبَثِ وَالْعُدْرَةَ ففَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدَخَلَهَا فَقَالَ عَلِيُّ بِالْعَجُوزِ فَقَالَ لَهَا مَا حَاجَتُكَ قَالَتْ فِي الْمَدِينَةِ دَمٌ يَغْلِي فَأَقْتُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْكُنَ فَقَتَلَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ أَلْفاً حَتَّى سَكَنَ يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ يَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكَفَرَةَ الْفَسَقَةَ سَبْعِينَ أَلْفاً.

پس خداوند قاهر غالب بخت نصر را برانگیخت تا با لشکری ساخته جنک از بابل آهنگ بیت المقدس کرد و کوچ بر کوچ طی طریق کرده در ظاهر آن بلده لشکرگاه فرمود و مناجیق نصب نمود و چند که لشکریان بر می احجار رنج بردند نصرتی بدست نکردند، یکروز عجوی از شهر بیرون شده بنزد بخت نصر آمد و گفت ایها الملك : این شهر پیغمبران است هرگز گشاده نشود ، الا بد آنچه من دلالت کنم نورا ، بخت نصر گفت : آنچه بخواهی از تو دریغ ندارم ، گفت : بجای حجاره پلیدی ها و عذره بدین شهر در افکن ، چون بفرموده عجوز کار کردند ، دیوار بار(1) پاره پاره شد و از هم فروریخت ، بخت نصر با لشکر بشهر در آمد و بفرمود تا : عجوز را حاضر کردند، گفت: اکنون چه حاجت داری ؟ عرض کرد: خون یحیی که بنا حق ریخته شد هنوز در غلیان است ، چندان بر سر خون یحیی خون بریز که از غلیان باز ایستد ، هفتاد هزار کس را بر سر خون یحیی سر بریدند تا از جوشش باز ایستاد .

ص: 116

1- باره : برج

چون سید الشهداء سخن بدینجا آورد ، روی با سید سجاد کرد و فرمود : ای فرزند من ! سوگند با خدای که خون من هرگز باز نمی ایستد ، تا خداوند مبعوث نکند از اولاد من مهدی را و او بقتل نرساند از منافقین و کفره و فسقه دو کرت هفتاد هزار کس . همانا قصه قتل یحیی در آخر جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ بشرح نگاشته آمد و در این مقام ما بایجاز تذکره نمودیم (1)

در کتاب عقاب الأعمال سند باسمعیل بن جابر پیوسته میشود میگوید : از صادق آل محمد شنیدم که فرمود :

الْقَائِمُ وَاللَّهِ يُقْتَلُ ذَرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ بِفِعَالِ آبَائِهَا .

یعنی سوگند با خدای قائم آل محمد صلی الله علیه و آله میکشد فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را بکیفر کردار پدران ایشان ، و دیگر در کامل الزیارة سند بابوجعفر علیه السلام منتهی میشود که تلاوت فرمود این آیه مبارکه را :

« إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (2) »

میفرماید : نصرت میکنیم پیغمبران و فرستادگان خود را و آنان را که ایمان آوردند در زندگانی دنیا و در قیامت ، آنگاه فرمود : حسین بن علی از آنجماعت است که خداوند نصرت کرد او را ، سوگند با خدای ، قاتلان او بجمله کشته شدند و از این پس خون او را کس طلب نکند و او را نصرت نفرماید و همچنان سند بابوجعفر علیه السلام پیوسته میگردد از این آیه مبارکه خبر میدهد :

« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهَابِ ظُلْمِهِمْ وَ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (3) »

یعنی آنانکه از در جور و جفا قتال دادند و ستم نمودند ، خداوند غالب و قاهر قادر است بر نصرت ستم رسیدگان . ابوجعفر میفرماید : روی اینکلام

ص: 117

1- باختصار یاد آور شدیم

2- مؤمن (40) آیه 54

3- سوره حج آیه 40

با علی و حسن و حسین است و از ستم رسیدگان، ایشان را خواهند .

تفسیر فلا عدوان الا علی الظالمین

و دیگر در کامل الزیارة سند بسماعه میرسد میگوید: ابو عبدالله علیه السلام میفرماید از این آیه مبارکه که خداوند تبارک و تعالی فرموده :

«لَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ».

خداوند از این ظالمین اولاد قاتلان حسین علیه السلام را خواسته ، و در طریق دیگر عثمان بن عیسی این حدیث را بدینگونه آورده . و در تفسیر عیاشی نیز ظالمین ذریه قتل حسین علیه السلام است ، و در کتاب عوالم مسطور است :

« فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (1) » قال : لَا يَعْتَدِي اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى نَسْلِ وُلْدِ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یعنی خصمی نمیکند خداوند جز بر ستمگاران و ایشان در به قتل حسین علیه السلام اند ، و مراد از عدوان خداوند با ظالمان ، عدالت و نصف (2) خداوند است در کیفر جرم و جریرت ذریه قاتلان حسین علیه السلام

تفسیر و قضینا الی بنی اسرائیل

در کامل الزیارة سند بصالح بن سهل منتهی می شود و او در تفسیر این آیه مبارکه از صادق آل محمد بدینگونه حدیث میکند

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (3)»

می فرماید : از دو کرت فساد در ارض اشارت بقتل امیرالمؤمنین و حسن بن علی علیهما السلام است

ص: 118

1- اسمتی از آیه 189 سور بقره

2- نصف (با سه فتحة) : انصاف

3- بنی اسرائیل (17) آیه 4

و مراد از : لَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا شهادت حسین علیه السلام میباشد.

فإذا جاء وعد أوليها يعني وقتي که زمان وفای عهد برسد و هنگام نصرت حسین بن علی علیه السلام فراز آمد، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ (1)»:

بر می انگیزیم بر شما جماعتی از بندگان خود را قبل از قیام قائم که در طلب شما کاوش کنند (2) و شما را بعدایی سخت فرسایش دهند ، و دیدار نکنند هیچکس از خونداران (3) آل محمد را ، الا آنکه در آتش بسوزانند
وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا .

تفسیر و من قتل مظلوما

و همچنان در کتاب عوالم باسناد معتبره مسطور است راوی میگوید : از ابو عبدالله علیه السلام از تفسیر این آیه مبارکه سؤال کردم؛

«وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ (4)»

خداوند می فرماید : آنکسکه مظلوم کشته شد ، ولی خون (5) او را سلطنت عطا کرده ایم تا خونخواهی کند

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : ذَلِكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ يَخْرُجُ فَيَقْتُلُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ فَلَوْ قَتَلَ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمْ يَكُنْ مَسْرُوفًا وَقَوْلُهُ تَعَالَى : « فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ » لَمْ يَكُنْ شَيْئًا يَكُونُ سَرَفًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

ص: 119

1- بنی اسرائیل آیه 5

2- کاوش : جستجو

3- خونداران ؛ کشتندگان

4- بنی اسرائیل (17) آیه 35

5- ولی خون : کسی که حق خونخواهی مقتول را دارد

يَقْتُلُ وَاللَّهِ ذَرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ بِفِعَالِ آبَائِهَا.

ابوعبدالله عليه السلام میفرماید: خونخواه آل محمد و ولی دم حسین علیه السلام قائم آل محمد است، گاهی که خروج میکند ذریه قاتلان حسین را با تیغ در میگذراند، و اگر مردم روی زمین را بجمله گردن زند اسراف در قتل نکرده باشد، و اینکه خداوند میفرماید: «فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» اسرافی در قتل ذریه قاتلان حسین واقع نتواند شد چه آفرینش جمله باخوبهای حسین بیکمیزان می رود، آنگاه ابوعبدالله علیه السلام فرمود: سوگند با خدای قائم آل محمد با تیغ در میگذراند ذریه قتل حسین را بکیفر کردار پدران ایشان.

قتل حضرت قائم (علیه السلام) ذریه قتل حسین را

در علل الشرایع و عیون اخبار الرضا از هروی مرویست میگوید: در حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه میفرمائید و در این حدیث که صادق آل محمد علیه السلام چه می فرماید:

إِنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ، قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ بِفِعَالِ آبَائِهَا. فَقَالَ: هُوَ كَذَلِكَ، فَقُلْتُ وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (1)» مَا مَعْنَاهُ؟

حضرت صادق علیه السلام میفرماید: گاهی که قائم آل محمد علیه السلام خروج کند، هر که از پشت و پرورز(2) قاتلان حسین در روی زمین باشد، بکیفر کردار پدران ایشان بقتل رساند، راوی عرض کرد: معنی این آیه مبارکه چیست که خداوند میفرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟ کسی را از جرم و جریرت دیگر کس باز پرس نکنند و جنایت زید را بر عمرو نیندند. این چگونه با عدل و اقتصاد خداوند راست آید؟

ص: 120

1- انعام (6) آیه 164

2- پرورز (چومر کز): نژاد و نسب

قال: صدق الله في أقواله، ولكن ذراري قتلة الحسين يرضون بفعال آبائهم و يقتخرون بها، و من رضي شيئاً كان كمن أتاه، و لو أن رجلاً قتل بالمسد ربي فرضي بقتله رجلاً بالمغرب، لكان الراضي عند الله شريك القاتل، و إنما يقتلهم القائم إذا خرج، لرضاهم بفعل آبائهم. قال قلت له: بأي شيء يبدء القائم منكم إذا قام؟ قال: يبدء ببني شيبه لأنهم سراق بيت الله عز وجل.

آنحضرت فرمود: خداوند در جميع اقوال خود سخن بصدق فرمود، لكن ذرية قتله حسين از آن خبث فطرت و دناست طبيعت (1) که در سرشت و نهاد ایشان از ابتدا تا انتها سير کرده ، رضا ميدهند بکردار پدران بر گذشته خویش و مفتخر و مباهي اند بافعال ایشان ، و کسی که رضا ميدهد بامری چنان است که خود عامل آن امر است ، اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب مردی از کشتن او شاد گردد ، در نزد خداوند شريك قاتل خواهد بود ، همانا میکشد قائم آل محمد ذرية قتله حسين عليه السلام را بکيفر رضای ایشان بفعل آباي ایشان .

اینوقت راوی عرض کرد: یا ابن رسول الله ! حضرت قائم عليه السلام ابتدا بقتل کدام قبیله میفرماید؟ فرمود: ابتدا بقتل بنی شيبه میکند، چه ایشان دزدان بيت الله الحرام اند . در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که : در طلب خون حسين عليه السلام صد هزار کس مقتول گشت .

علت مسخ نشدن قاتلین حسین (عليه السلام)

در تفسیر امام عليه السلام و احتجاج سند بابو محمد عسکري عليه السلام منتهی میشود و آنحضرت از پدران خود بعلي بن الحسين عليهما السلام . پیوسته میدارد که حدیث

ص: 121

میفرمود از حال جماعتی از بنی اسرائیل که خداوند ایشانرا بصورت بوزینگان مسخ فرمود ، چون قصه ایشان پبای آورد

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَسَخَ أَوْلِيكَ الْقَوْمَ لِأَصِّ طِيَادِ السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَتَكَ حَرِيمَةَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
وَإِنْ لَمْ يَمَسِّحْهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمُعَدَّ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافٌ أَضْعَافٍ عَذَابِ الْمَسْخِ

فرمود: خداوند تبارك و تعالی مسخ فرمود قوم بنی اسرائیل را بصورت قرده بگناه اینکه در روز شنبه صید ماهی مینمودند ، چگونه است در نزد خداوند حال کسیکه کشت اولاد رسولخداى را و درید پرده حرمت او را اگر چند خدای تعالی مسخ نفرمود قتله اولاد پیغمبر خود را ، لکن از برای ایشان مهیا داشت عذاب آخر تراکه ده چندان و صد چندان از مسخ زیادت است، مردی گفت: یا ابن رسول الله ! از این پیش این حدیث را فرموده اید و شنیده ام و روایت کرده ام ، بعضی از دشمنان ما را گویند: اگر قتل حسین باطل بود و کشتن او بزرگتر از صید ماهی در روز شنبه بود ، چگونه خداوند بر قاتلان او غضب نکرد ، چنانکه غضب کرد بر صیادان ماهی ،

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قُلْ لَهُؤُلَاءِ النَّصَابِ فَإِنْ كَانَ إِبْلِيسُ مَعَاصِيَهُ أَعْظَمَ مِنْ مَعَاصِي مَنْ كَفَرَ بِإِغْوَائِهِ فَأَهْلَكَ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ كَقَوْمِ نُوحٍ وَ فِرْعَوْنَ وَ لَمْ يُهْلِكْ إِبْلِيسَ وَ هُوَ أَوْلَى بِالْهَلَاكِ فَمَا بِاللَّهِ أَهْلَكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَصَّ رُوَا عَنْ إِبْلِيسَ فِي عَمَلِ الْمُؤَبِقَاتِ وَ أَمْهَلْ إِبْلِيسَ مَعَ إِثَارِهِ لِكَشْفِ الْمُخْزِيَاتِ أَلَا كَانَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمًا بِتَدْبِيرِهِ وَ حُكْمِهِ فِيمَنْ أَهْلَكَ وَ فِيمَنْ اسْتَبَقَى فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ الصَّائِدُونَ فِي السَّبْتِ

ص: 122

وَهُؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ يَفْعَلُونَ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَعِبَادُهُ يُسْأَلُونَ

سید سجاد علیه السلام در پاسخ فرمود : جماعت دشمنان ما را بگوی : باغواي(1) ابليس جماعتی کافر میشوند و خداوند هر قومی را که بخواهد از این کفره هلاک میفرماید ، چنانکه قوم نوح و فرعون را عرصه هلاک و دمار داشت و با اینکه گناه ابليس بزرگتر از عصیان ایشان بود، او را سلامت گذاشت و حال آنکه ابليس اولی بود بهلاکت ، چه افتاد که خداوند هلاک کرد جماعتی را که جرم و جریرت ایشان فرود گناه ابليس است(2) و ابليس را که کاشف مخزیات(3) و محرّمات است مهلت گذاشت ؟

همانا خدای عزوجل دارا است بتدبیر خود و حکمتهای خود، آنانرا که دست فرسود هلاک میدارد و آنان را که بجای میگذارد و همچنان آنانکه روز شنبه باصطیاد ماهی بیرون شدند و آنان که با حسین علیه السلام قتال دادند ، آنچه خدای میداند و در حق فریقین بکار میبرد ، عین صواب و محض حکمت است و خداوند هرگز مسؤول نشود ، بلکه بندگان بکردار خویش مسؤول توانند بود

وَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمَّا حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ فِي مَجْلِسِهِ يَا إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ يُعَاتِبُ اللَّهُ وَيُؤَيِّخُ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ عَلَى قَبَائِحِ أَتَى بِهَا أَسْلَافَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ « وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (4) » ؟ فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ

ص: 123

1- اغواء: گمراه کردن

2- کمتر از گناه شیطان است

3- مخزیات ، جمع مخزاة (بفتح اول وسكون ثانی) : گناه و هر جوری که باعث ذلت و عذاب و لعنت گردد .

4- انعام (6) آیه 164

بَلَّغَهُ الْعَرَبِ فَهُوَ يُخَاطَبُ فِيهِ أَهْلَ اللِّسَانِ بَلَّغْتَهُمْ ثُمَّ يَقُولُ الرَّجُلُ لَتَمِيمِي قَدْ أَغَارَ قَوْمُهُ عَلَى بَدَدٍ وَقَتَلُوا مَنْ فِيهِ : أَعْرَضْتُمْ عَلَى بَدَدٍ كَذَا (1) لَا يُرِيدُ أَنَّهُمْ بَاشَرُوا ذَلِكَ وَ لَكِنْ يُرِيدُ هَوْلَاءَ بِالْعَدْلِ وَأَوْلَيْكَ بِالْإِفْتِخَارِ : أَنْ قَوْمَهُمْ فَعَلُوا كَذَا وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّمَا هُوَ تَوْبِيخٌ لِأَسْلَافِهِمْ وَ تَوْبِيخُ الْعَدْلِ عَلَى هَوْلَاءِ الْمُؤْجُودِينَ لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ اللَّغَةُ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ لِأَنَّ هَوْلَاءَ الْأَخْلَافِ أَيْضًا رَاضُونَ بِمَا فَعَلَ أَسْلَافُهُمْ مُصَوَّبُونَ ذَلِكَ لَهُمْ فَجَازَ أَنْ يُقَالَ لَهُمْ : أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ أَيْ إِذْ رَضَيْتُمْ قَبِيحَ فِعْلِهِمْ .

حضرت باقر علیه السلام میفرماید : گاهی که علی بن الحسین علیهما السلام اینحدیث را پایان آورد ، مردی از مجلسیان گفت : یا ابن رسول الله ! چگونه خداوند عتاب میفرماید و توبیخ میکند اخلاف را بقبايح اسلاف(2) و حال آنکه خود در قرآن کریم میفرماید: « وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى » گناه پدران را چگونه حمل کنند بر پسران ؟ سید سجاد فرمود : قرآن نازل شد بلغت عرب و خداوند خطاب میفرماید : اهل زبان را بزبان ایشان .

اینوقت سید سجاد بقانون لسان عرب مثلی میپردازد و میفرماید : میگوید مردی با مردی دیگر از قبیله بنی تمیم هنگامیکه قبیله بنی تمیم غارت کرده اند

ص: 124

-
- 1- در اینجا بکسטר از روایت را مرحوم مصنف از قلم انداخته و ترجمه هم نکرده است و چون با نبودن این بکسטר ، سخن ناقص بوده، هنگام ترجمه چیزی از خود افزوده است تا کلام مرتبط شود. و آن یکسטר مطابق صفحه 267 عاشر بحار چاپ کمپانی اینست: (ویقول العربی ایضا نحن فعلنا بینی فلان و نحن سبینا آل فلان و نحن خربنا بلد کذا)
 - 2- سرزنش می کند باز ماندگانرا بکارهای زشت گذشتگان

بلدی را و اهل بلد را کشته باشد : فلان بلد را غارت کردید و مردمش را بکشید و حال آنکه مخاطب او جز اینکه مردی از بنی تمیم است عصبانی نکرده ، نه کس را کشته، نه غارت برده، بلکه چون او را از کردار قبیلہ بنی تمیم شاد خاطر میدانند، این سخن را از در شناعت و ملامت میراند. وهمچنان اگر بجای قتل و غارت بذل مال و بٹ نعمت کرده بودند ، مخاطب را بمفاخرت میستود و فرمان خدای تعالی شأنه در آیه مبارکه « لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا » توییح اسلاف و تشنیع اخلاف است(1) از ذراری کشندگان حسین که موجود باشند بقانون لغتی که قرآن فرود شده و این اخلاف رضا داده اند با فعال اسلاف و صواب شمرده اند کردار ایشانرا ، لاجرم روا باشد که بگویند: شما کردید و شما کشتید، چه شادند بفعل زشت ایشان، پس شریک باشند در خون حسین علیه السلام

ذکر جملاتی از انتقام قاتلان حسین بن علی علیه السلام در دنیا

در کتاب بصائر الدرجات موافق اخبار صحابه و تابعین سند بسلمان منتهی میشود

قَالَ: وَ هَلْ بَقِيَ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ لَمْ يَنْزِلْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ يُعْزِيهِ فِي وَلَدِهِ الْحُسَيْنِ وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ اللَّهِ إِيَّاهُ وَ يَحْمِلُ إِلَيْهِ تَرْبَتَهُ مَصْرُوعاً عَلَيْهَا مَذْبُوحاً مَقْتُولاً طَرِيحاً مَحْدُولاً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُمَّ اخْذْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَ اذْبَحْ مَنْ ذَبَحَهُ وَ لَا تَمْتَعُهُ بِمَا طَلَبَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ عُوِجِلَ الْمَلْعُونُ يَزِيدٌ وَ لَمْ يَتَمَتَّعْ بَعْدَ قَتْلِهِ وَ لَقَدْ أُخِذَ مُعَافَصَةً بَاتَ سَكَرَانًا وَ أَصْبَحَ مَيِّتًا مُتَغَيِّرًا كَأَنَّهُ مَطْلَبٌ بِقَارٍ

ص: 125

1- تشنیع : نسبت بزشتی دادن

أَخَذَ عَلَىٰ أَسْفَىٰ وَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِّمَّنْ تَابَعَهُ عَلَىٰ قَتْلِهِ أَوْ كَانَ فِي مَحَارِبَتِهِ إِلَّا أَصَابَهُ جُنُونٌ أَوْ جُدَامٌ أَوْ بَرَصٌ وَصَارَ ذَلِكَ وَرِثَةً فِي نَسْلِهِمْ

میگوید: آیا در آسمانها بجای ماند فرشته ای که بر رسول خدا فرود نشود و آن حضرت را در شهادت فرزندش حسین تعزیت نگوید و در اجر او و محل او در حضرت حق اخبار نکند و تربت حسین را بسوی او حمل ندهد، آن تربتی که بر زیر آن مصروع و مذبوح و مطروح در افتاد، در حالیکه مقتول و مخدول بود؟، رسول خدای در حق دشمنان از زبان بدگشاد و عرض کرد: الهی خوار و ذلیل دار کسی که او را خوار داشت و بکش آنکس را که او را بکشت و سر بر گیر آنکس را که سر از تن او بر گرفت و متمتع مکن بدانچه طلب میکند

عبدالرحمن میگوید: سوگند. با خدای که یزید ملعون بعد از قتل حسین با آرزوی خویش هم آغوش نگشت، ناگهان مأخوذ شد، مست طافح(1) بخفت و بامدادانش جیفة(2) بیجان یافتند که تاریکتر و گندناک تر از قیر و قطران بود، و هیچکس از مردم او بجای نماند که او را متابعت کردند و با او طریق اطاعت سپردند، الا آنکه مجنون یا مجذوم و اگر نه ابرص گشتند و این بلیات در دودمان ایشان بوراثت سیر کرد

عذابهای دنیوی ابن زیاد ملعون

در کتب مناقب و مؤلفات معتبره سند بعبدالملك بن کردوس میرسد و او از حاجب ابن زیاد روایت میکند که از ققای عبیدالله زیاد بقصر دار الاماره در آمدم، ناگاه آتشی نظاره کردم که بر گونه های او زبانه میزند و همچنان از آستین او آتش بر چهره او میدود، در من نگریست و گفت: این بدیدی؟ گفتم: بدیدم، گفت: پوشیده مدار.

ص: 126

1- طافح: سرمست

2- جیفة: مردار

در کتاب عقاب الاعمال سند بعمارة بن عمير التميمي پیوسته میشود، میگوید :

وقتی سر عبیدالله بن زیاد و سرهای اصحاب او را حاضر کردند .

قَالَ : اِنْتَهَيْتُ اِلَيْهِمْ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ حَيْهَ تَخَلَّلُ الرَّءُوسَ حَتَّى دَخَلْتُ فِي مَنْخَرِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ خَرَجْتُ مِنَ الْمَنْخَرِ الْآخِرِ

گفت : من نیز بنظره سرها حاضر شدم ، مردمان همی گفتند: آمد، چون نگران شدم، ماری را دیدم که در خلال سرهای بریده از این سوی بدانسوی شود ، چون بر فراز سر عبیدالله زیاد رسید ، بمنخر(1) او داخل شد ، آنگاه سر برون کرد و بمنخر دیگر رفت.

و همچنان در مناقب ابن شهر آشوب و کتاب ابن بطه و کتاب ترمذی و خصائص النظري و اللفظ الاول، عماره بن عمير میگوید : گاهی که سر عبیدالله بن زیاد و اصحاب او را بجانب مسجد حمل دادند ، من نیز برفتم و دیدم مردم همی گفتند : آمد آمد ، ماری را نگریستم که با دید آمد و بسوراخ بینی عبیدالله بن زیاد در رفت و از سوراخ دیگر بینی بیرون آمد ، دیگر باره مردم بانگ در دادند که: آمد آمد تا سه کورت مرا مشاهدت رفت که آن مار بدینگونه کار کرد.

جان دادن کافر و عذاب عمر سعد

و دیگر از سید مرتضی رضی الله عنه روایت کرده اند از خبری که نعمانی در کتاب تسلی از صادق آل محمد حدیث میکند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَإِذَا احْتَضَرَ الْكَافِرُ حَضْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ وَ جَبْرَائِيلَ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَدْنُو إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا

ص: 127

1- منخر (چو منقل و منبر وز برج و بر تن و مجلس) : بینی

كَانَ يُبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَبْغَضَهُ وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ : يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغَضَهُ فَيَقُولُ جَبْرِئِيلُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَبْغَضَهُ وَ اعْتَفَ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رِقْبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَأئِكَ تَمَسَّكَتَ الْعِصْمَةَ الْكُبْرَى فِي دَارِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ وَ مَا هِيَ فَيَقُولُ وَ لَا يَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُهَا وَ لَا أَعْتَقِدُ بِهَا فَيَقُولُ لَهُ جَبْرِئِيلُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ مَا كُنْتَ تَعْتَقِدُ فَيَقُولُ لَهُ جَبْرِئِيلُ أَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ عَذَابِهِ فِي النَّارِ أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ فَاتَكَ وَ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ ثُمَّ يُسَلُّ نَفْسَهُ سَلًّا عَنِيفًا ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ مِائَةَ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْصُقُ فِي وَجْهِهِ وَ يَتَأَذَّى بِرِيحِهِ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ يَدْخُلُ إِلَيْهِ مِنْ فَوْحِ رِيحِهَا وَ لَهَا بِهَا

حضرت صادق عليه السلام میفرماید: گاهی که مرگ کافر فراز آید و محتضر شود محمد مصطفی و علی مرتضی و جبرئیل امین و ملک الموت بر سر او حاضر شوند، پس علی علیه السلام نزدیک شود و عرض کند: یا رسول الله! این مرد دشمن ما اهل بیت است، او را دشمن دار، رسول خدا با جبرئیل گوید: این مرد دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا است، او را مبعوض دار. آنگاه جبرئیل ملک الموت را فرماید این مرد دل آکنده از بغض خدا و بغض اهل بیت رسول خدا است، او را مبعوض دار و بروی سخت بگیر

اینوقت ملك الموت با آن كافر نزدیک میشود و میفرماید : ای بنده خدا مأخوذ داشتیم فك رقبه تو را و امان برائت تو را ، آیا چنك در عصمت كبری زدی در دار دنیا ؟ گفت : چیست عصمت كبری ؟ فرمود : ولایت علی بن ابی طالب ، گفت : ولایت را ندانسته ام و بدان معتقد نیستم ، جبرئیل فرمود: ای دشمن خدا ! پس با چه متمسك میباشی ؟ شاد باش ای دشمن خدا ! بنخشم خدا و عذاب خدا در آتش. دانسته باش که بدانچه امید وصول داشتی از دست تو بیرون شد و از آنچه بیمناك بودی بر تو نازل گشت

آنگاه او را در سلاسل میکشد و صد تن شیطان بر روح او میگمارد وهمگان خیر بر روی او می افکنند و از بوی او میرمند و گاهی که او را در قبر میگذارند ؛ گشاده میشود دري از ابواب جهنم بروی او و داخل میکند خداوند بوی جهنم و آتش جهنم را در قبر او

ثُمَّ إِنَّهُ يُؤْتِي بِرُوحِهِ إِلَى جِبَالٍ بَرُّهُوتَ ثُمَّ إِنَّهُ يَصِيرُ فِي الْمُرْكَبَاتِ بَعْدَ أَنْ يَجْرِيَ فِي كُلِّ مَسْخٍ مَسَّ خُوطٍ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَيَبْعَثُهُ اللَّهُ لِيَصْدُرَ رَبِّ عُنُقَهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (1)» وَاللَّهُ لَقَدْ أَتَى بِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَعْدَ مَا قُتِلَ وَ إِنَّهُ لَفِي صُورِهِ قِرْدٌ فِي عُنُقِهِ سَلْسِلَةٌ فَجَعَلَ يَعْرِفُ أَهْلَ الدَّارِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ وَاللَّهُ لَا يَذْهَبُ الْإِيَّامَ حَتَّى يُمَسَّخَ عَدُونَنَا مَسَّ خَا ظَاهِرًا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيُمَسَّخُ فِي حَيَاتِهِ قِرْدًا أَوْ خَنْزِيرًا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

ص: 129

آنگاه روح او را بکوهساران برهوت(1) جای می دهند و در اجسام مختلفه مرکبات جنبش می فرمایند و از کمال سخط در هیكل هر مسخی سیر میدهند، تا گاهی که خداوند غالب قاهر قائم آل محمد را برانگیزد و او را گردن بزند، آنگاه چنانکه خدای فرماید، بانك در دهند که: ای پروردگار ما! دو کرت ما را بمیرانیدی و دو کرت زنده گردانیدی و ما جرم و جریرت خویش را بدانستیم، آیا از این مضیق بلا ما را بکوی. سلامت طریقی تواند بود؟

اینوقت آنحضرت فرمود: سوگند با خدای، عمر بن سعد از آن پس که مقتول شود، بصورت قرده بر آید و گردنش در زیر سلسله بفرساید و او اهل دار را نیکو بشناسد و اهل دار او را ندانند، قسم با خدای روزگار سپری نشود. جز اینکه دشمنان ما مسخ شوند، چندانکه بعضی از ایشان بین(2) و آشکار بصورت بوزینه و خنزیر بر آیند و ساخته عذاب عظیم و مذقه نار جحیم گردند(3)

مکشوف باد که واجب نمیکند که روح او بطریق تناسخ در اجساد گوناگون سیر کند، بلکه تواند شد که جسد عنصری و اگر نه جسد مثالی او متغیر شود و بصور گوناگون بر آید(4)

در کتاب عقاب الأعمال محمد بن علی الحلبي از ابو عبدالله حدیث میکند

قال: إِنَّ آلَ أَبِي سُفْيَانَ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فَفَزَعَهُ اللَّهُ مُلْكُهُمْ وَقَتَلَ هِشَامَ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ فَفَزَعَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ وَقَتَلَ الْوَلِيدَ يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ

ص: 130

-
- 1- برهوت: محل برزخی گنهکاران
 - 2- بین (چو سید): واضح. و هویدا
 - 3- (گویا کسی بر نویسنده املاء میکرده و او مضغه را به مذقه تحریف کرده است و مضغه بمعنی طهمه است)
 - 4- قائلین بتناسخ میگویند: روح! انسان پس از مردن در قالب حیوان دیگری در می آید پس ممکن است الاغی را که ما امروز می نگریم يك روزی انسان بوده است گر راست بود مذهب ارباب تناسخ *** برگردی و خر گردی و ناخن شودت سم و چون این عقیده مخالف عقل و شرع است، مصنف تذکر میدهد که مقصود از این روایت طریقه تناسخ باطل نیست

در ذکر انشای مرثی و انشاد اشعار در مصائب حسین بن علی علیه السلام

در امالی صدوق سند بابی عماره المتمدن منتهی میشود و او از ابی عبد الله علیه السلام حدیث میکند:

قال قال لي يا ابا عماره انشدني في الحسين بن علي قال فانشدته فبكي فبكي قال فوالله ما زلت انشده و يبكي حتى سمعت البكاء من الدار قال فقال يا ابا عماره من انشد في الحسين بن علي عليه السلام فابكي خمسين فله الجنة و من انشد في الحسين شعراً فابكي ثلثين فله الجنة و من انشد في الحسين عشراً فابكي عشرة فله الجنة و من انشد في الحسين شعراً فابكي واحداً فله الجنة و من انشد في الحسين شعراً فبكي فله الجنة و من انشد في الحسين شعراً فتابكي فله الجنة

میگوید: صادق آل محمد مرا فرمود: ای ابو عماره! شعری در مرثیه حسین علیه السلام انشاد کن، چون آغاز مرثیه نمودم، آنحضرت بگریست، سوگند با خدای چندان بگریست که جدران خانه با گریه آنحضرت هم آواز گشت و بانگ گریه دار را نیک بشنیدم. آنگاه فرمود: ای ابا عماره! کسیکه انشاد کند از مرثی حسین و پنجاه تن را بگریاند، از برای او است بهشت خدای. و کسی که قرائت

کند مرثیه حسین را و سی تن را بگریاند، بهشت بروی فرض افتد، و کسیکه مرثیه گوید و ده تن را بگریاند، بهشت از برای او است و کسیکه انشاد شعری کند و یکتن را بگریاند، در بهشت جای کند، و کسیکه شعری گوید و خویشتن بگرید. جزای خویش بهشت یابد، و کسی که در مرثیه حسین انشاد شعری کند و خویشتن را چون گریه کنندگان و نماید، هم بدان تباکی از سکنه بهشت گردد.

در کتاب ثواب الاعمال و کامل الزیاره نیز بدینگونه این حدیث مسطور است.

و دیگر در رجال کشی سند بزید شحام پیوسته میشود میگوید: ما جماعتی از اهل کوفه در حضرت ابو عبدالله حاضر شدیم، جعفر بن عفان بر آنحضرت در آمد و آنحضرت او را پیش خواند

فَقَالَ يَا جَعْفَرُ قَالَ لَبَّيْكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ بَلَّغْنِي أَنْكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ وَ تَجِيدُ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قُلْ فَأَنْشِدْتَهُ فَبَكَى وَ مَنْ حَوْلَهُ حَتَّى صَارَتْ الدُّمُوعُ عَنْ وَجْهِهِ وَ لِحْيَتِهِ ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ وَ اللَّهُ لَقَدْ شَهِدْتُ مَا لَيْكَ اللَّهُ الْمُقْرَبُونَ هَهُنَا يَسَّ مَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْنَا وَ أَكْثَرَ وَ لَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرِهِا وَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ فَقَالَ يَا جَعْفَرُ أَلَا أَرَيْدُكَ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبَكَى بِهِ إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ .

یعنی صادق آل محمد فرمود: ای جعفر! عرض کرد: جان من فدای تو باد، فرمان چیست؟ فرمود بمن رسیده است که تو در مرثیه حسین انشاد شعر نیکو توانی کرد، عرض کرد: چنین است. فرمود انشاد کن، لاجرم آغاز قرائت مرثیه

کرد، آنحضرت چندان بگریست که آب چشم مبارکش از چهره و لحیه در گذشت.

آنگاه فرمود: ای جعفر! فریشتگان خدای کلمات تو را اصغا نمودند و سخت بگریستند، چنانکه ما میگرییم بلکه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید و گناهان تو را باسرها(1) معفو داشت. آنگاه فرمود: ای جعفر هیچ خواهی که این فضیلت را زیادت از این باز گویم؟ عرض کرد: ای مولای من! نیک روا باشد، فرمود: نیست کسیکه شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید یا بگریاند الا آنکه خداوند بهشت را بروی واجب گرداند و گناهان او را بجمله در گذراند.

و دیگر در کامل الزیارة از عبدالله بن غالب مرویست که گفت داخل شدم بر ابی عبدالله علیه السلام و ابتدا کردم بمراثی حسین علیه السلام، چون سخن بقرائت این شعر رسید:

لَبَلِيَّةٌ تَسْقُوا حُسَيْنًا *** بِمِسْقَاهِ الثَّرَى غَيْرِ التُّرَابِ (2)

از پس پرده بانك ناله و عویل برخاست. و دیگر ابوهارون المكفوف میگوید: در آمدم بر ابی عبدالله علیه السلام، مرا فرمود انشاد شعری کن، قرائت کردم، فرمود: چنان انشاد کن مرثیه حسین را که گوئی بر سر قبر اوئی این شعر بگفتم:

أُمُرُّ عَلَيَّ جَدَثِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ *** فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةَ (3)

آنحضرت سخت بگریست و من خاموش شدم

فَقَالَ: مُرَّ فَمَرَزْتُ ثُمَّ قَالَ زِدْنِي

پس من این شعر را انشاد کردم:

ص: 133

1- باسرها: تمامش

2- مسقاة (بفتح و کسر میم) جای آبدادن

3- در کربلا بقبر حسین گذر کن و باستخوانهای طاهره او بگو

آنحضرت بگریست و ضجیح زنان از پس پرده بالاگرفت، گاهی که بانگ گریه و ناله مرتفع شد

قَالَ لِي يَا بَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ، فَأَبْكِي عَشْرَةَ ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ، فَقَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكِي فَلَهُ الْجَنَّةُ

فرمود: ای ابا هرون کسیکه شعری در مرثیه حسین گوید و ده تن را بگریاند آنگاه از این عدد يك يك بکاست و فرمود: اگر کسی انشاد شعری کند و یکتن را بگریاند، بهشت بروی واجب گردد دیگر باره فرمود: که کسی که یاد کند حسین را و بگرید، پاداش آن در بهشت جای کند، و هم در ثواب الاعمال از ابی هرون مکفوف مرویست میگوید: ابو عبدالله علیه السلام مرا فرمان کرد که در مرثیه حسین علیه السلام شعری بعرض رسانم، چون امثال فرمان کردم،

قَالَ: أَنْشِدْ كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرَّقَّةِ.

فرمود: شعر مرثی حسین را چنان با حزن و رقت انشاد کن که در مجالس سوگواری خود مرعی میدارید، لاجرم ابتدا بقصیده دیگر کردم، آنحضرت بهای های بگریست و از پس پرده بانگ هایایاهاى برخاست، چون از قرائت مرثی فراغت جستم، فرمود: ای ابی هرون؛ هر که شعری در مرثیه حسین بخواند و بگرید و ده تن را بگریاند، بهشت بر او واجب گردد و از این شمار يك يك بکاست، تا گاهی که فرمود: هر که یاد کند حسین را و از چشمش بمقدار بال مگسی سرشک بیرون شود، ثواب آن با خداوند جل و علا است و بیرون جنت از برای او رضا نمیدهد.

و نیز در ثواب الاعمال از ابوعبدالله علیه السلام مروی است

قال : مَنْ أُنشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً مِنْ شَيْءٍ عَرَفْتَهُ وَأَبكى عَشْرَةَ فَلَهُ وَلَهُمْ الْجَنَّةُ. وَ مَنْ أُنشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً فَبَكَى وَأَبكى تِسْعَةَ فَلَهُ وَلَهُمْ الْجَنَّةُ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ: وَ مَنْ أُنشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً فَبَكَى - وَأُظُنُّهُ قَالَ: أَوْ تَبَاكى - فَلَهُ الْجَنَّةُ

فرمود: هر که شعری در سوگواری حسین گوید و بگرید و بگریاند ده تن را پاداش او و آن ده کس بهشت است ، و هر که بیتی گوید و بگرید و بگریاند نه کس را ، همچنان از برای او و آن نه کس بهشت است ، بدینگونه از شماره بکاست تا گاهی که فرمود: هر که بیتی گوید و بگرید و اگر نه خویشان را چون گریه کنندگان باز نماند(1) پاداش او جز بهشت نخواهد بود .

ذکر اشعار شعرای درب که در مرثیه حسین بن علی علیهما السلام انشاء و انشاد نموده اند

در مجالس شیخ مفید و امالی طوسی سند براهیم بن راجه پیوسته میشود میفرماید : اول کس که در شهادت حسین بن علی علیهما السلام مرثیه گفت ، از قبیله بنی سهم بن عود بن غالب بن عقبه بن عمرو السهمی بود - و هی هذه -

إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ *** تَخَافُونَ فِي الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا(2)

مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا *** فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا(3)

ص: 135

- 1- در روایت تصریح شده است که راوی میگوید : گمان میکنم که حضرت فرمود : یا خویشان را چون گریه کنندگان باز نماید
- 2- ظاهر اینست که کلام بطریق استفهام انکاری وارد شده و مخاطب به (انتم) اهلیت رسالت است
- 3- غزیر : آب بسیار

وَمَا زَلَّتْ أَرْيَاهُ وَأَبْكِي لِشَجْوِهِ *** وَبَسَعْدَ عَيْنِي دَمْعَهَا وَزَفِيرَهَا(1)

وَبَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَابِيَا *** أَطَافَتْ بِهِ مِنْ جَانِبَيْهَا قُبُورُهَا(2)

سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَاءَ *** وَقَالَ لَهَا مَنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا

سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَسِيِّ وَبِالضُّحَى *** تُؤَدِّيهِ نَكْبَاءُ الرِّيَّاحِ وَ مُورُهَا(3)

وَلَا بَرِحَ الْوَفَادُ زَوَّارَ قَبْرِهِ *** يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُهَا وَعَبِيرُهَا(4)

در کتاب مشیر الاحزان سند بسلیمان بن قتیبه العدوی مولی بنی تیم پیوسته میشود که سه روز بعد از قتل حسین علیه السلام بکربلا عبور داد و بر مصارع شهدانگران شد، اسب خویش را بازداشت و این شعر بگفت :

مَرَزْتُ عَلَى آيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ *** فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتِ(5)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً *** لِفَقْدِ الْحُسَيْنِ وَ الْبِلَادِ أَقْشَعَتْ(6)

وَ كَانُوا رَجَاءً ثُمَّ أَضْحُوا رَزِيَّةً *** لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتِ(7)

وَ تَسَأَلْنَا قَيْسٍ فَتَعْطِي فَقَبِيرَهَا *** فَيَقْتُلُنَا قَيْسٍ إِذَا التَّعَلَّ زَلَّتْ(8)

وَ عِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دِمَائِنَا *** سَنَطْلُبُهُمْ يَوْمًا بِهَا حَيْثُ حَلَّتْ(9)

ص: 136

1- شجو: حزن و اندوه زفیر : ناله

2- عصایب ؛ جمع عصایه گروه و طایفه (مقصود اصحاب آنحضرتست)

3- آصال ، جمع اصیل : وقت عصر : نكبء الرياح : باد هائی که از شمال شرقی میوزد . مور : غباری که از باد برخیزد

4- وفاد : واردین یفوح : میوزد

5- یوم حلت: روزی که مسکون بودند

6- والبلاد اقشعرت: و شهرها متزلزل گردید

7- كانوا رجاء : مایه امید واری بودند

8- زلة نعل : کنایه از گرفتاری و پیش آمد بد است

9- حیث حلت : زمانی که هنگام مطالبه آن برسد

فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَ أَهْلَهَا *** وَإِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بِزَعْمِي تَخَلَّتْ

وَإِنْ قَتِيلُ الطُّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** أَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ

وَ قَدْ أَعْوَلْتَ تَبْكِي النِّسَاءَ لِفَقْدِهِ *** وَ أَنْجُمْنَا نَاحَتَ عَلَيْهِ وَ صَلَّتْ (1)

در بحار الانوار و عوالم از مرزبانی این حدیث کرده آمد که ابوالرحم خزاعی بر فاطمه دختر حسین علیه السلام در آمد و انشاد این مرثیه نمود :

أَجَالَتْ عَلَى عَيْنِي سَحَابٌ عِبْرَةٌ *** فَلَمْ تَصْحُ بَعْدَ الدَّمْعِ حَتَّى ارْمَعَلَّتْ (2)

فَبَكَى عَلَى آلِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ *** وَ مَا أَكْثَرْتُ فِي الْأَدْمَعِ لَا بَلْ أَقَلَّتْ

أُولَئِكَ قَوْمٌ لَمْ يَشِيْمُوا سُيُوفَهُمْ *** وَ قَدْ نَكَاتَ أَعْدَائِهِمْ حِينَ سَأَلْتُ (3)

وَإِنْ قَتِيلُ الطُّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** أَذَلَّ رِقَاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتْ

فاطمه فرمود : ای ابو رح ! مصراع آخر را این چنین قرائت مکن ، عرض کرد : جان من فدای تو باد، چگونه قرائت کنم ؟ فرمود بگو

أَذَلَّ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ .

عرض کرد: از این پس جز بدینگونه انشاد نکنم و دیگر در کتاب عوالم از دعبل خزاعی مرویست میگوید : در ایام عاشورا بر سید و مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام در آمدم، او را دیدم در میان اصحاب خود حزین و کئیب نشسته . چون مرا دیدار کرد

قَالَ لِي : مَرَحَباً بِكَ يَا دَعْبِلُ ، مَرَحَباً بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ .

ص: 137

1- احوال : بلند کردن صدا بگریه

2- صحو: برطرف شدن ابر و صاف شدن هوا . ارمعلال (چواقشعرار) پی در پی آمدن باران

3- شیمیر : شمشیر کشیدن و بغلاف کردن . نکات : کشته و زخم‌دار شدند

یعنی آنحضرت انصار خود را ترحیب و ترحیب فرمود ، خواه بدست نصرت کنند و خواه بزبان . آنگاه دعبل را بنزدیک خویش جای جلوس فرمود

قَالَ لِي يَا دَعْبِلُ أَحِبُّ أَنْ تُنْشِدَ مِنِّي شِعْرًا فَإِنَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ أَيَّامُ حُزْنٍ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَيَّامُ سُرُورٍ كَانَتْ عَلَيَّ أَعْدَائِنَا خُصُوصًا بَنِي أُمَيَّةَ
لَعْنَهُمُ اللَّهُ يَا دَعْبِلُ مَنْ بَكَى وَأَبَكَى عَلَيَّ مُصَابِنًا وَلَوْ كَانَ وَاحِدًا أَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ يَا دَعْبِلُ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَيَّ مُصَابِنًا وَبَكَى لِمَا أَصَابَنَا مِنْ
أَعْدَائِنَا حَسْرَةَ اللَّهِ مَعَنَا فِي زُمْرَتِنَا يَا دَعْبِلُ مَنْ بَكَى عَلَيَّ مُصَابِنٍ جَدِّي الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَيْتَةَ

فرمود : ای دعبل دوست دارم که انشاد شعری در مرثیه حسین کنی در این ایام که ایام حزن ما اهل بیت و ایام سرور دشمنان ما خاصه بنی امیه است ، ای دعبل ! کسیکه بگیرد و بگریاند در مصائب ما یکتا را ، اجرا و بر خداوند است ای دعبل ! کسیکه بگیرد چشمش در مصائب ما و مصائبی که از اعدای ما بر ما فرود آمد ، خداوند بر می انگیزد او را با ما و در زمره ما مبعوث (1) میفرماید . ای دعبل ! کسیکه بگیرد در مصائب جد من حسین ، البته خداوند گناهان او را معفو میدارد و او را میآمرزد ، چون این فقرات را پایان آورد ، فرمان داد تا پرده بر کشیدند و اهل بیت خود را در پس پرده جای داد

وَقَالَ : يَا دَعْبِلُ ، إِزِثِّ الْحُسَيْنُ ، فَأَنْتَ نَاصِرُنَا وَ مَدِحُنَا مَا دُمْتَ حَيًّا ، فَلَا تُقَصِّرْ عَنَّا نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ .

فرمود: ای دعبل مرثیه کن حسین را، چه تو چند که زنده باشی ناصر و مداح مائی (2) و هرگز تقصیر مکن از نصرت ما چند که توانا باشی. اینوقت سرشک دعبل بر چهرگان سیلان یافت و این قصیده را انشاء و انشاد فرمود :

ص: 138

1- زمره : شمار. مبعوث : بر انگیزته

2- مداح : ستاینده

- فَاطِمَةُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدِّلاً *** وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
- إِذَا لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ *** وَأَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ (1)
- فَاطِمٌ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدِي *** نُجُومُ سَمَوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ (2)
- قُبُورُ بَكُوفَانٍ وَآخِرَى بَطِينِهِ *** وَآخِرَى بِنَحْجِ نَالَهَا صَلَوَاتِي (3)
- قُبُورُ بَبْطَنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا *** مُعْرَسُهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتٍ (4)
- تُوفُّوا عِطَانَنَا بِالْعِرَاءِ فَلَيْتَنِي *** تُؤَفِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي (5)
- إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَهُ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ *** سَقَّتْنِي بِكَأْسِ الثُّكُلِ وَالْفَضِيعَاتِ (6)
- إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْنَا بِمُحَمَّدٍ *** وَجَبْرِيلَ وَالْقُرْآنَ وَالسُّورَاتِ (7)
- وَعَدُوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى *** وَفَاطِمَةَ الرَّهْءَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ (8)

ص: 139

-
- 1- ای فاطمه! اگر خیال میکردی حسین بخاک افتاده و با لب تشنه کنار نهر فرات شهید گشته است، سیلی بصورت میزدی و اشک چشم را بر گونه ها جاری میکردی
 - 2- ای فاطمه! ای دختر بهترین مردم! برخیز و برای ستارگان آسمانی که در بیابان پهناور افتاده اند، زاری کن
 - 3- یک دسته قبر های ایشان در کوفه (امیر المؤمنین «علیه السلام» و امام زادگان کوفه) و دیگری در مدینه و دیگری در نخ (حسین شهید نوه امام حسن) است که صلوات من بآنها برسد
 - 4- قبر های دیگر در کربلا کنار نهر است که منزلگاه آنها نزدیک شط فرات است
 - 5- با لب تشنه در میدان مردند. ای کاش پیش از مردنم با آنها مرده بودم
 - 6- بسوی خدا شکایت میکنم سوزش دلی که وقت یاد کردن آنها جام ماتم و زشتی ها بمن می آشاماند (والفضحات . و القصعات خ ل)
 - 7- اگر روزی فخر کنند (آل محمد با بنی امیه) محمد و جبرئیل و قرآن و سوره های آنرا در مفاخر خود می آورند
 - 8- وعلی صاحب مناقب و بزرگی و فاطمه بهترین دخترانرا می شمارند

وَ حَمَزَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَ التَّمِيَّ *** وَ جَعَفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْحَجَبَاتِ (1)

أُولَئِكَ مَشُومُونَ هِنْدَ وَ حَرْبَهَا *** سُمِّيَّةٌ مِنْ نُوكِي وَ مِنْ قَدْرَاتِ (2)

هُم مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ *** وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَبْنَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ (3)

سَابَكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ *** وَ مَا نَاحَ قُمْرِيَّ عَلَى الشَّجَرَاتِ (4)

فِيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَ جُودِي بِعَبْرَةٍ *** فَقَدْ أَنْ لَلتَّسْكَابِ وَ الْهَمَلَاتِ (5)

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُومَةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتِ (6)

وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيْعَةٌ *** وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ (7)

دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا *** وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجْرَاتِ (8)

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ نُحْفَ جُسُومُهُمْ *** وَ آلُ زِيَادٍ غُلْظَ الْقَصْرَاتِ (9)

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُدْمِي نُحُورَهُمْ *** وَ آلُ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ (10)

ص: 140

- 1- و حمزه و عباس با دین و پرهیزکاری و جعفری که در حجاب های بهشت پرواز میکند
- 2- هند و گروه او مردمان نحس و نامبارکی هستند. و سمیه (مادر ابن زیاد) زاده نادانها و پلیدیها است
- 3- آنها (هند و گروهش) پدران (پیغمبر و علی علیهما السلام) را از حق خود باز داشتند و اینها (سمیه و خویشانش) پسران علی را در گرو پراکندگی گذاشتند
- 4- تا زمانیکه سواره نی برای خدا حج کند و کبوتری بر درختها ناله کند ، من برای آنها گریه میکنم
- 5- ای چشم ! برای آنها گریه کن و اشک بریز ، زیرا هنگام ریختن اشک های پی در پی رسیده است
- 6- دختران زیاد در قصرها محفوظند و اولاد پیغمبر بی چادرند.
- 7- اولاد زیاد در بناهای محکم و عالی و اولاد پیغمبر در بیابان هایند
- 8- خانه های رسولخدا از ساکنین خالی گشته و اولاد زیاد در غرفه ها نشسته اند
- 9- بدن های اولاد پیغمبر لاغر گشته و اولاد زیاد گردن کلفت شده اند
- 10- گلوهای اولاد پیغمبر خون آلود گشته و اولاد زیاد پرورش یافته حجله‌هايند

وَآلِ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَّى حَرِيمُهُمْ *** وَآلِ زِيَادِ آمَنُوا السَّرْبَاتِ (1)

إِذَا وَتَرَوْا مُدَّوًا إِلَى وَاتْرِيهِمْ *** أَكْفًا مِنَ الْأُوتَارِ مُنْقَبَضَاتِ (2)

سَابَّكِيهِمْ مَا ذَرَفَ فِي الْأَرْضِ شَارِقٌ *** وَنَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ (3)

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا *** وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ (4)

و نیز دعبل خزاعی در مرثیه حسین علیه السلام گوید :

أَسْبَلَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبْرَاتِ *** وَ بَتَّ تَقَاسَى شِدَّةَ الرَّفْرَاتِ (5)

وَ تَبَكَى لِأَثَارِ لَآلِ مُحَمَّدٍ *** فَقَدْ ضَاقَ مِنْكَ الصَّدْرُ بِالْحَسْرَاتِ (6)

أَلَا فَا بَكِيهِمْ حَقًّا وَ بَلِ عَلَيْهِمْ *** عِيُونًا لِرَيْبِ الدَّهْرِ مُسْكِبَاتِ (7)

فَلَا تَسَّ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ مُصَابِهِمْ *** وَ دَاهِيَةَ مِنْ أَعْظَمِ التَّكْبَاتِ

سَقَى اللَّهُ أَجْدَانًا عَلَى أَرْضِ كَرْبَلَا *** مَرَايِعَ أَمْطَارٍ مِنَ الْمُرْنَاتِ (8)

وَ صَلَّ عَلَى رُوحِ الْحُسَيْنِ وَ حَبِيبِهِ *** قَتِيلًا لَدَى النَّهْرَيْنِ بِالْفَلَوَاتِ

ص: 141

1- زنان اولاد پیغمبر اسیر گشته و اولاد زیاد دل آرام و خاطر جمعند

2- زمانی که مظلوم شدند ، دست های از خونخواهی بسته خود را بسوی ظالمین خود دراز کردند (مانند استغاثه حضرت زینب بعمر سعد در روز عاشورا)

3- تا زمانی که خورشیدی طلوع کند و مؤذن برای نماز ها بانك دهد : بر آنها گریه می کنم

4- و تا زمانی که خورشیدی طلوع کند و وقت غروب برسد و در شب و صبح گریه میکنم

5- (در این اشعار خطاب بنفس یا مطلق شنونده است) قاسی: سختی کشید

6- آثار : خانه های خالی

7- بل « فعل امر » : تر کن « منکسات خ ل »

8- مرایع امطار : باران های اول بهار مزین : ابر

قَتِيلًا بِلَا جُرْمٍ فَجِيعًا بِفَقْدِهِ *** فَرِيدًا يُنَادِي أَيْنَ أَيْنَ حُمَاتِي

أَنَا الظَّامِيءُ الْعَطْشَانُ فِي أَرْضِ غُرْبَةٍ *** قَتِيلًا وَمَظْلُومًا بِغَيْرِ تَرَاتٍ (1)

وَقَدْ رَفَعُوا رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَى الْقَنَا *** وَسَاقُوا نِسَاءً وَ لَهَا خَفِرَاتٍ (2)

فَقُلْ لَابْنِ سَعْدٍ عَذَبَ اللَّهُ رُوحَهُ *** سَتَلْقَى عَذَابَ النَّارِ وَاللَّعَنَاتِ

سَافَتْ طَوْلَ الدَّهْرِ مَا هَبَّتِ الصَّبَا *** وَأَفْنَتْ بِالْأَصَالِ وَالْعُدُواتِ (3)

عَلَى مَعَشَرٍ صَلَّوْا جَمِيعًا وَضِيعُوا *** مَقَالَ رَسُولِ اللَّهِ بِالشُّبُهَاتِ

وهمچنان دعبل خزاعی گوید :

يَا أُمَّةً قَتَلْتَ حُسَيْنًا عَنُوءَةً *** لَمْ تُرَعْ حَقَّ اللَّهِ فِيهِ فَتَهْتَدِي (4)

قَتَلُوهُ يَوْمَ الطُّفِّ طَعْنًا بِالْقَنَا *** وَبِكُلِّ ابْيَاصٍ : صَارِمٌ وَمُهْنَدٌ

وَ لَطَالَ مَا نَادَا هُمْ بِكَلَامِهِ *** جَدِّي النَّبِيِّ خَصِيمُكُمْ فِي الْمَشْهَدِ (5)

جَدِّي النَّبِيُّ أَبِي عَلِيٍّ فَاعْلَمُوا *** وَالْفَخْرِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةَ مَحْتَدِي (6)

يَا قَوْمِ إِنَّ الْمَاءَ يَشْرِبُهُ الْوَرَى *** وَ لَقَدْ ظَمِئْتُ وَقَلَّ مِنْهُ تَجَلْدِي (7)

ص: 142

1- درود خدا بروح حسین حبیب خدا که در بیابان ها بین دو نهر آب بی گناه کشته شد و عا لمر ا اندوهناک کرد. در حالت تنهائی فریاد

میزد. کجایند یاوران من ؟ من در زمین غربت لب تشنه و جگر سوخته ام

2- وله ؛ جمع واله : سرگردان خفرات : زنان با حیا

3- إقنات : نفرین کردن بر دشمن

4- عنوة : قهر و ستم

5- چه بسیار فریاد کشید در بین آنها که : جدم پیغمبر در قیامت دشمن شما خواهد بود

6- محتد (چو منزل) با اصل و نجیب

7- وری : مردم

قَدْ شَفَنِي عَطَشِي وَ أَقْلَقَنِي الَّذِي *** أَلْقَاهُ مِنْ ثِقَلِ الْحَدِيدِ الْمُؤَيَّدِ (1)

قَالُوا لَهُ هَذَا عَلَيْكَ مُحْرِمٌ هَذَا *** يُبَاعُ لِلْغَيْبِيِّ وَالْمُرْشِدِ (2)

فَأَنَّهُ سَهْمٌ مِنْ يَدِ مُشْوَمَةٍ *** مِنْ قَوْسٍ مَلْعُونٍ خَبِيثِ الْمَوْلِدِ (3)

يَا عَيْنُ جُودِي بِالْذَمِّوعِ وَجُودِي *** وَأَبِي الْحُسَيْنِ السَّيِّدِ بْنِ السَّيِّدِ

و دیگر ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این شعر را از دعبل روایت میکند :

هَلَّا بَكَتَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِهِ *** هَلَّا بَكَتَ لِمَنْ بَكَاهُ مُحَمَّدٌ

فَلَقَدْ بَكَتُهُ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكٌ *** زُهْرٌ كِرَامٌ رَاكِعُونَ وَ سَجَدٌ (4)

لَمْ يَحْفَظُوا حُبَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ *** إِذْ جَرَّعُوهُ حَرَارَةً مَا تَبَرَّدُ (5)

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ فَأَثْكَلُوهُ بِسَبْطِهِ *** فَالْتَكُلُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ مُبَدَّدٌ (6)

هَذَا حُسَيْنٌ بِالسُّيُوفِ مُبْضَعٌ *** مَتْرَمَلٌ بِدِمَائِهِ مُسْتَشْهَدٌ (7)

عَارٍ بِلَا ثَوْبٍ صَرِيحٌ فِي الثَّرَى *** بَيْنَ الْحَوَافِرِ وَ السَّنَابِكِ يُقْصَدُ (8)

ص: 143

1- شفنی : ضعیف کرد مرا . اقلقنی : پریشان و بی آرام کرد مرا. مؤید (چو مؤمن): امر عظیم

2- غبی : نادان بی فهم و ادراک (مقصود یزید است)

3- خبیث المولد: حرام زاده

4- سجد، جمع ساجد

5- تجریع: قطره قطره آشامانیدن

6- اٹكلوه : پیغمبر را ماتم زده کردند. سبط : فرزند دختر انسان . مبدد : پراکنده

7- مبضع : بریده و شق شده (مقطع خ ل)

8- حوافر : سم های اسبان . سنابک جمع سنبک (بضم اول و ثالث) کنار سم و دسته شمشیر و بالای خود

كَيْفَ الْقَرَارِ وَفِي السَّبَايَا زَيْنَبُ *** تَدْعُو بِفَرْطِ حَرَارَةٍ يَا أَحْمَدُ

يَا جَدُّ إِنَّ الْكَلْبَ يَشْرَبُ آمِنًا *** رِيًّا وَنَحْنُ عَنِ الْفَرَاتِ نُنْظَرُ

يَا جَدُّ مِنْ تَكْلِي لِه مُصِيبَتِي *** وَلِمَا أَعَايَنُهُ أَقْوَمُ وَأَقْعَدُ (1)

و نیز دعبل خزاعی گوید :

جَاؤَا مِنَ السَّامِ الْمُسُومِ أَهْلَهَا *** لِلْسُّنَمِ يُقَدِّمُ جُنْدَهُمْ إِبْلِيسَ (2)

لُعِنُوا وَقَدْ لُعِنُوا بِقَتْلِ أَمَامِهِمْ *** تَرَكَوهُ وَهُوَ مُبْضَعٌ مَخْمُوسٌ (3)

وَسَبَّوْا فَوْا حُزْنِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ *** عِبْرِي حَوَاسِرُ مَا لَهِنَّ الْمَحْبُوسُ (4)

تبا لكم يا ويلكم أَرْضَيْتُمْ *** بِالنَّارِ ذَلَّ هُنَالِكَ الْمَحْبُوسِ (5)

بِعْتُمُ بَدُنِيَا غَيْرِكُمْ جَهْلًا بِكُمْ *** عَزَّ الْحَيَوَةُ وَإِنَّهُ لَنَفِيسٌ (6)

أُخْرَبَهَا مِنْ بَيْعَةِ أُمَوِيَّةٍ *** لُعِنَتْ وَحَظَّ الْبَايَعِينَ خَسِيسٌ (7)

بُؤْسًا لِمَنْ بَايَعْتُمْ وَكَأَنِّي *** بِإِمَامِكُمْ وَسَطَ الْجَحِيمِ حَيْيسٌ (8)

ص: 144

- 1- چگونه آرام بگیرم در صورتی که زینب در بین اسیران با سوزش دل بسیار میگفت: ای جدا! سگ با آرامش دل آب می آشامد و سیر آبست و ما را از فرات دور میسازند . ای جدا! از زیادی ماتم و مصیبت و از آنچه مینگرم گاهی می نشینم و گاهی بر میخیزم
- 2- از شهر شامی که مردمانش نحسند، برای کار نحسی آمدند و پیشرو لشکر آنها شیطان بود
- 3- مخموس : پنج قطعه شده
- 4- حواسر ، جمع حاسرة : زن بی رو بند
- 5- وای و زبان بر شما ، باتشی که زندانی در او خوار است، خرسند شدید!؟
- 6- از روی نادانی عزت زندگانی نفیس خود را بدنایای دیگری فروختید
- 7- حظ : بهره . بایعین : بیعت کنندگان . خسیس : پست
- 8- حییس : بازداشت شده

يا آلِ أَحْمَدُ مَا لَقَيْتُمْ بَعْدَهُ *** مِنْ عَصَبَةٍ هُمْ فِي الْقِيَاسِ مَجُوسُ (1)

كَمْ عِبْرَةٌ فَاضَتْ لَكُمْ وَ تَقَطَّعَتْ *** يَوْمَ الطُّفُوفِ عَلَى الْحُسَيْنِ نُفُوسُ

صَبْرًا مَوَالِينَا فَسَوْفَ نَدِيلُكُمْ *** يَوْمًا عَلَى آلِ اللَّعِينِ عُجُوسُ (2)

مَا زِلْتُ مُتَّبِعًا لَكُمْ وَلَا مَرَكُمُ *** وَعَلَيْهِ نَفْسِي مَا حَيَّتْ أُسُوسُ (3)

در بحار الانوار این اشعار را از حضرت زینب دختر فاطمه علیهما السلام روایت میکند:

تُمْسِكُ بِالْكِتَابِ وَمَنْ تَلَاهُ *** فَأَهْلُ الْبَيْتِ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ

بِهِمْ تَزَلِ الْكِتَابِ وَ هُمْ تَلَوُهُ *** وَ هُمْ كَانُوا الْهُدَاةَ إِلَى الصَّوَابِ

إِمَامِي وَحَدَّ الرَّحْمَنِ طِفْلًا *** وَ آمَنَ قَبْلَ تَسْدِيدِ الْخَطَابِ (4)

عَلَى كَانَ صِدِّيقُ الْبَرَايَا *** عَلِيٌّ كَانَ فَارُوقَ الْعَذَابِ (5)

شَفِيعِي فِي الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّي *** نَبِيٌّ وَ الْوَصِيِّ أَبُو تَرَابِ

وَ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ وَ سَيِّدَا مِنْ *** يُخَلِّدُ فِي الْجَنَانِ مَعَ الشَّبَابِ (6)

ص: 145

1- في القياس : در سنجش (اگر درست سنجیده شود)

2- ندیلکم : کنایه از اینکه از دشمنان شما خونخواهی میکنیم.

3- أسوس: پایه گذاشته و ثابت و برقرار

4- تسدید: راست کردن و توفیق دادن براه صواب (تسدید خ ل)

5- صدیق : همیشه راستگو و با ایمان . فاروق العذاب : جدا کننده دوزخیان از بهشتیان

6- مراد از (سیدامن...) حسنین علیهما السلام اند

عَلَى الطُّفِّ السَّلَامِ وَ سَاكِنِيهِ *** وَ رُوحَ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْقِبَابِ (1)

نُفُوسٌ قُدِّسَتْ فِي الْأَرْضِ قَدَمًا *** وَ قَدْ خَلَصَتْ مِنَ النُّطْفِ الْعَذَابِ (2)

مُضَاجِعِ فِتْنَةٍ عَبَدُوا فَنَامُوا *** هُجُودًا فِي الْفِدَائِدِ وَ الشَّعَابِ (3)

عَلَتْهُمْ فِي مَضَاجِعِهِمْ كَعَابٌ *** بِأَوْرَاقِ مُنْعِمَةٍ رِطَابِ (4)

وَ صَيَّرَتِ الْقُبُورُ لَهُمْ قُصُورًا *** مَنَاخًا ذَاتَ أَفْنِيَّةٍ رِحَابِ (5)

لِئِنْ وَارْتَهُمْ أَطْبَاقِ اِرْضٍ *** كَمَا أَغْمَدْتَ سَيْفًا فِي قِرَابِ (6)

كَأَنَّمَا إِذَا جَاسُوا رِوَاضٍ *** وَ آسَادَ إِذَا رَكِبُوا غَضَابِ (7)

لَقَدْ كَانُوا أَلْبَحَارَ لِمَنْ أَتَاهُمْ *** مِنَ الْعَافِينَ وَ الْهَلْكَى السِّغَابِ (8)

فَقَدْ نَقَلُوا إِلَى جَنَاتِ عَدْنٍ *** وَ قَدْ عَيْضُوا التَّعِيمِ مِنَ الْعِقَابِ (9)

بَنَاتٌ مُحَمَّدٍ أَضَحَّتْ سَبَايَا *** يُسَقِّنَ مَعَ الْأَسَارَى وَ النَّهَابِ (10)

ص: 146

1- قباب : جمع قبه : بارگاه

2- عذاب: گوارا، پاکیزه

3- هجود : عبادت کنندگان در شب به فدافد : بیا بانها ، شعاب : دره ها

4- کعب ، جمع کعبه : غرفه . اوراق : برگها . (ارواق خ ل) منعمة : نرم و خوش نشین ، رطاب : ترو تازه

5- قبرها برای شهیدان قصر هائی گردید که خوابگاه آنها باشد دارای میدانها و پیشگاهها

6- وارتهم : پنهان کرد ایشانرا قراب : غلاف شمشیر

7- انمار : پلنگها. جاسوا : جستجو کردند . غضاب . جمع غضبان : خشمناک

8- عافین . طالبین روزی . مراد بهلکی مشرفین بهلاکت است ساغب : گرسنه

9- فقد نقلوا ، جواب لئن . عیضوا : عوض داده شدند

10- یسقن : رانده و برده میشدند . نهاب : مالهای غارت شده

مَعْبَرَةَ الدُّيُولِ مُكْشَفَاتٌ *** كَسَبِي الرُّومِ دَامِيَّةُ الْكِعَابِ (1)

لَيْنٌ أَبْرَزْنَ كَرَهَا مِنْ حِجَابٍ *** فَهَنْ مِنَ التَّعْفَفِ فِي الْحِجَابِ (2)

أَيَخُلُ فِي الْفِرَاتِ عَلَى الْحُسَيْنِ *** وَقَدْ أَضْحَى مُبَاحاً لِلِكِلَابِ

فِي قَلْبِ عَلَيْهِ وَذُو التَّهَابِ *** وَلِيٍّ جَفْنٍ عَلَيْهِ ذُوا نِسْكَابِ (3)

در کتاب بحار الانوار و کتاب عوالم مسطور است که هنگام ورود اهل بیت بشام زینب علیها السلام این مرثیه را انشاد فرمود:

أَمَا شَجَاكَ يَا سَكْنَ (4) قَتْلُ الْحُسَيْنِ وَالْحَسَنِ

ظَمَانٌ مِنْ طَوْلِ الْحَزَنِ وَكُلُّ وَغْدٍ نَاهِلٌ (5)

يَقُولُ يَا قَوْمُ أَبِي عَلِيٍّ الْبِرُّ الْوَصِيُّ

وفاطمة امی التي لها الثقی و النَّائِلِ (6)

مُنُوا عَلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى بِشْرِبَةِ يَحْيَى بِهَا

أَطْفَالَنَا مِنْ الظُّمَاءِ حَيْثُ الْفِرَاتِ سَائِلِ (7)

ص: 147

1- مغبرة: غبار آلود (منیره خ ل) ذیول: دامنها، دامیته الکعباب: کسانیکه پاشنه های پایشان خون آلود باشد

2- اگر بجبر و زور از پرده بیرون شدند؛ در پرده باکدامنی بودند

3- جفن: پلک چشم، ذوانسکاب: اشک ریز

4- شجوبمعنی اندوهگین ساختن و شاد کردن میآید و مراد بسکن، یا ساکن است و یا مسکن

5- وغد: نادان، ناکس، فرومایه. ناهل: تشنه و سیر آب. (از لغات ضد است)

6- نائل: بخشش

7- منوا: منت گذارید سائل: جاری و روانه

قَالُوا لَهُ لَا مَاءَ إِلَّا السُّيُوفُ وَ الْقَنَا

فَأَنْزَلَ بِحُكْمِ الْأَدْعِيَا فَقَالَ بَلْ أَفْضَلُ

حَتَّى آتَاهُ مِشْقَصَ رَمَاهُ وَ غَدِيَّ أَبْرَصَ

مِنْ سَقَرٍ لَا يَخْلُصُ رِجْسٌ دَعَى وَ اِغْلٍ (1)

فَهَلَّلُوا بِخَتْلِهِ وَ اعْصَوْ صَبُؤًا لِقْتِيهِ

وَ مَوْتِهِ فِي نُصْلِهِ قَدْ أَفْحَمَ الْمُنَاضِلُ (2)

وَ عَقَرُوا جَبِينَهُ وَ خَضَبُوا عَشُونَهُ

بِالْدَمِّ يَا مُعِينَهُ مَا أَنْتَ عَنْهُ غَافِلٌ (3)

وَ هَتَكُوا حَرِيمَهُ وَ ذَبَحُوا فَطِيمَهُ

وَ أَسْرُوا كَلْثُومَهُ وَ سَيَقَتِ الْحَلَائِلُ (4)

يَسْتَفِنُ بِالتَّنَائِفِ بِضَجَّةِ الْهَوَاتِفِ

وَ أَدْمَعُ زَوَارِفَ عُقُولِهَا زَوَائِلُ (5)

يَقْلُنْ يَا مُحَمَّدُ يَا جَدُّنَا يَا أَحْمَدُ

قَدْ أَسْرَتْنَا الْأَعْبَدَ وَ كَلَّنَا ثَوَا كِلْ

ص: 148

1- مشقص: تیری که پیکانش دراز است. سقر: دوزخ. و اغل: ناکس، بد اصل

2- ختل: فریفتن اعصو صبوا: فراهم آمدند. مناضله: تیر انداختن.

3- عشون: ریش، لحيه

4- فطيم: باز داشته شده از شیر (مراد علی اصغر است. حلائل: زنان، همسران

5- تناپف: بیابانهای بی آب و ساکن. زوارف: زیاد و بسیارها

تَهْدِي سَبَايَا كَرْبَلَاءَ إِلَى الشَّامِ

قَدْ اِئْتَعَلْنَ بِالذَّمَا لَيْسَ لَهُنَّ نَاعِلٌ (1)

إِلَى يَزِيدَ الطَّاعِيَةِ مَعْدِنِ كُلِّ دَاهِيَةٍ

مِنْ نَحْوِ بَابِ الْجَابِيَةِ فَجَاحِدٌ وَ خَالِلٌ (2)

حَتَّى دَنَى بَدْرُ الدُّجَى رَأْسَ الْإِمَامِ الْمُرْتَجِي

بَيْنَ يَدَيْ شَرِّ الْوَرَى ذَلِكَ اللَّعِينِ الْقَاتِلَ

يُظَلُّ فِي بَنَانِهِ قَضِيبُ خَيْرَانِهِ

يَنْكُتُ فِي أَسْنَانِهِ قُطْعَتِ الْأَنَامِلِ (3)

أَنَامِلٌ بِجَاحِدٍ وَ حَافِدٌ مُرَاصِدٌ

مَكَائِدُ مُعَانِدٌ فِي صَدْرِهِ غَوَائِلُ (4)

طَوَائِلُ بَدْرِيَّةٌ غَوَائِلُ كَفْرِيَّةٌ

شَوْهَاءُ جَاهِلِيَّةٌ ذَلَّتْ لَهَا الْأَفَاضِلُ (5)

ص: 149

1- ناعل : كفش

2- جابيه : یکی از دروازه های شهر شام . خاللی : رخنه کننده (در شریعت)

3- قضیب : شاخه بریده ، ترکه : خیزران درختی است هندی که ریشه هایش دراز میشود . نکت : چوب بزمین زدن

4- حافد : خادم ، پیرو ، یاور . مراصد: در کمین (کشتن اولاد پیغمبر) مکاید : نیرنگ باز غوائل ، جمع غائله : شر و فساد.

5- طائله : دشمنی . شوهاء : زشت

فَيَا عُيُونِي اسْكُبِي عَلَيَّ بِنْتِ النَّبِيِّ

بِفَيْضِ دَمْعِ نَاصِبِ كَذَاكَ يَبْكِي الْعَاقِلُ (1)

این اشعار را در مرثیه حسین علیه السلام ابن شهر آشوب از شافعی روایت میکند :

تَأْوَهُ قَلْبِي وَ الْفُؤَادُ كَيْبٌ * * * وَ أَرْقُ نَوْمِي وَ الشَّهَادُ عَجِيبُ (2)

وَ مِمَّا نَضِي جِسْمِي وَ شَيْبَ لَمْتِي * * * تَصَارِيْفُ أَيَّامٍ لَهْنٌ خُطُوبُ (3)

فَمَنْ مُبْلَغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَهُ * * * وَ إِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسٌ وَ قُلُوبٌ

دَيِّحٌ بِلَا جُرْمٍ كَأَنَّ فَمِيصَهُ * * * صَبِيغٌ بِمَاءِ الْأَرْجَوَانِ خَضِيبُ (4)

فَلِلْسَيْفِ إِغْوَالٍ وَ لِلرَّمْحِ رَنَّةٌ * * * وَ لِلخَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهِيلِ نَجِيبُ (5)

تَزَلَّزَلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ * * * وَ كَادَتْ لَهُمْ صُمُّ الْجِبَالِ تَدُوبُ (6)

وَ غَارَتْ نُجُومٌ وَ أَفْشَعَرَتْ كَوَاكِبُ * * * وَ هَتَاكَ أَسْتَارِ وَ شَقَّ جُيُوبُ (7)

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ * * * وَ يُعْزَى بَنُوهُ إِنْ ذَا الْعَجِيبِ

ص: 150

1- ناصب ؛ جاری ، روان

2- تأوه : آه کشید. کئیب: اندوهگین ارق : بیدار خوابی داد سهاد : بیخوابی (والرقاد خ ل)

3- نضی: کاست و لاغر کرد. شیب لمتی : سفید کرد موی سپید مرا تصاریف حوادث

4- ار جوان (معرب ارغوان) : رنک قرمز

5- اعوال : با صدای بلند گریه کردن رنه : نوحه و زاری نجیب : ناله

6- صم : سنک سخت

7- غور : فرورفتن

لئن كان ذنبي حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ *** فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوبُ

هُم شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَ مَوْقِفِي *** إِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاطِرِينَ خُطُوبُ (1)

و دیگر فاضل مجلسی و صاحب عوالم از کافی الکفاة صاحب، هو اسمعیل ابن عباد، اشعار این مرثی را روایت میکند :

يَا أَصْلَ عِتْرَةِ أَحْمَدٍ لَوْلَاكَ لَمْ *** يَكُنْ أَحْمَدُ الْمَبْعُوثُ ذَا أَعْقَابٍ (2)

زُدَّتْ عَلَيْكَ الشَّمْسُ وَهِيَ فَضِيلَةٌ *** بَهَّرَتْ فَلَمْ تُسْتَرْ بِلَفِّ نِقَابٍ (3)

لَمْ أَحْكِ إِلَّا مَا رَوْتَهُ نَوَاصِبُ *** عَادَتِكَ وَهِيَ مُبَاحَةُ الْأَسْلَابِ (4)

عُومِلْتَ يَا تَلُوَ النَّبِيَّ وَصَنُوهُ *** بِأَوَائِدِ جَاءَتْ بِكُلِّ عِجَابٍ (5)

قَدْ لَقِبُوكَ أَبَا تَرَابٍ بَعْدَ مَا *** بَاعُوا شَرِيْعَتِهِمْ بِكَفِّ تَرَابٍ

أَتَشْكُ فِي لَعْنِي أُمِّيَّةَ بَعْدَ مَا *** كَفَرْتُ عَلَى الْأَحْرَارِ وَالْأَطْيَابِ

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ فَيَا لِعَوْلِي بَعْدَهُ *** وَ لَطُولِ حُزْنِي أَوْ أُصِيرُ لِمَا بِي (6)

فَسَبُّوا بَنَاتِ مُحَمَّدٍ فَكَأَنَّمَا *** طَلَبُوا دُحُولَ الْفَتْحِ وَالْأَحْزَابِ (7)

ص: 151

1- خطوب: امور دشوار ترس آور

2- (این شعر خطاب بأمیر المؤمنین (علیه السلام) دارد) اعقاب: اولاد

3- بهر: فایق شد، درخشید

4- مباحة الاسلاب: کسانی که ربودن جامه های ایشان جایز است، یعنی کفار

5- تلو: تالی، مانند. صنو، دو شاخه که از یک ریشه برآید (صنوان) نامیده می شود اوابد: کارهای بزرگ و سخت (متعلق بموملت یعنی معامله شدی)

6- اصیر لما بی: بروم بسوی چیزی که برایم هست (بمیرم)

7- زحل کینه و دشمنی

رِفْقًا فَفِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ غَنِيَّةٌ *** وَ النَّارِ بَاطِشَةٌ بِصَوْتِ عِقَابٍ (1)

این اشعار را سید مرتضی - رضی الله عنه - در مرثیه حسین علیه السلام میفرماید:

خَلِيلِي مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ غَلْنِي *** مُصَابٍ لَهُ عَيْنَايَ أُسْبَلْتَا دَمَا (2)

و ذَلَّتْ رِقَابُ الْمُسْلِمِينَ لِأَجَلِهِ *** وَ هَدَّ قُوَى الْإِسْلَامِ قَصْرًا وَ هَدَمًا (3)

وَ مِثْلُ لِي يَوْمَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمٍ *** غَرِيبٌ بِشَاطِئِ نِينُوا يَسْتَكِي الظَّلْمَا

وَ قَدْ أَحْدَقْتُ خَيْلُ الضَّلَالِ بِهِ وَ لَمْ *** يَجِدْ نَاصِرًا يَحْمِي لَهُ مِنْهُمْ حِمَا (4)

فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَا مَنَاصٍ مِنَ الرَّدَى *** تَدْرَعُ دِرْعًا لِلوِغَا وَ تَحْرِمَا (5)

وَ صَالَ بِجَيْشِ أَلْمَاءِ رَقِينَ مُشْمَرًا *** وَ تَحْسَبُهُ بِالْقَوْمِ سَرْحًا وَ ضَيْغَمَا (6)

يَقْلِقُ هَامَاتِ الْكُمَاةِ بِصَارِمٍ *** إِذَا مَا رَأَهُ الْمَوْتِ فِي الرَّوْعِ أَحْجَمَا (7)

فَلِلَّهِ مَوْتُورٌ تَرَاهُ لِمَا بِهِ *** مِنَ السَّيْفِ أَمْضَى بَلْ مِنْ أَلْيَثُ أَهْجَمَا (8)

ص: 152

-
- 1- رفقا: آرام بگیر (ای نفس) غنیه: کفایت باطشه: شدت کننده (گویا کلمه سوط بمعنی تازیانه به صوت بمعنی آواز تحریف شده است ، یا آنکه عقاب بضم عین بمعنی شاهین است)
 - 2- غالنی: هلاک کرد مرا اسبال: ریختن آب و مانند آن
 - 3- هد مانند هدم: شکستن و خراب کردن بشدت
 - 4- حداق: احاطه کردن. حما: حر مسرا
 - 5- تدرع: زره پوشید. وغا: جنک تحزم: کمر را محکم بست
 - 6- صال: حمله کرد. مارقین: از دین خارج شدگان مشمر: شتابان، آماده سرح: گوسفند و گاو و شتر. ضیغم: شیر
 - 7- احجام: بازماندن و باز ایستادن از ترس
 - 8- شگفت از مظلومی که با آنهمه مصیبت، او را از شمشیر برنده تر بلکه از شیر حمله کننده تر میبینی

الى ان هوى فوق الثرى عن جواده *** بسهم لحولى الاصبحي به دماً(1)

كأني به و الصافات عواكف *** عليه و شمّر فوقه قد تحكماً(2)

و نادت به لِمَا رآته مجدلاً *** أبي كنت ملجاناً إذ الخطب أبهما

كأني به يومي إليها بطرفه *** ثلثا كذا لم يستطع أن يكلمها

كأني بشمر قد علاه بظلمه *** و حكّم في نحر الحسين مخدماً(3)

دعت زينب عمّتا مات والدي *** و أصبح وجه الدين أجدع مظلماً(4)

فلما رأت وجه الحسين مترباً *** زهين المنايا شبيهه قد تعندما(5)

أكبت عليه تلثم الخد حاسراً *** و تدعوا أباهما و النبي المكرما

فيالك من رزء عظيم مصابه *** بكنه الورى و الطير والارض والسما

سيد رضي - رضي الله عنه - در مرثيه حسين عليه السلام فرمايد :

كربلا لا زلت كربا و بلا *** ما لقي عندك آل المصطفي

كم على تربك لِمَا صرّعوا *** من دم سأل و من دمع جرى

و ضيوف لفلات قفرة *** نزلوا فيها على غير قري(6)

ص: 153

1- هوى : فرو افتاد . جواد : اسب

2- صافات : اسب هایی که روی سه دست و پا ایستاده اند. تحکم : بزور و ستم فرمانروائی کردن

3- مخدم: بریده

4- اجدع : گوش و بینی بریده

5- مترب : خاك آلود عندم : روناس ، که پارچه را بدان رنگ کننده

6- قری : خوراکی که برای مهمان آماده کنند.

لَمْ يَذُوقُوا الْمَاءَ حَتَّى اجْتَمَعُوا *** بِحَدَى السَّيْفِ عَلَى وَرْدِ الرَّدَى (1)

تَكْسِفُ الشَّمْسُ شَمُوساً مِنْهُمْ *** لَا تُدَانِيهَا عَلَوا وَضِيَاءُ

وَ تَتَوَشَّ الوَحْشُ مِنْ أجْسَادِهِمْ *** أَزْجُلَ السَّبْقِ وَ أَيْمَانَ التَّدَى (2)

وَ وُجُوهاً كالمصَابِيحِ، فَمِنْ *** قَمَرٍ غَابَ، وَ نَجْمٍ هَوَى

عَيْرُهُنَّ اللَّيَالِي، وَ غَدَا *** جَائِرِ الحُكْمِ عَلَيْنَهُنَّ البَلَى (3)

يَا رَسُولَ اللهِ لَوْ عَايَنْتَهُمْ *** وَ هُمْ مَا بَيْنَ قَتْلِ وَ سِبَا (4)

مِنْ رَمِيضٍ يُمْنَعُ الظِّلَّ وَ مِنْ *** عَاطِشٍ يَسْقَى أَنَايِبُ القَنَا (5)

وَ مَسُوقٍ عَائِرٍ يُسْعَى بِهِ *** خَلْفَ مَحْمُولٍ عَلَى غَيْرِ وَطَا (6)

جَزَرُوا جَزَرَ الأَضَاحِي نَسَلَهُ *** نَمَّ سَاقُوا أَهْلَهُ سَوَقَ الإِمَا (7)

قَتَلُوهُ بَعْدَ عِلْمٍ مِنْهُمْ *** أَنَّهُ خَامِسُ أَصْحَابِ الكِيسَا

ص: 154

1- ورد الردى : آبگاه مرك

2- وحشيان از بدنهای ایشان پا های پیش گذارنده در جنك و دست های بخشش را طلب میکردند

3- بلي : كهنگی و پوشیدگی

4- حرف « او » برای تمنی و دو مصدر اخیر بمعنی اسم مفعول است

5- رمض (چو فرس) : سخت تافتن آفتاب بر ربك و غیر آن انایب القنا : بند های نیزه

6- سوق : رانده شده عاشر : لغزنده و بر و در افتاده وطا : فراشی که بر جهاز شتر اندازند

7- اولاد پیغمبر را مانند قمر با نیها سر بریدند و سپس اهلبیتش را مانند کنیزان بردند

مَيِّتٌ تَبْكِي لَهٗ فَاطِمَةَ *** و أَبُوهَا وَ عَلِيٌّ ذُو الْعُلَى

لَيْسَ هَذَا لِرَسُولِ اللَّهِ يَا *** أُمَّةَ الطُّغْيَانِ وَالْبَغْيِ جَزَا

يَا قَتِيلًا قَوَّضَ الدَّهْرُ بِهِ *** عُمَدَ الدِّينِ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى (1)

لَوْ رَسُولُ اللَّهِ يَحْيَى بَعْدَهُ *** قَعَدَ الْيَوْمَ عَلَيْهِ لِلْعَزَى

يَا جِبَالِ الْمَجْدِ عِزًّا وَ عَلَا *** وَ بُدُورَ الْأَرْضِ نُورًا وَ سِنًّا (2)

لَا أُرِي حُزْنَكَمُ يُنْسِي وَلَا *** رُزْنَكُمْ يُسَلِّي وَإِنْ طَالَ الْمَدَى (3)

و نیز سید رضی -رضی الله عنه - فرماید :

شُغِلَ الْعُيُونُ عَنِ الدِّيَارِ بُكَاءُهَا *** لِبُكَاءِ فَاطِمَةَ عَلَى أَوْلَادِهَا (4)

لَمْ يَخْلَفُوهَا فِي الشَّهِيدِ وَقَدْ رَأَى *** دَفَعَ الْفُرَاتِ يَذَادُ عَنْ رِوَادِهَا (5)

أُتْرَى دَرْتٌ أَنَّ الْحُسَيْنَ طَرِيدَهُ *** لَقْنَا بَنِي الطَّرْدَاءِ عِنْدَ وِلَادِهَا (6)

كَانَتْ مَاتِمٌ بِالْعِرَاقِ تَعُدُّهَا *** أَمْوِيَّةٌ بِالشَّامِ مِنْ أَعْيَادِهَا (7)

ص: 155

1- قوض : ویران کرد عمد، جمع عمود : ستون

2- سنا : روشنی

3- رزه : مصیبت . یسلی ، مانند ینسی : فراموش میشود

4- گریه دیده ها آنها را از نگرستن بخانه های محبوب بازداشته است برای گریه فاطمه بر اولادش

5- حرمت فاطمه را درباره پسر شهیدش مراعات نکردند و آنشهید میدید که موج ها و جریان آب فرات از واردینش منع میشود

6- آیا فاطمه هنگام زائیدنش میدانست حسین شکار نیزه های پسران دور از رحمت خدا می شود

7- ماتم : ماتمها

ما رَاغَبَتْ غَضَبُ النَّبِيِّ وَ قَدْ غَدَا *** زَرَعَ النَّبِيُّ مَطْنَهُ لِحَصَادِهَا (1)

جَعَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ خُصَمَائِهَا *** فَلَيْسَ مَا إِدْخَرْتَ لِيَوْمِ مَعَادِهَا

نَسَلَ النَّبِيُّ عَلِيَّ صِعَابٌ مَطِيئًا *** وَ دَمُ الْحُسَيْنِ عَلِيَّ رُءُوسُ صِعَادِهَا (2)

وَ لَهْفَاتَاهُ لِعَصْبَةِ عَلَوِيَّةٍ *** تَبِعَتْ أُمِّيَّةٌ بَعْدَ ذُلِّ قِيَادِهَا (3)

جَعَلَتْ عِرَانَ الذَّلِّ فِي آنَافِهَا *** وَ غِلَاطٍ وَ سَمِّ الضَّمِيمِ فِي أُجْيَادِهَا (4)

وَ اسْتَأْثَرَتْ بِالْأَمْرِ عَنِ غِيَابِهَا *** وَ فَضَّتْ بِمَا سَاءَتْ عَلَيَّ أَشْهَادِهَا (5)

إِنَّ قَوْضْتَ تِلْكَ الْقِبَابِ فَإِنَّهَا *** خَرَّتْ عِمَادُ الدِّينِ قَبْلَ عِمَادِهَا

يُرَوِّي مَنَاقِبَ فَضْلِهَا أَعْدَائِهَا أَبَدًا فَيُسْنِدُهَا إِلَى أَضْدَادِهَا (6)

يَا فِرْقَةً ضَاعَتْ دِمَاءُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ *** وَ نَبِيهِ يَزِيدَهَا وَ زِيَادِهَا

صَقْرًا بِمَالِ اللَّهِ مَلَأَ أَكْفَهَا *** وَ أَكَفَّ آلَ اللَّهِ فِي أَصْفَاهَا (7)

ص: 156

1- ملاحظه خشم پیغمبر را نکردند و کشت پیغمبر محل گمان جواز درو کردن آنها شده (یعنی گمان کردند کشتن اولاد پیغمبر برای آنها

جائز است)

2- صعب: سر کشها، چموشها صعاد: نیزه ها

3- قیاد: رهبران

4- چوب خواری در بینی های آنها و ریسمانهای کلفت نشانه ستم در گردنهای آنها گذاشتند

5- استأثرت بالامر: امارت را بخود اختصاص دادند

6- مراد از قیاب در بیت سابق، خیمه ها و ضمیر فضلها با و راجعت باعتبار اهل خیمه ها و يك احتمال در جمله آخر این است که:

مناقب آل پیغمبر را بدشمنان ایشان نسبت میدهند

7- به پری دست مال خدا را شکار کردند در صورتیکه دست های آل خدا در بند های آنها بود

صَرَبُوا بِسَيْفِ مُحَمَّدٍ أَبْنَائِهِ *** صَرَبَ الْغَرَائِبِ عَدْنٍ بَعْدَ ذِيادِهَا (1)

طَلَبْتُ تَرَاتِ الْجَاهِلِيَةَ عِنْدَهَا *** وَ شَفَتُ قَدِيمَ الْغِلِّ مِنْ احْتِقَادِهَا

رَعَمْتُ بِأَنَّ الَّذِينَ سَوَّخَ قَتَلَهَا *** أَوْ لَيْسَ هَذَا الدِّينَ عَنْ أَجْدَادِهَا

إِنَّ الْخِلَافَةَ أَصْبَحَتْ مَرَوِيَّةٌ *** عَنْ شُعْبَيْهَا بَيَاضِهَا وَسَوَادِهَا (2)

طَمَسْتُ مَنَابِرَهَا زَمَانُ أُمِّيَّةٍ *** تَنزُو ذُنَابَهُمْ عَلَى أَعْوَادِهَا (3)

هِيَ صَفْوَةُ اللَّهِ الَّتِي أَوْحَى لَهَا *** وَقَضَى أَوْامِرِهِ إِلَى أَمْجَادِهَا

يَا يَوْمَ عَاشُورَاءَ كَمْ لَكَ لَوْعَةٌ *** تَتَرَقَّصُ الْأَحْشَاءَ مِنْ إِيقَادِهَا (4)

مَا عُدَّتْ إِلَّا عَادَ قَلْبِي غَلَّةٌ *** حَرًّا وَ لَوْ بِالْغُتِّ فِي إِيرَادِهَا (5)

و همچنان سید رضی را است :

وَ خِرٌّ لِلْمَوْتِ لَا كَفَّ يُقَلِّبُهُ *** إِلَّا بِوُطْئِهِ مِنَ الْجُرْدِ الْمَخَاصِيرِ (6)

ظِلْمَانٌ يُسْلِي نَجِيعَ الْمَوْتِ غَلَّتِهِ *** عَنْ بَارِدٍ مِنْ عَبَابِ الْمَاءِ عَرُورِ (7)

ص: 157

1- يك احتمال جمله آخر اینست كه : بعد از زیاد شد نشان بجاهلیت برگشتند

2- شعب : قبیله و طایفه

3- تنزو : بر میجهند و بالا میروند

4- ترقص : اضطراب ایقاد : افروختن

5- هر سال كه عاشورا برگشت سوزش دل من هم برگشت، هر چند كه در سرد كردنش كوشیدم. (یعنی خود را دلداری دادم)

6- برای مردن، بزمین افتاد و نبود دستی كه او را بر گرداند، مگر با پایمالی اسبان میان لاغر

7- نجیع : خون غله : تشنگی شدید عباب : سیل و موج آب

- كَأَنَّ بَيْضَ الْمَوَاضِي، وَ هِيَ تَنْهَبُهُ *** نَارٌ تَحَكِّمُ فِي جِسْمٍ مِنَ التَّوْرِ (1)
- لِلَّهِ مُلْقَى عَلَى الرَّمَضَاءِ عَضَّ بِهِ *** فَمُ الرَّدَى بَعْدَ إِقْدَامٍ وَ تَشْمِيرٍ (2)
- تَحْنُو عَلَيْهِ الرُّبَا طَوْرًا وَ تَسْتُرُهُ *** عَنِ التَّوَاظِرِ أَذْيَالُ الْأَعَاصِيرِ (3)
- تَهَابُهُ الْوَحْشُ أَنْ تَدْنُوا لِمَصْرَعِهِ *** وَ قَدْ أَقَامَ ثَلَاثًا غَيْرَ مَقْبُورٍ (4)
- وَالنَّقَعَ يُسْحَبُ مِنْ أَذْيَالِهِ وَ لَهُ *** عَلَى الْغَزَالَةِ جَيْبٌ غَيْرٌ مَزْرُورٍ (5)
- وَ كَلَّ يَوْمَ لَيْلٍ الْمُصْطَفَى فَمَرَّ *** يَهْوِي بِوَفْعِ الْمَبَاضِعِ الْمَبَاتِيرِ (6)
- وَ كُلُّ يَوْمٍ لَهُمْ بَيْضَاءٌ صَافِيَةٌ *** يُشَوِّبُهَا الدَّهْرُ مِنْ رَنْقٍ وَ تَكْدِيرٍ (7)
- يَا جِدًّا لَا زَالَ لِي هُمْ يَحْرَضُنِي *** عَلَى الدُّمُوعِ وَ وَجَدَ غَيْرَ مَقْبُورٍ (8)
- إِنَّ السُّلُوَ لَمَحْذُورٌ عَلَى كِبْدِي *** وَ مَا السُّلُوُ عَلَى قَلْبِي بِمَحْظُورٍ (9)

ص: 158

- 1- شمشیر های برنده ای که او را میر بود ، آتشی بود که بزور در نور فرمانروائی میکرد
- 2- شگفت از بالای ریک داغ افتاده ای که دهن مرک بعد از آماده شدن برای او، از غصه گلو گیر شد
- 3- تحنو: رو میآورد ربا: تپه های خاک اعاصیر: بادهاییکه غبار غلیظ در آنها است
- 4- هیبتش و حوشیرا که نزدیک فرودگاهش می آمدند میگرفت و سه روز دفن نشده مانده بود
- 5- باد بر او دامن میکشید و تکمه های گریبانش از خورشید بسته نبود (خورشید بسته اش میتابید)
- 6- در هر روز از اولاد پیغمبر ماهی با حربه های برنده پاره کننده بخاک میافتد.
- 7- رنق: تیره شدن آب
- 8- وجد: اندوه
- 9- سلو: دلداری، برطرف شدن اندوه. قلبی (قلب خ ل)

سید محمد مهدی طباطبا ملقب به بحر العلوم در مرثیه حسین علیه السلام فرماید :

اللَّهُ أَكْبَرُ مَا ذَا الْحَادِثِ الْجَلِيلِ *** فَقَدْ تَزَلَّزَلِ السَّهْلُ الْأَرْضِ وَالْجَبَلُ

مَا هَذِهِ الزَّفَرَاتِ الصَّاعِدَاتِ أَسَى *** كَأَنَّهَا عَنْ لَهَيْبِ الْقَلْبِ تَشْتَعِلُ (1)

مَا لِلْعُيُونِ عُيُونِ الدَّمْعِ جَارِيَةً *** مِنْهَا تَخُذُ خُدُودًا وَهِيَ تَنْهَمِلُ (2)

كَأَنَّ نَفْخَهُ صَوَّرَ الْحَشْرَ قَدْ فَجَّاتٍ *** فَالِنَّاسِ سَكْرَى ، وَ لَا سَكْرَ وَ لَا ثَمِلُ (3)

قَدْ هَلَ عَاشُورَ وَ غَمَّ الْهَلَالَ بِهِ *** كَأَنَّمَا هُوَ مِنْ شُؤْمٍ بِهِ زُحَلُ (4)

أُمَّةٌ قِيَامِهِ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ انْكَسَرَتْ *** سُنْفُنُ النَّجَاةِ وَ فِيهَا الْعِلْمُ وَ الْعَمَلُ

وَ أُرْتَجَبَتْ الْأَرْضُ وَ السَّبْعُ الشَّدَادِ وَ قَدْ *** أَصَابَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ الْعَلَى الْوَجَلُ (5)

وَ اهْتَرَّتْ مِنْ دَهْشِ عَرْشِ الْجَلِيلِ فَلَوْ *** لَا اللَّهُ مَاسِكُهُ أَهْوَى بِهِ الْأَمِيلُ

جَلَّ الْإِلَهِ فَلَيْسَ الْحُزْنُ بِالْعَهِّ *** لَكِنْ قَلْبًا حَوَاهُ حُزْنُهُ جَلَلٌ

و نیز سید بحر العلوم گوید :

هَذَا مُصَابُ الَّذِي جَبْرِيْلُ خَادِمُهُ *** نَادَاهُ فِي الْمَهْدِ اذْ نِيَطَتْ ثَمَائِمُهُ (6)

ص: 159

1- زفرة: آه بر آوردن اسما: از روی اندوه

2- تخد: میشکافد آنها: روان شدن اشک چشم

3- فججات: ناگهان در آمد ثمل: مستی

4- هل: هویدا گشت غم: پوشیده شد زحل: کوبی است نحس

5- ارتجاج: لرزیدن و جل: ترس

6- تمائم: دعا و عوذاتی که برای حفظ بگردن کودک میکنند و بستن تمیمه کنایه از کودکی است چنانکه باز کردن آن کنایه از بلوغ است

هذا مُصَابُ الشَّهِيدِ المُسْتَضَامِ وَ مَنْ *** فَوْقَ السَّمَوَاتِ قَدَ قَامَتِ مَا تِمُّهُ (1)

سِبْطُ النَّبِيِّ أَبُو الْأَطْهَارِ وَالِدُهُ *** الْكَرَّازُ مَوْلَى أَقَامَ الَّذِينَ صَارِمُهُ

صِنُو الزَّكِيِّ جَنَى قَلْبِ الْبِتُولِ لَهُ *** أَقْسُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُعَاسِمُهُ (2)

مَطَّهْرٌ لَيْسَ تَعَشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ *** وَ كَيْفَ يَغْشَى مِنَ الرَّحْمَنِ عَاصِمُهُ (3)

لَلَّهِ طُهْرٌ تَوَلَّى اللَّهُ عِصْمَتَهُ *** أَرْدِيَهُ رَجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ (4)

لِلَّهِ مَجْدٌ سَمَا الْأَفْلَاكَ رَفَعَتْهُ *** مَاذَا الْعُلَى عِنْدَ مَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ (5)

ضَيْفٌ أَلَمَ بِأَرْصٍ وَرَدَّهَا شَرَعٌ *** قَضَى بِهَا وَهُوَ ظَامِي الْقَلْبِ جَائِمُهُ (6)

لَهْفِي عَلَى الْأَلِ صَرَعِي فِي الطُّفُوفِ فَمَا *** غَيْرُ الْعَلِيلِ بِذَاكَ الْيَوْمِ سَالِمُهُ (7)

حُزْنٌ طَوِيلٌ أَبِي أَنْ يَنْجَلِيَ أَبَدًا *** حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ

و هم سيد بحر العلوم گوید :

كَيْفَ السُّلُوبِ وَ نَارُ الْقَلْبِ تَلَهَّبُ *** وَ الْعَيْنُ خَلْفَ قَذَاهَا دَمْعُهَا سَرِبٌ (8)

لَا صَبْرَ فِي فَادِحِ عَمَتِ رَوِيَّتُهُ *** حَتَّى اعْتَرَى الْكَلَّ عَنْهُ الْحُزْنُ وَ الْوَصْبُ (9)

ص: 160

1- مستضام : ستم رسیده

2- صنو الزکی : برادر امام حسن اقسومه : بهره و نصیبان

3- یغشی : فراگیرد و بپوشد

4- رجس : پلیدی جرائم : گناهما

5- سما : بالا رفت ماد : بشدت حرکت کرد

6- الم : نزول کرد شرع : مساوی نسبت بهمه ، همگانی جائم، خواهان

7- علیل : بیمار (مراد حضرت سجاد (علیه السلام) است)

8- قذا : خار و خاشاکی که بچشم رود سرب روان شدن آب

9- فادح : امر مشکل و سنگین و صب : بیماری

الْقَى الصَّابُ عَلَى الْإِسْلَامِ كَلْكَلَهُ *** فَكُلُّ مُنْتَسِبٍ لِلدِّينِ مُكْتَسَبٌ (1)

كَيْفَ الْغَرَاءُ وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ عَلَى *** الرَّمْضَاءِ عَارٍ جَرِيحٍ بِالْثَرَى تَرِبٌ (2)

وَالرَّاسُ فِي رَاسٍ مَيَالٍ يُطَافُ بِهِ *** وَ يَقْرَعُ السِّنَّ مِنْهُ شَامِتٌ طَرِبٌ (3)

قائل این مرثیه را فاضل مجلسی نسبت بمردی از تابعین صحابه می‌دهد :

يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَا قَتِيلَ ابْنِ زِيَادٍ

يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَا صَرْبِعَاءَ فِي الْبَوَادِي

لَوْرَاتٍ فَاطِمٌ بَكَتْ بِدُمُوعِ كَالْعِهَادِ

لَوْرَاتٍ فَاطِمٌ نَاحَتْ نُوحٍ وَرِقَاءُ بَوَادِي (4)

وَلَقَامَتْ وَ هِيَ وَلِهَاءِ تَبْكِي وَ تُنَادِي

وَلِدِي سَبُطُ نَبِيٍّ قَدْ بِالسُّمْرِ الشَّدَادِ (5)

أَهْ مَنْ شَمَّرَ بَعِي كَافِرٍ وَ ابْنِ زِيَادٍ

لَعْنُ اللَّهِ يَزِيدَا وَ ابْنِ حَرْبٍ لَعْنُ عَادٍ

هَمْ أَعَادِي لِرَسُولِ اللَّهِ أَبْنَاءُ أَعَادِي

وَلَهُمْ عَاجِلُ خَزَى وَ عَذَابٍ فِي التَّنَادِ (6)

ص: 161

1- کلکل : سینه

2- ترب : خاک آلود

3- یقرع السن منه : می‌کوبد دندان او را

4- عهاد : باران پی در پی و رقاء : کبوتر طوق دار

5- ولهاء : زن سرگردان قد: از بیخ بریدن . سمر شداد : نیزه‌های محکم

6- تناد : قیامت

خالد بن معدان در مرثیه حسین بن علی علیه السلام گوید :

جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ *** مُتْرَمَّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَ لَمْ يَتَرَقَّبُوا *** فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَ التَّنْزِيلَ

وَ كَأَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ *** قَتَلُوا جَهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً

وَ يُكَبِّرُونَ بَانَ قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا *** قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ (2)

و فاضل مجلسی این مرثیه را از موسی روایت کردند :

لَهْفَى عَلَى السَّبْطِ وَ مَا نَالَهُ *** قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِكَرْبِ الظَّمَا

لَهْفَى لِمَنْ نُكِّسَ مِنْ سَرَجِهِ *** لَيْسَ مِنَ النَّاسِ لَهُ مِنْ حِمَا (3)

لَهْفَى عَلَى بَدْرِ الْهُدَى إِذْ عَلَا *** فِي رُوحِهِ يَحْكِيهِ بَدْرُ الدُّجَى

لَهْفَى عَلَى النَّسْوَةِ إِذْ بَرَزَتْ *** تُسَاقُ سَوْقاً بِالْعَنَا وَالْجَفَا (4)

لَهْفَى عَلَى تِلْكَ الْوُجُوهِ الَّتِي *** أُبْرِزْنَ بَعْدَ الصَّوْنِ بَيْنَ الْمَلَا (5)

لَهْفَى عَلَى ذَاكَ الْعِذَارِ الَّذِي *** عَلَاهُ بِالطَّفِّ تُرَابُ الْعَرَا (6)

لَهْفَى عَلَى ذَاكَ الْقَوَامِ الَّذِي *** أَحْنَاهُ بِالطَّفِّ سَيْوْفُ الْعِدَى (7)

ص: 162

1- مهاد: فراش (مراد تابوت است)

2- به جزء سوم رجوع شود

3- نکس: سر نگون شد

4- عنا: رنج و سختی

5- ملا: جماعت مردم

6- عذار: گونه، رخسار. عراء: میدان

7- قوام: قد و قامت احنا: کج کرد و بزمین انداخت

و نیز او راست :

كَمْ دُمُوعٍ مَمْرُوجَةٍ بِالْدمَاءِ *** سَكَبَتْهَا الْعُيُونُ فِي كَرْبَلَاءِ

لَسْتُ أَنْسَاهُ فِي الطُّفُوفِ غَرِيبًا *** مُفْرَدًا بَيْنَ صَاحِبِهِ بِالْعَرَاءِ

و كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ خَرَّ فِي التُّرْبِ *** صَرِيحًا مُخَضَّبًا بِالْدمَاءِ (1)

و كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ لَحَظَ النَّسْوَانَ *** يُهْتَكَنَ مِثْلَ هَتَكِ الْإِمَاءِ (2)

و موسی هم گوید :

جُودِي عَلَى الْحُسَيْنِ يَا عَيْنِ بَانِغَزَارِي

جُودِي عَلَى الْغَرِيبِ إِذِ الْبِحَارُ لِأَيْجَارِ (3)

جُودِي عَلَى النِّسَاءِ مَعَ الصَّبِيَّةِ الصَّغَارِ

جُودِي عَلَى الْقَتِيلِ مَطْرُوحٍ فِي الْقِفَارِ (4)

أَلَا يَا بُنَيَّ الرَّسُولِ لَقَدْ قُلَّ الْإِصْطِبَارِ

أَلَا يَا بُنَيَّ الرَّسُولِ خَلَّتْ مِنْكُمْ الدِّيَارِ

أَلَا يَا بُنَيَّ الرَّسُولِ فَلَا قَرْلِي قَرَارِ

ص: 163

1- خرفی الترب : روی خاک افتاد

2- لحظ : بگوشه چشم مینگریست

3- لایجار : پناه داده نمی شود (اذا الجار خ ل)

4- صبیبه : دختران. قفار : بیابانهای بی آب و علف.

و نیز او گوید:

لَا عُدْرَ لِلشَّيْعِي يَرْفَى دَمْعُهُ *** وَ دَمِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ أَرِيْقَا (1)

يَا يَوْمَ عَاشُورَا لَقَدْ خَلَفْتَنِي *** مَا عِشْتُ فِي بَحْرِ الْهُمُومِ غَرِيْقَا

فِيكَ أَسْتَبِيحُ حَرِيْمِ آلِ مُحَمَّدٍ *** وَ تَمَزَّقْتُ أَسْبَابَهُمْ تَمَزِيْقَا (2)

ءَأَذُوقُ رَيِّ الْمَاءِ وَ ابْنَ مُحَمَّدٍ *** لَمْ يَزُ وَ حَتَّى لِلْمُنُونِ أذِيْقَا (3)

و نیز او راست :

وَ كُلُّ جُنْفِي بِالسَّهَادِ *** مُدْ عَرَسِ الْحَزَنِ فِي فُؤَادِي (4)

نَاعِ نَعَا بِالطُّفُوفِ بَدْرًا *** أَكْرَمَ بِهِ رَايْحَا وَ غَادِي (5)

نَعَى حُسَيْنًا فَدَثُّهُ رُوحِي *** لِمَا أَحَاطَتْ بِهِ الْأَعَادِي

فِي فِتْيَةِ سَاعِدُوا وَ وَاَسُوا وَ جَاهَدُوا أَعْظَمَ الْجِهَادِ

حَتَّى تَفَانُوا وَ ظِلُّ فَرْدًا *** وَ نَكَّسُوهُ عَنِ الْجَوَادِ

وَ جَاءَ شَمْرٌ إِلَيْهِ حَتَّى *** جَرَّعَهُ الْمَوْتَ وَ هُوَ صَادِ (6)

وَ رَكِبَ الرَّأْسِ فِي سِنَانٍ *** كَالْبَدْرِ يَجْلُو دُجَى السَّوَادِ (7)

وَ احْتَمَلُوا أَهْلَهُ سَبَايَا *** عَلَى مَطَايَا بِلَا مَهَادِ

ص: 164

1- یرقی : خشک شود و پایان یابد. اریقا : ریخته شد.

2- تمزیق : بریدن و پاره کردن. اسباب: چاره ها، راههای امید.

3- منون : مرگها، اذیقا : چشانیده شد

4- کل : خسته شد (و کل خ ل) سهاد : بیداری. غرس : کاشته شد.

5- شخصی خبر مرگ ماهی را در کربلا داد، که چه بسیار گرامی و بزرگواری بود وقتی که صبح و شام می کرد.

6- صادی : تشنه.

7- سنان : پیکان نیزه. دجی : تاریکیها

و هم موسی راست :

ءَأُنْسِي حُسَيْنًا بِالطُّفُوفِ مُجَدَّلًا *** وَمَنْ حَوْلَهُ الْأَطْهَارُ كَالْأَنْجَمِ الزُّهْرِ (1)

ءَأُنْسِي حُسَيْنًا يَوْمَ سَيْرِ بِرَأْسِهِ *** عَلَيَّ الرُّمَحِ مِثْلُ البَدْرِ فِي لَيْلَةِ البَدْرِ

ءَأُنْسِي السَّبَايَا مِنْ بَنَاتِ مُحَمَّدٍ *** يَهْتَكُنَّ مِنْ بَعْدِ الصَّيَانَةِ وَ الخَدْرِ. (2)

ابو الفرج بن جوزی فرماید:

احْسَيْنُ وَ الْمُبْعُوثُ جَدُّكَ بِالْهُدَى *** فَسَمَا يَكُونُ الْحَقُّ فِيهِ مَسَائِلِي (3)

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَ كَرْبَلَاءَ لَبَدَّلْتُ فِيَّ *** تَنْفِيسُ كَرْبِكَ جَهْدٌ بَدَلَ الْبَاذِلُ (4)

وَ سُقَيْتَ حَدَّ السَّيْفِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ *** جَلَاءً وَ حَدَّ السَّمْهَرِيِّ الذَّابِلُ (5)

لَكِنِّي أُخْرِتَ عَنْكَ بِشَقْوَتِي *** فَبَلَابِلِي بَيْنَ الْغَرِيِّ وَ بَابِلَ (6)

إِنْ لَمْ أَفِرْ بِالنَّصْرِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ *** فَأَقْلَّ مِنْ حَزَنِ وَ دَمَعِ سَائِلِ

و نیز او راست :

يَا حُرُّ صَدْرِي يَا لَهَيْبَ الْحَشَا *** إِنْهَدَّ رُكْنِي يَا أَخِي وَ الْقَوَا (7)

كُنْتُ أَخِي رُكْنِي وَ لَمْ يَبْقَ لِي *** ذُخْرٌ وَ لَا رُكْنٌ وَ لَا مُلْتَجَا

ص: 165

1- انجم زهر: ستاره های تابان

2- خدر: پرده.

3- ای حسین: سوگند بجدت که بهدایت مبعوث شد سوگندیکه خدا در آن بازخواست کننده من باشد.

4- تنفیس: رهائی دادن از غم

5- سمهری: نیزه بلند تیز محکم. ذابل: نیزه تیز و نازک.

6- بلابل: اندوه های سخت. بابل: شهریست در عراق عرب. غری: نجف.

7- حشا: اندرون

و نیز ابن جوزی راست :

وَ كُنْتُ أَرْجُوكَ فَقَدْ خَابَنِي *** مَا كُنْتُ أَرْجُوهُ فَخَابَ الرَّجَا

أَيَا إِبْنَ أُمِّي لَوْ تَأَمَّلْتَنِي *** رَأَيْتَ مِنِّي مَا يَسُرُّ الْعَدَا (1)

حَلَّ بِأَعْدَائِكَ مَا حَلَّ بِي *** مِنْ أَلَمِ السَّيْرِ وَ ذُلِّ السَّبَا

وَ يَا شَقِيئِي أَنَا أَفْدِيكَ مِنْ *** يَوْمِكَ هَذَا وَ أَكُونُ الْفِدَا (2)

وَ لَا هُنَّأَيُّ الْعَيْشِ يَا سَيِّدِي *** مَا عِشْتُ مِنْ بَعْدِكَ أَوْ أُدْفِنَا (3)

و هم او راست :

يَا مِنْ رَأَى حَسَنًا شَلَوِي لَدَى الْفُرَاتِ *** وَ الرَّأْسِ مِنْهُ عَالَ فِي ذِرْوَةِ الْقَنَاءِ (4)

وَ زَيْنَبُ تُنَادِي قَدْ قَتَلُوا حِمَاتِي *** يَا جَدَ لَوْ تَرَانَا أَسْرَى مَهْتَكَاتِ (5)

صاحب عوالم میگوید در بعضی از مؤلفات اصحاب این مرثیه از شیخ خلیعی مسطور است:

لِمَ أَبْكَ رُبْعًا لِلْأَحْبَةِ قَدْ خَلَّأَ *** وَ عَفَا وَ غَيْرُهُ الْجَدِيدِ وَ أَمَحَلَا (6)

ص: 166

1- (همزه ابن باید ظاهر شود تا وزن شعر درست آید) و این پنج بیت گویا از زبانحال حضرت زینب علیها السلام است)

2- جمله (حل باعدائک) در بیت سابق دعائیه است. یومک هذا: اشاره بروز عاشوراء است

3- هنا: گوارائی. او ادفنا: تا اینکه بخاک روم.

4- شلو: قطعه ئی از بدن: ذروة (بکسر و ضم ذال): جای بلند

5- حماة: یاران. جمله (لو ترانا) در مقام تمنی است. مهتکات: پرده دریده شدگان

6- ربع: منزل. عفا: کهنه و مندرس گشت. جدیدان: روز و شب، روزگار امحل: خشک سال شد.

- كَلَّا وَ لَا كُفَلْتُ صُحْبِي وَ قَةَ *** فِي الدَّارِ إِنْ لِمَ أَشْفَتْ صَبًا عَلًّا (1)
- وَ مَطَارِحُ النَّادِي وَ غِزْلَانِ النِّقَا *** وَ الْجَزَعُ لَمْ أَحْفَلْ بِهَا مُتَغَزَّلًا (2)
- وَ بَوَاكِرِ الْأَطْعَانِ لَمْ أَسْكُبْ *** لَهَا دَمْعًا وَ لَا خَلَّ نَائِي وَ تَرَحَّلًا (3)
- لَكِنْ بَكَيْتُ لِفَاطِمٍ وَ لِمَنْعِهَا *** فَدَكَأَ وَ قَدْ أَتَتِ الْخَنُونَ الْأَوْلَا (4)
- إِذْ طَالَبْتُهُ بِارْتِهَا فَرَوَى لَهَا *** خَبْرَيْنَا فِي الْمُحْكَمِ الْمُنْزَلَا (5)
- لَهْفِي لَهَا وَ جُفُونَهَا قُرْحِي *** وَ قَدْ حَمَلْتُ مِنَ الْأَحْزَانِ عَيْنًا مُتَقَلًّا (6)
- وَ قَدْ إِعْتَدْتُ مِنْفِيَّةً وَ حَمِيهَا *** مُتَطِيرًا بِبِكَائِهَا مُتَقَلًّا (7)
- تُخْفِي تَقْجَعُهَا وَ تَخْفِضُ صَوْتَهَا *** وَ تَطَلُّ نَادِبَةً أَبَاهَا الْمُرْسَلَا (8)
- تَبْكِي عَلَيَّ تَكْدِيرُ دَهْرٍ مَا صَفَا *** مِنْ بَعْدِهِ وَ قَرِيرُ عَيْشٍ مَا حَلَا (9)

ص: 167

-
- 1- صب: عاشق. علل: سرگرم و مشغول کرد.
 - 2- مطارح، ممکن است بصیغه مصدر میمی و بمعنی سخن گفتن در مجالس بشعر و داستان باشد. غزلان النقا: آهوان نظیف. جزع: مهره شبیه بچشم (در اینجا مراد چشم زیبا است)
 - 3- أظعان: هودجها. خل نای: دوستی که دور شده است (در میان شعراء عرب صدر اسلام متعارف بوده که پیش از شروع بمقصود چند شعری از این قبیل که بیاد دیار خالی و رفقای دور شده است گفته میشد؛ این چهار بیت از این قبیل است)
 - 4- خون: بسیار خیانتکار
 - 5- مقصود خبر (نحن معاشر الانبياء لا نورث) میباشد.
 - 6- قرحی: مجروح. عبا: بار سنگین.
 - 7- متطير: فال بد زننده. اغتدت منفية: ممنوع گردید
 - 8- اندوه و ماتم خود را پنهان می داشت و صدای ناله اش را آهسته می کرد و بر پدرش پیغمبر زاری می نمود.
 - 9- ماحلا: شیرین نگشت یا زائل گردید:

- لَمْ أَنْسِهَا إِذْ أَقْبَلَتْ فِي نِسْوَةٍ *** مِنْ قَوْمِهَا تَرَوِي مَدَامِعَهَا الْمَلَأَ (1)
- وَتَنَفَّسَتْ صُعْدًا وَ نَادَتْ أَيُّهَا *** الْأَنْصَارِ يَا أَهْلَ الْحِمَايَةِ وَالْكَلاَ (2)
- أَتَرُونَ يَا نُجْبَ الرَّجَالِ وَأَنْتُمْ *** أَنْصَارَنَا وَحَمَاتَنَا أَنْ نَخْذَلَا (3)
- مَا لِي وَمَا لِدِعِي تَيْمِ ادَّعَى *** إرثي وَضَلَّ مَكْذِبًا وَ مُبَدَّلًا (4)
- أَعْلَيْهِ قَدْ نَزَلَ الْكِتَابَ مُبِينًا *** حُكْمَ الْفَرَائِضِ أَمْ عَلَيْنَا نَزَلَا
- أَمْ خَصَّهُ الْمُبْعُوثُ مِنْهُ بِعِلْمٍ مَا *** أَخْفَاهُ عَنَّا كَيْ نَضِلَّ وَ نَجْهَلَا
- أَمْ أَنْزَلْتَ آيٍ بِمَعْنَى إرثه *** قَدْ كَانَ يُخْفِيهَا النَّبِيُّ إِذَا تَلَا (5)
- أَمْ كَانَ فِي حُكْمِ النَّبِيِّ وَ شَرَعَهُ *** تَقْصَ فَتَمَمَهُ الْغَوِيَّ وَ كَمَلَا
- أَمْ كَانَ دِينِي غَيْرِ دِينِ أَبِي فَلَا *** مِيرَاثَ لِي مِنْهُ وَ لَيْسَ لَهُ وَلا (6)
- قَوْمُوا بِبَصْرِي إِنَّهَا لَعَنِيمَةٌ *** لِمَنْ اغْتَدَى لِي نَاصِرًا مُتَكَفِّلًا (7)
- وَاسْتَعْطَفُوهُ وَخَوَّفُوهُ وَ اشْهَدُوا *** ذُلِّي لَهُ وَجَفَاهُ لِي بَيْنَ الْمَلَا (8)
- إِنْ لَجَّ فِي سَخَطِي فَقَدْ عَدِمَ الرَّضَى *** مِنْ ذِي الْجَلَالِ وَ لِلْعِقَابِ تَعَجَّلَا
- أَوْ دَامَ فِي طُغْيَانِهِ فَقَدْ أَقْتَنَى *** لَعْنًا عَلَى مَرِّ الزَّمَانِ مُطَوَّلًا (9)

ص: 168

- 1- فراموش نمیکنم زمانی که فاطمه با زنان فامیلش آمد و اشکهایش مجلس را سیراب می نمود.
- 2- و آه سرد طولانی کشید و صدا زد: ای انصار، ای اهل باری و نگهداری
- 3- ان نخذلا : اینکه خوار و تنها بمانیم (مفعول ترون)
- 4- آی ؛ جمع آیه
- 5- تیم : قبیله ابوبکر
- 6- ولاء : ملکیت و قرابت که سبب ارث می شود.
- 7- ضمیر «انها» بنصرت راجع است. اغتدی: صبح کند و بگردد.
- 8- استعطفوه : ابو بکر را برگردانید.
- 9- اقتنی ، بدست آورد

أَيْنَ الْمَوَدَّةِ وَالْقَرَابَةِ يَا ذَوِي *** الْأَيْمَانِ مَا هَذِي الْقَطِيعَةَ وَالْقَلْبَى (1)

أَفْهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تَمْضُوا عَلَى سَنَنِ الْجَبَابِرَةِ الْأُولَى

وَتَنْكَبُوا نَهْجَ السَّبِيلِ بِقَطْعِ مَا *** أَمَرَ الْإِلَهَ عِبَادِهِ أَنْ تُوصِلَا (2)

وَلَقَدْ أَزَّكَكُمْ الْهَوَى وَأَحْلَكُمْ *** دَارَ الْبَوَارِ مِنَ الْجَحِيمِ وَأَدْخَلَا

وَ لَسَوْفَ يُعَقَّبُ ظَلَمَكُمُ أَنْ تَتْرَكُوا *** وَ لِدِي بِرِمْضَاءِ الطُّفُوفِ مَجْدَلَا (3)

فِي فِتْنَةٍ مِثْلَ الْبَدُورِ كَوَامِلَا *** عَرَضَ الْمُحَاقِقِ بِهَا فَاضْحَتِ أَفْلَا (4)

وَ أَقْوَمُ مِنْ خَلَلِ اللَّحُودِ حَزِينَةٌ *** وَ الْقَوْمُ قَدْ نَزَلَتْ بِهِمْ غَيْرَ الْبَلَاءِ (5)

وَ يُرَوِّعُنِي نَقَطَ الْقَبِيِّ بِجُسُومِهِمْ *** وَ يَسُوءُنِي شَكْلُ السُّيُوفِ عَلَى الطَّلَى (6)

فَأَقْبَلَ النَّحْرَ الْخَضِيبُ وَأَمْسَحَ *** الْوَجْهَ التَّرِيبُ مُضْمَخًا وَ مَرْمَلًا (7)

وَ يَقَوْمُ سَيِّدُنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ *** مُتَلَهِّفًا مُتَأَسِّفًا مُتَقَلِّبًا (8)

فَيَرَى الْغَرِيبَ الْمُسْتَضَامُ النَّازِحَ *** الْأَوْطَانَ مُلْفَى فِي الثَّرَى مَا عَسَلًا (9)

ص: 169

1- اشاره بآیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قلی: دشمنی

2- تنکبوا: منحرف شدند.

3- یعقب: بدنبال می آورد. مجدل: روی خاک افتاده

4- محاق: پنهان شدن ماه در شب های آخر آفل، جمع آفل: غروب کننده

5- اندوهگین از رخنه های لحد بر می خیزم در حالیکه حوادث کهنگی بیاران فرزندم وارد شده است.

6- سوراخهای نیزه در پیکرهای ایشان، مرا می ترساند و شکل شمشیرها در بدن ایشان مرا بدحال میسازد.

7- مضمخ: بوی داده شده. مرمل: خون آلوده:

8- متقلقل: لرزان، پریشان.

9- نازح الاوطان: دور از وطن، غریب

- وَتَقُومُ آسِيَّتَ وَ تَأْتِي مَرِيَمَ *** يَبْكِينَ مِنْ كَرِيْبِي بِعَرَصَةِ كِرْبَلَاءِ
 وَيُطْفَن حَوْلِي نَادِبَاتِ الْجِنِّ إِشْفَاقاً *** عَلَيَّ يَفْضُن دَمْعاً مُسْبِلاً
 وَ تَصِحُّ أَمْلَآكِ السَّمَآءِ لِعِبْرَتِي *** وَ تَعَجُّ بِالشُّكُوِي إِلَى رَبِّ الْعُلَى (1)
 وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِينَ حَوَاسِرَا *** نَهَبِ الْمَعَاجِرِ وَالْهَاتُ ثَكَلَا (2)
 وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي *** صَفْدِ الْحَدِيدِ مُعَلَّلاً وَ مُعَلَّلاً (3)
 وَ أَرَى كَرِيْمُ مَوْمَلِي فِي ذَابِلِ *** كَالْبَدْرِ فِي ظُلْمِ الدِّيَاجِي يَجْتَلِي (4)
 يُهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَشْتَفِي *** مِنْهُ فَوَادِ بِالْحُقُودِ قَدْ اِمْتَلَا (5)
 وَ يَطْلَلُ يَفْرَعُ مِنْهُ ثَغْرًا طَالَ مَا *** قَدَّمَآ تَرَشَفَهُ النَّبِيُّ وَقَبَلَا (6)
 وَمُضِلُّ أَضْحَى يُوْطِي عُذْرَةَ *** وَ يَقُولُ وَ هُوَ مِنَ الْبَصِيرَةِ قَدْ خَلَا (7)
 لَوْ لَمْ يُحْرَمِ أَحْمَدَ مِيرَاثُهُ *** لَمْ يَمْنَعُوهُ أَهْلُهُ وَ تَأُولَا (8)
 فَأَجَبْتُهُ إِصْرَ بَقْلِيكَ أَمْ قَذَى *** فِي الْعَيْنِ مِنْكَ عِدَّتُكَ تَبْصِيرَةَ الْجَلَا (9)

ص: 170

-
- 1- ضج و عج : ناله كرد و بانگ زد
 - 2- معاجر، جمع معجر : چادر زن . ثكل : ماتم رسيدگان
 - 3- صفد : زنجير و بند
 - 4- هر عضو شريف (در اين جا مقصود سر است) مؤمل : كسى كه باو اميد دارند.
 - 5- حقود : كينه ها
 - 6- ثغر : دندان. ترشف : مكيدن
 - 7- (اين بيت ابتدای سخن خلیعی مر حو مست) یوطیء عذره: عذر خود را لگد میزند
 - 8- تأول «مطالعه تأویل» و آن بر گردانیدن معنی کلامست از حقیقت روشن خود
 - 9- اصر : گناه . عدتک ، نفرین است یعنی بصیرت گشادگی فکر از تو بگذرد (تا در جهالت و قساوت بمانی)

أُولَئِكَ أَعْطَاهَا ابْنُ خَطَّابٍ لِحَيْدَرَةٍ *** الرِّضَا مُسْتَعْتَبًا مُتَنَصِّلًا (1)

أَتْرَاهُ حُلَّيْ مَا رَأَهُ مُحْرِمًا *** أَمْ ذَاكَ حَرَّمَ مَا رَأَهُ مُحَلَّلًا (2)

يَا زَاكِبًا تَطْوِي الْمَهَامَةَ عَيْسُهُ *** طَيِّ الرِّدَا وَ تَجُوبُ أَجْوَاذِ الْفَلَا (3)

عُرِّجَ بِأَكْنَفِ الْغُرِيِّ مَبْلَغًا *** شَوْقِي وَ نَادِي بِهَا الْإِمَامُ الْأَفْضَلَا

وَ مِنَ الْعَجِيبِ تَشَوْقِي لِمَزَارِ مَنْ *** لَمْ يَتَّخِذْ إِلَّا فُودِي مَنزَلَا

فَاحْبِسْ وَقُلْ يَا خَيْرِ مَنْ وَ طَيِّ الثَّرَى *** وَ أَعَزَّهُمْ جَارًا وَ أَعْدَبُ مِنْهَا (4)

لَوْ شِئْتَ قُمْتَ بِنَصْرِ بَضْعَةَ أَحْمَدَ الْهَادِي *** بِعَقْدِ عَزِيمَةٍ لَنْ تَحَلَّلَا (5)

وَ رَمَيْتَ أَعْدَاءَ الرَّسُولِ بِجَمْرَةٍ *** مِنْ حَدِّ سَيْفِكَ حَرْهَا لَا يُصْطَلِي (6)

لَكِنْ صَبَرْتَ لِأَنَّ تَقَامَ عَلَيْهِمْ *** حِجَجِ الْإِلَهِ وَ لَنْ تَرَى أَنْ تَعَجَلَا

كَيْلًا يَقُولُوا إِنْ عَجَلْتَ عَلَيْهِمْ *** كُنَّا نَرَاكَ أَمْرًا لَوْ أَمَهَلَا (7)

مَوْلَايَ يَا جُنْبُ الْإِلَهِ وَ عَيْنِهِ *** يَا ذَا الْمَنَاقِبِ وَ الْمَرَاتِبِ وَ الْعُلَا

ص: 171

-
- 1- متصل : از گناه بیرون آمدن ، تبرئه شدن.
 - 2- فاعل «رآه» در هر دو مصرع رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و ضمیر «تراه» راجع بعمر و «ذاک» اشاره بای بکر است.
 - 3- مهامه : بیابانهای خطرناک . عیس : شتران زرد کم رنگ ، جوب: در نوردیدن اجواز : وسطهای بیابان.
 - 4- جار : فریادرس . منهل : محل نوشیدن آب (مقصود آب زلال علم است)
 - 5- لن تحللا : هرگز گشاده نشود (تصمیم راسخ و ثابت)
 - 6- جمره : آتش «لایصطلی بناره» در عربی کنایه از مرد شجاعست.
 - 7- خلاصه اینکه : یا امیر المؤمنین . می توانستی با شمشیر برانت دشمنان دختر پیغمبر را نابود کنی؛ لکن صبر کردی تا آنها در قیامت نگویند: اگر علی ما را مهلت میداد ، توبه میکردیم.

إحياو الْعُظْمَ الرَّمِيمَ وَرُدُّكَ *** الشَّمْسُ الْمُنِيرَةُ وَالذَّجَى قَدْ أُسْبِلَا

وخصوعها لَكَ فِي الْخُطَابِ وَقَوْلَهَا *** يَا قَادِرًا يَا قَاهِرًا يَا أَوْلَا

و كلامِ أَصْحَابِ الرَّقِيمِ وَرَدَّهُمْ *** مِنْكَ السَّلَامُ وَمَا اسْتَنَارَ وَمَا انْجَلَى

وَ حَدِيثِ سَلْمَانَ وَ نُصْرَتَهُ عَلَيَّ *** أَسَدِ الْفُرَاتِ وَعَلِمَ مَا قَدْ أَشْكَلَا

لَا يَسْتَفْزِ ذَوِي الثُّهَى وَيَقُلُّ مِنْ *** أَنْ يَرْتَضَى وَيَجِلُّ مِنْ أَنْ يَذْهَبَا (1)

أَخَذَ الْإِلَهَ لَكَ الْعُهُودِ عَلَيَّ الْوَرَى *** فِي الذَّرِّ لَمَّا أَنْ بَرًّا وَبِكَ ابْتَلَا (2)

فِي يَوْمٍ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ *** وَعَلَيَّ مَوْلَاكُمْ مَعًا قَالُوا بَلَى

قسما بوردي مِنْ حِيَاضِ مَعَارِفِي *** وَبِشْرِبِي الْعَذْبِ الرَّحِيقِ الْسَّلْسَلَا (3)

و مِنْ اسْتِجَارِكَ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ *** وَدَعَى بِحَقِّكَ ضَارِعًا مُتَوَسَّلَا (4)

لَوْ قُلْتُ إِنَّكَ رَبُّ كُلِّ فَضِيلَةٍ *** مَا كُنْتُ فِيمَا قُلْتَهُ مُتَنَحِّلَا (5)

أَوْ بَحْتِ بِالْخَطَرِ الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّ *** الْعَرْشِ كَادُونِي وَقَالُوا قَدْ غَلَا (6)

ص: 172

1- (در چهار بیت سابق اشاره برخی از معجزات حضرت علی (علیه السلام) نموده و کلمه «لا یستمر» خبر «احیاء ک» است، (لا یستفزل) اولی بمعنی فرار نمی کند و پوشیده نمی ماند و دومی بمعنی از جای نمیکنند.

2- راجع بعالم ذریه ص 69 مراجعه شود. ابتلا: آزمایش نمود.

3- سوگند بوارد شدنم در حوضهای معارف (اصول دین) و باشامیدنم شراب خالص گوارارا.

4- استجارک: تو پناه آورد.

5- رب: صاحب، متنحل: کافر یکه خود را باسلام نسبت دهد.

6- یا اگر اظهار کنم مقامیرا که پروردگار عرش بتو عطا فرموده است، مردم با من حيله می کنند و میگویند: غالی شده است.

فَالْيَنكِ مِنْ تَقْصِيرِ عَبْدِكَ عُدْرُهُ *** فَكَثِيرٌ مَا أَنْهَى بِرَأَهُ مُقْلًا (1)

بَلْ كَيْفَ يُبْلَغُ كُنْهُ وَصَفِكَ قَائِلٍ *** وَاللَّهِ فِي عَلِيَّكَ أْبْلَغُ مَقُولًا (2)

وَنَفَائِسِ الْقُرْآنِ فِيكَ تَنْزَلَتْ *** وَبِكَ إِغْتَدَى مُتَحَلِّيًا مُتَجَمَّلًا (3)

فَاسْتَجَلَّهَا بِكْرًا فَأَنْتَ مَلِيكُهَا *** وَعَلَى سِوَاكَ تُجَلُّ مِنْ أَنْ تُجْتَلَى (4)

وَلَنْ بَقِيَّةَ لَا نَظْمَنَ قَلَانِدًا *** يَنْسَى تَرْصَعَهَا النَّظْمُ الْأَوْلَا (5)

شَهْدُ الْإِلَهِ بِأَنْبِي مُتَبَرِّئٌ *** مِنْ حَبْتِ وَمَنْ الدَّلَامُ وَنَعَثًا (6)

وَبِرَاءَةً الْخَلْعِي مِنْ عَصَبِ الْخَنَا *** تُبْنَى عَلَى أَنْ الْبِرَا أَصْلُ الْوَلَا (7)

در منتخب طریحی و کتاب عوالم این قصیده را در مرثیه حسین علیه السلام نسبت باین حماد دادند :

أَهْجَرْتَ يَا ذَاتَ الْجَمَالِ دَلَالًا *** وَجَعَلْتُ جِسْمِي لِلصُّدُودِ خَبَالًا (8)

ص: 173

1- انهی : رسانید و اعلام کرد. مقل : اندک.

2- ابلغ مقولا : گوینده کامل.

3- متجلی : بازیور (ضمیرش راجع بقرآنست)

4- استجلها بکرا: نفایس بکر قرآنا ظاهر کن

5- اگر زنده بمانم گردن بندھائی برشته میکشم (اشعاری میسرایم) که ترتیب آن نظمهای پیشین را از یاد ببرد.

6- حبت: رویه حیلہ گر و مرد کوتاه قامت. دلام: سیاه (کنایه از مرد نانجیب) نعتل: نام یهودی مرد بنه که بسیار معاند پیغمبر بود و معلومست که مقصود خلیعی از این سه نفر بترتیب خلفاء ثلاثه است.

7- عصب، جمع عصبه: گروه. خنا: فحش و هرزه گوئی. تنبی (از مصدر انباء): خبر می دهد

8- دلال: ناز و غمزہ. صدود: روگردانیدن. خبال: دیوانگی

وَ سَقَيْتَنِي كَأْسَ الْفِرَاقِ مَرَارَةً *** وَ مُنِعْتِ عَذْبَ رِضَا بَكَ أَلْسُلَا (1)

أَسْفَا كَمَا مَنَعُوا الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا *** مَاءَ الْفَرَاتِ وَ أَوْسَعُوهُ حَبَالًا (2)

وَ سَقَوْهُ أَطْرَافَ الْأِسْنَةِ وَ الْقَنَا *** وَ يَزِيدُ يَشْرَبُ فِي الْقُصُورِ زُلَالًا (3)

لَمْ أَسَّ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا *** مَلَقَى طَرِيحًا بِالذَّمَاءِ رَمَالًا (4)

وَ احْسَرْتَا كَمْ يَسْتَغِيثُ بِجِدِّهِ *** وَ الشُّمْرُ مِنْهُ يَقْطَعُ الْاَوْصَالَ (5)

وَ يَقُولُ يَا جَدَّاهُ لَيْتَاكَ حَاضِرٌ *** فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الْأَنْدَالَ (6)

وَ يَقُولُ لِلشُّمْرِ اللَّعِينِ وَ قَدْ عَلَا *** صَدْرًا يُرِي فِي تَقْوِي وَ دَلَالًا (7)

يَا شِمْرُ تَقْتُلْنِي بِغَيْرِ جَنَائِهِ *** حَقًّا سَتُجْزِي فِي الْجَحِيمِ نَكَالًا (8)

وَ اجْتَزَّ بِالْعَضْبِ الْمُهَنْدِ رَأْسَهُ *** ظُلْمًا وَ هَزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسَالَ (9)

وَ عَلَا بِهِ فَوْقَ السَّنَانِ وَ كَبَّرُوا *** لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى

ص: 174

1- رضاب: آب دهن محبوبه سلسال: آب گوارا (این دو بیت بعنوان مقدمه ای که در اشعار صدر اسلام مرسوم بود، گفته شده است)

2- اوسعوه خبالا: رنج و مشقت را بر آنحضرت ارزانی داشتند

3- زلال: صاف و گوارا.

4- رمال، ممکن است مانند مرمل و بمعنی خون آلوده باشد و ممکن است جمع و «رمل» بمعنی ريك و شن و از نظر اعراب منصوب بنزع خافض باشد.

5- اوصال: اعضاء

6- اندال: مردم پست و خبیث (اندال خ ل)

7- مصرع ثانی: سینه ای که در تقوی و ناز پرورش یافته بود (تربی خ ل)

8- نکال: کیفر و عقاب

9- با شمشیر هندی سرش را از روی ستم برید و بر نیزه جنبنده حرکت داد

فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقِ وَأَظْلَمَتْ *** وَتَرَلَزَتْ لِمُصَابِهِ زَلْزَالًا (1)

وَبَكِينَ أَطْبَاقِ السَّمَاءِ وَأَمْطَرَتْ *** أَسْفًا لِمَصْرَعِهِ دَمًا قَدْ سَالَ

يَا وَيْلَكُمْ أَتَكْبِرُونَ لِفَقْدِ مَنْ *** قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلَا

تَرَكُوهُ شَلْوًا فِي الْفَلَاهِ وَصَيَّرُوا لِلْخَيْلِ فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ مَجَالًا (2)

وَلَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْإِلَهِ وَحِلْمُهُ *** فِي الْحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَعَالَى

كَفَرُوا فَلَمْ يَخْسَفْ بِهِمْ أَرْضًا بِمَا *** فَعَلُوا وَأَمْهَلُهُمْ بِهِ إِمْهَالَا

وَعَدًّا الْحَصَانُ مِنَ الْوَقْعِيهِ عَارِيَا *** يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَقَدْ مَضَى إِجْفَالًا (3)

مَتَوَجَّهًا نَحْوَالْحَيَامِ مَخْضَبًا *** بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَسَرَجُهُ قَدْ مَالَ

وَتَقُولُ زَيْنَبُ يَا سَكِينَةَ قَدَاتِي *** فَرَسِ الْحُسَيْنِ فَأَنْظُرِي ذَا الْحَالَا

قَاتَتْ سَكِينَةَ عَايَتُهُ مُحَمِّمًا *** مُلْقِي الْعِنَانَ فَأَعْوَلْتُ إِعْوَالًا (4)

فَبَكَتْ وَقَالَتْ وَاسْمَاتُهُ *** قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَأَيْتَمُوا الْأَطْفَالَ

يَا عَمَّتَا جَاءَ الْحَصَانُ مُحْضَبًا *** بِدَمِ الشَّهِيدِ وَدَمْعُهُ قَدْ سَالَ

لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتُ سَكِينَةَ *** تُنْعِي الْحُسَيْنَ وَتُظْهِرُ الْإِعْوَالَ

أَبْرَزْنَ مِنْ وَسَطِ الْخُدُودِ صَوَارِخًا *** يَنْدِبْنَ سِبْطَ مُحَمَّدِ الْمَفْضَالَ

وَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدُودُ وَكَشَفَتْ *** مِنْهَا الْوُجُوهَ وَأَعْلَنْتُ إِعْوَالَ

ص: 175

1- سبع طباق : هفت آسمان

2- شلو : عضو، تن.

3- حصان : اسب نر . وقيعه : جنك . اجفال : بشتاب گریختن.

4- اعوال : ناله و گریه کردن با صدای بلند.

وَ خَشْمِنِ مِنْهُنَّ الْوُجُوهُ لِفَقْدِ مِنْ *** نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَقَالَ (1)

قتل الامام بن الامام بكر بلا *** ظلماً وقاسى منهم الاهوالا (2)

و تقول يا جداه نسل اميه *** قتلوا الحسين و ذبحوا الاطفالا

يا جدنا فعلوا علوج اميه *** فعلا شنيعا يدهش الافعالا (3)

يا جدنا هذا الحسين بكر بلا *** قد بضعوه اسنه و نصالاً (4)

ملقي علي شاطي الفرات مجدلاً *** في الغاصريه للوري امثالا (5)

ثم استباحوا في الطفوف حريمه *** نهبالسراه و قوضوا الاحمالا (6)

و غدوا بزین العابدين مکتفاً *** فوق المطييه يستكي الاهوالا (7)

بيكي اباه بعبره مسفوحه *** اسروه مضنا لا يطيق نزالا (8)

و اتوا به نحو الخيام و امه *** تبكي و تسحب خلفه الاذيالا

و تقول ليت الموت جاء و لم اری *** هذي الفعالم و انظر الاندالا

لو كان والده علي المرزني *** حيا لجدل دونه الابطالا

ص: 176

1- خمشن : خراشيد ند

2- قاسى : رنج و سختى كشيده اهوال : ترسها

3- علوج : كفار (و او فعلوا براى ضرورت شعر است) يدهش : سرگردان مى كند نابود ميسازد.

4- بضعوه : پاره پاره كردند او را نصال : پيكانهاى تير و نيزه

5- امثال: عبرتها

6- سراة : بزرگان. قوضوا الاحمال: بارها را سرنگون ساختند (مراد آتش زدن خيمها يا ربودن اسبابها است)

7- مکتف : شانه بسته

8- مسفوحه : ريخته شده. نزال : پائين آمدن

وَلَفَرَ جَيْشُ الْمَارِقِينَ هَزِيمَهُ *** مِنْ سَيْفِهِ لَا يَسْتَطِيعُ قِتَالًا

يَا وَيْلَكُمْ فَسْتَسْحَبُونَ أَذْلَهُ *** وَ سَتَحْمِلُونَ بِفِعْلِكُمْ أَثْقَالًا

فَعَلَى بَنِي سَعْدِ وَاللَّعِينِ عُبَيْدَهُ *** لَعَنَ تَجَدُّدِ لَا يُزُولُ زَوَالًا

وَ عَلَى مُحَمَّدٍ ثُمَّ آلِ مُحَمَّدٍ *** رُوحٌ وَ رِيحَانٌ يَدُومُ مَقَالًا (1)

وَ عَلَيْهِمْ صَلَّى الْمُهِيمُنُ مَا حَدَّأَ *** فِي الْبَيْدِ رُكْبَانٌ تَسِيرُ عِجَالًا (2)

فَمَتَى تَعُودُ لآلِ أَحْمَدِ دَوْلَةٌ *** وَ نَرَى لِمُلْكِ الظَّالِمِينَ زَوَالًا (3)

يَا آلِ أَحْمَدِ أَنْتُمْ سُفْنُ النِّجَا *** وَ أَنَا وَ حَقِّكُمْ لَكُمْ أَتْوَالًا (4)

ارْجُوكُمْ لِي فِي الْمَعَادِ ذَرِيعَةً *** وَ بِكُمْ أَفُوزُ وَ أَبْلُغُ الْآمَالَ

فَلَا تَتَمَّ حِجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْوَارِي *** مَنْ لَمْ يَقُلْ مَا قُلْتَ قَالَ مُحَالًا (5)

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ هَلْ أَتَى فِي مَدْحِكُمْ *** وَ النَّمْلِ وَ الْحُجْرَاتِ وَ الْأَنْفَالِ

وَ الْمُرْتَقَى مِنْ فَوْقِ مَنْكِبِ أَحْمَدَ *** مِنْكُمْ وَ لَوْرَامِ السَّمَاءِ لَنَالًا (6)

وَ عَلَيْكُمْ نَزَلَ الْكِتَابُ مُفْصَلًا *** وَ اللَّهُ أَنْزَلَهُ لَكُمْ أَنْزَالَ

ص: 177

1- يدوم مقالا! یعنی در گفتار مردم همیشه باشد

2- حدا: برای راندن شتر آواز خواند. بید (مخفف بیداء): بیابان. عجال، جمع عجلان: با شتاب.

3- (در این بیت ابن حماد اظهار تأسف و استبطاء دولت آل محمد صلوات الله عليهم راهی کند)

4- اتوالی: دوست دارم.

5- محال: باطل

6- کسی که بشا نه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بالا رفت از شما بود، و اگر می خواست به آسمان هم میرفت.

نَصَّ بِإِذْنِ اللَّهِ لَا مِنْ نَفْسِهِ *** ذُو الْعَرْشِ نَصَّ بِهِ لَكُمْ إِفْضَالًا (1)

فَتَكَلَّمِ الْمُخْتَارِ لَمَّا جَاءَهُ *** مِنْ رَبِّهِ جَبْرِيْلُهُمْ أَرْسَالًا

إِذْ قَالَ هَذَا وَاوْرَثِي وَخَلِيفَتِي *** فِي أُمَّتِي فَتَسَمَّعُوا مَا قَالَا (2)

أَفْدِيكُمْ آلِ النَّبِيِّ بِمُهْجَتِي *** وَأَبِي وَأَبْدَلْ فِيكُمْ الْأَمْوَالَ (3)

وَ أَنَا ابْنُ حَمَّادٍ وَلِيكُمْ الَّذِي *** لَمْ يَرْضَ غَيْرَكُمْ وَلَمْ يَتَوَالَ

أَصْبَحْتَ مُعْتَصِمًا بِحَبْلِ وَلَا نَكُم *** جِدًّا وَ أَنْ قَصَّرَ الزَّمَانَ وَ طَالَ (4)

وَ أَنَا الَّذِي أَهْوَاكُمْ يَا سَادَتِي *** أَرْجُو بَذَاكَ عَنَابِهِ وَ نَوَالًا (5)

بَعْدَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** مَا غَرَّدَ الْقَمْرَى وَ أَرْخَى الْبَالَا (6)

ابو منصور بن علی القطیفی المعروف بالقطان کوید :

يَا أَيُّهَا الْمَنْزِلُ الْمَحُولُ *** غَاثُكَ مُسْتَخْفِرُ هَطُولِ (7)

أُورِي عَلَيْكَ الزَّمَانَ لِمَا *** شَجَاكَ مِنْ أَهْلِهِ الرَّحِيلِ (8)

لَا تَغْتَرَّرِ بِالزَّمَانِ وَ اعْلَمْ *** أَنَّ يَدَ الدَّهْرِ تَسْتَطِيلُ

ص: 178

1- فاعل (نص) بقرینه مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و همچنین ضمیر نفسه بآنجناب راجعست

2- تسمعوا: شنیدند، گوش دادند

3- مهجة: جان، خون دل

4- معتصم: چنگ زنده. حبل: ریسمان

5- عنایه (بفتح و کسر اول): توجه نوال: بخشش

6- تغرید: بلند کردن مرغ آواز خود را رخی البال: خوش روزگار

7- (در عاشر بحار بحای محول، محیل ضبط نموده است و) محیل (چو امیر): مکان غبار آلود و خشک (کنایه از منزلی که از ساکنین

خالی مانده است) غاٹک: بیارد بر تو باران هطول: باران پی در پی و شدید

8- اوری: آتش روشن کرد (اودی خ ل). رحیل: کوچ کردن

فَإِنْ آجَلْنَا قَصَارٍ *** فِيهِ وَآمَّا لَنَا تَطُولُ

تَفْنَى اللَّيَالِي وَلَيْسَ يَفْنَى *** شَوْقِي وَ لَا حَسْرَتِي تَزُولُ

لَا صَاحِبُ مُنْصِفٍ فَاسْلُو *** بِهِ وَ لَا حَافِظُ وُصُولِ (1)

وَ كَيْفَ أَبْقَى بِلَا صَدِيقٍ *** بَاطِنِهِ بَاطِنِ جَمِيلِ

يَكُونُ فِي الْبُعْدِ وَ التَّدَانِي *** يَقُولُ مِثْلَ الَّذِي أَقُولُ (2)

هِيَ هَاتِ قُلِ الْوَفَاءُ فِيهِمْ *** فَلَا حَمِيمٍ وَ لَا وُصُولِ

يَا قَوْمَ مَا بَالُنَا جَفِينَا *** فَلَا كِتَابٍ وَ لَا رِسُولِ (3)

لَوْ وَجَدُوا بَعْضَ مَا وَجَدْنَا *** لَكَاتَبُونَا وَ لَمْ يَحُولُ

لَكِنْ خَانُوا وَ لَمْ يَجُودُوا *** لَنَا بُوَصَلِ وَ لَمْ يَنْيَلُوا

قَلْبِي قَرِيحٌ بِهِ كُؤُومٌ *** أَفْتَنَهُ طَرْفُكَ النَّحِيلِ (4)

أَنْحَلُ جِسْمِي هَوَاكَ حَتَّى *** كَانَهُ خَصْرُكَ النَّحِيلِ (5)

يَا قَاتِلِي بِالصُّدُودِ رِفْقًا *** بِبَهْجَةِ شَفْهَا غَلِيلِ (6)

ص: 179

1- اسلو: تسلی پیدا کنم؛ اندوهم زایل شود وصول: وصل کننده رشته دوستی

2- تدانی: نزدیک شدن

3- جفینا: ستمدیده شدید

4- کؤوم، جمع کلم (چو فلس): جراحت، افتنه: سرگردان و فریفته کرده است او را. نحیل: چشم گشاده و وسیع

5- انحل: لاغر کرده است خصر: کمر انسان نحیل: لاغر

6- بهجة: شادی، خرمی. غلیل: تشنه

عُصْنٌ مِنَ الْبَانِ حَيْثُ مَالَتْ *** رِيحُ الْخَزَامِيِّ بِهِ يَمِيلُ (1)

يَسْطُو عَلَيْنَا بَغْنَجٌ لِحَظٍ *** كَأَنَّهُ مُرْهَفٌ صَقِيلٌ (2)

كَمَا سَطَّتْ بِالْحُسَيْنِ قَوْمٌ *** أَرَادُوا مَا لَهُمْ أَصُولٌ (3)

يَا أَهْلَ كُوفَانَ كَمْ غَدَرْتُمْ *** بِنَا وَلِمَ أَنْتُمْ نُكُولٌ (4)

أَنْتُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ كُتُبًا *** وَفِي طَوِيَّاتِهَا ذُحُولٌ (5)

فَرَأَيْتُمَا اللَّهَ فِي جُنَايَ *** فِيهِ لَنَا صَبِيَّةٌ غُفُولٌ (6)

وَأُمُّ كُلْثُومٍ قَدْ تُنَادِي *** لَيْسَ الَّذِي حَلَّ بِي قَلِيلٌ

تَقُولُ لَمَّا رَأَتْهُ خُلُوعًا *** قَدْ خَسَفَتْ صَدْرَهُ الْخِيُولُ (7)

جَاشَتْ بِسَطِّ الْفُرَاتِ تَدْعُو *** مَا فَعَلَ السَّيِّدَ الْقَتِيلُ (8)

أَيْنَ الَّذِي حِينَ أَرْضَعُوهُ *** نَاغَاةً فِي الْمَهْدِ جَبْرَيْلُ (9)

ص: 180

1- بان : درختی است راست و مستوی که مشبه به قامت انسان واقع میشود خزامی : گیاهی است بیابانی

2- غنج : ناز و غمزه لحظه : چشمک زدن مرهف : شمشیر تیز و بران (ابیات گذشته بعنوان مقدمه و تغزل بود و از اینجا وارد مقصود میشود)

3- سطت : حمله کرد و غلبه نمود

4- نکول : روی گردان ، ترسو (در اینجا مراد پیمان شکن است)

5- دخول : مکرها و پیمان شکنی ها

6- در عاشر بحار بجای (جنای) (خبائی) ضبط کرده و مترجم آن را بمعنی ذات دانسته است

7- خسف : بریدن و پاره کردن

8- جاشت : جوش و خروش آمد

9- مناغاة : خندانیدن و سرگرم کردن کودک

أَيْنَ الَّذِي حِينَ غَمْدُوهُ *** قَبْلَهُ أَحْمَدُ الرَّسُولِ (1)

أَيْنَ الَّذِي جَدَّهُ النَّبِيُّ *** وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ

أَنَا أَبُو مَنْصُورٍ لِي لِسَانٌ *** عَلَى ذَوِي النَّصْبِ يَسْتَطِيلُ (2)

مَا الرَّفْضِ دِينِي وَ لَا اعْتِقَادِي *** وَ لَسْتُ عَنْ مَذْهَبِي أَحْوَلُ (3)

و دیگر در کتاب عوالم مسطور است که : عبد السلام بن محمد القزويني ثم البغدادي ، ابو العلامي معری را گفت : آیا در مصائب اهل بیت مصطفی شعری گفته باشی ، همانا شعرای قزوین شعر ها گفته اند، چنانکه شعرای تنوح نتوانند گفت. معری گفت : آن کدام است ؟ این شعر بگفت :

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ *** لِلْمُسْلِمِينَ، عَلَى قَنَاهِ يُرْفَعُ

وَ الْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ *** لَا جَانِعٌ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَوَجِّعُ

أَيَقُظَّتْ أَجْفَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِيًّا *** وَ أَنْمَتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ (4)

كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونَ عِمَائِيَّةً *** وَ أَصَمَّ رُزُوكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ (5)

ص: 181

1- غمدوه : او را در قنطاق پیچیدند

2- نصب : بر پا کردن دشمنی

3- (چون گوینده این اشعار از اهل سنت است ، در آخر ابیانش میگوید : گمان نکنید من دوستی شیخین را ترک می کنم و از مذهب خود بر می گردم.)

4- بیدار کردی چشمانی را که خواب آنها بودی (یعنی چشمان اهل بیت که در حیات تو راحت می خوابید، اکنون بخواب نمی رود) و خواب کردی چشمی را که از ترس خواب نمی رفت (یعنی چشم دشمنان)

5- بدیدن سر تو چشم ها سر مه کوری کشد و خبر مرگ تو کند هر گوشه را که می شود .

ما رَوْضَهُ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنهَا *** لَكَ مَضْجَعٌ وَ لِحْطٌ قَبْرِكَ مَوْضِعٌ (1)

ابو العلاء معری در پاسخ او گفت : که من گفته ام :

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ *** فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

أَبَوَاهُ مِنْ عَلِيًّا قُرَيْشٍ *** وَ جَدَّهُ خَيْرَ الْجُدُودِ (2)

و نیز کافی الکفاة صاحب بن عباد فرماید :

عَيْنُ جُودِي عَلَى الشَّهِيدِ الْقَتِيلِ *** وَ أَتْرَكِي الْخَدَّ كَالْمَحِيلِ الْمَحِيلِ (3)

كَيْفَ يَشْفِي الْبُكَاءِ فِي قَتْلِ *** مَوْلَايَ إِمَامُ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ (4)

وَ لَوْ أَنَّ الْبِحَارَ صَارَتْ دُمُوعِي *** مَا كَفْتَنِي لِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلِ

قَاتَلُوا اللَّهَ وَ النَّبِيَّ وَ مَوْلَاهُمْ *** عَلِيًّا إِذْ قَاتَلُوا ابْنَ الرَّسُولِ

صَرَغُوا حَوْلَهُ كَوَاكِبِ دَجْنٍ *** قَتَلُوا حَوْلَهُ صَرَاعِمَ خَيْلِ (5)

إِخْوَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لَيْثٌ *** عَرِينٌ وَ حَدَّ سَيْفِ صَقِيلِ (6)

أَوْسَعُوهُمْ صَرْبًا وَ طَعْنًا وَ نَحْرًا *** وَ انْتِهَابًا يَا ضَلَّةً مِنْ سَبِيلِ

وَ الْحُسَيْنِ الْمَمْنُوعِ شَرْبَةَ مَاءٍ *** بَيْنَ حُرِّ الطُّبْيِ وَ حَرِّ الْغَلِيلِ (7)

ص: 182

1- مضجع : آرامگاه

2- این اشعار در جزء سوم ذکر شد .

3- (در این قصیده اشعار مدرج زیاد است) ممکن است محیل اول بفتح میم و مجازاً بمعنی نهر باشد و محیل دوم بضم میم به معنی سالها بر او گذرنده باشد

4- مفعول یشفی بقرینه مقام سوزش دل است

5- دجن ، جمع دجنه (چو غرفه و غرف) : تاریکی . صراغم : شیران

6- عرین : بیسه شیر

7- ظبی ، جمع ظبة (بضم اول و فتح ثانی) : تیزی دم شمشیر

مشكلا بِإِنِّهِ وَقَدْ ضَمَّهُ *** وَهُوَ غَرِيقٌ مِنَ الدِّمَاءِ الهمول (1)

فجعوه مِنْ بَعْدِهِ بِرَضِيعٍ *** هَلْ سَمِعْتُمْ بِمَرْضَعٍ مَقْتُولٍ

ثُمَّ لَمْ يَشْفِهِمْ سِوَى قَتْلِ نَفْسٍ *** هِيَ نَفْسُ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ

هِيَ نَفْسُ الْحُسَيْنِ نَفْسِ رَسُولٍ *** اللَّهُ نَفْسِ الْوَصِيِّ نَفْسِ الْبُتُولِ

ذَبْحُوهُ ذَبْحَ الْأَصَاحِيِّ فَيَا قَلْبِ *** تَصَدَّعَ عَلَى الْعَزِيزِ الذَّلِيلِ (2)

وَطُتُوا جِسْمِهِ وَقَدْ قَطَعُوهُ *** وَيَلْهُمُ مِنْ عِقَابِ يَوْمٍ وَبِئِل (3)

أَخَذُوا زَأْسَهُ وَقَدْ بَضَعُوهُ *** إِنْ سَعَى الْكُفَّارِ فِي تَضَلِيلِ (4)

نَصَبُوهُ عَلَى الْقَنَا فدمائي *** لَا دُمُوعِي تَسِيلُ كُلَّ مَسِيلِ

وَاسْتَبَاحُوا بَنَاتِ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ *** لَمَّا صَرَخْنَ حَوْلَ الْقَتِيلِ

حَمَلُوهُنَّ قَدْ كُشِفْنَ عَلَى الْأَقْتَابِ *** سَبِيًّا بِالْعُنْفِ التَّهْوِيلِ (5)

يَا لِكَرْبِ بَكْرٍ بَلَاءٍ عَظِيمٍ *** وَلِرِزْءِ عَلَى النَّبِيِّ تَقِيلِ

كَمْ بَكَى جَبْرِئِيلُ مِمَّا دَهَاهُ *** فِي بَنِيهِ صَلُّوا عَلَى جَبْرِئِيلِ (6)

سَوْفَ تَأْتِي الرَّهْرَاءُ تَلْتَمِسُ *** الْحَكَمَ إِذْ حَانَ مَحْشَرُ التَّعْدِيلِ (7)

وَأَبُوهَا وَبَعْلِهَا وَبَنُوهَا *** حَوْلَهَا وَالْخِصَامِ غَيْرُ قَلِيلِ

ص: 183

1- مشکل : ماتم دیدہ همول: ریختن اشک چشم

2- اصحاحی : گوسفندان قر بانی. صدع : شکافتن

3- وطئوا : پایمال کردند و بیل : وخیم ، ناگوار

4- بضعوه : شکافتند او را

5- عنف (بتثلث الأول) : سختی و قساوت ، ضد ملایمت

6- دهاه : بلا باور رسید صلوا : درود فرستید

7- حان : وقتش رسید

وَتُنَادِي يَا رَبِّ ذَبِحْ أَوْلَادِي *** لِمَاذَا وَأَنْتَ خَيْرٌ مَدِيل (1)

فَيُنَادِي بِمَالِكِ الْهَبِ النَّارِ *** وَأَجِجْ وَخُذْ بِأَهْلِ الْغُلُولِ (2)

يَا بُنَيَّ الْمُصْطَفَى بَكَيْتَ وَابْكَيْتَ *** وَنَفْسِي لَمْ تَأْتِ بَعْدَ بَسْوَلِ (3)

لَيْتَ رُوحِي ذَابَتْ دُمُوعاً فَبِكِي *** لِلَّذِي نَالَكُمْ مِنَ التَّذِيلِ

فَوْلَانِي لَكُمْ عِتَادِي وَرَادِي *** يَوْمَ أَلْقَاكُمْ عَلَى سَلْسِيلِ (4)

لِي فِيكُمْ مَدَانِحٍ وَمَرَاتٍ *** حَفِظْتَ حَفِظَ مُحْكَمِ التَّنْزِيلِ

قَدْ كَفَّاهَا فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ فَخَرًّا *** أَنْ يَقُولُوا هِيَ مِنْ قِبَلِ اسْمَعِيلِ

وَمَنِّي كَادَنِي النَّوَاصِبِ فِيكُمْ *** حَسْبِيَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرٌ وَكَيْلُ

و نیز صاحب بن عباد فرماید :

هُمُ وَكَدُوا أَمْرَ الدَّعِي *** يَزِيدَ مَلْفُوظِ السَّفَاحِ (5)

سَطُوا عَلَى رُوحِ الْحُسَيْنِ *** وَأَهْلَهُ جَمَّ الْجَمَاحِ (6)

صَرَعُوهُمْ قَتَلُوهُمْ نَحَرُوا *** هُمْ نَحَرَ الْأَصَاحِي

ص: 184

1- مدیل : ناصر ، منتقم

2- الهب : شعله ور کن. اجج : بر افروز غلول : خیانت

3- مصرع ثانی : و نفس من بعد از این حاجتی نخواهد آورد (یعنی بمنتهای آرزو رسیدم)

4- عتاد : ساخته و آماده (در اینجا مراد زاد سفر است)

5- ضمیر (هم) راجع بلشکر کوفه است. و کدوا محکم کردند. ملفوظ السفاح : افتاده از زنا (حرامزاده)

6- جم : گروه جماع : سر کشی و خود رأبی

يَا دَمْعَ حَيٍّ عَلَىٰ انسِجَامٍ *** ثُمَّ حَيٍّ عَلَىٰ انسِفَاحٍ (1)

فِي أَهْلِ حَيٍّ عَلَىٰ الصَّلَاةِ *** وَأَهْلِ حَيٍّ عَلَىٰ الْفَلَاحِ

يَحْمِي يَزِيدُ نِسَائِهِ *** بَيْنَ النَّضَائِدِ وَالْوِشَاحِ (2)

وَبَنَاتِ أَحْمَدَ قَدْ كُشِفْنَ *** عَلَىٰ حَرِيمِ مُسْتَبَاحِ

لَيْتَ النَّوَائِحَ مَا سَكْتَنَ *** عَنِ النَّيَّاحَةِ وَالصِّيَّاحِ

يَا سَادَتِي لَكُمْ وَدَادِي *** وَهُوَ دَاعِيَةٌ امْتِدَاحِي (3)

وَإِذْ ذَكَرْتُ فَضْلَكُمْ اغْتَبَاقِي *** كُلُّ يَوْمٍ وَاصْطَبَاحِي (4)

لَزِمَ ابْنَ عَبَّادٍ وَلَاكُمْ *** الصَّرِيحَ بِأَبْرَاحِ (5)

نتیجه الاشراف المعظم و مقتدانا المفخم علی بن ابی الحسن المدعو بالرضا در مرثیه سیدالشهدا علیه السلام کوید:

يَا فَاطِمَ الطُّهْرَ قَوْمِي غَيْرِ قَائِمَةٍ *** فِي جَحْفَلٍ مِنْ نِسَاءِ هَاشِمِيَّاتِ

بَلْطَمَ خَدَّ وَتَشْتَقِيقَ الْجُيُوبِ *** وَتَحْسِيرَ الشُّعُورِ وَنُوحِ الْأَعْجَمِيَّاتِ (6)

وَ نَحْنُ مِثْلَ حَمَامَاتٍ مُطَوَّقَةٍ *** عَلَى الْقَتِيلِ بِأَرْضِ الْغَاضِرِيَّاتِ

ص: 185

1- حي . اسم فعل است بمعنی بشتاب انسجام : جاری شدن

2- نضائد . جمع نضیده : بالش ، خانه پر متاع و شاح : حمایل مرصع

3- و داد (بفتح و کسر واو) : دوستی داعیه امتداحی : باعث ستایشم

4- اغتباق : خوردن شیر و شربت یا شراب در شب اصطباح : صبحانه خوردن یا شراب

5- لابراخ : بی زوال ، همیشه

6- تحسیر : ریختن پر و موی

مَقَطَعِ الشَّوِّ مَذْبُوحِ القَفَاءِ وَ *** مَشْقُوقِ الرَّدَاءِ بِحَدِّ السَّمْهَرِيَّاتِ (1)

فَانظُرْنَ وَجْهَ تُرَابِ الطُّفْلِ مِنْ دَمِهِ *** مُخَطَّطًا كَبِيرُودِ الحَمِيَّاتِ

يَا لَيْتَ صُمِّ صِمَاخِي قَبْلَ أَنْ قَرَعْتَ *** أُذُنِي بِسَبِيِّ بَنَاتِ فَاطِمِيَّاتِ (2)

مُكَشَّفَاتٍ عَلَى الْأَقْتَابِ حَاسِرَةٌ *** مَصْفُودَةٌ بِجُسُومِ عَبْهَرِيَّاتِ (3)

علي بن أبي الحسن این اشعار را از عقبه بن عمر و السهمي چنانکه رقم شد بانتحال و اقتباس آورد (4):

إِذَا عَبَّرْتَ الْأَفَاقِ وَ أَحْمَرْتَ السَّمَاءَ *** وَ زَعَزَعْتَ الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا

وَ قَفَّتَ عَلَى أَرْضِ الطُّفُوفِ بِدَمْعَةٍ *** يُسَاعِدُنِي مِنْ مُقْلَتِي غَزِيرُهَا

فَبَكَيْتُ جِسْمًا بِالْعَرَاءِ مُرْمَلًا *** تَمُرُّ عَلَيْهِ الْعَاصِفَاتِ وَ مَوْرُهَا

وَ بَكَيْتُ أَجْسَامًا عُرَاءَ دَمِيَّةٍ *** مَطْهَرَةٌ طَافَتْ عَلَيْهِ قُبُورُهَا

فَأَسْعِدُنِي شَجْوِي وَ حُزْنِي وَ لَوْعَتِي *** وَ أَعْوِرْ عَيْنِي دَمْعَهَا وَ زَفِيرُهَا

سَلَامٌ عَلَى تِلْكَ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا *** فَتَسْلِيْمُهَا حَقٌّ عَلَى مَنْ يَزُورُهَا

أَخْصَّ بِهِ أَرْضًا إِذَا قُتِمَتْ عِنْدَهَا *** يَقُوحُ عَلَيْكَ مَسْكُهَا وَ عَيْبُهَا

ص: 186

1- سمهری : نيزه محکم

2- ايکاش گوشم پيش از شنیدن اسيري دختران فاطمی کر شده بود

3- عبهر : گل نرگس

4- (اشعار عقبه در طليعه مراثی ص 135 ذکر شد ، اکنون لغات مشکلی که در آنجا نبود معنی می کنیم) مقلتي : در حدقه چشمم . دميه

، خون آلود اغور : بگودی فرو برد

و نیز او میفرماید :

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنًّا لَا يَعْصُ عَلَيَّ ** شَلَى الْيَدَيْنِ لِفِرطِ الْحُزْنِ وَالْأَسْفِ (1)

عَلَى مَصَائِبِ أَوْلَادِ الرَّسُولِ وَمَا *** جَرَى عَلَيْهِمْ مِنَ الْعُدْوَانِ وَالْعَسْفِ (2)

لَا أَشْرَقَتْ شَمْسٌ يَوْمَ صَارَ لَيْلَتِهِ *** بُدُورَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ فِي خَسْفٍ

لَا أَقَمَرَتْ لَيْلَةٌ صَارَتْ صَبِيحَتِهَا *** شُمُوسُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ فِي كَسْفٍ

وَلَا بَكَتْ عَيْنٌ مِنْ فَاصَتْ مَدَامِعُهُ *** فِي طَرْفِهِ ثُمَّ سَأَلَتْ مِنْهُ فِي الطَّرْفِ (3)

يَا عَيْنِ جُودِي غَزِيرِ الدَّمْعِ مِنْ سَرْفٍ *** جَرَى عَلَيْهِمْ فَمَا بِالدَّمْعِ مِنْ سَرْفِ (4)

نَفْسِي فِدَا أَنْفُسِ صَارَتْ نُفُوسُهُمْ *** غَدَاةَ طُفٍّ رَهِينِ الْقَتْلِ وَالْتَلْفِ

کمیت شاعر در این مرثی، شهدای بنی فاطمه را تواند شد که بشار گرفته است، و اگر نه شهیدان بنی هاشم از سی تن افزونند، چنانکه مرقوم شد :

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي *** وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَاللَّوَانُ

لِتِسْعَةِ بِالطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا *** صَارُوا جَمِيعاً رَهْنًا أَكْفَانُ (5)

ص: 187

1- عض : گزیدن بدنجان شلی : پیکر

2- عسف : ستم

3- طرف (چو فلس) : چشم و (چو فرس) : جانب ، کنار

4- سرف اول بمعنی تجاوز و ستم و دوم بمعنی اسراف و زیاده روی است

5- برای 9 نفر از بنی هاشم که بدن آنها در کربلا گذاشته و در گرو کفنها گردید

وَسِيَّتَهُ لَا يَتَجَازَى بِهِمْ *** بَنُو عَقِيلٍ خَيْرٌ فَرَسَانٍ (1)

ثُمَّ عَلَيَّ الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ *** ذَكَرَهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي

این شعر را ابن شهر آشوب بسری الرفا نسبت میدهد :

أَقَامَ رَوْحٌ وَرِيحَانٍ عَلَى جَدَثٍ *** تَوَى الْحُسَيْنِ بِهِ ظَمَانَ آمِينَا (2)

كَانَ أَحْشَاءَنَا مَنْ ذَكَرَهُ أَبَدًا *** تُطَوَّى عَلَى الْجَمْرِ أَوْ تَحْسَى السَّكَاكِينَا (3)

مَهْلًا فَمَا تَقْضُوا أوتارَ وَالِدِهِ *** وَإِنَّمَا تَقْضُوا فِي قَتْلِهِ الدِّينَا (4)

و هم در مناقب ابن شهر آشوب از کشاجم مینویسد :

إِذَا تَفَكَّرْتُ فِي مُصَابِهِمْ *** انْتَقَبَ زَنْدُ الْهُمُومِ قَادِحُهُ (5)

فَبَعْضُهُمْ قُرْبَةٌ مِصَارِعُهُ *** وَبَعْضُهُمْ بَعْدَتْ مَطَارِحُهُ

أَظْلَمُ فِي كَرْبَلَاءَ يَوْمَهُمْ *** ثُمَّ تَجَلَّى وَهُمْ ذَبَائِحُهُ

ذَلَّ حِمَاةٌ وَقُلٌّ نَاصِرُهُ *** وَنَالَ أَقْوَى مُنَاهُ كَاشِحُهُ (6)

ص: 188

1- لا يتجازى بهم : کسی با آنها برابری نمی کند

2- نوى : اقامت طولانی کرد

3- گویا اندرون ما از یاد او همیشه بر آتش پیچیده و یا از چاقوها پر شده است.

4- اوتار ، جمع و تر (چو فرس) در لغت بمعنی زه کمان و در اینجا کنایه از عهد و میثاق با بند دل باشد

5- انتقب : برافروخت آتش را قدح الزند : چخماق زد تا آتش بر آرد

6- حما : فداء کاشح : دشمن. ضمائر بارز راجع بیومست

و نیز در مناقب این مرثیه را از عوفی نکاشته است:

فِيَا بُضْعِهِ مِنْ فُؤَادِ النَّبِيِّ *** بِالطَّفِّ أَضْحَتْ كَثِيْبًا مَهِيْلًا (1)

و يَا كَيْدًا مِنْ فُؤَادِ الْبَتُولِ *** بِالطَّفِّ سَلَّتْ فَأَضْحَتْ أَكِيْلًا

قَتَلَتْ فَأَبْكَيْتَ عَيْنَ الرَّسُولِ *** وَ أَبْكَيْتَ مَنْ رَحِمَهُ جَبْرِيْلًا

و هم او راست:

يَا قَمْرًا غَابَ حِينَ لَأَحَا *** أَوْرَثِي فَقَدَكَ الْمَنَاحَا (2)

يَا نُؤَبَ الدَّهْرِ لَمْ يَدْعُ لِي *** صَرَفَكَ مِنْ حَادِثِ صَلَاحَا (3)

أَبْعَدَ يَوْمِ الْحُسَيْنِ وَيَحِي *** اسْتَعَذِبَ اللَّهُوَ وَالْمِرَاحَا (4)

يَا بِلْيَ أَنْفُسِ ظَلْمَاءَ *** مَا تَوَا وَ لَمْ يَشْرُبُوا الْمُبَاحَا

يَا بِلْيَ غَرَّةَ هَدَاةَ *** بَاكِرَهَا حَتْفُهَا صَبَاحَا (5)

يَا سَادَتِي يَا بُنَيَّ عَلِيَّ *** بَكِي الْهَدْيِي فَقَدُكُمُ وَ نَاحِي

يَا سَادَتِي يَا بُنَيَّ إِمَامِي *** أَقُولُهَا عَنْوَهُ صِرَاحَا (6)

ص: 189

1- بضعه (بفتح و کسر باء): پاره گوشت کثیب: پشته و تپه ریک مهیل: ریخته شده، ترس آور

2- مناح: ناله و فریاد بر میت (مفعول دوم اورثی)

3- نوب، جمع نائبه: پیش آمد بد

4- ویح، در مقام ترحم و تفجع بکار می‌رود و گاهی در مقام مدح و تعجب می‌آید

5- غرة: سفید رویان (شهادای کربلا)

6- ضمیر اقولها بقرینه مقام بمرثیه یا اشعار راجع است (صراح: خالص

أَوْحَشْتُمْ الْحَجَرَ وَالْمَسَاعِي * * * أَنْتُمْ الْفَقْرَ وَالْبَطْحَا (1)

أَوْحَشْتُمْ الذِّكْرَ وَالْمَثَانِي * * * وَالسُّورَ التَّزَلُّ الْفَصَاحَا (2)

و نیز او راست :

لَمْ أَسَّ يَوْمًا لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ تَوَى * * * بِالطَّفِّ مَسْلُوبُ الرَّدَاءِ خَلِيعًا (3)

ظَمَانَ مِنْ مَاءِ الْفَرَاتِ مُعْطَشًا * * * رِيَانَ مِنْ غُصْصِ الْخُتُوفِ نَقِيعًا (4)

يَرْنُو إِلَى مَاءِ الْفَرَاتِ بِطَرْفِهِ * * * فَيَرَاهُ عَنْهُ مُحْرِمًا مَمْنُوعًا (5)

این مرثیه را زاهي شاعر انشاء نموده:

أَعَاتِبُ عَيْنِي إِذَا أَقْصَرْتَ * * * وَأُفْنِي دُمُوعِي إِذَا مَا جَرْتَ (6)

لِذِكْرَاكُمْ يَا بَنِي الْمُصْطَفِيِّ * * * دُمُوعِي عَلَيَّ الْخَدُّ قَدْ سَطَرْتَ (7)

لَكُمْ وَعَلَيْكُمْ جَفَّتْ غَمَضُهَا * * * جَفَوْنِي عَنِ النَّوْمِ وَإِسْتَشَعَرْتُ (8)

أَمْثَلُ أَجْسَادِكُمْ بِالْعِرَاقِ * * * وَفِيهَا الْأَسِنَّةُ قَدْ كُسِرَتْ

ص: 190

1- حجر ، جمع حجره : خانه ، اتاق مساعی : جمع مسمی : مسلك ، راهی که پیموده بطاح ، جمع بطحاء : ریگزار

2- فصاح : فصیح

3- خلیع : برهنه

4- ریان : سیر آب نقیع : چاه پر آب

5- یرنو : نگاهش را ادامه میداد

6- اقصرت : کوتاهی ورزد (در گریه کردن)

7- سطرت : خط کشیده شده (یعنی پی در پی و مرتب است)

8- بخاطر شما و بر مصائب شما دیده ام از چسبانیدن پلکهای خود و از خواب دوری می کند و اندوه را در دل گرفته است

أَمْثَلَكُمْ فِي عُرَاضِ الطَّفُوفِ *** بُدُورًا تُكْسَفُ إِذَا أَقْمَرَتْ (1)

عُدَّتْ أَرْضُ يَثْرَبَ مِنْ جَمْعِكُمْ *** كَخَطِّ الصَّحِيفَةِ إِذَا أَقْفَرَتْ

وَأَصْحَى بِكُمْ كَرْبَلَاءَ مُغْرِبًا *** كَزَهْرِ التُّجُومِ إِذَا غَوَّرَتْ

كَأَنِّي بَرِيئٌ حَوْلَ الْحُسَيْنِ *** وَمِنْهَا الذَّوَائِبُ قَدْ نُشِرَتْ (2)

تَمَرَّغَ فِي نَحْرِهِ شَعْرَهَا *** وَتَبَدَّى مِنَ الْوَجْدِ مَا أَصْمَرَتْ (3)

وَفَاطِمَةَ عَقَلَهَا طَائِرٍ *** إِذَا السَّوْطُ فِي جَنْبِهَا أَبْصَرَتْ (4)

وَلِلْسَبْطِ فَوْقَ الثَّرِيِّ شَيْبُهُ *** يَقِيضُ دَمَ النَّحْرِ قَدْ غَفَّرَتْ (5)

وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ أَمَامَ الرَّفَاقِ *** كَغَرَّةِ صُبْحٍ إِذَا أَسْفَرَتْ (6)

و نیز او گفته است:

لَسْتُ أَنْسِي النِّسَاءَ فِي كَرْبَلَاءَ *** وَحُسَيْنٌ ظَامٌ فَرِيدٌ وَحِيدٌ (7)

سَاجِدٌ يَلْتَمُّ الثَّرِيَّ وَعَلَيْهِ *** فَصَبُّ الْهِنْدِ رُكْعٌ وَسُجُودٌ (8)

ص: 191

1- عراض : طرف ، کنار

2- ذوائب : گیسوان

3- تمرغ : در خاک غلطیدن وجد : غم و اندوه

4- فاطمه هنگامی که تازیانه را در کنارش دید، عقلش پرید .

5- ریش نوه پیغمبر بالای خاک با ریزش خون گلو ، خاک اندود است

6- رفاق : رفقاء همسفر اسفر : ظاهر شد صبح

7- زنانرا در کربلا فراموش نمی کنم در حالی که حسین را تشنه و تنها و بی کس میدیدند.

8- یلثم : می بوسد قضب . جمع قضیب : شمشیر بران. رکوع شمشیر اینست که برای رسیدن بآن بدن مطهر خم شده باشد و سجودش

اینست که بر آن بدن وارد شده باشد

يَطْلُبُ الْمَاءَ وَالْفَرَاتُ قَرِيبٌ * * * وَيَرَى الْمَاءَ وَهُوَ عَنْهُ بَعِيدٌ

این شعر را ناشی شاعر انشاء نموده :

مَصَائِبُ نَسْلِ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ * * * نَكَتَ حَسْرَاتُهَا كَيْدَ الرَّسُولِ (1)

أَلَا يَا بَيْ بُدُورُ لَقَيْنَ كَسَفًا * * * وَأَسْلَمَهَا الطُّلُوعُ إِلَى الْأَفُولِ

أَلَا يَا يَوْمَ عَاشُورَا رَمَانِي * * * مُصَابِي مِنْكَ بِالْدَاءِ الدَّخِيلِ (2)

كَأَنِّي بِابْنِ فَاطِمَةَ جَدِيلاً * * * يُلَاقِي التُّرْبَ بِالْوَجْهِ الْجَمِيلِ

صَرِيحاً ظَلَّ فَوْقَ الْأَرْضِ أَرْضاً * * * فَوَا أَسْفَاً عَلَى الْجِسْمِ النَّحِيلِ (3)

يَخْرُنَ فِي الشَّرَى قَدًّا وَنَحْرًا * * * عَلَى الْحَصْبَاءِ بِالْخَدِّ التَّلِيلِ (4)

أَعَادِيهِ تَوَطَّأَهُ وَ لَكِنْ * * * تَخَطَّاهُ الْعِتَاقُ مِنَ الْخِيُولِ (5)

وَقَدْ قَطَعَ الْعُدَاةُ الرَّأْسَ مِنْهُ * * * وَعَلَّوْهُ عَلَى رُمْحٍ طَوِيلِ

وَقَدْ بَرَزَ النِّسَاءُ مُهْتَكَاتٍ * * * يُجَزِّزْنَ الشُّعُورَ مِنَ الْأُصُولِ (6)

ص: 192

1- نکایت : جراحت زدن

2- دخیل : مرضی که با عمیق بدن داخل شود

3- یجرن ، نرم می شود حصباء : ریک تلیل ، گردن

4- گویا مقصود شاعر در مصرع اول اینستکه: زیر سم اسبها نرم شد و جزء زمین گردید نحیل : لاغر

5- توطاء : لگد کوب می کردند عتاق : اسبهای نیکو

6- یجززن : میبیدند ، می کنند

فَطَوْرًا يَلْتَثِمْنَ بَنِي عَلِيٍّ *** وَ طَوْرًا يَلْتَثِمْنَ بَنِي عَقِيلٍ (1)

و فَاطِمَةَ الصَّغِيرَةَ بَعْدَ عَزِّ *** كَسَاهَا الْحُزْنَ أَثَوَابَ الدَّلِيلِ

تُنَادِي جَدَّهَا يَا جَدُّ إِنَّا *** طَلَبْنَا بَعْدَ فَقْدِكَ بِالذُّحُولِ (2)

سید مرتضی - رضی الله عنه - فرماید :

إِنَّ يَوْمَ اللَّطْفِ يَوْمٌ *** كَانَ لِلدِّينِ عَصِيْبًا (3)

لَمْ يَدْعُ لِلْقَلْبِ مِنِّي *** فِي الْمَسْرَاتِ نَصِيْبًا

لَعَنَ اللَّهُ رِجَالًا *** أْتَرَعُوا الدُّنْيَا غُصُوبًا (4) هنگام ناتوانی تسلیم شدند و چون توانا شدند ، جنگها بر پا کردند (5) اوتار ؛ جمع وتر (چو
حبر) : کینه . حوب : گناه و هلاکت (6) لاتوسی : مداوا نمی شود . جبر : شکسته بندی کردن استخوان (7) یا اسیریکه با نیزه ها رانده میشد
و با کشته ای که خاک آلود بود

1- یلتثمن : می بوسیدند

2- ذحول : خونخواهی

3- عصیب: شدید و سخت

4- خدا لعنت کند مردانی را که دنیا را پر از غصب کردند سَلَّمُوا عَجْزًا فَلَمَّا *** قَدَّرُوا شَتَّى الْحُرُوبَا

5- طَلَبُوا أوتار بَدْرٍ *** عِنْدَنَا ظُلْمًا وَ حُوبًا

6- و هم اوراست : لَقَدْ كُسِرَتْ لِلدِّينِ فِي يَوْمِ كَرْبَلَا كَسَائِرِ لَا تُوسَى وَ لَا هِيَ تُجَبِّرُ

7- فإِذَا سَبَى بِالرِّمَاحِ مَسُوقٌ وَ إِذَا قَتِيلٌ بِالتُّرَابِ مُعَفَّرٌ

وَ جَرَحَى كَمَا اخْتَارَتْ رِمَاحَ وَأَنْصَلَ

وَ صَرَغَى كَمَا شَاءَتْ ضَبَاعٌ وَ أَنْسَرُ(1)

و نیز در مناقب مسطور است:

تَبِيْتُ النِّشَاوَى مِنْ أُمَّيَّةَ نَوْمًا *** وَ بِالطَّفِّ قَتَلَى مَا يَنَامُ حَمِيمَهَا(2)

وَ مَا قَتَلَ الْإِسْلَامَ إِلَّا عَصَابَةٌ *** تَأْمُرُ نَوَكَاهَا وَ نَامَ زَعِيمَهَا(3)

فَأُصْحَتْ فَنَاءَ الدِّينِ فِي كَفِّ ظَالِمٍ *** إِذَا إِعْجَجَ مِنْهَا جَانِبٌ لَا يُقِيمَهَا

در جلد هفدهم عوالم مسطور است :

وَ أَخَجَلَتْ الْإِسْلَامَ مِنْ أَضْدَادِهِ *** ظَفَرُوا لَهُ بِمَعَايِبِ وَ مَعَايِرِ(4)

آل الْعَزِيزِ يُعْظَمُونَ حِمَارُهُ *** وَ يَرُونَ فَوْزًا كُلَّهُمْ لِلْحَافِرِ(5)

وَ سُيُوفُكُمْ بِدَمِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ *** مَخْضُوبَةٌ لِرِضَا يَزِيدَ الْفَاجِرِ

و بدینگونه نیز قرائت کرده اند :

وَ أَخَجَلَةَ الْإِسْلَامَ مِنْ أَضْدَادِهِ *** ظَفَرُوا لَهُ بِمَعَايِبِ وَ مَعَايِرِ

رَأْسِ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيهِ *** يُهْدَى جِهَارًا لِلشَّقِيِّ الْفَاجِرِ

ص: 194

1- زخم‌دارانیکه نیزه‌ها و پیکانها هر گونه خواستند (در آنها فرو رفتند) و کشتگانیکه گفتارها و کرسها هر گونه می خواستند (با آنها رفتار می کردند)

2- نشاوی، جمع نشوی: آدم مست

3- تامر: حکمفرمائی کرد. نوکی مردمان احمق

4- وای بر شرمساری دین اسلام در برابر ادیان مخالف خود که آنها بعیبها و سرزنشها برای اسلام دست یافتند

5- حافر: سم چار پا

از منتخب طریحی این اشعار از محمود طریحی نقل شده :

هُجُوعِي وَ تَلْدَاذِي عَلَى مَحْرَمٍ *** إِذَا أَهْلَ فِي دُورِ الشُّهُورِ مُحْرَمٍ (1)

أُجِدُّ حُرْنَا لَا يَزَالُ مُجَدِّدًا *** وَلِي مَدْمَعِ هَامِ هَمُولٍ مُجَسِّمٍ (2)

وَ أَبِكِي عَلَى الْأَطْهَارِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** وَ مَا ظَنِرْتُ أَيْدِي أَوْلَى الْبَغْيِ مِنْهُمْ

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى هُمُ الْمُعْدِنِ النَّقَى *** هُمُ السَّرْفِ السَّامِي نُورُ الْهَدْيِ هُمُ (3)

هُمُ الْعِرْتَةِ الدَّاعِي إِلَى الرُّشْدِ حُبُّهُمْ *** يُنْبِتُنَا فِيهِ الْكِتَابُ الْمُعْظَمُ

بِهِمْ نَطَقْتُ مَدْحًا مِنَ اللَّهِ هَلْ أَتَى *** وَ طه وَ يس وَ عَمَّ وَ مَرِيَمَ

وَ جَدَّهُمُ الْهَادِي النَّبِيُّ وَ أُمَّهُمْ *** بَتُولُ وَ مَوْلَانَا عَلَى أَبُوهُمْ

يَعِزُّ عَلَى الْمُخْتَارِ وَ الطُّهْرَ حَيْدَرٍ *** وَ فَاطِمَةَ بِالطَّفِ زُرَّ مُعْظَمُ (4)

وَ قَدْ سَارَ بِالرَّهْطِ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ *** لَكُنْتُ مِنَ الطَّاغِينَ بِالْخُدَعِ تَقَدَّمَ (5)

إِلَى أَنْ أَتَى أَرْضَ الطُّفُوفِ بِأَهْلِهِ *** فَلَمْ يَنْبِعْ مَهْرٌ وَ لَمْ يُجْرُ مَنْسَمُ (6)

فَقَالَ فَمَا هَذِي الْبِقَاعِ الَّتِي بِهَا *** وَ قَفْنَ الْخَيُْولِ السَّابِقَاتِ فَأَعْلَمُ

فَقَالُوا تُسَمِّي نِينَوِي قَالَ أَوْضِحُوا *** فَقَالُوا تُسَمِّي كَرْبَلَا قَالَ خَيْمُوا (7)

ص: 195

1- هجوع : بخواب رفتن در شب. هل : ظاهر شد ماه

2- هامی : جاری

3- سامی : عالی، بلند

4- يعز : دشوار میآید.

5- کتب: نامه ها . طاغین: سر کشان. رزء: مصیبت

6- مهر : کره اسب . منسم : کنار سم شتر (در اینجا مراد خود شتر است و مصرع ثانی اشاره بحر کت نکردن اسب سید الشهدا علیه

السلام هنگام رسیدن بزمین کربلا است)

7- اوضحو: توضیح دهید. خیموا: چادر زنید

نعم هَذِهِ وَاللَّهِ أَخْبَرَ جَدَّنَا *** بِأَنَّ بِهَا تَسْبِي نِسَانِي وَ تُظْلِمُ

وَفِي هَذِهِ الْأَذَانِ تَهْوِي إِلَيَّ الْشَّرِيَّةُ *** وَ فِي هَذِهِ الْأَطْفَالِ بِالرَّغْمِ تَوْتَمُ (1)

وَفِي هَذِهِ تَبْدُو الْبَنَاتِ حَوَاسِرَا *** وَ تُوجِعُ ضَرْبًا بِالسِّيَاطِ وَ تَشْتَمُ (2)

وَ تَحْرَمُ أَقْرَاطَ وَ تَدْمِي أَسَاوِرَ وَ تُسَلِّبُ خَمْرَ وَ الْخَلَاحِلِ تَقْصَمُ (3)

وَ تُسْتَعْطِفُ النَّسْوَانَ آلِ أُمِيَّةٍ *** فَلَمْ تَرَ مِنْ يَحْنُو عَلَيْهَا وَ يَرْحَمُ (4)

وَ سَارَ ابْنِ سَعْدٍ وَ اللَّعِينِ حَوْلِي *** وَ شِمْرٍ وَ طَمِّ الْأَرْضِ جَيْشِ عَرْمَرَمِ (5)

فَلَمَّا أَحَاطُوا بِالْحُسَيْنِ تَنَادَبُوا *** وَ أَكْنَفُهُمْ لَيْلٌ مِنَ الْكُفْرِ مُظْلِمٌ (6)

وَ أَقْبَلْتُ الْأَعْدَاءَ مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ *** عَلَى الظُّلْمِ وَ اسْتَأْقَتُ إِلَيْهِمْ جَهَنَّمَ

وَ صَالَ إِمَامِي بِالطُّفَافِ مُجَادِلًا *** كَمَا صَالَ بِالْأَعْنَامِ لَيْثٌ غَشْمَشَمٌ (7)

وَ جَالَدَهُمْ بِالْبَيْضِ ضَرْبًا وَ بِالْقَنَا *** طَعَانًا وَ رُويَ الْأَرْضِ بِالْدَمِّ مِنْهُمْ (8)

إِلَى أَنْ فُتُوا أَصْحَابِهِ وَ رَجَالِهِ *** وَ أَصْحَابِي فَرِيدًا لَفَّهُ التُّرْبُ وَ الدَّمُ (9)

فَنَادَى أَلَا لَا نَاصِرُ وَ مُجَاهِدٍ *** يُجَاهِدُ عَنْ آلِ النَّبِيِّ وَ يَغْنَمُ

ص: 196

1- اذقان: زنخها، چانه ها، توتم: بی پدر می شوند

2- توجع: آزرده می شوند. سیاط: تازیانه ها

3- تخرم: بریده و پاره می شود. افراط: گوشواره ها. أساور: دست بندها. خلاخل جمع خلخال. تقصم: شکسته می شود

4- تستعطف: طلب مهربانی میکنند. یحنو: میل میکند و توجه مینماید

5- طم: پر کرد. عرمرم: لشکر بسیار

6- اکناف: احاطه کردن

7- غشمشم: دلاوریکه چیزی او را از تصمیمش بر نمی گرداند

8- روی: سیراب کرد

9- لفه: پیچید و فرا گرفت او را

فَلَمْ يَلِقْ إِلَّا سَمَهْرِيًّا يَجِيهٖ *** وَإِلَّا يَمَانِيًّا بِهٖ الْمَوْتُ يُعْلَمُ

و دَارُوا عَلَيْهِ بِالْقِسِيِّ فَأَرْسَلَتْ *** لِجُثْمَانِهٖ نَبْلٌ (1)

فَأَصْدَفَهُ سَهْمُ الرِّدَى مُشْتَعِبًا *** ثُلَاثًا تَلَقَّاهَا الْوَرِيدُ الْمُكْرَمُ

فَجَدَّ لَهُ الْأَرْضُ مُلْقَى عَلَى الثَّرَى *** طَرِيحًا لَهُ الذَّارِي شَرَابٍ وَ مَطْعَمٌ (2)

فَقَامَ إِلَيْهِ الشُّمْرِ يَسْعَى وَقَدْ جَثَى *** عَلَى صَدْرِهِ وَ الشُّمْرِ رِجْسٌ مَزْتَمٌ (3)

و أَقْبَلَ مَهْرَ السَّبْطِ نَحْوَ خِيَامِهٖ *** يَحْمَحُمُ عَرِيَانًا وَيَنْعَى وَيَلْطَمُ

فَلَمَّا رَأَى الْطَاهِرَاتُ خَرَجْنَ فِي *** أَذَلَّ السَّبَا كُلَّ إِلَيْهِ تَقَدَّمَ

وَ بَادَرْنَ نَحْوَ السَّبْطِ وَ هُوَ مَرْمَلٌ *** يَكْلَمْنِهٖ شَجْوًا وَ لَا يَتَكَلَّمُ

وَ زَيْنَبُ فِي صَدْرِ الْحُسَيْنِ مَرَضًا *** فَصَاحَتْ وَ نَارِ الْحُزْنِ فِي الْقَلْبِ تَضْرَمُ (4)

وَ صَكَّتْ مِنَ الضَّرْبِ الْمَبْرَحِ وَ جَهَّهَا *** فَلَمْ تَرَ صَبْرًا مِنْ جَوَى الثَّكْلِ يَعْصَمُ (5)

نَقُولُ أَخِي قَدْ كُنْتَ سُورًا لَشِمْلِنَا *** فَيَا سُورِنَا لَمْ أَنْتَ فِينَا مَهْدَمٌ (6)

أَخِي يَا أَخِي قَدْ كُنْتُ كَنْزًا لِفَقْرِنَا *** فَهَذَا أَنْتَ فِي أَيْدِي الْعِدِيِّ تَنْقَسِمُ

ص: 197

1- در چاپهای سنگی هم مصرع ثانی تمام نشده و سفید است

2- ذاری: بادیکه خاکرا حرکت می دهد

3- جثا: بزانو نشست. مز نم: حرام زاده با کسی که خود را بقومی چسبانیده

4- مرضض: ریزه ریزه. تضرم: شعله ور می شود

5- تبریح بزحمت انداختن و آزار دادن سخت. جوی: شدت اندوه

6- سور: دیواری که دور بلد میکشند (یعنی چنانکه دیوار حافظ جمعیت شهر و گرد آورنده آنها است، توهم حافظ و گردآورنده جمعیت

ما بودی و اکنون که ساقط شدی، جمعیت ما پراکنده گشت و دشمن بغارت ما پرداخت)

أخى يا أخى قَدْ كُنْتَ كَهْفًا لِعَزَّنَا *** أَلَمْ تُرِنَا بِالذَّلِّ نَسْبِي وَنُشْتَمَّ

أخى هَذِهِ النَّسْوَانُ بَعْدَكَ ضَيْع *** أَخِي هَذِهِ الْأَطْفَالُ بَعْدَكَ يُوتَمُّ (1)

أخى زَوَّدَ الْأَطْفَالَ مِنْكَ يَارِبَةَ *** فَلَيْسَ سِوَى الْبَارِي وَ إِيَّاكَ يَرْحَمُ

أخى زَوَّدَ الْوَلَهَى سَكِينَةَ نَظْرَةَ *** فَمُهَجَّتْهَا حَرَى وَ عَبَّرَتْهَا دَمٌ (2)

أخى تَهْتَوِي التَّقْبِيلَ مِنْكَ سَكِينَةَ *** وَ حُمْرُ لَهَا بِالسَّوْطِ صَرْبًا يُؤْلَمُ (3)

أخى فَاطِمُ الصُّغْرَى تُحِبُّ التَّعَابَةَ *** وَ حَطَّتْ هَذَا قَلْبَهَا فِيكَ مُغْرَمٌ (4)

أخى بِنْتِكَ الْأُخْرَى رُقِيَّةٌ ضَمَّهَا *** إِلَيْكَ فَأَخْشَاهَا مِنَ الْوَجْدِ تُضْرَمُ

تَقُولُ هَلُمَّ يَا سَكِينَةَ نَرْتَمِي *** عَلَى وَالِدِي دَعْنَا مِنَ الْمَوْتِ نُسَلِّمُ (5)

وَ إِلَّا تَقَوْمِي وَ دَعِيهِ فَإِنَّهُ *** يَرُومُ ارْتِحَالًا بَعْدَهُ لَيْسَ يَقْدِمُ

وَ لَمْ أَنْسَ وَجْدًا أَمْ كَلْتُمُ تَشْتَكِي *** إِلَى جَدِّهَا يَا جَدُّ لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ

أَيَا جَدُّ هَلْ تَنْظُرُ حَسِينًا مَرْمَلًا *** لِأَضْلَعَهُ خَيْلَ الْعُدَاةِ تَحْطَمُ (6)

وَ هَلْ تَنْظُرُ السَّجَّادِ بِالْقَيْدِ مَوْثِقًا *** يَضْرِبُهُ التَّكْيِيلُ سَحْبًا وَ يُشْتَمُّ (7)

أَيَا جَدُّنَا سَاقُوا عَلَيَا مُكْبَلًا *** لِيَنْظُرَهُ الطَّاعِي يَزِيدُ الْمُرْتَمُّ (8)

ص: 198

1- ضييع، جمع ضائع : تلف شده

2- مهجة : خون دل، جان

3- تقبيل: بوسیدن. سوط : تازیانه

4- التعاب: بازی کردن، سرگرم نمودن

5- هلم، اسم فعل امر است بمعنی بیا (و مفرد و جمع و مذکر و مؤنث آن بلغت افصح مساویست ولی اکثر عرب ضمائر را بآن ملحق میکنند)

6- حطم: شکستن

7- موثق: محکم. تکیل: عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن

8- مکبل: یزنجیر بسته

أَيَا جَدَّنَا رَأْسِ الْحُسَيْنِ يَفْلَهُ *** سِنَانٍ سِنَانٍ بِالْقَنَاةِ مُحَكَّمٍ (1)

فِيَا لَكَ مَقْتُولًا أُصِيبَ بِقَتْلِهِ *** مَلَانِكَةَ الرَّحْمَنِ وَالْجِنَّ مَعَهُمْ

وَيَا لَكَ مِنْ رِزْوَانٍ عَظِيمٍ إِذَابَهُ *** تَقَاسُ الرِّزَايَا كُلُّهَا فَهُوَ أَعْظَمُ

وَيَا لَكَ مِنْ يَوْمٍ مَهُولٍ تَزَلَّزَلَتْ *** لَهُ الْأَرْضُ وَالْأَطْيَارُ بِالْجَوْ حَوْمٍ (2)

وَيَا لَكَ مِنْ حُزْنٍ كَأَنَّ مَذَاقَهُ *** عَلَى شِيعَةِ الْمُخْتَارِ صَبْرٍ وَعَلَقَمٍ (3)

أَتَسْبِي كَرِيمَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَى النَّضَا *** وَيَكْنِفُ نَسْوَانَ الْعُلُوجِ الْمُخِيمِ (4)

أَلَا لَعْنَةَ الرَّحْمَنِ آلِ أُمِّيَّةٍ *** وَأَشْيَاخَهُمْ مَعَ مَنْ تَنَاسَلَ مِنْهُمْ

وَأَتْبَاعَهُمْ وَالتَّابِعِينَ لِقَوْلِهِمْ *** وَمَنْ لَهُمْ بِالْقَلْبِ يَهُوِي وَيَرْحَمُ

فِيَا عِثْرَةَ الْهَادِي خُذُوهَا بِمُدْحَكَمٍ *** خَدَلَجَةٌ كَالدَّرِّ حِينَ يُنْظَمُ (5)

عَلَى كُلِّ بَيْتٍ لِلْمَدِيحِ يَتِيمَةٍ *** بِأَسْمَاعٍ مِنْ يَهُوِيكُمْ تَنْقَسَمُ (6) يَهُوِيكُمْ: دُوسْت دَارْد شَمَا رَا

تَزَفَّ إِلَيْكُمْ كُلَّ عَشْرِ مُحْرَمٍ *** يَتُوقُ إِلَيْهَا الشَّاعِرُ الْمُتَرَنِّمُ (7)

مَدِيحًا لِمَحْمُودِ الطَّرِيحِيِّ عَبْدِكُمْ *** لَهُ بِأَعَادِيكُمْ مِنَ اللَّعْنِ أَسْهَمُ

مُؤَالَى مَوَالِيكُمْ مُعَادَى عَدُوِّكُمْ *** مَوَدَّتِهِ فِي حُبِّكُمْ لَا تَكْتُمُ

ص: 199

1- سنان (بکسر سین): پیکان نیزه. و بفتح آن مراد سنان بن انس است

2- حوم، جمع حائم: دور زننده، تشنه

3- صبر و علقم: دو چیز است بسیار تلخ

4- نضو: برهنه کردن، لاغر ساختن. علوج، جمع علج (چو حبر): کافر

5- خدلجة: زن سطر بازو و ساق

6-

7- يتوق: مشتاق میشود

بِهَا يَرْتَجَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَرْبَةً *** مِنَ الْحَوْضِ يَا أَهْلَ الشَّفَاعَةِ مِنْكُمْ

خَذُوا لِي وَآبَائِي وَآمِي وَوَالِدِي *** وَوَلَدِي أَمَانًا مِنْ أذى النَّارِ فَأَرْحَمُوا

وَرَهْطِي وَإِخْوَانِي وَقَارِبِينَ مِدْحَتِي *** وَاسْتَمِعِيهَا وَاعْطِفُوا وَتَكْرُمُوا (1)

وَفِي الْخُلْدِ نَزْجُو تَدْخُلُونَا بِجَاهِكُمْ *** فَلَيْسَ لَنَا إِلَّا النَّبِيُّ وَأَنْتُمْ

صَلَاةً وَتَسْلِيمًا مَسَاءً وَبَكْرَةً *** مِنَ اللَّهِ عَدَّ الذَّرَّ تَتْرَى عَلَيْكُمْ (2)

وَنِيْزِ دَرٍ مِّنْتَخَبِ طَرِيحِي اَيْنَ قَصِيْدِهِ اَزْ خَلِيْعِي مَسْطُوْرٍ اَسْتُ :

جُفُونٍ لَا تَمَلُّ مِنَ الْهَمُولِ *** وَجِسْمٍ لَا يُفَكُّ مِنَ النُّحُولِ (3)

وَقَلْبٍ لَا يُعِيْقُ مِنَ الرَّزَايَا *** لِتَذَكَارِ الْقَتِيْلِ بْنِ الْقَتِيْلِ (4)

قَتِيْلٍ أَوْرَثَ الْمُخْتَارِ حُزْنَاً *** وَأَذكى النَّارِ فِي قَلْبِ الْبَتُوْلِ (5)

قَتِيْلٍ وَهُوَ يَسْرِي وَالْمَنَايَا *** أَمَامَ الرَّكْبِ يَسْرِي بِالْحَمُولِ (6)

قَتِيْلٌ بِالطَّفُوفِ أَطَالَ نُوحِي *** وَأَسْلَمْنِي اَلِيَّ الْحُزْنِ الطَّوْبِلِ

بِنَفْسِي وَهُوَ يَسْرِي مُسْتَدِلًّا *** وَضُوءٍ سَنَاءَهُ هَدْيُ الدَّلِيْلِ (7)

يَقُوْلُ اَلَا اٰخِرُوْنِي مَا اَسْمُ اَرْضِي *** اَرَانِي كَارِهًا فِيْهَا نَزُوْلِي

اَيْنُوْنَا مَا اَسْمُهَا الْمَشْهُوْرُ عَنَّا *** فَقَالُوْا كَرَبَلَا يَا اِبْنَ الْبَتُوْلِ

ص: 200

1- رهط: قوم و قبيله مرد

2- بكرة: بامداد. تتری (در اصل و تری بوده است): آمدن یکی پس از دیگری قال الله تعالى: (أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى)

3- نحول: لاغری

4- افاقة: بهبودی یافتن از بیماری

5- مراد از (المختار) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. اذکی: شعله ور ساخت

6- حمول: هودج و کجاوه

7- سناء (سنی): رفعت، روشنی

فَقَالَ هِيَ الْبَلَاءُ وَ فِي ثَرَاهَا *** تَرِيحُ دِمَاؤُنَا أَيَدِي السَّفُولِ

بِهَا تَضْحَى أَعَزَّتْنَا أَسَارَى *** يَلُوحُ عَلَيْهِمْ كَرْبُ الدَّلِيلِ (1)

بِهَا تُسَبِّى كِرَائِمَنَا وَ فِيهَا *** يَتَامَانَا تَعَثُّ بِالذُّيُولِ

الَّتِي الرَّحْمَنُ أَسْتَعْدَى وَ أَشْكُو *** عَلَى عَصَبٍ رَمُونِي بِالذُّحُولِ (2)

أَضَاعُوا عَهْدَ جَدِّي عَنْ قَرِيبٍ *** وَ سَاقُونِي إِلَى الْوَرْدِ الْوَبِيلِ (3)

أَلَا حُطُّوا رِحَالَكُمْ وَ قِيلُوا *** فَلَيْسَ مِنَ الْمُئْتِيَةِ مِنْ مَقِيلٍ (4)

وَ مَنْ رَامَ النَّجَاةَ وَ حَادَّ عَنِّي *** الَّتِي الدُّنْيَا فِيهَا دَعَتْ الْجَلِيلُ (5)

فَقَالُوا مَا لَنَا فِيهَا خُلُودٍ *** وَ لَيْسَ مَتَاعَهَا غَيْرَ الْقَلِيلِ

وَ كَيْفَ يَلْدُ بَعْدَكَ طَيْبُ عَيْشٍ *** لِأَرْبَابِ الْبَصَائِرِ وَ الْعُقُولِ

أَمَا وَ أَيْبِكَ لَا نَلُوى وَ ظِلُّ *** السَّيُوفِ مُظَلَّةُ الظِّلِّ الظَّلِيلِ (6)

فَمَرَّ إِلَى الْمُضَارِبِ غَيْرِ وَانٍ *** بِقَلْبٍ عَاطِفٍ بِرِّ وَصُولِ (7)

وَ نَادَى زَيْنَبَ يَا أُخْتُ قَوْمِي *** الَّتِي التَّوْدِيْعُ مِنْ قَبْلِ الرَّحِيلِ

ص: 201

1- يلوح : ظاهر میشود

2- استعدى : یاری خواست. عصب، جمیع عصبه: جماعت، گروه

3- و بیل: نا گوار

4- قیلوا: بخوابید و استراحت کنید. مقیل؛ اسم فاعل از مصدر اقاله بمعنی فسخ عقد و بر هم زدن معامله است و معنی مجازی آن در

اینجا واضحست

5- حود و حید، هر دو بمعنی رو گردانیدن. دعة (از ماده ودع) : زندگی خوش و راحت

6- و أیبك، سوگند است. لائلوی: بر نمیگردیم. مظلة : سایبان

7- وانی: سست و ضعیف

وَأُصِيبُكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ إِنَّا *** فُقَيْلٌ مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْقَبِيلِ (1)

عَلَيْكَ بِطَاعَةِ السَّجَادِ بَعْدِي *** مُحِلُّ الذِّكْرِ وَالْعِلْمِ الْجَزِيلِ (2)

وَأَنْ نُودِيَ بِقَتْلِ أَخِيكَ بَيْنَ *** الْوَرَى فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ

وَقَوْلِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنِّي *** رَزِيَّتْ فَإِنَّهُ خَيْرُ السَّبِيلِ

وَ لَطَمَ الْخَدَّ يُقْبِحُ بِالْمَوَالِي *** وَ شَقَّ الْجَنْبَ يُزْرِي بِالْأَصِيلِ (3)

وَ مَرَّ مُشْمَرًا لِلْحَرْبِ يَسْطُو *** عَلَى الْأَبْطَالِ بِالسَّيْفِ الصَّقِيلِ (4)

فَلَمَّا أَثَخَنُوهُ وَ خِرَّ مُلْقَى *** وَ رَاحَ الْمَهْرُ يُعْلِنُ بِالصَّهِيلِ (5)

بَرَزْنَا الطَّاهِرَاتُ مَهْتَكَاتُ *** حَيَارَى لَا يَقْفَنَنَّ مِنَ الْعَوِيلِ (6)

وَ نَادَتْ رَيْبَ لِمَا رَأَتْهُ *** يَجُودُ بِنَفْسِهِ تَحْتَ الْخِيُولِ

أَخِي هَلْ لِّلسَبَايَا مِنْ وُلِيِّ *** أَخِي هَلْ لِّلْيَتَامَى مِنْ كَفِيلِ

وَ خَرَّتْ فَوْقَهُ تَلْقَى دِمَاهُ *** بِرَاحَتِهَا عَلَى الْخَدِّ الْأَسِيلِ (7)

وَ تَدْعُو أُمَّهَا الزَّهْرَاءَ تَطْفِي *** بِسَحِّ دُمُوعِهَا حُرَّ الْغَلِيلِ (8)

أَلَا يَا أُمَّ قَوْمِي وَ اسْعِدِينِي *** عَلَى نَكْبَاتِ دَهْرِي وَ انْدِينِي لِي (9)

ص: 202

1- قبيل: جماعت

2- جزيل: بسبار

3- يزرى: معيوب ميكند

4- مشمر: با شتاب ، مهيا و آماده

5- اثخنوا: غلبه كردند و جراحت بسيار وارد ساختند . صهيل: شيهه اسبها

6- حيارى (بفتح وضم حاء) جمع حيران و حيرى : سرگردان

7- راحة: كف دست

8- سح: ريختن آب

9- نكبات: مصيبات

فَقَالَ هِيَ الْبَلَاءُ وَفِي ثَرَاهِهَا *** تَرِيْق دِمَانْنَا أَيَدِي السَّفُول

بِهَا تَضْحَى أَعَزَّتْنَا أَسَارِي *** يَلُوح عَلَيْنَهُمْ كَرْبُ الذَّلِيلِ (1)

بِهَا تُسْبِي كِرَائِمْنَا وَفِيهَا *** يَتَامَانَا تَعْتُرُ بِالذُّيُول

إِلَى الرَّحْمَنِ أَسْتَعْدِي وَأَشْكُو *** عَلَى عَصَبٍ رَمُونِي بِالذُّحُولِ (2)

أَضَاعُوا عَهْدَ جَدِّي عَنْ قَرِيبٍ *** وَسَاقُونِي إِلَى الْوَرْدِ الْوَبِيلِ (3)

أَلَا حُطُّوا رِحَالَكُمْ وَقِيلُوا *** فَلَيْسَ مِنَ الْمُؤْنِيَةِ مِنْ مَقِيلِ (4)

وَمَنْ رَامَ النَّجَاةَ وَحَادَّ عَنِي *** إِلَى الدُّنْيَا فَمَنِّي دَعَا الْجَلِيلِ (5)

فَقَالُوا مَا لَنَا فِيهَا خُلُودٌ *** وَ لَيْسَ مَتَاعَهَا غَيْرَ الْقَلِيلِ

وَ كَيْفَ يَلْدُ بَعْدَكَ طَيْبُ عَيْشٍ *** لِأَرْبَابِ الْبَصَائِرِ وَالْعُقُولِ

أَمَا وَ أَيْبِكَ لَا نَلُوي وَ ظِلُّ *** السِّيُوفِ مُظَلَّةُ الظُّلِّ الْظَلِيلِ (6)

فَمَرَّ إِلَى الْمُضَارِبِ غَيْرِ وَإِنْ *** بِقَلْبِ عَاطِفٍ بَرٍّ وَصُولِ (7)

وَ نَادَى زَيْنَبَ يَا أُخْتُ قَوْمِي *** إِلَى التَّوْدِيْعِ مِنْ قِبَلِ الرَّحِيلِ

ص: 203

1- يلوح : ظاهر ميشود

2- استعدى : يارى خواست. عصب، جمع عصبه: جماعت، گروه

3- وبيل: ناگوار

4- قیلوا: بخواید و استراحت کنید. مقیل، اسم فاعل از مصدر اقاله بمعنی فسخ عقد و برهم زدن معامله است و معنی مجازی آن در اینجا واضحست

5- حود و حید، هر دو بمعنی رو گردانیدن. دعة (از ماده ودع) : زندگی خوش و راحت

6- و أيبك، سوگند است. لانلوی: بر نمیگردیم. مظلة : سایبان

7- وانی: سست و ضعیف

يُوالِيكُمْ وَيَبْرءُ مِنْ عِدَاكُمْ *** ولا يصغي الَى عدل العذول (1)

ينوح عَلَيْكُمْ مَا دَامَ حيا *** ويكيكم وَمَا هُوَ بالملول

لقد بَلَغَ الْمُنَى عِبْدِ عطفتم *** عليه وَفَارَ مِنْكُمْ بِالْقَبُولِ

این قصیده مرثیه را طریحی از مفلح نگاشته :

أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا غُرُورٌ وَباطل *** و ما رَاغِبٍ عَنْهَا مِنَ النَّاسِ عاقل

زَخَارِفُهَا لِلْجَاهِلِينَ مَصَانِدٌ *** لها شِرْكٌ مَنْصُوبَةٌ وَحِبَانِل (2)

و ما هِيَ إِلَّا حَيَّةٌ لَأَن لَمَسَهَا *** و لا مَسَهَا الْمَغْرُورُ وَ السُّمُّ قاتل

و لا خَيْرَها بِيَقَى وَ لا بُؤْسٍ دائما *** و لا يَبِيقُ إِلَّا أَجْرَ ما أَنْتَ فاعِلُ

وَ صَاحِبُهَا كالضيف حَلَّ بِمَنْزِلٍ *** اذا ما انْقَضَتْ أوطاره فَهُوَ راحل (3)

وَ آمالنا فِيهَا طَوَالَ بَعِيدَةٌ *** وَ آجالنا فِيهَا لَيَالٍ قلائل (4)

فكم وَاثِقٍ فِيهَا أَتاهُ نكالها *** بياتا أَتاهُ أَوْ أَتَى وَ هُوَ غافل

وَ كم سَلَبَتْ اسحارها الْمَرْءَ بَغْتَهُ *** مُجَلَّلَةٌ فَاسْتَرَجَعَتْها الاصائِلُ (5)

وَ تَبَّ لِدُنْيَا لا يُنَالُ نعيمها *** لفضل وللمفضول فِيها الْفَضائِلُ

ص: 204

1- عدل: ملامت و سرزنش

2- زخارف، جمع زخرف (چوبر تن): طلا، ظاهر آراسته. مصاند، جمع مصيدة و حبانل، جمع حباله (بکسر حاء) و شرک، هر سه

لغت بمعنی دام و تله است

3- اوطار، جمع وطر: نیاز و حاجت

4- قلائل، جمع قلیله: اندک

5- بغتة: ناگهان. اصائل، جمع اصیل: هنگام عصر

- تَرَى هَلْ أَنْتَ عَالِمَةٌ بَأْنَا *** نَجْرَرُ بِالْحَزُونِ وَبِالسَّهُولِ (1)
- و هَلْ أَخْبَرْتُ بِالسَّجَادِ أَضْحَى *** مَعَ الْأَعْدَاءِ فِي قَيْدٍ ثَقِيلِ
- عَلِيلاً يَشْتَكِي مَرَضاً وَأَسْرًا *** فَوَا أَسْفَاءَ عَلَيَّ الْعَانِي الْعَلِيلِ (2)
- و تَدْعُو السَّبْطِ وَهُوَ لَقِيَ رَمِيلِ *** يَلَاحِظُهَا بِنَاظِرِهِ الْكَلِيلِ (3)
- فَيَا لِلَّهِ مِنْ نُوبٍ رَمْتَنَا *** بِأَسْهَمِهَا وَ مَنْ خَطَبَ جَلِيلِ (4)
- أَيَحْمِلُ رَأْسَ مَوْلَى النَّاسِ طَرَا *** إِلَى الْأَمْصَارِ فِي رُمْحِ طَوِيلِ
- و تَهْدِي الطَّاهِرَاتُ إِلَيَّ يَزِيدُ *** سَبَايَا بِالْمَدَلَّةِ وَالْخُمُولِ
- أَلَا يَا ابْنَ النَّبِيِّ وَ مَنْ هَدَانِي *** بِحَبِّكُمْ إِلَيَّ نَهَجَ السَّبِيلِ
- مُصَابِكُ يَا قَتِيلَ الطُّفِّ أَدْمَى *** جَفُونِي لَا الْبُكَاءَ عَلَيَّ الطَّلُولِ (5)
- و بَعْدِي عَنْ مَزَارِ ثِرَاكِ أَضْنَى *** فَوَادِي لَا مُفَارَقَةَ الْخَلِيلِ
- وَأَنْ وَلِيكَ الْخَلْعِي يَرْجُو *** الشَّفَاعَةَ مِنْكَ فِي الْيَوْمِ الْمَهُولِ (6)
- مُحِبُّكُمْ وَ عَارِفُكُمْ يَقِينَا *** بَايْضَاحِ الْمَحَجَّةِ وَ الدَّلِيلِ (7)

ص: 205

-
- 1- حزون: زمينهای درشت. سهول: زمينهای نرم
 - 2- عانى: برنج و بلا افتاده
 - 3- كليل: كند و ضعيف
 - 4- نوب، جمع نوبه (چو كوزه): مصيبت
 - 5- طول و اطلال: آثار مرتفع قريه و شهر
 - 6- مهول: ترسناك
 - 7- محجة: وسط راه

وَلَا نَالَ مِنْهَا ذَوْحَجِي مِنْ مُرَادُهُ *** وَ مَا زَامَ مِنْهَا أَحْمَقٌ وَ هُوَ حَاصِلُ (1)

تَسْوَدُّ عَلَى السَّادَاتِ فِيهَا عَيْدِهَا *** وَ يَتَلَوُ عَلَى الْعَالِينَ فِيهَا الْأَسَافُ (2)

وَ يُتْرَكُ فِيهَا قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ *** وَ لَوْلَاهُمْ مَا قَالَ لِلْحَقِّ قَائِلٍ

وَ لَا قَامَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِيِّ دَعَامَهُ *** وَ لَا دَلَّ لِلشَّرْعِ الشَّرِيفِ دَلَائِلُ (3)

وَ لَا أَفْتَرَقَتْ لِلْمُشْرِكِينَ جَمَاعَةٌ *** وَ لَا اجْتَمَعَتْ لِلْمُسْلِمِينَ قَبَائِلُ

وَ لَا عَرَفَ الْمَعْرُوفِ فِي النَّاسِ عَارِفٍ *** وَ لَا فَعَلَ الْقُرْبَاتِ لِلَّهِ فَاعِلٌ

فَأَمْوَالُهُمْ لِلْوَفَادِينَ غَنِيمَةٌ *** وَ عَلَّمَهُمْ لِلطَّالِبِينَ مَنَاهِلُ (4)

فَابَانَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ سَادَةٌ *** وَ أَبْنَائِهِمْ فِي الْمُسْلِمِينَ أَفْاضِلُ

لَهُمْ خَلَقَ اللَّهُ الرَّمَانَ وَ أَهْلَهُ *** وَ هُمْ عِنْدَهُ لِلسَّائِلِينَ وَ سَائِلُ (5)

يُسَوِّدُ عَلَيْهِمْ حَبْتَرٌ ثُمَّ نَعْتَلُ *** وَ نَعْلُ ابْنِ صَهَاكٍ الْجَمِيعِ أَرَاذِلُ (6)

فَمِنْهُمْ أُجْبِرَ لِلْيَهُودِ مُعَلِّمٌ *** أَبُوهُ دَعَى ضَايِعَ الْأَصْلِ جَاهِلُ (7)

وَ مِنْهُمْ أَبُوهُ جَدُّهُ ثُمَّ خَالَهُ *** وَ عَمَّتْهُ أُمٌّ وَ أُخْتٌ مِمَّاثِلُ

ص: 206

1- ذو حجى: خردمند . مارام: آنچه قصد کند (و ممکن است «ما» را نافیہ دانست)

2- تسود: آقائی و سروری میکند

3- دعام: ستون

4- وفادین: واردین ، مهمانها . مناهل، جمع منهل: آبگاه

5- وسائل، جمع وسیله : سیب تقرب

6- حبتر: روباه ، مرد کوتاه قد . نعتل: کفتار نر، پیر نادان نعل . فاسد النسب. صهاك: نام جد عمر بن خطاب

7- دعی : حرامزاده

- لَهُ أُمَّهَاتُ كُلُّهُنَّ عَوَاهِرُ *** إِذَا عُدَّتَ الْإِنْسَانُ سَبْعَ كَوَامِلٍ (1)
- وَ مِنْهُمْ أَبُوهُ قَالَ عَنْهُ ابْنُ سَائِبٍ *** وَ لَوْعَ بِضَرْبِ الدَّفِّ مَفْعُولٌ فَاعِلٌ (2)
- لَهُ عَاهِرٌ تَرْنِي وَ تَأْتِي بِجَذْرهَا *** إِلَيْهِ وَ ذَلِكَ النَّغْلُ لِلْجَذْرِ آكُلٌ (3)
- وَ نَغْلٌ أَبِي سُفْيَانَ يَرُوى بَانَهُ *** أَبُوهُ تَرُوجُ أُمَّهُ وَ هِيَ حَامِلٌ (4)
- فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا تَلَثَّتْ أَشْهُرٌ *** وَ قَالَتْ هَنِيْدُ نَغْلِبُ وَ هُوَ كَامِلٌ (5)
- فَتَبَا لِدُنْيَا هُوَ لَا يَمْلُوكُهَا *** فَمَا مَلَكُوهَا وَ هِيَ وَ اللَّهُ طَائِلٌ
- وَ مَا هِيَ إِلَّا حَيْفَةٌ هُمْ كِلَابُهَا *** وَ لَا شَكَّ أَنَّ الْكَلْبَ لِلْمَيْتِ آكُلٌ
- فَلَوْ سَاوَتْ الدُّنْيَا جَنَاحَ بَعُوضَةٍ *** لَكَانَ لَهُمْ عَنْهَا مِنَ اللَّهِ حَائِلٌ (6)
- وَ لَكَتَبَّهَا عِنْدَ الْإِلَهِ رَذِيْلَةٌ *** وَ مَرْدُوْلَةٌ فَاسْتَمْلَكَتْهَا الْأَرَاذِلُ (7)
- وَ ضَاقَتْ إِلَى آلِ النَّبِيِّ وَ جَارَهَا *** فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا الْقُبُورُ مَنَازِلُ (8)
- فَلَا لَهُمْ بِالْمَشْرِقِ وَ الْعَرَبِ مَنَزِلٌ *** وَ لَا مَسَلِكٌ إِلَّا لَهُمْ فِيهِ قَاتَلٌ
- بِطُوسٍ وَ سَامِرًا لَهُمْ وَ بِطَيْبَةِ *** وَ بَعْدَادًا أَيْضًا وَ الْغُرَى مَنَازِلُ (9)

ص: 207

-
- 1- عواهر، جمع عاهر (عاهرة): زن زناکار
 - 2- ولوع: حریص
 - 3- جذر (بفتح و کسر جیم): بیخ
 - 4- مراد از نغل ابو سفیان، معاوسه است
 - 5- لبث: مکث و درنگ (مقصود اینست که سه ماه پس از ازدواجش با ابوسفیان معاویه را زائید)
 - 6- جناح بعوضة: بال پشه. حائل: مانع
 - 7- رذيله و مردوله: پست و زشت
 - 8- و جار (بفتح و کسر واو): خانه کفتار
 - 9- طيبة: مدینه. غری: نجف

فَمَا أَنَسِ لَا أَنَسِ الطَّفُوفِ وَ نَارَهَا *** لَهَا كُلَّ حِينٍ بَيْنَ جَنَبِي شَاعِل (1)

فَهَلْ بَعْدَ يَوْمِ الطَّفِ يَلْتَذُّ مُؤْمِنٌ *** وَ هَلْ حُزْنُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ زَائِلٌ ؟

بِهِ صَرَغَةً أَنْصَارِ آلِ مُحَمَّدٍ *** وَ غَالَتْ بِهِ آلِ الرَّسُولِ الْغَوَائِلَ (2)

وَ نَادَى ابْنِ سَعْدٍ أَمَّا الْجُنْدُ أَ سَبَّوْا *** حَرِيمِ حُسَيْنٍ وَ اقْتُلُوا مَنْ قَاتَلُوا

فَعَارَ عَلَيْهَا الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ *** فَصَارَتْ سَبَايَا تَقْتَسِمُهَا الْقَبَائِلُ

يَنَادِينِ يَا جِدَاهُ صِرْنَا غَنِيمَةً *** وَ لَمْ يَبْقَ لِلْأَيْتَامِ يَا جَدُّ كَافِلَ (3)

أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا الرَّجَالُ فُقُتِلُوا *** أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا النِّسَاءُ فَأَرَامِلَ

أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا الْبُؤْنَ فَذَبَحُوا *** أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا الْبَنَاتِ ثَوَاكِلَ (4)

أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا الْعَدُوَّ فَفَقَاتَلَ *** أَيَّا جَدُّنَا أَمَّا الصِّدِّيقِ فَخَاذِلَ (5)

أَيَّا جَدُّنَا فِي السَّبْطِ تُشَكِّلُ بَيْضَهَا *** وَ تَنْقُطُ يَا جِدَاهُ فِيهِ الْعَوَامِلُ

أَيَّا جَدُّنَا بِالسَّيْفِ يَنْحَرُ نَحْرَهُ *** وَ يَقْطَعُ يَا جِدَاهُ وَ الدَّلَّ بَاذِلَ (6)

أَيَّا جَدُّنَا عَلَوْا عَلَى الرَّمْحِ رَأْسِهِ *** وَ جِثَّهَانَهُ تُلْقَى عَلَيْهِ الْجَنَادِلُ (7)

أَيَّا جَدُّنَا مَاتَ أَلِحِينَ مِنْ الظُّمَأِ *** وَ وَحْشَ الْفَلَا مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ وَ نَاهِلَ (8)

ص: 208

1- شاعل: روشن کننده

2- غول (چوقول): بیخبر کشتن. غوائل، جمع غائله: شر و بلا

3- کافل و کفیل، کسی که عهده دار امور دیگری می شود

4- تواکل، جمع تکلی: زن فرزند مرده

5- خاذل: کسی که ترک یاری و نصرت میکند

6- نحر: گودی زیر گلو بالای

7- جنادل، جمع جندل: سنک

8- نهل: آشامیدن اول

أَيَا جَدَّنَا أَلْوَجْهَ الَّذِي لَا يُرَى لَهُ *** الشَّكْلُ يَا جِدَاهُ وَالدَّلَّ بَازِلَ
 أَيَا جَدَّنَا أَلْوَجْهَ الْقَصُونَ عَنِ الْوَرَايِ *** فَلَيْسَ لَهُ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ حَائِلَ
 أَيَا جَدَّنَا الْجِيدَ الَّذِي كَانَ حَالِيَا *** قَلَائِدُهُ مَسْلُوبَةٌ وَهُوَ عَاطِلُ (1)
 فَهَلْ مَثَلْنَا خَلْقَ أُصِيبَ بِمَثَلِنَا *** وَهَلْ بَعْدَ نَا حَيْلٍ بِهِ الْأُمُّ نَازِلُ (2)
 أَلَا لَعَنَ الرَّحْمَنُ أَوَّلَ ظَالِمٍ *** فَمَا ظَلَمَهُ إِلَّا إِلَى الْحَشْرِ شَامِلِ
 وَمَا قَتَلَ السَّبِيحَ الشَّهِيدَ وَرَهْطُهُ *** سَوَى عَصَبَتِهِ حَقُّ الْوَصِيِّ تَدَاوِلُ (3)
 وَحَازُوا تَرَاثَ الْمُصْطَفِيِّ دُونَ أَهْلِهِ *** وَقَالُوا دُخُولِ الْآلِ فِي الْإِزْثِ بَاطِلِ
 وَلِمَا أَرَاوَهُمْ عَنِ الْمُلْكِ عَنَوَةٌ *** تَدَاوِلُهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ قِبَائِلِ
 وَمَا النَّاسِ حَتَّى الْآيِنِ إِلَّا ثَلَاثَتٌ *** لَهُمْ غَاصِبٌ أَوْ خَاذِلٌ أَوْ مُقَاتِلِ
 وَمَا فَعَلَ الْقَوْمَ الْأَوَّخِرِ فِيهِمْ *** نَتَائِجُ مَا قَدْ قَدَّمْتُهُ الْأَوَائِلُ (4)
 فَهُمْ أَصْلُوهُ وَالَّذِي بَعْدَ فَرَعُوا *** وَفَاعِلِ أَصْلِ الْفُرْعِ لِلْفُرْعِ فَاعِلِ
 عَلَيْهِمْ مِنَ الرَّحْمَنِ لَعَنَ مُجَدِّدٌ *** يَدُومُ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا مُتَوَاصِلُ

ص: 209

-
- 1- جيد: گردن عاطل: بی زیور و پیرایه
 - 2- جیل: طایفه
 - 3- حق الوصی تداول، یعنی خلافتی را که حق ثابت امیر المؤمنین علیه السلام بود دست بدست گردانیدند
 - 4- کلمه «ما» در جمله و ما فعل، موصوله و مبتدا است و نتایج خبر آنست (مقصود اینست که ستمی که بر حسین شد، نتیجه سهمی بود که بر پدرش علی علیهما السلام وارد آوردند یعنی بنی امیه ستم را از اصحاب ثقیفه بنی ساعده فراگرفتند)

أَيَّ سَيِّدِي يَا صَاحِبَ الْحَوْضِ وَاللَّوَا *** وَ مَنْ حُكِّمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاصِل

أَتَانِي رَسُولٌ مِنْكَ قَالَ لِأَنِّي *** رَسُولٌ عَلَى لِلرَّسَالَةِ حَامِل

يَقُولُ وَ مَنْ يَبْدُ لَنَا مِنْ قَصِيدَةٍ *** فَإِنِّي لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَافِل

و يَرِنِي بِهَا ابْنِي الْحُسَيْنِ وَ يَبْتَدِي *** أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا غُرُورٌ وَ بَاطِلٌ

فَمَا الْحَكْمُ فِي رُؤْيَاكَ أَضْغَاثُ حَالِمٍ *** وَ أَمْرُكَ فَرَضٌ وَ الْمُخْبِرِ عَادِلٍ (1)

فَبَادَرْتُ يَا مَوْلَايَ لِلْأَمْرِ طَائِعًا *** فَهَذَا أَنَا حِينَ الْأَمْرِ لِلجَهْدِ بَازِلٌ

فَقَدْ أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ فِيكَ مَدَائِحًا *** بِهَا الذِّكْرُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الصَّحْفُ نَازِلٌ

فَمَا بِمُدِّ مَدَحِ اللَّهِ يُمَدِّحُ مَادِحٍ *** وَ لَا بَعْدَ قَوْلِ اللَّهِ يَبْلُغُ قَائِلٌ

وَ لَكِنْ ذَا جُهْدِ الْمُقِلِّ وَ قَدْ أَتَى *** بِأَخْبَارِكُمْ جَهْدِ الْمُقِلِّينَ فَاصِلٍ (2)

فَمَدَّ حُكْمُ تَاجِ لَهَا وَ فَلَانِد *** كَمَا أَنَّ لَهَا هَجْوَ الْأَعَادِي خِلَاحِلٌ

أَيَا سَادَتِي يَا آلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ *** بِكُمْ مُفْلِحٌ يَعْلُو عَلَى مَنْ يُطَاوِلُ (3)

إِذَا عَاقَتِ الدُّنْيَا كَفَانِي وَ لَا كَم *** فَلَسْتُ أَبَالِي مَا بِي الدَّهْرُ فَاعِلٍ (4)

ص: 210

1- (از این اشعار چنین پیدا است که شاعر این قصیده (مفلح) خوابی دیده است که شخصی از جانب امیر المؤمنین علیه السلام باو گفته است : کسی که در مرثیه پسر حسین قصیده ای بگوید و در مطلعش (الا انما الدنيا غرور و باطل) باشد، من روز قیامت کفیل و ضامن او هستم . بدینجهت مفلح هم می گوید: من این خواب را اضغاث احلام یعنی خوابهای شوریده و پریشان و بی واقعیت ندانستم بلکه آنرا امر حقیقی و از جانب علی علیه السلام دانسته و با نشاء این قصیده مبادرت کردم)

2- مقل: فقیر، کم بضاعت

3- بطاول: غلبه و ستم می کند

4- عاق: برگشت، تأخیر کرد

فَأَنْتُمْ حَسَامِي إِنْ أَتَانِي مَقَاتِلٌ *** وَأَنْتُمْ سِهَامِي إِنْ أَتَانِي مَنَاضِلُ (1)

وَأَنْتُمْ أَمَانِي فِي مَعَادِي مِنَ اللَّطِي *** وَأَنْتُمْ لِسَانِي إِنْ أَتَانِي مَسَائِلُ (2)

عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ مَا عَسَعَسَ الدَّجِي *** وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا الْغَيْثُ نَازِلٌ (3)

این مرثیه را فاضل مجلسی از صنوبری نقل نموده :

يَا خَيْرَ مَنْ لَبَسَ النُّبُوَّةَ مِنْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ *** وَجَدِي عَلَيَّ سِبْطِيكَ وَجَدَ لَيْسَ يُؤْذَنُ بَانْقِضَاءِ (4)

هَذَا قَتِيلُ الْأَشْقِيَاءِ وَذَا قَتِيلُ الْأَدْعِيَاءِ *** يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَهْرَقَتْ دَمَ الْأَرْضِ بَلْ دَمِ السَّمَاءِ (5)

يَوْمَ الْحُسَيْنِ تَرَكْتَ بَابَ الْعِزِّ مَهْجُورِ الْفَنَاءِ *** يَا كَرْبَلَاءَ خَلَّفْتُ مِنْ كَرْبِ عَلَيٍّ وَ مَنْ بَلَاءِ (6)

كَمْ فِيكَ مِنْ وَجْهِ تَشْرِبِ مَائِهِ الْبِهَاءِ *** نَفْسِي فِدَاءُ الْمِصْطَلَى نَارِ الْوَعْيِ أَيُّ اصْطِلَاءِ (7)

ص: 211

1- مناضل: تیرانداز.

2- لظي: زبانه آتش

3- عسعس: تاريك شد. غيث: باران

4- ليس يؤذن: رخصت نمی یابد یا آگهی نمیدهد

5- «هذا»، اشاره بامام حسن و (ذا) اشاره بامام حسين عليهما السلامت يوم الحسين، منادی است

6- فناء: آستانه و پیشگاه خانه . خلفت: باقی گذاشتی

7- تشریب: تأثیر و سرایت کرد. بهاء: جمال و ظرافت. مصطلى: سوخته

حِينَ الْأَسِنَّةِ فِي الْجَوَائِزِ كَالْكَوَاكِبِ فِي السَّمَاءِ *** فَاخْتَارَ دِرْعَ الصَّبْرِ حَيْثُ الصَّبْرُ مِنْ لُبْسِ السَّنَاءِ (1)

وَ أَيْ إِبَاءَ الْأُسْدِ إِنَّ الْأُسْدَ صَادِقَهُ الْإِبَاءَ *** وَ قَضَى كَرِيمًا إِذْ قَضَى ظَمَانَ فِي نَقْرِ ظَمَاءِ (2)

مَنْعُوهُ طَعْمُ الْمَاءِ لَا وَجَدُوا لِمَا طَعَمَ مَاءً *** مَنْ ذَا لِمَعْفُورِ الْجَوَادِ مِمَّا لِعَوَادِ الْخِبَاءِ؟ (3)

مَنْ لِلطَّرِيحِ الشَّلُو عَرِيَانَا مَخْلَى بِالْعِرَاءِ *** مَنْ لِلْمَحْنَطِ بِالتُّرَابِ وَ لِلْمَغْسَلِ بِالْذَّمِّ مَاءً؟ (4)

مِنْ لَابِنِ فَاطِمَةَ الْمَغِيبِ عَنْ عَيُونِ الْأَوْلِيَاءِ؟

فاضل مجلسی علیہ الرحمہ این مرثیہ را از جوهری نکاشته:

عاشورنا ذَا أَلَا لَهْفِي عَلَى الدِّينِ *** خُذُوا حُدَادَكُمْ يَا آلَ يَاسِينَ (5)

الْيَوْمَ شَقِقْ جَيْبُ الدِّينِ وَ انْتَهَتْ *** بَنَاتُ أَحْمَدَ نَهْبِ الرُّومِ وَ الصَّيْنِ

ص: 212

1- سنا: بلندی، رفعت

2- مانند شیران از بیعت ناکسان امتناع کرد. شیران امتناعی صادق دارند و لب تشنه در میان گروهی تشنه با کرامت جان سپرد

3- جمله (لا و جدوا) دعائیه است. معنی، صرع نانی: کیست که برای کسی که اسبش خاک آلود و چوبهای خیمه اش سرنگون است گریه کند؟

4- المحنط بالتراب: با خاک حنوط داده شده

5- عاشورنا ذَا، یعنی اینست عاشورای ما که مصائبش بر هیچ کس مخفی نیست. حداد لباس ماتم

الْيَوْمَ قَامَ بِأَعْلَى الطُّفِّ نَادِبُهُمْ *** يَقُولُ مِنْ لَيْتِيمٍ أَوْ لِمَسْكِينٍ (1)

الْيَوْمَ خَضَبَ جَيْبُ الْمُصْطَفَى بَدْم *** أَمْسَى عَبِيرٌ نُحُورِ الْحُورِ وَالْعَيْنِ (2)

الْيَوْمَ خَرَّ نُجُومِ الْفَخْرِ مِنْ مَضْرٍ *** عَلَى مَنَاخِرِ تَذَلِيلٍ وَ تَوْهِينِ (3)

الْيَوْمَ أَطْفَى نَوَّرَ اللَّهُ مَتَقْدَا *** وَ جُرَّزَتْ لَهُمُ التَّقْوَى عَلَى الطَّيْنِ (4)

الْيَوْمَ هَتَكَ أَبْوَابِ الْهُدَى مَزَقَا *** وَ بَرَقَتْ غُرَّةُ الْإِسْلَامِ بِالْهُونِ (5)

الْيَوْمَ زُزِعَ قُدَّسٌ مِنْ جَوَانِبِهِ *** وَ طَاحَ بِالْخَيْلِ سَاحَاتِ الْمِيَادِينِ (6)

الْيَوْمَ نَالَ بَنُو حَرْبٍ طَوَائِلَهَا *** مِمَّا صَلَّوهُ بِبَدْرِ ثُمَّ صَفِينِ (7)

الْيَوْمَ جَدَكَ سَبَطُ الْمُصْطَفَى شَرْقًا *** مِنْ نَفْسِهِ بِنَجِيْعٍ غَيْرِ مَسْنُونِ (8)

و نیز در رثای آنحضرت انشاد کرده اند :

يَا كَرَبَلَا يَا كَرَبْتِي وَ زَفَرْتِي *** كَمْ فِيكَ مِنْ سَاقٍ وَ مَنْ جُمُجْمَةٌ

وَ مِنْ يَمِينِ بِالْحَسَامِ تَبَتْ *** لِلْفَاطِمِيَّاتِ الْعِظَامِ الْحَرَمَةِ (9)

ص: 213

1- اعلی الطف: بلندی کنار فرات. نادب: نوحه کننده

2- عبیر: بوی خوش

3- مضر: قبیله اجداد پیغمبر، مناخر: بینیها

4- متقد: در خشنده، فروزان، جزرت: سر بریده شد

5- مزق: شکافته. برقت: نقاب زد

6- زعزعة: حرکت شدید، طاح: افتاد. ساحات المیادین را در کتاب محن الابرار فاعل طاح دانسته و لقبی برای شهدا گرفته است؛ ولی

بنظر حقیر اسم مکان و متعلق بطاح است، بهمین جهت ضمه آنرا یکسره بدل کردم

7- طوائل، جمع طائلة: دشمنی. صلوا: سوخته شدند

8- امروز ای نوه پیغمبر! جدت بخون تازه ای از نفس خودش (که تو باشی) گلوگیر شد

9- تبت، بریده شد

قَدْ حَرَّأَزْكَانِ أَلْعَلِّيَّ وَانْهَدتْ *** وَغَلَقَتْ أَبْوَابَهُ وَسُدَّتْ

تِلْكَ الرَّزَايَا عَظْمَةً وَجَلَّتْ

ايضا في المرئي :

كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا فَدَيْتُهُ السَّيِّدَةُ الْغَرِيبِ *** كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا لِلْمَوْتِ فِي صَدْرِهِ وَجَيْبُ (1)

كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا عَسْكَرَهُ بِالْعِرَانِ هَيْبِ *** كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا لَيْسَ لِمَا يَسْتَهِي طَيْبِ

كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا خَاتَمَهُ وَالرَّدَا سَلِيبُ *** كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا خَضِيبِ مِنْ نَحْرَهُ الْمَشِيبِ

كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا مِثْمَهُ وَالرَّدَا خَضِيبِ *** كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا يَسْمَعُ صَوْتِي وَلَا يَجِيبِ

كَمْ سِيد لِي بَكْرَبَلَا يَنْقُرُ فِي تَعْرَةَ الْقَضِيبِ (2)

این شعر از دعبل خزاعی است:

حَسَبَ الَّذِي قُتِلَ الْحُسَيْنِ مِنَ الْخُسَارَةِ وَالنَّدَامَةَ *** أَنَّ الشَّفِيعُ لَدَى الْإِلَهِ خَصِيمُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ (3)

ص: 214

1- وجیب : خفقان دل

2- (بعد از این ابیات پنج بیتی که در ص 181 ذکر شد ، بدون بیان وجه تکرار در چاپهای سابق موجود است که ما از تکرار تحریر آن خودداری کردیم)

3- کشنده حسین را از زبان و پشیمانی همین بس که شافع او روز قیامت نزد خدا دشمن او گردد

و نیز دعبل راست:

مَنَازِلَ بَيْنَ أَكْتافِ الْغُرَيِّ *** إِلَى وَادِي الْمِيَاهِ إِلَى الطَّوِيِّ (1)

قَدْ شَغِلَ الدُّمُوعَ عَنِ الْغَوَانِي *** مُصَابِ الْأَكْرَمِينَ بُنِي عَلِي (2)

أَيًّا أَسْفِي عَلَيَّ هَفَوَاتِ دَهْرٍ *** بِقَتْلِ فِيهِ أَوْلَادِ الزَّكِيِّ (3)

أَلَمْ تَعَفُ الْبُكَاءِ عَلَيَّ حُسَيْنٍ *** وَ ذَكَرَكَ مَصْرَعِ الْحَبْرِ النَّبِيِّ (4)

أَلَمْ يَحْزُنْكَ أَنْ بَنِي زِيَادٍ *** أَصَابُوا بِالتُّرَابِ بَنِي النَّبِيِّ

وَ أَنْ بَنِي الْحِصَانِ يَمُرُّ فِيهِمْ *** عَلَانِيَةً سُبُوفِ بَنِي الْبَغِيِّ (5)

سید رضی الموسوی ، نقیب نقباء البغداد فرماید:

سَقَى اللَّهُ الْمَدِينَةَ مِنْ مَحَلٍّ *** لُبَابِ الْوَدَقِ بِالنَّظْفِ الْعَذَابِ (6)

وَ جَادَ عَلَيَّ الْبَقِيعِ وَ سَاكِنِيهِ *** رِخِيِّ الْبَالِ مِلَانَ الْوَطَابِ (7)

وَ أَعْلَامُ الْغُرِيِّ وَ مَا أَسَاخَتْ *** معالِمها مِنَ الْحَسَبِ اللَّبَابِ (8)

ص: 215

1- مراد از غری نجف و از وادی المیاه کربلا و از طوی مکه معظمه است

2- غوانی: دختران خوش جمال شیرین سخن

3- هفوه: لغزش (در بحار عوض بقتل تضاع ضبط کرده است)

4- آیا وقف نمیکنی گریه را بر حسین و یاد آوردنت قتلگاه عالم پرهیز کار را

5- حصان: زن پاکدامن. بغی: زن زناکار

6- محل، بفتح تین و ضم میم و کسر حاء جایز است و بنا بر ثانی بمعنی حلول کننده و مراد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

و دق: باران. نطف: آبهای صاف. عذب: گوارا

7- رخی البال: آسوده خاطر. وطاب، جمع وطب (چو فلس): مشکیکه از پوست گوسفند سازند

8- و نشانهای نجف و نژاد های خالصی که زمینهای با علامتش فرو برده است (مقصود علی علیه السلام و امامزادگان نجف میباشند)

وَقَبْرًا بِالطَّفُوفِ يَضُمُّ شَلْوًا *** وَقَصَى ظَمًا إِلَى بَرْدِ الشَّرَابِ

وَبَغْدَادًا وَسَامِرًا وَطُوسًا *** هَطُولُ الْوَدْقِ مَنْخَرِقُ الْعِبَابِ (1)

بِكُمْ فِي الشَّعْرِ فَخْرِي لِأَبْشَعْرِي *** وَعَنْكُمْ طَالَ بَاعِي فِي الْخِطَابِ (2)

وَمَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنِّي وَلِيًّا *** وَفِي أَيْدِيكُمْ طَرْفِ انْتِسَابِي (3)

أبو الحسن علی بن احمد الجرجانی کوید:

وَجِدِي بِكُوفَانَ مَا وَجِدِي بِكُوفَانَ *** تَهْمِي عَلَيْهِ ضُلُوعِي قَبْلَ أَجْفَانِي (4)

أَرْضُ إِذَا نَفَحَتْ رِيحَ الْعِرَاقِ بِهَا *** أَتَتْ بِشَاشَتِهَا أَقْصَى خُرَاسَانَ (5)

وَمَنْ قَتِيلٌ بِأَعْلَى كَرْبَلَاءَ عَلَى *** جَهْدِ الصِّدْيِ فَتَرَاهُ غَيْرَ صِدْيَانَ (6)

وَذِي صَفَائِحِ يَسْتَسْقِي الْبَتِّيْعِ بِهِ *** زِيَّ الْجَوَانِحِ مِنْ رُوحِ وَرِضْوَانِ (7)

هَذَا قَسِيمَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ أَدَمَ *** قَدَا مَعًا مِثْلَ مَا قَدَّ الشَّرَاكَانَ (8)

ص: 216

1- عباب : بلندی آب سیل و بیشتر آن

2- بشما ای آل محمد در شعرم فخر میکنم، نه اینکه بشعرم فخر کنم و از جانب شما توانائیم در سخن زیاد شده است

3- مراد از مصرع ثانی اینست که نسیم بشما میرسد یا آنکه رشته امیدم بطرف شما است

4- وجداول بمعنی اندوه و ثانی بمعنی سرور و شادی است. تهمی جاری میشود و میریزد

5- بشاشة : خنده ، سرور

6- (من قتیل بکسر میم و جر قتیل خ ل) . صدی: تشنگی، صدیان : تشنه

7- (این شهر اشاره امام حسن علیه السلام دارد) صفائح ، جمع صفيحه : سنك عريض . گویا در (ذی صفائح) اشاره بقبر خراب

آنحضرت میکند . ری الجوانح : سیر آبی دلها

8- گویا هدا اشاره بامیر المؤمنین علیه السلام است . ادم ، بهتر اینستکه مخفف آدم (یعنی ابوالبشر) باشد. قد: شکافتن بطول. شرارك: بند

نعلین

وَ ذَاكَ سِبْطًا رَسُولُ اللَّهِ جَدَّهُمَا *** وَجْهَ الْهُدَى وَ هُمَا فِي الْوَجْهِ عَيْنَانِ

وَ اخجَلتا مِنْ أَيْهِمْ يَوْمَ يَشْهَدُهُمْ *** مَضْرَجِينَ نَشَاوِي مِنْ دَمِ قَانِي (1)

يَقُولُ يَا أُمَّةَ حَفَّ الضَّلَالِ بِهَا *** فَاسْتَبَدَلتَ لِلْعَمَى كَفْرًا بِإِيْمَانِ

مَاذَا جَنَيْتَ عَلَيْنُكُمْ إِذْ أَتَيْتُمْ *** بِخَيْرٍ مَا جَاءَ مِنْ آيٍ وَ فُرْقَانٍ

أَلَمْ أُخْبِرْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي ضَلَالَتِكُمْ *** عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ حَرِّ نِيرَانِ (2)

أَلَمْ أَلْفِتْ قُلُوبًا مِنْكُمْ فُرْقًا *** مَثَارَةً بَيْنَ أَحْقَادٍ وَ أَضْغَانِ (3)

أَمَّا تَرَكْتَ كِتَابَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ *** وَ آيَةَ الْعِزِّ فِي جُمُوعٍ وَ قُرْآنَ (4)

أَلَمْ أَكُنْ فِيكُمْ غَوْثًا لِمَضْطَهَدٍ *** أَلَمْ أَكُنْ فِيكُمْ مَاءً لظَمَانِ (5)

قَتَلْتُمْ وُلْدِي صَبْرًا عَلَى ظَمَاءٍ *** هَذَا وَ تَرَجُّونَ عِنْدَ الْحَوْضِ إِحْسَانِي (6)

سَيِّئْتُمْ ثِكَلَتِكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ *** بَنِي الْبُؤُولِ وَ هُمْ لَحْمِي وَ جِثْمَانِي

مَرَقْتُمْ وَ نَكَثْتُمْ عَهْدُ وَ الدُّهْمُ *** وَ قَدْ قَطَعْتُمْ بِذَلِكَ النِّكَثِ أَقْرَانِي (7)

يَا رَبِّ خُذْ مِنْهُمْ هُمْ ظَلَمُوا *** كَرَامَ رَهْطِي وَ رَامُوا هَدَمَ بَنِيَانِي (8)

ص: 217

1- نشاوی مستان (در اینجا به معنی سیر آنها است)

2- شفا حفره: کنار گودال، لب پرتگاه

3- فرق، بمعنی پراکنده و ترسان هر دو در اینجا مناسب است. مثارة: بهیجان آمده و انگیزخته شده. احقاد: کینه ها، اضعاف: حسدها

4- قرآن گرد آوردن پراکندگی ها، کتاب خدا (در اینجا مقتضای دقت و لطافت کلام اینست که هر دو معنی اراده شده باشد. و برای این

قسم از استعمال لفظ در معانی متعدده دلیلی مبتنی بر عدم جواز نداریم)

5- مضطهد: مظلوم و مقهور

6- هذا مبتداً و خبر آن محذوفست، مانند فعلکم و ظلمکم

7- مرق: نافرمانی کردن و از اطاعت بیرون رفتن. اقران: همسران در فضیلت

8- راموا: قصد کردند

ماذا تجيبون وَ الزَّهْرَاءِ حَصْمِكُمْ *** وَ الْحَاكِمِ اللّٰهُ لِمَظْلُومٍ وَ الْجَانِي

أَهْلِ الْكِسَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ مَا نَزَلَتْ *** الدَّهْرُ مِنْ مِثْنِي وَ وَ حَدَانِ

أَنْتُمْ نُجُومُ بَنِي حَوَاءَ مَا طَلَعَتْ *** شَمْسِ النَّهَارِ وَ مَا لَاحَ السَّمَا كَانَ (1)

مَا نَزَلَتْ مِنْكُمْ عَلَى شَوْقٍ يَهِيحُنِي *** وَ الدَّهْرُ يَا مُرْنِي فِيهِ وَ يَنْهَانِي (2)

حَتَّى أَتَيْتِكَ وَ التَّوْحِيدِ رَاحِلَتِي *** وَ الْعَدْلُ زَادِي وَ تَقْوَى اللّٰهِ امْكَانِي (3)

هَذَا حَقَائِقُ لَفْظٍ كَلِمَا بَرْقَةٌ *** رُدَّتْ تَلَالُوهَا أَبْصَارِ عُمَيَّانَ (4)

هِيَ الْحَلَى لِيَبِي طَهَ وَ عَتْرَتِهِمْ *** هِيَ الرَّدِي لِيَبِي حَرْبٍ وَ مَرَوَانُ

هِيَ الْجَوَاهِرِ جَاءَ الْجَوْهَرِيَّ بِهَا *** مَحَبَّةٌ لَكُمْ مِنْ أَرْضِ جَرَّجَانِ

شعری چند از قصیده جوهری نگاشته آمد، ابن شهر آشوب این اشعار را پاره ای از آن قصیده دانند که مرقوم شد:

زَادُوا عَلَيْهِ بِحَبْسِ الْمَاءِ غَلَّتِهِ *** فَيَا لِرَأْيِ فَرِيْقٍ فِيهِ مَعْبُودُ

قَادُوا أَرْمَةَ دُنْيَاهُمْ بِبَعِيْهِمْ *** فليتهم سمحوا منهم بماعون (5)

حَتَّى يَصِيْحَ بِقَسْرٍ رَاهِبَهَا *** يَا فِرْقَةَ الْغَيِّ يَا حِزْبَ الشَّيَاطِينِ

أَتَهْزُونَ بِرَأْسِ بَاتٍ مُنْتَصِبًا *** عَلَى الْقَنَآةِ بِيَدِي اللّٰهِ يُوْصِيْنِي

ص: 218

1- سماکان نام دو ستاره است که یکیرا سماک راح و دیگر برا سماک اغرل گویند

2- مراد از امر و نهی روزگار مساعدت و عدم مساعدت آنست

3- امکان : توانائی

4- هدی اشاره باشعار مذکور است

5- قادوا (نالوا خ ل) ماعون، در اینجا بمعنی آبت . منهم (منها خ ل)

أَمَنْتُ وَ يَحْكُمُ بِاللَّهِ مُهْتَدِيًا *** وَ بِالنَّبِيِّ وَ حُبِّ الْمُرْتَضَى دِينِي

فَجَلَوْهُ صَرِيحاً فَوْقَ جَبْهَتِهِ *** وَ قَسَمُوهُ بِاطْرَافِ السَّكَاكِينِ (1)

وَ أَوَقَّرُوا صَهْوَاتِ الْخَيْلِ مِنْ إِحْنٍ *** عَلَى أَسَارِيهِمْ فَعَلَ الْفِرَاعِيْنَ (2)

مَصْفِدِينَ عَلَى أَقْتَابِ أَرْحَلِهِمْ *** مَحْمُولَةً بَيْنَ مَضْرُوبٍ وَ مَطْعُونٍ (3)

أَطْفَالَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَدْ فَطَمُوا *** مِنَ التَّدْيِ بَأَنْيَابِ الثَّعَابِينِ (4)

يَا أُمَّةَ وَلِيِّ الشَّيْطَانِ رَايْتَهَا *** وَ مَكَنَ الْعَيِّ مِنْهَا كُلِّ تَمَكِينِ (5)

مَا الْمُرْتَضَى وَ بَنُوهُ مِنْ مَعْوِيَةَ *** وَ لَا الْفَوَاطِمِ مِنْ هِنْدٍ وَ مَيْسُونَ (6)

أَلِ الرَّسُولِ عِبَادِيدِ السِّيُوفِ فَمَنْ *** هَامٌ عَلَى وَجْهِهِ خَوْفًا وَ مَسْجُونٌ (7)

يَا عَيْنِ لَا تَدْعِي شَيْئاً لِعَادِيَةَ *** تَهِي وَ لَا تَدْعِي دَمْعاً لِمَحْرُونٍ (8)

ص: 219

1- (بعد از نقل سخن راهب از اینجا باصل مرثیه شروع میکند)

2- او قرا: سنگین کردند. صهوات، جمع صهوة (چو حمله): پشت اسب. احن جمع أحنه: کینه و دشمنی، مقصود اینست که چند اسیر

را بر یک، مرکوب سوار میکردند. فراعین: فرعونیان اشاره بآیه شریفه (یذبحون ابنائهم و يستحيون نسائهم) است.

3- ار حل: بارها (ار جل خ ل) بنابر اول اقتاب بار حل اضافه شده است و بنا بر ثانی اقتاب با تنوین است

4- ثدی، جمع ثدی (چو فلس و فرس): پستان. انیاب الثعابین: نیشهای اژدرها (مراد نیزها و پیکانها است)

5- ای گروهی که شیطان پرچمدار آن گشته و گمراهی را بشدت در آنها جایگیر نموده است.

6- چه دور است علی مرتضی و پسرانش از معاویه و دختران فاطمه از هند و میسون (مادریزید)

7- عبادید (جمع است بدون مفرد): دسته های مختلف انسان و اسب (در اینجا بمعنی پراکنندگانست). هامی: افتاده

8- ای چشم! برای بارانی که صبحگاهان جاری میشود، قدر و منزلتی باقی مگذار (یعنی در ریزش بر آن غلبه کن)

قَوْمِي عَلَى جَدِّهِ بِالطَّفِّ فَانْتَفِضِي *** بِكُلِّ لَوْلَاءٍ دَمَعٍ فِيكَ مَكْنُونٌ (1)

يَا آلَ أَحْمَدُ إِنَّ الْجَوْهَرِيَّ لَكُمْ *** سَيْفٌ يَقَطُّعُ عَنْكُمْ كُلَّ مَوْضُونٍ (2)

قال الصاحب ايضا في المراثي:

بَلَّغْتُ نَفْسِي مَنَاهَا بِالْمَوَالِي آلِ طَه *** بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ حَازِ الْمَعَالِي وَ حَوَاهَا (3)

و بِنْتِ الصُّطْفَى مِنْ أَشْبَهَتْ فَضْلًا أَبَاهَا *** وَ يَحِبُّ الْحَسَنَ الْبَالِغَ فِي الْعُلْيَا مَدَاهَا (4)

وَ الْحُسَيْنِ الْمَرْضَى يَوْمَ الْمَسَاعِي إِذْ حَوَاهَا *** لَيْسَ فِيهِمْ غَيْرِ نَجْمٍ قَدْ تَعَالَى وَ تَنَاهَا (5)

عَثْرَةٌ أَصْبَحَتْ أَلِدُنِّيَا جَمِيعًا فِي حُمَّهَا *** مَا يَحْدُثُ عَصَبِ الْبَغْيِ بِأَنْوَاعِ عَمَاهَا ؟ (6)

ص: 220

1- بر سر قبری در کربلا بایست واشک مانند مروارید پنهان شده خود را فرو ریز

2- موزون: نوعی از زره (در اینجا مقصود زبان بدگوی دشمنانست)

3- موالی: آقایان. آل طه. بدل یا عطف بیان موالی است. حاز و حوی: گرد آورد و بدست کرد

4- مدا: نهایت

5- مساعی (مساوی خ ل) مراد از هر دو، روز عاشورا است. ضمیر فیهم بآل طه راجعست

6- ما يحدث: اگر از باب تفعیل باشد بمعنی چه روایت می کند و اگر از باب افعال و تشدید برای ضرورت باشد بمعنی چه احداث و

اختراع می کند. عصب، جمع عصبه: گروه و طایفه

أَرَدْتَ الْأَكْبَرَ بِالسَّمِّ وَمَا كَانَ كَفَاها *** وَانْبَرْتَ تَبْغِي حُسَيْنًا وَعَرْتَهُ وَعَرَاها (1)

مَنْعَتَهُ شَرْبَةً وَالطَّيْرَ قَدْ أَرَوْتَ صِدَاها *** فَافَاتَتْ نَفْسِهِ يَا لَيْتَ رُوحِي قَدْ فِدَاها (2)

بِنْتِهِ تَدْعُو أَبَاها أُخْتَهُ تَبْكِي أَخَاها *** لَوْ رَأَى أَحْمَدَ مَا كَانَ دَهَاها وَدَهَاها (3)

وَرَأَى زَيْنَبَ إِذْ شَهَرَ أَتَاها وَسَبَاها *** اشْكَا الْحَالَ إِلَى اللَّهِ وَقَدْ كَانَ شَكَاها (4)

وَإِلَى اللَّهِ سَيَاتِي وَهُوَ أَوْلَى مِنْ جَزَاها

از این قصیده مطلع و شعری چند نگاشته آمد، و این اشعار هم از آن قصیده است، از بحار الانوار نقل میشود:

إِذَا جَاءَ عَاشُورًا تُضَاعَفُ حَسْرَتِي *** لَأَلِ رَسُولِ اللَّهِ وَانْهَلِ عَيْبَتِي

هُوَ الْيَوْمَ فِيهِ أَغْبَرَةُ الْأَرْضِ كُلِّها *** وَجُومًا عَلَيْهِمُ وَالسَّمَاءُ اقْشَعَرَّتْ (5)

مَصَائِبِ سَائَتْ كُلُّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا *** وَلَكِنَّ عَيْونَ الْفَاجِرِينَ أَقْرَتْ

ص: 221

1- پسر بزرگتر پیغمبر را با سم کشتند و آنها را کفایت نکرد و بر حسین زجر و ستم نموده، او را از مقصد خود باز داشتند و او هم بر آنها

حمله کرد

2- اروت: سیر آب کرد. افاتت: در معرض فنا آورد

3- دهاه (دعاه خ ل)

4- لشکا، جواب او رای است

5- وجوم: سکوت از روی ترس

- إِذَا ذَكَرْتَ نَفْسِي مُصِيبَةً كَرَبَلَا *** وَ أَشْلَاءَ سَادَاتٍ بِهَا قَدْ تَفَرَّتْ (1)
- أَضَافَتْ فُؤَادِي وَ اسْتِبَاحَةَ تَجَارِبِي *** وَ عَظَمَ كَرَبِي ثُمَّ عَيْشِي أُمِرْتُ (2)
- أُرِيقَتْ دِمَاءُ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَا *** فَلَوْ عَقَلْتُ : شَمْسِ النَّهَارِ لَخَرْتُ
- أَلَا يَا بِي تِلْكَ الدَّمَاءُ الَّتِي جَرَّتْ *** بَايَدِي كِلَابُ فِي الْجَحِيمِ اسْتَقَرَّتْ
- تَوَالَيْتُ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِمْ قَدْ أَطْبَقْتُ *** لَهُمْ زُفْرَةً فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زُفْرَةٍ (3)
- فَشْتَانِ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا *** وَ مَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَيْسِرَةِ (4)
- بِنَفْسِي خُدُودِي فِي التُّرَابِ تَعَفَّرْتُ *** بِنَفْسِي جِسْمِي بِالْعَرَاءِ تَعَرْتُ
- نَفْسِي رُوسَ مَعْلِيَاتٍ عَلَى الْقَنَا *** إِلَى السَّامِ تَهْدِي بَارِقَاتِ الْأَسِنَّةِ
- بِنَفْسِي شَفَاهُ ذَا بِلَاتٍ مِنَ الظُّمَاءِ *** وَ لَمْ تَحْظْ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرَةٍ (5)
- بِنَفْسِي عَيْوْنَ غَابِرَاتٍ سَوَاهِرٍ *** إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظَرْتُ بَعْدَ نَظَرَةٍ (6)
- بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خِرَائِدٍ *** حَوَاسِرَ لَمْ يَقْذِفْ عَلَيْهِمْ بَسْتِرَهُ (7)
- تُقْفِضُ دُمُوعاً بِالْذَّمَاءِ مَشُوبَةً *** كَقَطْرِ الْغَوَادِي مِنْ مَدَامِعِ شُرَّةِ (8)

ص: 222

-
- 1- تفری: شکافته شد
 - 2- استباحه: از بیخ بر کندن. تجارب، کنایه از عقل است
 - 3- توایت: جمع تابوت. اطباق: رویهم گذاشتن، بستن
 - 4- اسره: جمع سریر: تخت
 - 5- شفاه ذابلات: لبهای خشک. لم تحظ: بهره نبردند
 - 6- ساهره: بیدار خوابی کشیده
 - 7- خرائد: دوشیزگان. سترة: چادر با مقنعه (یعنی چیزیکه خود را بپوشند بآنها داده نشد)
 - 8- غوادی: بارانهاییکه در صبح بیارد. مدامع شرة (مدافع سرة خ ل) بنا بر نسخه بدل مقصود اشکهایست که از دل و ناف انسان سرچشمه می گیرد

عَلَى حَيْرِ قَتْلِي مِنْ كُھُولٍ وَفْتِيَةٍ *** مَصَالِيَتْ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ (1)

رَبِيعِ الْيَتَامَى وَالْأَرَامِلِ فَايُكْبَهُهَا *** مَدَارِسُ لِقُرْآنٍ فِي كُلِّ سِحْرَةٍ (2)

وَأَعْلَامِ دِينَ الْمَصْطَفَى وَوُلَاتِهِ *** وَأَصْحَابِ قُرْبَانَ وَحُجَّ وَعِمْرَةٍ (3)

يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ آيَةُ مِحْنَةٍ *** تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمِيَّةٍ مَرَّتْ

ضِغَانِ بَدْرِ بَعْدَ سِتِّينَ أَظْهَرْتُ *** وَكَانَتْ أَحِنَّةً فِي الْحِشَا وَأَسْرَتْ (4)

شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسٍ بِهَيْدِهِ *** وَفِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ

كَأَنِّي بِنْتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقْتُ *** يَدَاها بِسَاقِ الْعَرْشِ وَالِدَمِّعِ أَذْرَتْ (5)

وَفِي حَجْرِهَا ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضْرَجًا *** وَعَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرَةٍ

تَقُولُ أَيَا عَدْلٍ أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ *** تَعْدَى عَلَيَّ ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَقَسْرَةٍ

أَجَالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوَارِمِ وَالْقَنَا *** وَكَمْ جَالَ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَشَفْرَةٍ (6)

عَلَى غَيْرِ جَرَمٍ غَيْرِ إِنْكَارِ بَيْعَةٍ *** لِمَنْسَلَخٍ مِنْ دِينِ أَحْمَدَ عَرَةٍ (7)

فَيَقْضِي عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا *** بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فِتْنَةٍ (8)

ص: 223

1- مصالبت: دایر این کار آزموده. انجاد: زمینهای بلند (مراد معرکه جنگست)

2- ارامل: مسکینان. بی کسان

3- مراد بقربان، قربانی روز عید اضحی است

4- ضغابن: کینه ها. اجنت واسرت: پنهان و مخفی شد

5- اذراء: ریختن اشک

6- شفره: کارد بزرگ، تیزی شمشیر، ضمیر جال بحسین راجعست

7- عره: مدفوع، سرگین چاریاپان و پرندگان

8- فیقضی: پس خدا حکم می کند. تالب: گرد آمدن. من غیر فتنه، صفت عذاب و یا متعلق بیقضی است

وَيُسْقَوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا *** شَوَى الْوَجْهِ وَالْأَمْعَاءُ مِنْهُ تَهَرَّتْ (1)

مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى *** وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: اوصى بِعِترَةٍ (2)

فَكَمْ عَجْرِهِ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرِهِ *** وَكَمْ غَدْرِهِ قَدْ أَحَقُّوهَا بِعَذْرَةٍ (3)

هُمُ أَوَّلُ الْعَادِينَ ظُلْمًا عَلَى الْوَرَى *** وَمَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَالْمَصْرَةَ

مَصَنُوا وَانْقَصَتْ أَيَّامُهُمْ وَعُهُودُهُمْ *** سَوَى لَعْنَهُ بَأْوًا بِهَا مُسْتَمَرَّةً (4)

لَأَلِّ رَسُولِ اللَّهِ وَدَى خَالِصًا *** كَمَا لِمَوَالِيهِمْ وَلَا نَى وَنُصْرَتِي

وَهَا أَنَا مُدُّ أَدْرَكْتَ حَدَّ بِلَاغَتِي *** أَصَلَّى عَلَيْهِمْ فِي عَشِيٍّ وَبُكْرَةٍ (5)

وَقَوْلِ النَّبِيِّ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ *** يَقْوَى رَجَائِي فِي إِقَالَةِ عَشْرَتِي (6)

عَلَى حُبِّهِمْ يَا ذَا الْجَلَالِ تُوفَّنِي *** وَحُرِّمَ عَلَى النِّيرَانِ شَيْبِي وَكَبْرَتِي (7)

لعلى بن الحسين الدوادى

بَنُو حَيْدَرِ الْمَخْصُوصِ بِاللِّدْرَجَاتِ *** مِنَ اللَّهِ وَالْخَوَاضِ فِي الْعَمْرَاتِ (8)

بنو المصطفى المختار أحمد طهروا *** وأثنى عليهم مُحْكَمُ السُّورَاتِ (9)

ص: 224

1- صديد: چرك و خون. تهري: رختن

2- رعوها (دعوها خ ل)

3- عجرة: عيب و گناه. عذر. (غذره خ ل) بنا بر نسخه بدل بمعنی مکر و حيله و بنا بر اول مخفف عذره و بمعنی غائط است

4- باؤا: رجوع کردند، برگشتند

5- مراد از بلاغت، زمان بلوغ با سخنوریست

6- «المرء مع من أحبه» یعنی مرد با آنکه دوست دارد محشور و قرین میشود

7- کبرة: پیری

8- الخواص في الغمرات فرو رنده در شدائد (مانند رفتن بجنك دلاوران)

9- سورات: سوره های قرآن (فتحه و او برای سرودن شعر است)

فُرُوعُ النَّبِيِّ الْمَصْطَفَى وَوَصِيهِه *** وَفَاطِمَ طَابَتْ تِلْكَ مِنْ شَجَرَاتِ (1)

وَسَائِلُهُ لَمْ تَسْكُبْ الدَّمَعَ دَائِبًا *** وَتَقْدِيفُ نَارًا مِنْكَ فِي الزَّفَرَاتِ (2)

فَقُلْتَ عَلِيَّ وَجْهَ الْحُسَيْنِ وَقَدْ ذَرَّتْ *** عَلَيْهِ السَّوْفَى ثَائِرُ الْهَبَوَاتِ (3)

فَقَدْ غَرِقَتْ مِنْهُ الْمَحَاسِنُ فِي دَمٍ *** وَ أَهْدَى لِلْفُجَّارِ فَوْقَ قَنَاةِ

وَ خَلَى عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ وَقَدْ صَفَتْ *** مَوَارِدُهُ لِلشَّاءِ وَ الْحِمْرَاتِ (4)

عَلَى أُمِّ كَلْثُومٍ تُسَاقُ سَبِيَّةً *** وَ زَيْنَبَ وَ السَّجَّادِ ذِي الثُّفِنَاتِ (5)

أَصِيبُوا بِأَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَأُهْلِكُوا *** وَ هُمْ لِلوَرَى أَمِنَ مِنَ الْهَلَكَاتِ

بِهِمْ عَنْ شَفِيرِ النَّارِ قَدْ نَجَى الْوَرَى *** فَجَازَوْهُمْ بِالسَّيْفِ ذِي الشَّفَرَاتِ

فِيَا أَقْبَرًا حُطَّتْ عَلَيَّ أَنْجُمٌ هَوَتْ *** وَ فُرْقَنَ فِي الْأَطْرَافِ مَغْتَرِبَاتِ (6)

وَ لَيْسَ قُبُورًا هُنَّ بَلْ هِيَ رَوْضَةٌ *** مَنْوَرَةٌ مُخْضِرَّةٌ الْجَنِبَاتِ (7)

وَ مَا عَقَلَ الرَّحْمَنُ عَنْ عَصَبَةٍ طَعَتْ *** وَ مَا هَتَكَتْ ظُلْمًا مِنَ الْحِرْمَاتِ

أَمَقْرُوعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَفَاتِكُمْ *** بِأَيْدِي رِزَايَا فِتْنٍ كُلِّ صَفَاتِ (8)

ص: 225

1- کلمة (من) نشویة وابتداعیه است

2- سائله مجرور برب است یعنی بسا جماعتی که از من میپرسند. دائب: کوشا، رنجبر

3- ذری: پراکنده کرد. سوافی: باد هائیکه خاک و خاشاکرا بر انگیزاند. ثائر الهبوات: گردهای برانگیخته

4- خلیء: بازداشته شد. شاء، جمع شاة: گوسفند نر یا ماده

5- ذی الثفنات: لقب حضرت سجاده علیه السلام است زیرا ثفنه بمعنی پینه زانوی شتر است و پیشانی آنحضرت از زیادی سجده مانند

زانوی شتر شده بود

6- ای قبرهائیکه بر ستارگانیکه سر نگون شده و غریبانه در اطرف زمین پراکنده گشته اند، کشیده شده است

7- جنبات: اطراف

8- صفا: سنک سخت وقرع صفاة کنایه از آسیب رسانیدن است، چنانکه گفته می شود: فلان لاتقرع له صفاة. أي لا یناله احد بسوء. رزایا

مصیبات.

فَحْتَامَ الْقَى جَدُّكُمْ وَهُوَ مُطْرُقٌ *** غَضِيضٌ وَالْقَى الدَّهْرُ غَيْرَ مَوَاتٍ (1)

فِيَا رَبِّ غَيْرَ مَا تَرَاهُ مَعْجَلًا *** تَعَالَيْتَ يَا رَبِّي عَنِ الْغَفَلَاتِ

صاحب بن عباد فرماید :

مَا لِعَلِيِّ الْعَلَاءِ أَشْبَاهُ *** وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (2)

مَبْنَاهُ مَبْنَى النَّبِيِّ نَعْرِفُهُ *** وَابْنَاهُ عِنْدَ التَّفَاخُرِ ابْنَاهُ (3)

لَوْ طَلَبَ النَّجْمَ ذَاتَ أَحْمَصِهِ *** عَلَاةٌ وَالْفَرْقَدَانِ نَعْلَاةٌ (4)

يَا بَأبَى السَّيِّدِ الْحَسِينِ وَقَدْ *** جَاهَدَ فِي الدِّينِ يَوْمَ بُلُوَاهُ (5)

يَا بَأبَى أَهْلِهِ وَقَدْ قَتَلُوا *** مِنْ حَوْلِهِ وَالْعَيُونَ تَرَعَاهُ (6)

يَا قَبِيحَ اللَّهِ أُمَّةً خَذَلْتُ *** سَيِّدَهَا لَا تَرِيدُ مَرْضَاهُ

يَا لَعَنَ اللَّهُ جَيْفَةَ نَجَسًا *** يَقْرَعُ مِنْ بُغْضِهِ ثَنِيَاةً (7)

و نیز صاحب بن عباد راست :

بَرَأْتُ مِنَ الْأَرْجَاسِ رَهْطِ امِيهِ *** لَمَّا صَحَّ عِنْدِي مِنْ قَبِيحِ عَدَائِهِمْ (8)

ص: 226

1- مطروق: سر بزیر افکنده . غَضِيضُ گزنده (یعنی انگشت تعجب بدنندان گیرنده) ظاهرًا کلمة (القَى) در هر دو مورد، متکلم وحده از فعل مضارعست

2- مراد علی، امیر المؤمنین علیه السلامست. و اشباه برای ضرورت شعر بصیغه جمع آمده است یا بجهت اینست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شبیه او هست

3- اصل و پایه علی، اصل و پایه پیغمبر است که می شناسی او را (یعنی جناب عبدالمطلب اصل آندو نفر است) و دو پسر علی هنگام افتخار دو پسر پیغمبرند

4- اگر گودی کف پای او پروین را طلب کند، بر او بلندی می یابد در حالتیکه دو ستاره فرقان کفشهای او باشند

5- بلوی: مصیبت و بلا

6- والعیون ترعاه، یعنی چشمان دشمنان بانتظار کشتن او بود

7- جیفه: مردار (مراد یزید است).. ثنایاه: دندانهای پیشین حسین علیه السلام

8- عدائهم: ستم ایشان (غذائهم خ ل)

- وَلَعَنَهُمْ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ جَهْرَهُ *** لِكُفْرِهِمُ الْمَعْدُودِ فِي شُرَدَائِهِمْ (1)
- وَقَتَلَهُمُ السَّادَاتِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** وَ سَيِّهِمْ عَنْ جِرَاءِ لِنَسَائِهِمْ
- وَذَبِحَهُمْ خَيْرَ الرَّجَالِ أَرُومَةَ *** حَسِينَ الْعُلَى بِالْكَرْبِ فِي كَرِبَائِهِمْ (2)
- وَ تَشْتِيهِمْ شَمِلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** لَمَّا وَرِثُوا مِنْ بُغْضِهِ فِي فَنَائِهِمْ (3)
- وَ مَا غَضِبَتْ إِلَّا لِأَصْنَامِهَا الَّتِي *** أُدِيلَتْ وَ هُمْ أَنْصَارُهَا لِشِقَائِهِمْ (4)
- أَيَا رَبِّ جَنَّبِنِي الْمَكَارِهِ وَ اعْفُ عَنْ *** ذُنُوبِي لِمَا أَخَلَّصْتَهُ مِنْ وِلَائِهِمْ (5)
- أَيَا رَبِّ أَعْدَائِي كَثِيرٌ فَرُدَّهُمْ *** بَغِيظِهِمْ لَا يَظْفَرُوا بِابْتِغَائِهِمْ (6)
- أَيَا رَبِّ مَنْ كَانَ النَّبِيُّ وَ أَهْلُهُ *** وَ سَائِلُهُ لَمْ يَخْشَ مِنْ غُلُوبَائِهِمْ (7)
- حَسِينَ تَوَسَّلْ لِي إِلَى اللَّهِ إِنِّي *** بُلَيْتُ بِهِمْ فَادْفَعْ عَظِيمَ بِلَائِهِمْ
- فَكَمْ قَدْ دَعَوْنِي رَافِضِيًّا لِجُبُّكُمْ *** فَلَمْ يَنْشِ عَنكُمْ طَوِيلُ عَوَائِهِمْ (8)

ص: 227

- 1- شرداء: کسانی که از اطاعت خدا خارج شده اند
- 2- ارومته: اصل و نسب. علی: شرف و بلندی. کرب: اندوه
- 3- شمل: جمعیت، گرد هم بودن. فنائهم: نابود کردن پیغمبر آنها را (در جنک پدر و مانند آن)
- 4- ضمیر غضبت هم مانند ضمائر جمع سابق راجع برهط امیه است ادیل: مغلوب شد
- 5- ولاء: بکسر و او مصدر و بفتح اسم مصدر است، بمعنی دوستی و صداقت
- 6- فرد هم (فرد هم خ ل)
- 7- غلواء: اول جوانی و جوشش هر چیز، در اینجا مجازاً دشمنی و کینه مراد است (فلوائهم خ ل)
- 8- برای دوستم شمارا، چقدر مرا رافضی گفتند ولی هف هف بسیار آنها مرا از شما برنگردانید

أَجْرُوا دِمَاءَ أَخِي النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** فَلْتَجْرِ غَزْرُ دُمُوعِنَا وَ لَتَهْمَلِ (1)

وَلْتَصِرْ دُرُ اللَّعْنَاتِ غَيْرَ مُزَالٍ - *** لِعِدَائِهِ مِنْ مَاضٍ وَ مِنْ مُسٍ - تَقْبِلِ (2)

وَ تَجِرْ - رَدُّوا لِبَنِي - وَ ثَمَّ بَنَاتٍ - - *** بَعْضَائِي - مِ فِاسٍ - مَعَ حَدِيثِ الْمَقْتَلِ

مَنْعُوا الْحَسِينَ الْمَاءَ وَ هُوَ مَجَاهِدٌ - *** فِي كَرْبَلَاءَ فُنُحِ كَنْ - وَحِ الْمُعْوِلِ

مَنْعٌ - وَهُوَ أَعْدَبَ مِنْهُ - لٍ وَ كَذَا غَدًا *** يَرِدُونَ فِي النَّيْرَانِ أَوْ حَمٍ مَنَهْلِ (3)

أَيْجِرْ - زُرَّاسُ ابْنِ النَّبِيِّ وَ فِي الْوَرَى *** حَيٌّ أَمَامَ رِكَابٍ - وَ لَمْ يَقْتَلِ (4)

وَ بِنِ - وَ الْ - سَفَاحٍ تَحَكَّمُوا فِي أَهْلِ حَيٍّ *** عَلَى الْفَلَاحِ بَفُرْصَةٍ وَ تَعَجَّلِ (5)

نُكْتُ الدَّعِيَّ ابْنَ الْبَغِيِّ ضَوَاحِمًا *** هِيَ لِلنَّبِيِّ الْخَيْرِ خَيْرٌ مُقْبِلِ (6)

تَمْضِي بَنُو هِنْدٍ سَيُوفِ الْهِنْدِ فِي *** أَوْدَاجِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ وَ تَعْتَلِي (7)

نَاحَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ لِقَتْلِهِمْ *** وَ بَكُوا فَقَدْ أَسْقُوا كُؤُسَ الذُّبْلِ (8)

ص: 228

1- غزر: بسیاری آب و اشک. همل: جاری شدن آب

2- غیر مزال: بی انقطاع، دائم. عداه: دشمنان علی (علیه السلام)

3- منهل: آبگاه، اوخم: سنگینتر و بدتر

4- آیا سزاوار است که سر پسر پیغمبر بریده شود، در صورتیکه از مردم کسی زنده باشد و در رکاب او کشته نشده باشد

5- اولاد زنا هنگام فرصت و شتاب نسبت باهل نماز (یا رستکاری) حکومت کردند

6- نکت: زدن با سر عصا. ضواجک: دندانهاییکه هنگام خنده نمایان میشود. خیر مقبل: بهترین بوسگاه

7- اعتلاء: بزرگی و بلندی فروختن. اوداج: رگهای گردن

8- ضمیر سقوا راجع باولاد پیغمبر است، ذبل، جمع ذابل: نیزه باریک

فَأَرَى الْبُكَاءِ عَلَى الرَّمَانِ مَحَلًّا *** وَ الصَّحْكَ بَعْدَ الطُّفِّ غَيْرِ مَحَلِّ

كَمْ قُلْتُ لِلْأَحْزَانِ دُومِي هَكَذَا *** وَ تَنْزِلِي فِي الْقَلْبِ لَا تَتْرَحَلِي

فاضل مجلسی از جعفر بن عفان الطائی روایت میکند :

لِيكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِياً *** فَقَدْ ضَيَعَةً أَحْكَامِهِ وَ اسْتَحَلَّتْ

غَدَاةَ حُسَيْنٍ لِلرَّمَاحِ دَوِيَّةٌ *** وَ قَدْ نَهَلَتْ مِنْهُ السُّيُوفُ وَ عِلَّةٌ (1)

وَ عُودِرَ فِي الصَّحْرَاءِ لِحَمًا مَبْدُودًا *** عَلَيْهِ عَنَاقُ الطَّيْرِ بَاتَتْ وَ ظَلَّةٌ (2)

فَمَا نُصْرَتِهِ أُمَّةً السَّوْءِ إِذْ دَعَا *** لَقَدْ طَاشَتْ الْأَحْلَامُ مِنْهَا وَ ضَلَّتْ (3)

الْأَبْلُ مَحَوًّا أَنْوَارَهُمْ بِأَكْفِهِمْ *** فَلَا سَلَمَةَ تِلْكَ الْأَكْفُ وَ سَلَّتْ (4)

وَ نَادَاهُمْ جَهْرًا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ *** فَإِنَّ ابْنَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَيْثُ حَلَّتْ (5)

فَمَا حَفِظُوا قُرْبَ الرَّسُولِ وَ لَارَعُوا *** وَ زَلَّةً بِهِمْ أَقْدَامِهِمْ وَ اسْتَزَلَّتْ (6)

أَذَاقَتْهُ حُرُّ الْقَتْلِ أُمَّةً جَدُّهُ *** هَفَّتْ نَعْلَهَا فِي كَرْبَلَاءَ وَ زَلَّةٌ (7)

فَلَا قَدَّسَ الرَّحْمَنُ أُمَّةً جَدُّهُ *** وَ إِنْ هِيَ صَامَتْ لِلْإِلَهِ وَ صَلَّتْ

ص: 229

1- عل : آشامیدن در پی هم. ضمیر منه بحسین راجع است

2- حسین که گوشتی قطعه قطعه بود ، در بیابان انداخته شد و مرغان گردن دراز ، روی آن بدن شب را بصبح می آوردند. عناق (عناق خ ل).

3- طیش : بر طرف شدن عقل . احلام : عقول

4- بیاری نکردن اکتفا نکردند ، بلکه بدست های خود ایشان را نابود کردند . این دست ها شل شود و سالم نماند

5- مقصود از (حیث حلت) اینست که هر مقام و احترامی که خود پیغمبر دارد، پسر او هم دارد

6- استزلت : لغزاید

7- هنا : لغزید .

كَمَا فُجِّعَتْ بِنْتِ الرَّسُولِ بِنْسَلِهَا *** وَكَانُوا كَمَاءَ الْحَرْبِ حِينَ اسْتَقَلَّتْ (1)

أيضا في المرابي:

بَكَى الْحُسَيْنَ لِرُكْنِ الدِّينِ حِينَ وَهَا *** وَ لِأُمُورِ الْعَظِيمَاتِ الْجَلِيلَاتِ (2)

هَلْ لِأَمْرِي عَازِرٌ فِي حُزْنِ دَمْعَتِهِ *** بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَ مَسَبَى الْفَاطِمِيَّاتِ (3)

أَمْ هَلْ لِمَكْتَنَبٍ مِنْ أَجْلِ فَقْدَتِهِ *** لَذَاذَةَ الْعَيْشِ تَكَرَّرِ الْفَجِيعَاتِ

مِثْلَ التُّجُومِ الدَّرَارِيِّ فِي مَرَاتِبِهَا *** إِنْ غَابَ نَجْمٌ بَدَا نَجْمٌ لِمِيقَاتِ (4)

يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ هَاتُوا مَا حِجَا جُكُمُ *** إِذَا بَرَزْتُمْ لِحِبَارِ السَّمَاوَاتِ (5)

وَ أَحْمَدَ خَصْمِكُمْ وَ اللَّهَ مُنْصِفُهُ *** بِالْحَقِّ وَ الْعَدْلِ مِنْهُ لَا الْمُحَابَاتِ

أَلَمْ أَبَيِّنْ لَكُمْ مَا فِيهِ رُشْدِكُمْ *** مِنْ الْحَلَالِ وَ مَنْ تَرَكَ الْخَبِيثَاتِ؟

فَمَا صَنَعْتُمْ أَصْلَ اللَّهِ سَعِيكُمْ *** فِيمَا عَاهَدْتُ إِلَيْكُمْ فِي وَصَايَاتِي

أَمَا بَنِي فَمَقْتُولٍ وَ مُكْتَبِلٍ *** وَ هَارِبٍ فِي رُؤُوسِ الْمَشْمَخِرَاتِ (6)

وَ قَدْ أَحْفَتُمْ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ *** مَا ذَا أَرَدْتُمْ شَفِيتُمْ مِنْ بُنْيَاتِي (7)

ص: 230

1- فاعل استقلت يا امة و يا حرب است. در صورت اول بمعنى اندك شمردن لشكر كوفه لشكر حسين را است و در صورت تاني بمعنى بر

پا شدن جنك است

2- يكي . يا بتشديد كاف و خطاب به عين است و يا بتخفيف و فعل ماضى است و ها : شكافته شد

3- عاذر : پوزش پذير . خزن : ذخيره كردن

4- درارى : درخشانشا

5- حجاج ، جمع حجة : برهان

6- مكتبل : در بند ، بزنجير بسته ، مشمخرات : كوههاى بلند

7- ماموصله و مبتدا، و شفيتم خبر آنست

يَنْقُلْنَ مِنْ عِنْدِ جَبَّارٍ يُعَاهَدُ *** إِلَى جَبَابِرِ أَمْثَالِ السِّيَّاتِ

أَكَانَ هَذَا جَزَائِي : أَبَا لَكُمْ *** فِي أَقْرَبَائِي وَفِي أَهْلِ الْحَرِيمَاتِ (1)

رُذُّوا الْجَحِيمِ فَحَلَوْهَا بِسَعِيكُمْ *** ثُمَّ أَخَذُوا فِي عُقُوبَاتِ أَلِيمَاتِ (2)

أَيْضًا فِي الْمَرَائِي :

مَتَى يَسْفِيكَ دَمْعُكَ مِنْ هَمُولٍ *** وَبُرْدٍ مَا بِقَلْبِكَ مِنْ غَلِيلٍ (3)

قَتِيلٍ مَا قَتِيلَ بَنِي زِيَادٍ *** أَلَا بِأَبِي وَنَفْسِي مِنْ قَتِيلٍ

أُرِيَقَ دَمَ الْحُسَيْنِ فَلَمْ يَرَاعُوا *** وَفِي الْأَحْيَاءِ أَمْوَاتُ الْعُقُولِ (4)

فَدَتِ نَفْسِي جِينِكَ مِنْ جَبِينٍ *** جَرَى دَمُهُ عَلَيَّ خَدًّا سَيْلٍ (5)

أَيَخْلُو قَلْبُ ذِي وَرَعٍ تَقِيٍّ *** مِنَ الْأَحْزَانِ وَالْأُمِّ الطَّوِيلِ

وَقَدْ شَرِقَتْ رِمَاحَ بَنِي زِيَادٍ *** بَرِّي مِنْ دِمَائِ بَنِي الرَّسُولِ (6)

فَوَادِكِ وَالسُّلُوفِ فَإِنْ قَلْبِي *** سِيَأْبِي أَنْ يُعُودَ إِلَيَّ ذَهُولِ (7)

ص: 231

1- کلمه (لا ابا لك) در چهار معنی بکار می‌رود : (1) در مقام ذم که بمعنی نداشتن پدر معین و حرامزادگی است (2) در مقام نفرین یعنی بیکس و تنها بمانی (3) در مقام مدح یعنی مانند تو را از انسان پدر نیست بلکه تو از جنس ملک میباشی (4) دعای خیر یعنی در کارهایت محتاج باعانت دیگری نشوی

2- حلوها بسعیکم : بدوزخ در آئید بسبب کردار خود

3- همول : جاری شدن . ببرد : سرد میشود . غلیل : سوزش تشنگی

4- مصرع ثانی : در میان زندگان اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کسانی بودند که از تو سر دشمنان از سر رفته و مدهوش بودند . و ممکن است مراد این باشد که در بین زندها جاهلان و بیخردانی بودند که آن حضرت را نصرت و یاری نکردند .

5- اسیل : کشیده

6- شرقت : سرخ شد . بری : دور و بر کنار

7- دوردار دل خود را از تسلی ، زیرا دل من از برگشتن بغفلت از مصیبت او ابا و امتناع دارد،

فَيَا طُولَ الْأَسَى مِنْ بَعْدِ قَوْمٍ *** أَدِيرُ عَلَيْهِمْ كَأْسُ الْأَقُولِ (1)

تماورهم اَسَنَّتْ آلِ حَرْبٍ *** وَ سِيَّافِ قَلِيلَاتِ الْفُلُولِ (2)

بِتَرْبَةِ كَرْبَلَاءَ لَهُمْ دِيَارٍ *** نِيَامِ الْأَهْلِ دَارِسَةَ الطُّلُولِ (3)

تَحِيَّاتٍ وَ مَغْفِرَةً وَ رُوحٍ *** عَلَى تِلْكَ الْمُحِلَّةِ وَ الْأَحْلُولِ (4)

وَ أَوْصَالَ الْحُسَيْنِ بَبْطُنِ قَاعٍ *** مَلَاعِبِ لِلدَّبُورِ وَ لِلْقُبُولِ (5)

بِرِنْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِمَّنْ *** أَصَابَكَ بِالْأَذَاءِ وَ بِالذُّحُولِ (6)

چون شاهنشاه عادل باذل، خسرو گردون نوال (7) دریا دل، وارث دیهیم جم (8) ملک الملوك عجم ناصر الدین شاه «رفع الله لوائه و أبد بقائه»، همواره در تقویت دین مبین و ترویج شریعت سیدالمرسلین مساعی مشکوره معمول میفرماید، لاجرم چاکران حضرت و خانه زادان دولت را بشمول مرحمت های خدیوانه (9) و بذل نعمت های بیکرانه (10) مستغنی داشته، تا برفاه حال و فراغ بال (11) بتحصیل علوم و کسب معارف پرداخته اند.

ص: 232

1- افول: غروب (یعنی آفتاب حیاتشان غروب کرد)

2- تعاور: پی در پی در آمدن فلول: کندی

3- دارسة الكلول: کهنه آثار

4- حلول: وارد شدگان

5- قبول: باد صبا و دبور بادیکه از مقابل آن میوزد (مراد اینست که این بادهای بدن پاره پاره او را زیروز بر میکردند)

6- ذحول، جمع ذحل: کینه؛ دشمنی

7- نوال: عطا و بخشش

8- دیهیم (چو تعظیم): تاجیکه مخصوص پادشاهان است. جم: پادشاه، وزیر، بزرگ و نام جمشید و اسکندر و سلیمان هم هست

9- خدیو: پادشاه، بزرگ؛ خداوندگار، - یگانه عصر

10- بیکرانه: بی اندازه

11- بال: دل

در جمله فرزند من بنده میرزا هدایت که صنیع(1) دولت و تربیت یافته حضرت است او را بمنصب استیفای خاص مشمول اختصاص داشت، و در شمار اجزای تنظیمات حسنه دار الخلافة باجرای عدل و داد گماشت، چه در فنون فضائل محسود اشباه و امائل(2) و در فن ادب ممدوح عجم و عربست و در شعر تازی و دری دست پخت(3) بحتری و عنصریست، او را همگنان صاحب اللسانین و راکب البحرین خوانند، اگر چند بسیاقت جاهلین سخن میراند، در انشای این رثا بطریقت متأخرین می‌رود و ثواب این مراثی را «شکراً لنعمته»، هدیه پیشگاه حضرت سلطنت ساخت

- و هی هذه-

مَا بَالَ عَيْنِي لَا تَبْكِي الدَّمَاءَ أَسَا *** عَلَى الْمَرْءِ مَا جِدُّ مِنْ آلِ يَسَنَ

مَا ذِي الرِّزْيَا الَّتِي صُبَّتْ عَلَى ظِيءٍ *** مَعْفَرُ الْخَدِّ مَقْطُوعُ الشَّرَائِنِ (4)

مَا ذِي الْمَانِيَا الَّتِي أَبَدَتْ نَوَاجِدَهَا *** لِمَصْرَعٍ فِي الثَّرَى مِنْ غَيْرِ تَكْفِينِ

مَا ذِي الْمَصَائِبِ قَدْ قَدَّ الْجُيُوبَ لَهَا *** وَضَعُضَتْ عُمُدَ الْإِسْلَامِ وَالِدِينَ (5)

هَذَا الصَّرِيعُ حُسَيْنٌ مَنْ لَهُ سَجْدَةٌ *** غَلَبَ الرَّقَابِ هُمْ شَمُّ الْعِرَانِينَ (6)

هَذَا الْقَتِيلُ حُسَيْنٌ مَنْ لَهُ خُلِقَتْ *** سَبْعَ الشَّدَادِ وَجَنَاتُ الثَّمَانِينَ

فَعَيْنُ جُودِي لِمَنْ يَبْكِي الرَّسُولَ لَهُ *** وَ لَيْسَ يَنْسَاهُ حِينًا مِنْ أَحَابِينِ

ص: 233

1- صنیع : پرورده

2- محسود : کسی که بر او حسد برده اند. اشباه و امائل : ماندها ؛ همسران

3- دست پخت : پرورده

4- شرابین : رگهائیکه حرکت میکند و خون در آنها می‌گردد

5- وضععت : ویران شد

6- غلب ، جمع اغلب : گردن کلفت (کنایه از بزرگان و گردنکشان است) . شم العمرانین : بینی بلندان (کنایه از بزرگان و متکبران است)

وَ أَبْكَى الدَّمَاءَ لِمَنْ يَبْكِي أَلْوَصِيَّ لَهُ *** وَ مَا سَوَى اللَّهِ فِي شَجْنٍ وَ تَأْنِينِ (1)

لَوْ لَا مَخَافَةُ إِحْدَادٍ وَ زَنْدَقَةٌ *** لَفَلَتَ رَبِّي إِذَا أَبْكَى يُوَاسِنِي

يَا لِلرَّسُولِ لِأَمْرِ مُنْكَرٍ عَجَبٍ *** قَدْ لَاحَ مِمَّنْ هُمْ مِنْ أَهْلِ سَجِّينِ

يَا لِلإلهِ لِقَوْمٍ قَاتَلُوا رُجُلًا *** مِنْ آلِ أَحْمَدُ مِنْ غَرِّ المِيَامِينِ (2)

تَبًّا وَ تَعْسًا لِقَوْمٍ أَهْرَقُوا دَمَهُ *** بِأَمْرِ طَاغِيَةٍ كَانَ ابْنُ مَيْسُونِ (3)

لَا بَرْدُ اللَّهِ مِثْوِيهِمْ وَ مُضْجَعُهُمْ *** وَ لَمْ يَزَلْ كُلُّهُمْ مَلْسُوعٌ تَيْنٌ (4)

وَ زَادَ هُمْ يَوْمَ يَحْيِيهِمْ عَدَابُهُمْ *** أَذَاقَهُمْ مَاءً يَحْمُومٍ وَ غَسَلِينَ

يَا لَيْتَ مَا وَ لَدَتْ أَمَاتَهُمْ وَ لَدَا *** يُحَدِّ فِي قَتْلِهِمْ سَيْفًا بَسْكَينِ (5)

وَ لَيْتَ قَدْ عَقِمَتْ خَوَاهُ لَمْ تَلِدْ *** وَ مَاتَ آدَمُ بَيْنَ أَلْمَاءِ وَ الطَّيْنِ

وَ لَيْتَ كَانَ شِهَابِ اللَّهِ أَحْرَقَهُمْ *** وَ كَانَ مِنْ قَبْلِ رُجْمَا لِلشَّيَاطِينِ

وَ لَيْتَ قَاتَاهُمْ يَوْمَ الوغَى مَلِكٌ *** دَانَتْ لَدَيْهِ مُلُوكُ الرُّومِ وَ الصِّينِ

وَ لَيْتَ كَانَ مَلِيكَ الأَرْضِ نَاصِرُهُ *** وَ أَذْرَكَ الثَّارَ مِنْهُمْ نَاصِرُ الدِّينِ

أَبُوالمظفر شَمْسِ المَجْدِ ذُو حَسَبٍ *** لَا يُبْلِغُنْ بِهِ أَيْدِي السَّلَاطِينِ

إِنْ لَمْ يَكُنْ يَوْمَ طُفِّ يَبْدُلُ المَهْجَا *** فَجَادَ فِيهِ كَنْوَزَا لِلْمَسَاكِينِ

ص: 234

1- شجن : اندوه . تأنين : ناله كردن

2- غر ، جمع أغر : بزرگ و شريف . ميامين ، جمع ميمون : با برکت

3- تبا و تعسا : هلاکت و خسران (در مقام نفرين بكار ميرود) ميسون: نام مادر يزيد

4- ملوع: گزیده شده . تين : مار بزرگ

5- سيف : شمشير . سكين : چاقو

لَا زِلْتَ دَهْرَكَ مُلْقَى فِي بِلَهْنِيَّةٍ *** مَا يَزْهَرُ النُّورِ أَكْمَامُ الْبَسَاتِينِ (1)

ذکر عدد اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و احوال ایشان

فاضل مجلسی از کتاب ارشاد نقل میفرماید که حسین علیهم السلام را شش فرزند بود: چهار تن پسران بودند، نخستین علی بن الحسین الاکبر و کنیت او ابو محمد است و مادرش شاه زنان دختر یزدجرد شهریار است و از کلام شیخ مفید چنان مستفاد میشود که: امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر از علی اکبر بود.

دوم علی اصغر که در طف شهید شد بشرحی که مرقوم افتاد، و مشهور بعلی اکبر گشت و مادرش لیلی دختر ابو مره بن عروه بن مسعود الثقفیه است.

و سیم جعفر بن الحسین و مادر او زنی از قبیله قضاعیه است و او در حیاب پدر وفات یافت و عقبی نداشت (2)

چهارم عبدالله بن الحسین و او نیز در یوم طف در کنار پدر بزخم تیری شهید گشت چنانکه بشرح رفت.

اما دختران: یکی سکینه، مادر او رباب دختر امرء القیس بن عدی از قبیله کلیبه که شعبه ای از معدیه است، و این رباب نیز مادر عبدالله بن الحسین است و دختر دیگر فاطمه نامداشت و مادر او ام الحق دختر طلحة بن عبدالله تمیمیه است، و همچنان مواف کتاب البدع و صاحب شرح اخبار سید سجاد را علی اکبر دانند و گویند: در یوم طف مردی بود سی ساله و علی اصغر مقتول، دوازده ساله بود و جماعتی از زیدیه گویند: هفت ساله بود و گروهی گویند: چهار سال داشت، در کتب نسب مسطور است:

قَالَ يَزِيدُ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ : وَاعْجَبًا لِأَبِيكَ سَمَّى عَلِيًّا وَعَلِيًّا .

ص: 235

1- بلهنية : خوشی زندگی

2- عقب : فرزند

فَقَالَ: إِنَّ أَبِي أَحَبُّ أَبَاهُ فَسَمَى بِاسْمِهِ مِرَارًا.

یعنی یزید با سید سجاد گفت: مرا شگفت می آید که حسین پسران خود را بجمله مسمی بعلی می نمود، فرمود: حسین پدر خود را دوست میداشت و از تکرار نام او مسرور می گشت.

و نیز از مناقب می نگارد که: در زمان خلافت عمر بن الخطاب گاهی که اسرای فارس را بمدینه در آوردند، همی خواست که مردان ایشانرا چون عبید و زنان را مانند کنیز کان بمعرض بیع و شری در آورد، و از برای فروش بی پرده در گرد شهر طوف(1) دهد علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: أَكْرَمُوا كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَإِنَّ خَالْفُوكُمْ، وَهَؤُلَاءِ الْفَرَسِ حُكَمَاءُ كَرَمَاءَ، فَقَدْ أَلَقُوا إِلَيْنَا السَّلْمَ

یعنی رسول خدا فرمود: اکرام بدارید(2) و بزرگ بشمارید زعیم(3) قوم را، اگر چند طریق مخالفت شما پیمایند. هم اکنون این جماعت حکما و کرما پارسیانند که بنیروی سر پنجه اسلام در پره طاعت ما افتادند.

وَرَغِبُوا فِي الْإِسْلَامِ وَقَدْ أَعْتَقْتُ مِنْهُمْ لَوْجَهُ اللَّهِ حَقِي وَحَقُّ بَنِي هَاشِمٍ، فَقَالَتِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ قَدْ وَهَبْنَا حَقَّنَا لَكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ أَنَّهُمْ قَدْ وَهَبُوا وَقَبِلْتُ وَأُعْتَقْتُ.

و می فرماید: چون بتمام رغبت طریق مسلمانی گرفتند، حقی که مر او بنی هاشم را در این غنیمت بود، در راه خدا بذل کردم. این وقت جماعت انصار و

ص: 236

1- طوف دادن: گردانیدن

2- اکرام: احترام کردن و بزرگ داشتن

3- زعیم: رئیس، زمامدار

مهاجریان عرض کردند: ای برادر رسول خدا ما همگان حق خود را با تو همه ساختیم.

عمر بن الخطاب گفت: علی ابوطالب عزیمت مرا برتافت و از آنچه من خواستم پیشی گرفت. این وقت مسلمانان خواستند دختران ملوک را کابین بندند و با سرای خویش برند، امیر المؤمنین فرمود: ایشانرا با اختیار خویش گذارید و به اکراه و اجبار بکاری مدارید و شهربانویه را اشارتی فرمود تا کرا اختیار کند. وی ابا نمود(1) و امثال فرمان فرمود، گفتند ای دختر کریمه بر خیز و برگزین کسی را تا تو را خطبه کند، آیا رضا نمیدهی که تو را بشوی دهند؛ شهر بانویه خاموش گشت.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: قَدْ رَضِيْتُ وَبَقِيَ الْإِخْتِيَارُ بَعْدَ سُكُوتِهَا إِفْرَازَهَا.

امیر المؤمنین فرمود: سکوت شهربانویه در معنی اقرار او است دیگر باره او را مخیر ساخت تاهر کرا بخواهد، بدورضا دهد.

فَقَالَتْ: لَسْتُ مِمَّنْ يُعَدَّلُ عَنِ النُّورِ السَّاطِعِ وَالشَّهَابِ اللَّامِعِ، الْحُسَيْنُ إِنْ كُنْتَ مُخَيَّرَةً.

فرمود: من آنکس نیستم که از نور فروزنده و شهاب(2) درخشنده بدیگر کس سر فرود آرم، یعنی حسین را اختیار می کنم اگر مخیرم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کرا میخواهی تا ولی تو باشد؟ عرض کرد: ولی من تو باشی، لاجرم حذیفة الیمان را فرمود: تا شهر بانویه را با حسین علیه السلام تزویج بست.

اما ابن کلبی گوید: علی علیه السلام در ایام خلافت خویش حریث بن جابر الحنفی

ص: 237

1- ابا: نپذیرفتن

2- شهاب: ستاره

را در بعضی از اراضی مشرق امارت داد و او در حکومت خویش دختر یزدجرد را اسیر گرفت و بحضرت امیرالمؤمنین فرستاد و آنحضرت او را بحسین علیه السلام بخشید و سیدسجاد از وی متولد گشت

و نیز گفته اند، که حریث بن جابر دو دختر از یزدجرد بن شهریار بحضرت امیرالمؤمنین فرستاد، آنحضرت یکی را بحسین عطا کرد و آندیگر را به محمد بن ابی بکر بخشید، این يك سید سجاد علیه السلام را بزاد و آندیگر قاسم بن محمد بن ابی بکر را، لاجرم سید سجاد و قاسم پسر خاله گانند و این خبر در نزد بنده درست تر می آید.

و دیگر در کشف الغمه از کمال الدین بن طلحه مرویست که: اولاد حسین بن علی ده تن باشند: شش تن پسرانند و چهار تن دختران، اما پسران، نخستین علی اکبر که در یوم طف شهادت یافت. دوم علی الأوسط یعنی امام زین العابدین - سیم علی الاصغر که در یوم طف بزخم تیر شهید گشت چنانکه رقم شد - چهارم محمد - پنجم عبدالله، بروایتی عبدالله نیز در یوم طف شهید شد. ششم جعفر. اما دختران، نخستین زینب - دوم سکینه - سه دیگر فاطمه - چهارم رانام نبرده است و نیز می گوید: بروایتی بنین و بنات آنحضرت افزون از چهار تن نبوده اند، لکن روایت نخستین مشهورتر است. ابن خشاب گوید: آنحضرت را شش پسر بود و سه دختر، اما پسران، اول علی اکبر شهید - دوم علی الامام زین العابدین - سه دیگر علی اصغر - چهارم محمد. پنجم عبدالله. ششم جعفر. اما دختران اول زینب - دوم سکینه. سه دیگر فاطمه.

حافظ عبدالعزيز بن اخضر الخباندی گوید: فرزندان حسین شش تن بودند: چهار تن پسران. اول علی اکبر شهید. دوم علی اصغر - سیم جعفر. چهارم عبدالله، و دختران اول سکینه. دوم فاطمه و نسل حسین از علی اصغر است و مادر او ام ولد بود و او افضل اهل زنان بود، همانا از علی اصغر سید سجاد را خواسته و اینکه گوید: مادرش ام ولد بود، چون شهر بانویه را اسیر گرفتند، او را در شمار کنیزکان نام برده

زهري گوید: علی اصغر را حافظ از قلم انداخته و صحیح آنست که سه تن از پسران آنحضرت علی نام داشت، و در مناقب مسطور است: پسران آنحضرت، اول علی اکبر شهید و نام مادرش بره دختر عروة بن مسعود ثقفی است. دوم علی الأمام و او علی اوسط است. سیم علی اصغر و مادر ایندو پسر شهر بانویه است چهارم محمد پنجم، عبدالله شهید مادرش رباب دختر امرء القیس. ششم جعفر مادرش از قبيله قضاعه است.

اما دختران، اول سکینه مادرش رباب دختر امرء القیس کندی. دوم فاطمه مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبد الله. سیم (زینب و اولاد حسین از سید سجاد است).

و دیگر محمد رضای حسینی در شمار اولاد حسین علیه السلام اقتفا(1) بفاضل مجلسی نموده، لاجرم بتکرار حدیث نمی پردازیم.

در کشف الغمه و مناقب مسطور است که: علی بن الحسین علیه السلام را ابن الخیرتین می نامیدند؛ چه رسول خدای فرموده:

إِنَّ لِلَّهِ مَنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَيْنِ؛ فْخَيْرَتَهُ مِنْ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسٌ

ابو الاسود در این معنی گوید،

وَإِنْ غُلَامًا بَيْنَ كَسْرَى وَهَاشِمٍ *** لَا كَرْمٌ مِنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (2)

صاحب کتاب فصول المهمة في معرفة الأئمة در شمار فرزندان حسین بن علی علیهما السلام مختار شیخ مفید وفاضل مجلسی را اختیار کرده، دیگر باره به شرح نگاشتن، کتاب را با طناب ممل انباشتن است (3) و دیگر محمد بن طلحة در کتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، فرزندان حسین علیه السلام را ده تن بشمار می آورد: شش تن پسران و چهار تن دختران بشر حیکه از کشف الغمه نگاشته آمد، وی نیز دختر

ص: 239

1- اقتفا: پیروی

2- جوانی که بین کسری و بنی هاشمست (یعنی پدرش از بنی هاشم و مادرش از خاندان کسری است) شریفترین کودکیست که بر او عوذات بسته شده است

3- اطناب: طول و تفصیل دادن. ممل: خسته کننده. انباشتن: پر کردن

چهار مرا نام نمیبرد و محمد بن طلحه شافعی مذهب است.

و دیگر ابن جوزی که از فحول علمای عامه است در کتاب خواص الأمة في معرفة الائمة می گوید: فرزندان حسین علیه السلام، نخستین علی اکبر است که در یوم طف شهید شد و مادرش آمنه دختر ابی مره ابن عروه بن مسعود ثقفی است و مادر آمنه دختر ابی سفیان بن حریت- دوم علی اصغر است و او است زین العابدین که نسل امام علیه السلام از وی است و مادر او ام ولد است، ابن قتیبه گوید: سلافه و بروایتی غراله نامداشت و بعد از شهادت حسین علیه السلام. زید غلام آنحضرت او را کابین بست و عبدالله از وی متولد گشت ، لاجرم عبدالله با زین العابدین علیه السلام از جانب مادر برادر است و به روایتی نام زید زید است و در ارض ینیع (1) فرود آمد و منزل ساخت

زهری گوید : سید سجاد او را با زید تزویج فرمود، آنگاه کنیز کی را نیز آزاد ساخت و بحاله نکاح او در آورد. چون عبدالملک بن مروان این بشنید، آن حضرت را شناع (2) نمود، سیدسجاد بدو نوشت:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ، أَعْتَقَ رَسُولُ اللَّهِ جَوِيرِيَةَ وَصَفِيَةَ وَتَزَوَّجَهُمَا ، وَأَعْتَقَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَزَوْجَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حِجَشِ بْنِ عَمَّتَيْهِ .

میفرماید: شما بر سنت رسول خدا میروید، آنحضرت جویریة و صفیة را آزاد ساخت و بزنی بخواست، و زید بن حارثه را آزاد کرد و دختر عمه خود را با او کابین بست.

زهری گوید: سید سجاد مادر خود را عظیم بزرگ میداشت و هرگز با او

ص: 240

1- ینیع (چو جعفر) : فریه است کنار کوه رضوی از توابع مدینه

2- شناع: زشتی

او دست در کاس (1) واحد نمی فرمود، گفتند: چرا؟ فرمود: بیم دارم که مبادا لقمه ای را بر گیرم که از بهر خود نگران بوده، و دیگر از فرزندان حسین جعفر است و مادر او سلافة قضاعیه است، و دیگر فاطمه است و مادر او ام الحق دختر طلحة ابن عبدالله است و دیگر از فرزندان عبدالله است که در یوم طف شهید شده و دیگر سکینه است و مادر او رباب دختر امرء القیس است، و دیگر محمد است، او نیز در یوم طف شهید شد.

همانا ابن جوزی فرزندان حسین را بدین شمار نگاشته و کوچک و بزرگ ایشانرا بدین ترتیب پنداشته، لکن مادر سید سجاد شهربانویه بدیگر کس شوهر نفرموده، بلکه در نفاس وفات یافت و جز از ابن جوزی این حدیث کمتر شنیده شده

بالجمله در کتب سیر و تواریخ (فارسیا کان او عربیا) اسامی اولادحسین علیه السلام و اختلاف اقوال علماء و مورخین در اسامی ایشان و شمار ایشان بیرون از اینجمله نیست که مرقوم افتاد، دیگران هر يك اقتفا بیکی از این اقوال کرده اند، جز اینکه بروایتی دیدم که پسران حسین را پنج تن بشمار آورده و نام یکتن ایشانرا عمر دانسته، گوید: چهار ساله بود و بعد از شهادت آن حضرت بزمانی اندک وفات یافت.

مکشوف باد که آنچه این بنده بی بضاعت باستقراء و استیعاب (2) رنج بر در اختیار نمود آنست که: حسین علیه السلام را چهار پسر بود: علی اکبر شهید و علی اوسط هو الامام و علی اصغر و عبدالله. سه تن از ایشان در یوم طف شهید شدند بشرحی که مرقوم افتاد امام زین العابدین زنده بماند و نسل حسین از وی باقی است و آنحضرت را دو دختر افزون نبود: نخستین فاطمه و آن دیگر سکینه. شرح اولاد زین العابدین انشاء الله در کتاب آنحضرت مرقوم خواهد شد و اکنون شرح حال دختران نگاشته می آید.

ص: 241

1- کاس : جام و کاسه غذا

2- استقرا و استیعاب : تتبع و جستجو کردن

ذکر شرح حال فاطمه علیها السلام دختر حسین بن علی علیهما السلام

از این پیش بشرح مرقوم داشتیم که حسین علیه السلام دختر خود فاطمه را با برادرزاده خود حسن مثنی عقد زناشوئی بست و از وی عبدالله محض و ابراهیم عمر و حسن مثلث و دودختر؛ نخستین زینب و آن دیگر ام کلثوم متولد گشت و از عبدالله محض محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمیری بوجود آمد و ما شرح حال ایشان و اولاد ایشان را نسلابعد نسل در کتاب حسن علیه السلام نگاشتیم، در این مقام مستغنی از تکراریم و بعد از حسن مثنی فاطمه بحباله نکاح عبدالله بن عمر بن عثمان بن عفان در آمد و محمد دیباج از وی متولد گشت.

و بعد از عبدالله عبدالرحمن بن ضحاک بن قیس الفهری که حکومت مدینه داشت خواست تا فاطمه را خطبه کند، آنحضرت رضا نداد، اینکار بر عبدالرحمن ناگوار افتاد و ساخته خصومت و زحمت فاطمه گشت و کار بر آن حضرت سخت گرفت. فاطمه از در شکوی بسوی یزید بن عبدالملک مکتوب کرد و گسیل شام داشت. یزید بن عبدالملک غضبان گشت و بر آشفت و گفت: بمن رسیده است که عبدالرحمن متعرض دختران رسول خدای گشته. کیست که خبر مرگ او را بمن باز دهد و حال آنکه من بر فراز این فراش باشم.

پس کس بمدینه فرستاد تا او را از عمل باز کرد و اموال او را به جمله مأخوذ داشت، چنانکه در سختی فقر و فاقه از اینمقام برای انتقام تحویل داد.

بالجمله فاطمه بجمال زیبا و کمال تقوی و بلوغ فضائل و محاسن مخائل نظیری و عدیلی(1) نداشت، و از کمال حسن و بهاء(2) او را حور العین مینامیدند. در سال یکصد و هفدهم هجری در مدینه وفات یافت، و خواهرش سکینه هم در این سال از این جهان فانی بسرای جاودانی تحویل داد،

ص: 242

1- مخائل، صفات نیک. عدیل: برابر، مانند، همسر

2- بهاء: روشنی، حسن

ذکر حال سکینه دختر حسین بن علی علیهم السلام

سکینه علیها السلام با عبدالله بن الحسین از یک مادرند، و مادر ایشان رباب دختر امرء القیس بن عدی از قبیله کلبیه که شعبه ای از معدیه است بود، نام سکینه آمنه و بروایتی امیمه است، مادرش رباب او را ملقب بسکینه ساخت و آن حضرت را امینه نیز گفته اند که مصغر آمنه باشد، لکن اصح امیمه است، زیرا که عبدالله محض پسر حسن مثنی از محمد بن سائب کلبی که از علمای نسابه است پرسش فرمود که نام سکینه دختر حسین چیست؟ عرض کرد: امیمه است، فرمود: درست گفتی، همانا عبدالله نیکوتر داند، چه او پسر فاطمه خواهر سکینه است و سکینه سیده نساء و عقيله قریش است، با حصافت(1) عقل و اصابت رأی سیری جمیل و جمالی فایق داشت، جملتی از احوال آن حضرت و مصائبی که بر وی فرود آمده، در این کتاب به شرح رفت.

بعد از سیدالشهداء علیه السلام نخستین مصعب بن زبیر بن العوام بن خویلد او را بحباله نکاح در آورده و سکینه دوشیزه بوده عوام جد مصعب برادر خدیجه کبری زوجه رسول الله است.

بروایتی سکینه بتزویج او رضا نمی داد، چون مصعب سلطنت داشت کار بر آن حضرت سخت گرفت، مصلحت چنین افتاد، از مصعب دختری آورد و او را مسمی بفاطمه فرمود و صدق سکینه را مصعب بششصد هزار درهم بست و گاهی که عبدالملک بن مروان بر مصعب غلبه کرد و او را بکشت، خواست تا سکینه را از بهر خود کابین بندد.

فَقَالَتْ : أَبْعَدُ مَا قُتِلَ ابْنُ الزَّبِيرِ ؟ ! لَا وَاللَّهِ لَأَكَانَ هَذَا أَبَدًا .

فرمود: سوگند با خدای بعد از قتل پسر زبیر هرگز اینکار صورت نیندد،

ص: 243

1- حصانت : محکمی وجودت عقل،

بالجمله بعد از مصعب عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد آن حضرت را کابین بست و از وی پسری آورد که عثمان نام داشت و او را قریرهمی گفتند، و حزام نیز برادر خدیجه زوجه رسول خدا است و بعد از او اصبع بن عبد العزیز بن مروان برادر عمر بن عبدالعزیز او را خطبه کرد و قبل از مضاجعت بینهما مفارقت افتاد.

آنگاه زید بن عمر بن عثمان بن عفان آنحضرت را بخواست، چون سلیمان بن عبدالملک که خلیفتی داشت در مصالح ملک بسنده نداشت، فرمان کرد تا او را طلاق گفت و از آن علم و بصیرت که سکینه را در فضل و ادب بود، شعرا در حضرت او حاضر میشدند و رد و قبول او را در نیک و بد اشعار گردن مینهادند و بعطایا و جوایز برخوردار می گشتند.

یکروز بعرض رسانیدند: که فرزدد و جریر و کثیر غرة(1) و نصیب و جمیل اذن بار می طلبند، بفرمود: پرده در آویختند و ایشانرا در آوردند و از پس پرده جای دادند، اینوقت کنیزی از پرده بیرونشد و گفت: از شما فرزدد کدامست؟ فرزدد گفت: اینک حاضر، گفت: تو نیستی که این شعر را گفته باشی؟

هُمَا دَلْتَانِي مِنْ ثَمَانِينَ قَامَةً *** كَمَا انْقَضَ بَارُ اقْتَمَ الرَّيشُ كاسره (2)

فَلَمَّا اسْتَوَتْ رِجَالِي فِي الْأَرْضِ قَالَتَا *** أَحِي فَيْرَجِي أُم قَتِيلُ نُحَادِرِه

فَقُلْتُ ارفعوا الأستارَ لا يشعروا بنا *** وَأَقْبَلْتُ فِي أعْجَازِ لَيْلٍ أَبَادِرَه (3)

أُبَادِرُ بوابين قَدْ وَ كَلَّا بِنَا *** وَ أَحْمَرَمَ مِنْ سَارِحِ تَبِصُ مَسَامِرَه (4)

ص: 244

-
- 1- کثیر (بصیغه تصغیر) نام شاعری است معروف و غرة معشوقه او است که در بیشتر اشعارش بوی تغزل جسته است
 - 2- انقض: فرود آمد. اقم الریش: سیاه پر
 - 3- اعجاز لیل: اواخر شب
 - 4- تبص مسامره: میخه‌ایش میدرخشید

فرزدق گفت: من گفته ام، گفت: چرا سر خویش و سر محبوب خویش را مستور نساختی و از پرده بیرون انداختی؟ اکنون عطای خویش را که هزار دینار زرسرخ است مأخوذ دار و با اهل خویش ملحق شو، آنگاه گفت: جریر کدام است؟ گفت: حاضرم، گفت: این شعر تو گفتی؟

طَرَفَةٌ صَانِدَةُ الْقُلُوبِ وَ لَيْسَ ذَا *** وَ قُتُّ الزِّيَارَةَ قَاذِهِي بِسَلَامٍ (1)

تَجْرِي السَّوَاكُ عَلَى أَعْرَ كَأَنَّهُ *** بُرْدٌ تَحْدُرُ مِنْ بَطُونِ غَمَامٍ (2)

لَوْ كَانَ عَهْدُكَ كَالَّذِي حَدَّثِنَا *** لَوْصَلْتَ ذَاكَ وَ كَانَ غَيْرَ ذِمَامٍ

أَنِّي أَوَّاصِلٌ مَنْ أَرَدْتُ وَصَالَهِ *** بِجِبَالٍ لِأَصْلَفٍ وَ لَا لَوَامٍ (3)

جریر گفت: این شعر مراست گفت: کدام ساعت نیکوتر از ساعت زیارتست؟ بگیر این هزار دینار زرناب را و باز سرای خویش شو. آنگاه گفت: کثیرغره کدامست؟ گفت: اینک منم، گفت: گوینده این شعر توئی؟

يَقْرُ بَعِينِي مَا يُقْرُ بِعَيْنِهَا *** وَ أَحْسَنُ شَيْءٍ مَا بِهِ الْعَيْنُ قَرَّتْ (4)

کثیر گفت: این شعر را من انشاء کرده ام، گفت: محبت را بدین تعریض فاسد ساختی، همچنان جایزه تو هزار دینار است، مأخوذ دار و طریق خویش سپار.

در آغانی بجای این بیت این اشعار را از کثیر نقل کرده:

وَ أَعْجَبَنِي يَا عَرَّةَ مِنْكَ خَلَاتِقِي *** كَرَامٌ إِذَا عَدَّ الْخَلَاتِقِي أَرْبَعِ (5)

ص: 245

1- طرق: وارد شدن در شب

2- برد: تگرگ. تحدیر: فرود آمدن. غمام: ابر

3- صلف: ستایش بیجا. لوام: سرزنش کننده

4- قر: سردی و سردی چشم کنایه از سرور و خوشحالیست

5- خلایق: صفات و اخلاق

دنوک حتی یدفع الجاهل الصبی *** و دفعك أسباب المنی حین یطمع (1)

فوالله ما یدری گرمیم مماطل *** اینساک إذ باعدت أو یتصدع (2)

آنگاه وصیفه (3) آنحضرت در پاسخ گفت :

سَنَحَتْ وَ شَكَلَتْ.

آنگاه گفت: نصیب کدام کس است؟ گفت: اینک منم، گفت: این شعر تو راست؟

من عاشقین تو اعدا و ترا سلا *** حتی إذا نجم الثریاً حلماً (4)

باتا بانعم لیله و الذها *** حتی إذا وضح الصبح تفرقاً (5)

نصیب گفت: من گفتم؟

قالت و هل فی الحب تدان؟

این هزار دینار را بجایزه فرا گیر و براه خویش میرو.

دراغانی بجای ایندو شعر، این ابیات را نگاشته اند:

و لولا أن یقال صباً نصیب *** لقله بنفسی النساء الصغار

بنفسی کل مهضوم حشاها *** إذا ظلمت فلیس لها انتصار (6)

وقالت ربیتنا صغراً و مدحتنا کباراً

یعنی تربیت کردی کودکان ما را و مدح گفتی بزرگان ما را، از پس آن پرسش

ص: 246

1- دنو: نزدیک شدن. منی: آرزوها

2- مماطل: کسی که در اداء دین خود تأخیر میکند و امروز و فردا مینماید

3- وصیفه: کنیز

4- حلق النجم: بالا رفت ستاره

5- وضح الصبح: آشکار شد صبح

6- مهضوم: مظلوم

که جمیل کدامست؟ چون او را بشناخت، گفت: صاحب من تو را سلام میرساند و نیک مشتاق تست از آنگاه که این شعر بعرض آورسیده:

فَيَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَيْتَن لَيْلَةً *** بَوَادِي الْقَرْيِ إِني إِذَا لَسَعِيد (1)

لِكُلِّ حَدِيثٍ بَيْنَهُنَّ بَشَاشَةٌ *** وَ كُلِّ قَتِيلٍ بَيْنَهُنَّ شَهِيد (2)

میفرماید: «جزاك الله خيرا»، حدیث ما را بجمله خاص بشاشت داشتی و کشتگان ما را شهید انگاشتی، این چهار هزار دینار زر خالص خاص تو است، مأخوذ دار و به سلامت طریق مراجعت سپار، در هر کرت آن کنیزك بحضرت سکینه می شتافت و شعر آن شعرا را بعرض میرسانید و جایزه می آورد و پاسخ باز میداد.

ابن جوزی می گوید: وفات سکینه در سال یکصد و هفده هجری در مدینه بود و حکومت مدینه را خالد بن عبدالله بن حارث بن حکم داشت، او را کاری افتاد، گفت: بباشید تا باز آیم و برای نماز گذارم، چون دیر می آمد سی دینار بهای کافور دادند و بر بدن مبارکش نثار کردند و شیبۀ بن نصح بروی نماز گذاشت

بروایت ابن سعد سکینه در این سال در مکه وفات کرد، خواهرش فاطمه هم در این سال در گذشت. ابن خلکان در کتاب خود مینویسد که: یکروز سکینه عروۀ بن اذینه را که از اعیان علما، بود دیدار کرد فرمود: تو این شعر گفته باشی؟

إِذَا وَجَدْتَ أَوَارِ الْحُبِّ فِي كَبْدِي *** ذَهَبَتْ نَحْوَ سِقَاءِ الْمَاءِ أُتْرِد (3)

هَبْنِي بُرْدَتِ بُرْدِ الْمَاءِ ظَاهِرِهِ *** فَمَنْ لِنَارٍ عَلَيَّ الْأَحْشَاءِ تَتَقَد (4)

عرض کرد: من گفته ام، فرمود: این شعر را نیز تو گفته ئی؟

ص: 247

1- بیتوته : شب را بصبح آوردند

2- بشاشة : خوشروئی ، سرور

3- اوار : گرمی آتش و آفتاب و تشنگی سقاء الماء : مشک آب

4- تتقد : از ماده وقود: بر افروخته شدن آتش

قَالَتْ وَابْتِثَهَا سِرِّي فَبَحْتُ بِهِ *** قَدْ كُنْتُ عِنْدِي تُحِبُّ السِّتْرَ فَاسْتَتِرِي (1)

أَلَسْتُ تُبْصِرُ مِنْ حَوْلِي فَقُلْتُ لَهَا *** غَطِّي هَوَاكَ وَ مَا أَلْقَى عَلَى بَصْرِي (2)

گفت: من گفته ام.

فَالْتَفَتَتْ إِلَى جِوَارِ كَنِّ حَوْلِهَا ، فَقَالَتْ هُنَّ حَرَائِرٌ إِنْ كَانَ خَرَجَ هَذَا مِنْ قَلْبِ سَلِيمٍ .

این هنگام سکینه بجانب کنیز کان که حاضر خدمت بودند نگران شد و فرمود: اینان همه آزادگان باشند، اگر این سخنان از قلب بی محبت زایش کرده باشد

گویند عروه را برادری بود که بکر نام داشت، چون وفات کرد، این شعر در مرثیه او گفت :

سَرَى هَمِّي وَ هُمْ الْمَرْءُ يَسْرِي *** وَ غَابَ النَّجْمُ إِلَّا قَيْدَ فَتْرٍ (3)

أَرَأَيْتَ فِي الْمَجْرَةِ كُلِّ نَجْمٍ *** تَعَرَّضَ أَوْ عَلَى الْمَجْرَةِ يَجْرِي (4)

لَهُمْ مَا أَرَالَ لَهُ قَرِينًا *** كَأَنْ أَلْقَبَ أَبْطِنَ حُرٌّ جَمْرٍ (5)

عَلَى بَكْرٍ أَخِي فَارَقْتُ بَكْرًا *** وَ أَيُّ الْعَيْشِ يَصْلُحُ بَعْدَ بَكْرٍ (6)

چون این شعر بعرض سکینه رسید، فرمود: این بکر کدامست؟ شما میل او را بشرح کردند:

ص: 248

1- بث : پراکنده و منتشر ساختن .بخت به : او را آشکار کردم

2- غطی : بپوش

3- قیدفتر : باندازه گشادی بین انگشت ابهام و سبابه

4- مجره : کهکشان فلک

5- أبطن : در دل گرفته است. جمر: آتش فروزان

6- فارقت بکرا : جدا شدم از بکر (چون بکر مرد، من از او دور شدم

فَقَالَتْ: أ هُوَ ذَاكَ الْأَسِيود الَّذِي كَانَ يَمُرُّ بِنَاهُ

فرمود: این همان سیاه است که گاهی در حضرت ما عبور می‌دهد؛ گفتند: جز او نیست.

قَالَتْ: طَابَ بَعْدَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْخُبْزِ وَالرَّيِّتِ.

فرمود: پس از مرگ او هر چیز نیکو است حتی نان و زیت.

گویند: در مجلس انس ولید بن یزید اموی ابن ابیات را تغنی کردند. (1) مغنی را گفت: قائل این شعر کیست؟ عرض کرد: عروة بن اذینه، گفت برغم عروه هم اکنون بعد از بکر ما بدین عیش مهنا (2) اندریم.

در خبر است که جماعتی از شعرا از حجاز سفر شام کردند و بر هشام بن عبدالملک در آمدند، از میان انجماعت عروة بن اذینه را بشناخت و او مردی قلیل البضاعة و کثیرالقناعة بود، گفت: هان ای عروة ابنشعر تو گفتی؟

لَقَدْ عَلَّمْتِ مَا الْأَسْرَافُ مِنْ خَلْقِي *** إِنَّ الَّذِينَ هُوَ رِزْقِي سَوْفَ يَأْتِينِي

أَسْعَى إِلَيْهِ فَيُعِينِنِي تَطْلُبُهُ * وَ لَوْ فَعَدْتُ أَتَانِي لَا يُعِينِنِي (3)

همانا نمی بینم ترا که آنچه می‌گوئی بکار بندی، چه در شعر خبر می‌دهی که اگر من در طلب رزق نروم رزق بطلب من می آید، و این در طلب رزق از حجاز بشام تکتاز کرده ای. عروة گفت: یا امیرالمؤمنین مرانیکو موعظتی آوردی و حق موعظت را بنهایت بردی و آنچه روزگار از خاطر من سترده بود، فریاد من دادی،

ص: 249

1- مغنی: آوازه خوان

2- مهنا: گوارا 3

3- زیاد روی در خرج کردن از اخلاق من نیست و میدانم آنچه روزی منست بمن خواهد رسید. برای بدست آوردن کوشش میکنم و بزحمت میافتم، و اگر در خانه بنشینم، خودش نزد من می آید و مرا بزحمت نمی اندازد

این بگفت و از نزد هشام بیرون شد و بی توانی برنشست و طریق حجاز پیش داد.

آروز را هشام بشام برد و شبانگاه از خواب انگیخته شد و یاد از عروۀ کرد و در خاطر گذرانید که او مردی عالم وشاعر است، چگونه از زیان زبان او بتوان ایمن بود .

با مدادان از وی پرسش کرد، گفتند: باز حجاز گشت، گفت: راست گفته است عروۀ: اگر تو در طلب رزق دق الباب (1) نکنی، او بسوی تو شتاب گیرد. و غلام خویش را پیش خواند و دو هزار دینار زر سرخ او را سپرد و فرمان داد که از دنبال عروۀ بشتاب تا کجا او را در یابی تسلیم کن، غلام چند که توانست بشتافت، وقتی عروۀ را دریافت که داخل بیت شد، در بکوفت، عروۀ سر بیرون کرد و آن عطا بستند و غلام را گفت:

أَبْلُغْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ وَقَالَ لَهُ : كَيْفَ رَأَيْتَ قَوْلِي : سَعَيْتَ فَاكْدَيْتَ وَرَجَعْتَ إِلَى بَيْتِي فَأَتَانِي فِيهِ الرَّزْقُ !!

یعنی امیر المؤمنین را سلام برسان و بگو: چگونه دیدی قول مرا، در طلب رزق راندم در اندوه شدم، بخانه خود باز آمدم، رزق از در فراز آمد، محمد بن ادریس بمرج کحل اندلسی در این معنی اینده بیت گفته است

مَثَلُ الرَّزْقِ الَّذِي تَطْلُبُهُ *** مِثْلُ الظِّلِّ الَّذِي يَمْشِي مَعَكَ

أَنْتَ لَا تُدْرِكُهُ مُتَّبِعًا *** وَإِذَا وُليْتَ عَنْهُ تَبَعَكَ (2)

صاحب کتاب اسعاف، نسب عروق را بدینگونه رقم کرده، گوید: کنیت او ابو عامر است، هو عروۀ بن اذینه بن حارث بن عمر بن عمرو بن عوف بن کعب بن عامر

ص: 250

1- دق الباب : کوبیدن در (کنایه از طلب کردن چیزی است)

2- رزقی که در طلب او هستی مانند سایه ایست که با تو راه میرود ، اگر او را دنبال کنی باو نمیرسی و اگر از آن پشت کنی در پیت میآید

ابن لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانة اللیثی الحجازی، و او شاعری معروف بود و آن خطا باتیکه ابن خلکان از سکینه علیها السلام بعروة مرقوم می دارد، صاحب اسعاف بزنی مجهول نسبت میکند، و در تاریخ یافعی آنچه از شرح حال سکینه مرقومست با تحریر ابن خلکان بینوتی ندارد، و در سال وفات سکینه اهل سیر همگان متفق اند که در یکصد و هفدهم هجری بود.

یافعی گوید: مدفن آنحضرت در مدینه طیبه است و جماعتی از علمای عامه در خارج مکه معظمه در طریق عمره دانسته اند، ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی از سکینه علیها السلام شرح مبسوط نگاشته، من بنده چند که افزون از آنچه مرقوم داشته ام بدست شود مینگارم، تا مورث (1) تطویل و تکرار نباشد.

بالجمله صاحب اغانی نسب رباب مادر سکینه را بدین ترتیب آورده، گوید: رباب دختر امرء القیس بن عدی بن جابر بن کعب بن علی بن برة بن ثعلبة بن عمران ابن الحاف بن قضاعة است، و مادر رباب هند دختر ربیع بن مسعود بن مروان بن حصین بن کعب بن علیم بن کلیب است، و رباب در نزد امام حسین علیه السلام مکانتی عظیم داشت.

بروات موثقه سند بمالك بن اعین منتهی میشود میگوید: از سکینه دختر حسین علیه السلام شنیدم فرمود که: پدرم با عم من حسن علیهما السلام در حق من و مادرم چنین فرمود:

لعمرك إني لأحِبُّ داراً *** تكون بها سَكِينَةٌ وَ الرَّبَابُ

أَحَبُّهُمَا وَ أَبَدَلْ جَلَّ مَالِي *** وَ لَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عِتَابٌ (2)»

ص: 251

1- مورث (بصیغه اسم فاعل) : موجب ، سبب

2- به ص 361 جزء دوم رجوع شود

و این شعر را بر این دو بیت بر افزود :

فَلَسْتُ لَهُمْ وَإِنْ غَابُوا مُضِيْعًا *** حَيَاتِي أَوْ يَغِيْبِي التُّرَابِ (1)

ابوالفرج گوید: امرء القیس پدر رباب در زمان عمر بن الخطاب مسلمانی گرفت و دختر او رباب فاضل ترین زنان بود، بعد از شهادت حسین علیه السلام او را خواستار آمدند که خطبه کنند.

فَقَالَتْ : لَا أَتَّخِذُ وَحَمَا بَعْدَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ .

انا ابوالفرج میگوید: این ابیات را رباب بعد از قتل سیدالشهداء در مرثیه آن حضرت انشاء فرمود :

إِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ *** بِكَرْبَلَاءَ قَتِيلٌ غَيْرِ مَدْفُونٍ

سَبْطُ النَّبِيِّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً *** عَنَّا وَجُنْبَةً خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ (2)

قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ *** وَ كُنْتُ تَصْحَبُنَا بِالرَّحِيمِ وَالِدَيْنِ (3)

مِنْ لَيْتَامِي وَ مَنْ لِلسَّائِلِينَ وَ مَنْ *** يَعْنِي وَيَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَسْكِينٍ؟ (4)

وَ اللَّهُ لَا أَبْتَغِي صَهْرًا بَصْهَرَكُمْ *** حَتَّى أَغِيْبُ بَيْنَ الرَّمْلِ وَ الطَّيْنِ (5)

ابوالفرج در کتاب اغانی سند با بیعبدالله الزبیری می‌رساند، میگوید: در مدینه راوی اشعار جریر و راوی کثیر غره و راوی نصیب و راوی احوص انجمن شدند ،

ص: 252

1- تا زنده ام آنها را ضایع نمیگذارم اگر چه غایب باشند، مگر اینکه خاک مرا پنهان کند (یعنی در گور روم)

2- جمله آخر دعائیه است ، یعنی از زبان میزان اعمال دور شوی

3- مراد از جبل صعب در اینجا اینست که: پناهگاهی بودی که دشمن نمیتوانست باسانی بر آن مسلط شود

4- یعنی قصد میکند: تاوی : پناه میبرد

5- صهر : فامیل شوهر . کلمه (یاء) برای معنی بدل و عوض است مانند (باع الکفر بالایمان)

و هر يك اشعار صاحب خود را بستودند و بر شعر دیگران فضیلت نهادند، بعد از مخاطبات و مناقشات (1) سخن بر آن نهادند که این داوری بحضرت سکینه برند چه از افسح و اعلم ناس است در زبان عرب و علم و فضل و ادب، لاجرم هر کرا او برگزیند بی سخن فاضل تر او است.

پس همگان حضرت سکینه آمدند و باز طلبیدند و پس از رخصت در آمدند و صورت حال را بعرض رسانیدند، کنیزکی بیرون شد و گفت: راوی جریر را: مگر نه صاحب تو گوید:

طَرَقَتْكَ صَائِدَةُ الْقُلُوبِ وَ لَيْسَ ذَا *** وَ قَتُّ الرِّيَازَةِ فَارْجِعِي بِسَلَامٍ (2)

کدام ساعت شیرین تر از طروقست، زشت کناد خداوند صاحب تو را و شعر او را. آنگاه راوی احوص را گفت: نه این شعر اور است؟

يَقْرَأُ بَعَيْنِي مَا يَقْرَأُ بَعَيْنَهَا *** وَ أَحْسَنَ شَيْءٍ مَا بِهِ الْعَيْنُ قَرَّتْ (3)

و صیغه گفت: روشنی چشم او را هیچ چیز نیکوتر از نکاح نیست، همانا صاحب تو دوست میدارد که نکاح شود، زشت کنادخدای صاحب تو را و شعر او را. آنگاه راوی جمیل را گفت: این شعر جمیل راست؟

فَلَوْ تَرَكَتُ عَقْلِي مَعِي مَا طَلْتَهَا *** وَ لَكِنَّ طَلَّيْهَا لِمَا فَاتَ مِنْ عَقْلِي (4)

گفت: نمی بینم صاحب تو را که عاشق باشد، در طلب عقل می رود، دور دارد خداوند او را و شعر او را. از آن پس باراوی نصیب گفت: آیا نه صاحب تو این شعر گفت؟

ص: 253

1- مناقشة : مباحثه وردو بدل با تندی

2- شکار چیان دلها ترا بشب در آمدند، در صورتیکه آنهنگام وقت دیدار نیست پس بسلامت باز گرد

3- به ص 245 رجوع شود

4- جمله (ما طلبتها) منفیه و خبر او میباشد و فاعل ترکت معشوقه است

أهيمُ بدعد ما حبيت فإن أمةً *** فوا حزني من ذا يهيم بها بعدي؟ (1)

گفت نصیب را همتی بکمال نیست که دید (2) را دست باز داشت تا دیگر کس با او عشق بازد، چرا چنین نگفت؟:

أهيمُ بدعد ما حبيت فإن أمةً *** فلا صلحت دعد لذي خلت بعدي (3)

آنگاه راوی احوص را گفت : این شعر را صاحب تو گفت؟

من عاشقين تراسلا و تواعدا *** ليلا إذا نجم الثريا خلقاً

با تا بانعم ليلة و ألدها *** حتى إذا وضح الصبح تفرقا (4)

راوی گفت: احوص راست. فرمود: زشت کناد خداوند او را، چرا بجای تفرقا تعانقا (5) نگفت؟ گویند: در این روز حضرت سکینه هیچیک از این شعرا را نستود و هیچیک از همگنان را گزیده نداشت، لکن هشم بن عدی گوید: جمیل را که در این شعر گوید:

فيا ليتني أعمى أصم تقودني *** بثينة لا يخفى على كلامها (6)

گزیده داشت و رادی را فرمود: خداوند رحمت کناد جمیل را، چه شعر او مانند نام او جمیل است.

و دیگر احمد بن حارث سند با بوعبیده معمر بن المثنی می‌رساند، می‌گوید: هنگام موسم فرزدق طریق زیارت مکه پیش داشت و چون حج بگذاشت، بجانب مدینه سفر

ص: 254

1- تا زنده ام دیوانه دعدم، وای از اندوه من بر اینکه بعد از مردنم کی دیوانه او خواهد شد؟

2- دعد، نام معشوقه نصیب شاعر است

3- مصرع ثانی : دعد پس از من شایسته درستی نیست

4- ب ص 246 رجوع شود

5- تعانقا : دست گردن یکدیگر انداختند

6- ایکاش کور و کر میشدم و بثینه (معشوقه جمیل) عصاکشی مرا میکرد و سخن او بر من پوشیده نمیماند (یعنی بثینه مرا کور و کر مپنداشت و آنچه در دل داشت میگفت)

کرد و در مدینه حاضر حضرت سکینه گشت، آنحضرت فرمود: هان ای فرزددق؛ امروز اشعر الناس کیست؟ عرض کرد: امروز اشعر الناس جز من نیست. فرمود: سخن بکذب راندی، امروز اشعر از تو آنکس است که این شعر گفته:

بِنَفْسِي مِنْ تَجَنُّبُهُ عَزِيْزٌ *** عَلَيَّ وَ مَنْ زِيَارَتِهِ لِمَامٍ

وَ مَنْ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ لَا أَرَاهُ *** وَ يَطْرُقُنِي إِذَا هَجَعَ النَّيَامُ (1)

فرزدق گفت: سوگند باخدای اگر اجازت رود نیکوتر از این شعر تو را بشنوانم، فرمود: دوست نمیدارم و او را رخصت انصراف داد روز دیگر فرزدق در آمد، همچنان سکینه فرمود: کیست اشعر الناس: فرزدق عرض کرد: این منم، فرمود: سخن بدروغ میزنی، اشعر الناس صاحب تو است که این شعر گفته است:

لَوْ لَا الْحَيَاءَ لَهَا جَنِّي اسْتِعْبَارٌ *** وَ لَزَرْتُ قَبْرَكَ وَ الْحَبِيبِ يُزَارُ (2)

كَانَتْ إِذَا هَجَرَ الضَّجِيعَ فِرَاشِهَا *** كَتَمَ الْحَدِيثِ وَ عَفَتْ الْأَشْرَارِ (3)

لَا يَلْبَثُ الْقَرْنَاءُ أَنْ يَتَفَرَّقُوا *** لَيْلٍ يَكُرُّ عَلَيْهِمْ وَ نَهَارٍ (4)

عرض کرد: قسم بخداوند اگر مرا رخصت فرمائی نیکوتر و ستوده تر از این شعر بعرض رسانم، فرمود: تاجه داری بیار. فرزدق بیرون شد و روز سیم آمد بحضرت سکینه علیها السلام بعات دی و پریر، فرمود: کیست اشعر ناس؟ عرض کرد: جز خویشان کس نشناسم فرمود: همچنان سخن بفریه و زور میرانی، اشعر ناس صاحب تو است که این شهر گفت:

ص: 255

1- جانم فدای کسی که دوریش از من اندک و زیارتش مرا، شب در میان است، بامداد و شام او را نمیبینم و شب هنگام خواب نزد من میاید

2- هیچ: برانگیختن و بشور در آوردن استعمار، اشک باریدن

3- هجر فراش: از جای خواب دور شدن؛ ضجیع: همخوابه. عف اسرار: نگهداشتن رازها.

4- قرناء، جمع قرین: شوهر: رفیق. کر: روی آوردن

إِنَّ الْعَيُونَ الَّتِي فِي طَرْفِهَا مَرَضٌ *** فقتلتنا ثم لم يُحيينَ قتلانا

يصرعن ذا اللبِّ حتى لأحراكِ به *** وَ هُنَّ أضعفُ خلقِ الله أركاناً (1)

فرزدق عرض کرد: ای دختر رسول خدا مرا بر تو حقی عظیمست، بیابانها پیموده ام و از مکه بحضرت تو آمده ام، آیا مرا پاداش اینست که دروغزن خوانی؟! و دست باز ندهی که یکشعر در این حضرت قرائت کنم. اکنون کار بردن سخت افتاد، بزحمت و صعوبت روز بشب میبرم، دانسته باش که از مدینه بیرون نمیروم تا در این سختی جان بدهم. سکینه بخندید و آغاز ملامت فرمود، و کنیزکی با او عطا کرد و گفت: او را نیکو بدار؛ زیرا که من تو را بر خویش برگزیدم.

شرح احوال فرزدق و اشعار او انشاء الله تعالی در کتاب امام زین العابدین علیه السلام مرقوم خواهد شد، و همچنان ذکر حال هر يك از شعرا در جای خود نگارش مییابد.

ابوالفرج میگوید: گاهی که سکینه بسرای جاوید انتقال فرمود: خالد بن عبد الملك حاکم مدینه بود، کس بدو فرستادند و اجازت خواستند تا با جنازه حمل دهند خالد در پاسخ گفت: باشید تا من حاضر شوم و بدو نماز گذارم. بنی هاشم آن نعش مبارك را در موضع مصلی بنهادند و در پیرامون آن بنشستند، از بامداد تا هنگام افول آفتاب انتظار بردند از خالد خبر نرسید، بیودند تا نماز عشا بگذاشتند و شب از نیمه در گذشت و مردم را خواب فراگرفت، لاجرم برخاستند و گروه گروه نماز بگذاشتند و طریق انصراف گرفتند.

محمد بن عبدالله محض که معروف است بنفس زکیه نبیره فاطمه خواهر سکینه است، چه فاطمه دختر بن علی زوجه حسن مثنی و مادر عبدالله محض است،

ص: 256

1- چشمهائی که در بهم خوردن آنها بیماری است ما را کشتند و سپس کشتگان ما را زنده نکردند، خردمند را بخاک افکندند بجوریکه حرکتی ندارد در صورتیکه پایه های آنها (گوشه های پلک چشم) ناتوانترین آفریده شدگان خدایند

بالجمله نفس زکیه چهارصد دینار عطاری را داد که عطر و عود داشت، عطریات بخريد و در پیرامون سریر سکینه مجمرها بگذاشت و غالیها(1) بینباشت. این بود تاصبح بر آمد و مردمان نماز صبح بگذاشتند، این هنگام خالد بن عبدالملک کس فرستاد و رخصت داد که بروی نماز گذارید و بخاک سپارید. شیبۀ بن نطاح بر آن حضرت نماز گذاشت، بروایت یحیی بن حسن، عبدالله محض چهارصد دینار بهای عود داد. این اشعار را فضل بن عباس لهبی در مفاخرت انشاد کرد:

وَ أَنَا الْأَخْضَرُ مَنْ يَعْرِفُنِي *** أَخْضَرَ أَلْجَلَدْتُ فِي بَيْتِ الْعَرَبِ

مِنْ يَسَاجِلِي يَسَاجِلِ مَا جَدًّا *** مِنَ اللَّؤْلُؤِ إِلَى عَقْدِ الْكَرْبِ (2)

أَمَّا عَبْدِي مَنْافٍ جَوْهَرٍ *** زَيْنَ الْجَوْهَرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

كُلُّ قَوْمٍ صَيْغَةٍ مِنْ تَبْرَهْمٍ *** وَ بَنُو عَبْدِ مَنْافٍ مِنْ ذَهَبٍ (3)

نَحْنُ قَوْمٌ قَدْ بَنَى اللَّهُ لَنَا *** شَرَفًا فَوْقَ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ

بَنِيَّ اللَّهِ وَ ابْنِي عَمِّهِ *** وَ بَعَّاسٍ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

در کتاب عبوس منصورى که تاریخ بنی امیه نوشته و در تاریخ ابن اثیر، نیز سال رحلت سکینه علیها السلام را در سال یکصد و هفدهم هجری مرقوم داشته، لکن از فاطمه خواهرش یاد نکرده اند، چه فاطمه علیها السلام نیز در این سال فوت شده

ذکر کلمات معجز آیات حسین بن علی علیهما السلام

در این کتاب مبارك از احتجاجات و مناجات و کتب و خطب حسین علیه السلام فروان مرقوم

ص: 257

1- مجمر: آتشدان. غالیه: چند رقم بوی خوش.

2- مساجلة: منازعه، مغالیه.

3- تبر: طلا قبل از گداختن و آب شدن، و پس از گداختن ذهب نامیده میشود.

افتاد و از اراجیز (1) و اشعار نیز شردمه ای (2) بشرح رفت ، در بگ داشتف که خاتمه این کتاب را بدعای عرفه اگر چند معروف است مزین و مذیل ندارم.

فاضل مجلسی گوید : بشر و بشیر پسران غالب از قبیله بنی اسد حدیث کرده اند که: پسین (3) روز عرفه حاضر عرفات بودیم، ناگاه حسین بن علی علیهما السلام از خیمه خود بیرون شد و جماعتی از اهل بیت خود و شیعیان خود و فرزندان خود را با خویشتن طی طریق می فرمود، همچنان پیامدند و در طرف یسار جبل ایستاده شدند ، و دستهای مبارک را بر افراشتند، چند که با چهره همایون همانند گشت (4) آنگاه چون مسکینی جوعان که طعام طلب کند، با تمام زاری و ضراعت این دعا قرائت کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ، وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ، وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ، وَهُوَ الْجَوَادُّ الْوَاسِعُ، فَطَرَ (5) أَجْنَاسَ الْبَدَائِعِ، وَأَتَقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعَ، لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ، (6) وَلَا تَصِيدُ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ، جَازِيَ كُلِّ صَانِعٍ، وَرَائِثُ (7) كُلِّ قَانِعٍ، وَرَاحِمُ كُلِّ ضَارِعٍ، (8) وَ مُنْزِلُ الْمَنَافِعِ وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالْثَوْرِ السَّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ، وَ لِلْمُطْبِعِينَ نَافِعٌ وَ لِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ وَ لِلْكَرْبَاتِ دَافِعٌ وَ لِلْجَبَابِرَةِ

ص: 258

1- اراجیز : جمع ارجوزه : شعری که هر مصرع آن بر وزن سه مستفعل باشد

2- شردمه : اندک

3- پسین روز : بعد از ظهر.

4- برابر شد

5- فطر : اختراع کردن و شکافتن

6- طلائع، جمع طلعه : جماعتی که پیش روی لشکر روند تا از دشمن آگهی آرند.

7- ریش : اصلاح و نیکو کردن حال .

8- ضارع : زاری کننده و فروتنی کننده

قَامِعٌ؛ وَرَاحِمَ عَبْرَةَ كُلِّ ضَارِعٍ وَدَافِعَ صَرْعَةَ كُلِّ صَارِعٍ، فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ، وَلَا يَسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَأَسْتَهْدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ مُقَرَّراً بِأَنَّكَ رَبِّي، وَأَنَّ إِلَيْنِكَ مَرَدِّي، ابْتِدَاءً لِي بِبِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ آمِناً لِرَيْبِ الْمُنُونِ (1)، وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً (2) مِنْ صُلْبِ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادِمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَلُطْفِكَ لِي وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكُفْرَةِ الَّذِينَ تَقَضُوا عَهْدَكَ وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَتَحَنُّناً (3) عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي وَفِيهِ أَنْشَأْتَنِي، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رَأْفَتَ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَسَوَابِغِ (4) نِعْمِكَ عَلَيَّ فَأَبْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي، وَأَسَدَّ كَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ بَيْنَ لَحْمٍ وَجِلْدٍ وَدَمٍ؛ وَلَمْ شُوهِنِي (5) بِخَلْقِي، وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَاماً سَوِيّاً، وَ حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ

ص: 259

1- ريب المنون : حوادث روزگار

2- ظاعن : کوچ کننده

3- تحنن : مهربانی نمودن.

4- سبوغ : تمام و فراخ شدن نعمت .

5- شوه و شوهة : زشت شدن

طِفْلاً صَبِيًّا، وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبَنًا طَرِيًّا مَرِيًّا، وَعَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِيْنَ (1)، وَكَفَلْتَنِي الْأُمَّهَاتِ الرَّحَائِمَ، وَكَأَلَّتْنِي مِنْ طَوَارِقِ (2) الْأَجَانِّ وَسَلَّمْتَنِي مِنَ الزِّيَادَةِ وَالتُّقْصَانِ، وَتَعَالَيْتَ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَنُ حَتَّى إِذَا اسْتَهْلَلْتُ نَاطِقًا بِالْكَلامِ؛ أَتَمَمْتَ عَلَيَّ سَوَابِعَ الْإِنْعَامِ، فَزَيَّدْتَنِي زَائِدًا فِي كُلِّ عَامٍ، حَتَّى إِذَا كَمَلْتُ فِطْرَتِي وَاعْتَدَلْتُ سَرِيرَتِي (3) أَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ بِأَنَّ الْأَهْمَتِي مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَعْتَنِي بِعَجَائِبِ فِطْرَتِكَ، وَانْطَقْتَنِي لِمَا ذَرَأْتَ (4) فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدَائِعِ خَلْقِكَ، وَتَبَهَّيْتُ لِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَوَاجِبِ طَاعَتِكَ وَعِبَادَتِكَ، وَفَهَّمْتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَيَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرْضَاتِكَ، وَمَنَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ بِعَوْنِكَ وَلُطْفِكَ؛ ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ (5)، لَمْ تَرُضْ لِي يَا إِلَهِي بِنِعْمَةٍ دُونَ أُخْرَى، وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصَدُّوْفِ الرِّيشِ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ عَلَيَّ، وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ حَتَّى إِذَا أَتَمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ وَصَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النِّقَمِ، لَمْ يَمْنَعَكَ جَهْلِي وَجُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَّيْتَنِي عَلَيَّ مَا يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ، وَوَفَّقْتَنِي

ص: 260

1- حضانت: در کنار گرفتن مادر بچه را.

2- طوارق: شب در آیندگان.

3- سریره: دل و باطن و هر چیزیکه پوشیده شود.

4- ذره: خلق و ایجاد کردن

5- حر الثری: خالص خاك.

لَمَا يُزِلُّنِي (1) لَدَيْكَ، فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِي وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي، كُلُّ ذَلِكَ إِكْمَالًا لِأَنْعَمِكَ عَلَيَّ وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ، فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُبَدِي مُعِيدِ حَمِيدِ مَجِيدٍ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ، وَعَظُمَتْ أَلْوَاؤُكَ، فَأَيُّ نِعْمَةٍ يَا إِلَهِي أَحْصِي عَدَدًا أَوْ ذِكْرًا أَمْ أَيُّ عَطَايَاكَ أَقْوَمُ بِهَا شُكْرًا وَهِيَ يَا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَ بِهَا الْعَادُّونَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْمًا بِهَا الْحَافِظُونَ ثُمَّ مَا دَرَأَتْ وَصَدَرَتْ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَالضَّرَّاءِ أَكْثَرُ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَّاءِ،

وَأَنَا اللَّهُ هَدُوكَ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي وَعَقْدِ عَزَمَاتِ يَمِينِي، وَخَالِصِ صَرِيحِ تَوْجِيدِي، وَبَاطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِي، وَعَلَانِيَةِ مَجَارِي نُورِ بَصَرِي، وَ أَسَارِيرِ (2) صَفْحَةِ جَبِينِي، وَخُرْقِ مَسَارِقِ (3) نَفْسِي وَخَذَارِيفِ مَارِنِ عَرِينِي (4)، وَمَسَارِبِ صِدْمَاخِ سَمْعِي، وَمَا ضَمَّتْ وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتَايَ، وَحَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي وَمَغْرَزِ حَنَكِ فَمِي وَفَكِّي وَمَنَابِتِ أَضْرَاسِي وَ

ص: 261

1- زلفی: نزدیکی و منزلت

2- اساریر: خطهای دست و پیشانی

3- مسارقرا در حاشیه، سست شدن جای بندها مغنی کرده و در مفاتیح بجای این کلمه مسارب ضبط شده است و مسارب جمع مسرب بمعنی راه و مجری است.

4- خذروف: قطعه، پاره پوستی که کودکان در وسط آن دو سوراخ کرده و از آن ریسمان میکشند و می گردانند. مارن: کنار و طرف بینی با قسمت نرم آن. عرنین همه بینی با آنچه از آن سخت و محکم است.

بُلُوعِ حَبَائِلِ عُنُقِي (1) وَ مَسَاغِ مَا كَلِي وَ مَشْرِبِي، وَ حِمَالَةَ أُمِّ رَأْسِي، وَ جَمَلِ حَمَائِلِ حَبْلِ وَ تِنِينِي (2) وَ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَامُورٌ (3) صَدْرِي وَ نِيَاطٍ (4) حِجَابِ قَلْبِي وَ أَفْلَاذٍ (5) حَوَاشِي كِبِدِي، وَ مَا حَوَتْهُ شَرَّاسِيْفٌ (6) أَضْلَاعِي، وَ حِقَاقٌ (7) مَفَاصِلِي، وَ أَطْرَافُ أَنَامِلِي وَ قَبْضُ عَوَامِلِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ عَصَبِي وَ قَصَبِي وَ عِظَامِي وَ مُخِّي وَ عُرُوقِي وَ جَمِيعُ جَوَارِحِي وَ مَا انْتَسَجَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَيَّامَ رِضَاعِي وَ مَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي وَ نَوْمِي وَ يَقْظَتِي وَ سَكُونِي، وَ حَرَكَتِي وَ حَرَكَاتِ رُكُوعِي وَ سَجُودِي؛ أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْرًا أَنفَاءً جَدِيدًا، وَ ثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا، (8) أَجَلٌ وَ لَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَ الْعَادُونَ مِنْ أَنَامِكَ أَنْ نُحْصِيَ مَدَى إِنْعَامِكَ سَالِفَةً وَ آئِفَةً لَمَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا، وَ لَا أَحْصَيْنَاهُ أَبَدًا، هَيْهَاتَ أَنِّي ذَلِكَ؟ وَ أَنْتَ الْمُخْبِرُ عَنِ نَفْسِكَ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ وَ النَّبَأِ الصَّادِقِ «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا

ص: 262

- 1- بلوع فارغ حبايل عنقى (مفاتيح الجنان)
- 2- وتين : رك دل.
- 3- تامور: طرف
- 4- نياط : رك ضخيمي که بدل متصل است
- 5- افلاذ: تکه های جگر
- 6- شرسوف (بضم اول وثالث) - سر استخوان بهلو که بطرف شکم است.
- 7- حقاق، جمع حقه: ظرفی که گوهر و مروارید در آن ریزند.
- 8- طارف : تازه، نو. عتید: آماده، حاضر

تُحْصُوها(1)»؛ صَدَقَ كِتَابُكَ اللَّهُمَّ وَإِنْبَاؤُكَ، وَبَلَغْتَ أَنْبِيَائُكَ وَرُسُلَكَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِكَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِينِكَ، غَيْرَ أَنِّي يَا إِلَهِي أَتَى هَدِيَّ بِجِدِّي وَجَهْدِي وَمَبَالِغِ طَاقَتِي وَوَسْءِي، وَأَقُولُ مُؤَقَّنًا مُؤْمِنًا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونُ مَمْرُوثًا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ؛ وَلَا وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ فَيُزِفِدَهُ فِيمَا صَدَّعَ، سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ!!! لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا(2) ! فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْحَقِّ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ! الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا يُعَدِلُ حَمْدَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ.

چون آنحضرت سخن بدینجا آورد، آغاز زاری وضراعت نمود و آب از چشم های مبارکش فرو دوید و در اهتمام بسؤال بیفزود و بفرمود :

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أُرَاكَ، وَأَسْأَلُكَ بِتَقْوَاكَ، وَلَا تُشَقِّقْنِي بِمَعْصِيَتِكَ، وَخِرْلِي فِي قَضَائِكَ(3)، وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ، حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ

ص: 263

1- قرآن کریم (14-37)

2- تقطر : شکافتن

3- نیکو کار کن مرا در قضای خود

فِي قَلْبِي، وَ الْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي، وَ النُّورَ فِي بَصَرِي، وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي، وَ مَتَّعْنِي بِجَوَارِحِي، وَ اجْعَلْ سَمْعِي وَ بَصَرِي الْوَارِثَيْنِ لِي مِنِّي، وَ انصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ ارزُقْنِي فِيهِ مَارِبِي وَ ثَارِي وَ أَفْرَ بِذَلِكَ عَيْنِي . اللَّهُمَّ اكشِفْ كُرْبَتِي، وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي، وَ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَ اخْسَأْ شَيْطَانِي، وَ فَكِّ رَهَانِي، وَ اجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى؛

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً، وَ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي حَيّاً سَوِيّاً رَحِمَةً بِي وَ كُنْتَ عَن خَلْقِي غَنِيّاً، رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي (1) فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي فَحَسَدْتَ صُورَتِي، يَا رَبِّ بِمَا أَحْسَنْتَ بِي وَ فِي نَفْسِي عَافَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا كَلَأْتَنِي وَ وَقَّعْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَوْيَيْتَنِي وَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ آتَيْتَنِي وَ أَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَطْعَمْتَنِي وَ سَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَعْنَيْتَنِي وَ أَقْنَيْتَنِي (2)، رَبِّ بِمَا أَعْنَيْتَنِي وَ أَعَزَّزْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَلْبَسْتَنِي مِنْ ذِكْرِكَ الصَّافِي، وَ يَسَّرْتَ لِي مِنْ صَدَقَتِكَ الْكَافِي؛ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَعْنِي عَلَى بَوَائِقِ (3) الدَّهْرِ وَ صَدْرُوفِ الْأَيَّامِ وَ اللَّيَالِي وَ نَجِّنِي مِنْ أَهْوَالِ الدُّنْيَا وَ كُرْبَاتِ الْآخِرَةِ، وَ اكْفِنِي شَرَّ مَا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي الْأَرْضِ . اللَّهُمَّ مَا أَخَافُ فَاكْفِنِي، وَ مَا أَحْذَرُ فَحَفِّظْنِي وَ فِي نَفْسِي وَ دِينِي فَاحْرُسْنِي وَ فِي سَفَرِي فَاحْفَظْنِي، وَ فِي أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي

ص: 264

1- براء : أفریدن

2- اقناه الله : بی نیاز کرد و خرسند گردانید خدا او را.

3- بوائق : مصیبات

فَاخْلُفْنِي، وَفِيمَا رَزَقْتَنِي فَبَارِكْ لِي، وَفِي نَفْسِي فَدَلِّلْنِي، وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعِظْمَنِي وَمِنْ شَرِّ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْ نِي، وَبِذُنُوبِي فَلَا تَقْضِ حُنِي وَ
 بِسَرِيرَتِي فَلَا تُخْزِنِي وَبِعَمَلِي فَلَا تَبْسِلْنِي (1) وَنِعْمَكَ فَلَا تَسْلُبْنِي، وَإِلَى غَيْرِكَ فَلَا تَكِلْنِي؛ إِلَهِي إِلَى مَنْ تَكِلْنِي؟ إِلَى قَرِيبٍ فَيَقْطَعُنِي، أَمْ إِلَى
 بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ (2) أَمْ إِلَى الْمُسْتَضْعَفِينَ لِي وَأَنْتَ رَبِّي وَمَلِيكَ أَمْرِي؟ أَشَدَّ كُؤَالِيكَ غُرْبَتِي، وَبُعْدَ دَارِي، وَهَوَانِي عَلَى مَنْ مَلَكَتَهُ أَمْرِي،
 إِلَهُمَّ فَلَا تُحِلِّلْ بِي غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سِوَاكَ، غَيْرَ أَنْ عَافِيَتِكَ أَوْسَعُ لِي، يَا رَبِّ فَاسْأَلْكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ
 لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ وَنَكَشِفَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَنْ لَا تُمَيِّتَنِي عَلَى غَضَبِكَ وَلَا تُنْزِلْ بِي سَخَطَكَ، لَكَ
 الْعُتْبَى، حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (3) الَّذِي أَحْلَلْتَهُ الْبَرَكَةَ وَجَعَلْتَهُ لِلنَّاسِ أَمْنَةً،

يَا مَنْ عَفَا عَنْ عَظِيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، يَا مَنْ أَسْبَغَ النِّعْمَةَ بِقَضَائِهِ، يَا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ الْكَثِيرِ، يَا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي، يَا صَاحِبِي فِي
 وَحْدَتِي، يَا غِيَاثِي فِي كُرْبَتِي، يَا مُنْسِي فِي حُفْرَتِي، يَا وَلِيَّيَّ فِي نِعْمَتِي، يَا إِلَهِي وَإِلَهَ

ص: 265

1- ايسال: بمهلكه انداختن

2- تجهم روى ترش کردن .

3- بيت عتيق: كعبه .

أَبَايَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَرَبَّ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ، وَ مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَ
 الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْقُرْآنِ وَ مُنْزِلَ كَهيعص وَ طه وَ يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ؛ أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تُعِينِنِي الْمَذَاهِبُ فِي سَعَتِهَا وَ تَضِيقُ بِي الْأَرْضُ
 بِرُحْبِهَا، وَ لَوْلَا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهَالِكِينَ، وَ أَنْتَ مُقِيلٌ عَثْرَتِي، (1) وَ لَوْلَا- سَتَرْتُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَ أَنْتَ مُؤَيِّدِي بِالنَّصْرِ
 عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَ لَوْلَا نَصْرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ، يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُورِ وَ الرَّفْعَةِ فَأَوْلِيَاؤُهُ بَعِزُّهُ يَعْتَرِّضُونَ، يَا مَنْ وَدَّعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ
 الْمَدَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ؛ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَ غَيْبَ مَا تَأْتِي بِهِ الْأُزْمَانُ وَ الدَّهُورُ وَ الْأَعْصَارُ، يَا مَنْ
 لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ كَبَسَ (2) الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ وَ سَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ، يَا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ
 الْأَسْمَاءِ، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا، يَا مُقَيِّصَ الرِّكْبِ لِيُوسِفَ فِي الْبَلَدِ الْفَقْرِ وَ مُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ (3) وَ جَاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكًا، يَا
 رَادَّ يَوسِفَ عَلَى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنْ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، (4)

ص: 266

1- عشرة : لغزش.

2- كبس: بخاك انباشتن چاه

3- جب : چاه .

4- كظيم : كسيكه خشم خود را فرو برده

يَا كَاشِفَ الضَّرِّ وَالْبَلَاءِ عَنِّ أَيُّوبَ، وَ مُمَسِّكَ يَدِ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الذَّبْحِ عَنِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرٍ سِنَّهُ وَ فَنِي عُمُرِهِ؛ يَا مَنِ اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَىٰ وَ لَمْ يَدْعُهُ فَرْدًا وَحِيدًا، يَا مَنِ أَخْرَجَ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يَا مَنِ فَلَاقَ (1) الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَيْنَهُمْ وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُمْغَرِّينَ، يَا مَنِ أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، يَا مَنِ لَمْ يَعْجَلْ عَلَيَّ مِنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يَا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَ قَدْ عَدَدُوا فِي نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ، وَ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ وَ قَدْ حَادُوهُ وَ نَادُوهُ (2) وَ كَذَّبُوا رُسُلَهُ؛ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيءُ، يَا بَدِيءُ لَكَ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَكَ، يَا حَيِّ حِينَ لَا حَيَّ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا مَنِ هُوَ قَائِمٌ عَلَيَّ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، يَا مَنِ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي، وَ عَظُمَتْ عِنْدَهُ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَقْضِحْنِي، وَ رَأَى عَلَيَّ الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَخْذَلْنِي، يَا مَنِ حَفِظَنِي فِي صِبْغِي، يَا مَنِ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي، يَا مَنِ أَيَّدِيهِ عِنْدِي لَا تُحْصِي، يَا مَنِ نِعْمُهُ لَا تُجَازِي، يَا مَنِ عَارَضَنِي بِالْخَيْرِ وَ الْإِحْسَانِ وَ عَارَضْتُهُ بِالْإِسَاءَةِ وَ الْعِصْيَانِ، يَا مَنِ هَدَانِي بِالْإِيمَانِ قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ الْإِمْتِنَانِ، يَا مَنِ دَعَوْتُهُ مَرِيضًا فَشَفَانِي؛ وَ عُرْيَانًا فَكَسَانِي، وَ جَائِعًا فَطَعَمَنِي، وَ عَطْشَانًا فَأَرْوَانِي، وَ ذَلِيلًا فَأَعَزَّنِي، وَ جَاهِلًا فَعَرَّفَنِي، وَ وَحِيدًا فَكَثَّرَنِي، وَ غَائِبًا

ص: 267

1- فلق : شكافتن .

2- نادوه : مخالفت کردند با او.

فَرَدَّيْنِي، وَ مُقِيلاً (1) فَأَغْنَانِي، وَ مُتَّصِراً فَتَصَرَّنِي، وَ غَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِي وَ أَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ فَابْتَدَأْنِي، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا مَنْ أَقَالَ عَثْرَتِي، وَ نَفَّسَ كُرْبَتِي، وَ أَجَابَ دَعْوَتِي، وَ سَتَرَ عَوْرَتِي، وَ غَفَرَ ذُنُوبِي، وَ بَلَّغَنِي طَلِبَتِي وَ نَصَرَ رَبِّي عَلَى عَدُوِّي، وَ إِنِ أَعَدَّ نِعْمَكَ وَ مَنَّكَ وَ كَرَامَتِكَ مِنْجَاً (2) لَا أُحْصِيهَا؛

يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَجَمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْيَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ، (3) أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَوْلَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَفَوْتَ أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَدْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي شَفَعْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ؛ تَبَارَكَتْ رَبِّي وَ تَعَالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِماً، وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاصِباً (4)، ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي

ص: 268

1- مقل : فقير و مسكين

2- منح جمع منحه (چورفعة) : بخشش

3- آويت : جا و مكان دادى

4- واصب : دائم

الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي، أَنَا الَّذِي أَسَأْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي اغْفَلْتُ، أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ، أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ، أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ، أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِي نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِي أَقْرَزْتُ، أَنَا يَا إِلَهِي اعْتَرَفَ بِنِعْمِكَ عِنْدِي وَأَبُوءُ بِذُنُوبِي (1) فَاغْفِرْهَا لِي يَا مَنْ لَا تَصَدُّرُهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ، وَالْمَوْفُوقُ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ صَالِحًا بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي أَمْرَتَنِي فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِي فَارَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بِرَاءَةٍ فَأَعْتَدِرُ وَلَا ذَا قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرُ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ اسْتَقْبَلَكَ يَا مَوْلَايَ؟ أَسْمَعِي؟ أَمْ بِبَصَرِي أَمْ بِلِسَانِي أَمْ بِيَدِي أَمْ بِرِجْلِي؟ أَلَيْسَ كُلُّهَا نِعْمَكَ عِنْدِي وَبِكُلِّهَا عَصَايَتُكَ؟ يَا مَوْلَايَ فَلَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ يَا مَنْ سَتَرْتَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزْجُرُونِي، وَمِنَ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانِ أَنْ يُعْبِرُونِي، وَمِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ أَطْلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا أَطْلَعَتَ عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا أَنْظَرُونِي، وَكَرَفَضُونِي وَقَطَعُونِي، فَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي؛ خَاضِعًا ذَلِيلًا حَصِيرًا (2) حَقِيرًا، لَا ذُو بِرَاءَةٍ فَأَعْتَدِرُ، وَلَا ذُو قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرُ وَلَا حُجَّةً فَأَحْتَجُّ بِهَا وَلَا قَائِلٌ

ص: 269

1- بآء بذنبه : اعتراف کرد بگناهش

2- حمير : مرد تنگ سينه، بر خلاف کسی که دارای سعه صدر است

لَمْ أُجْتَرِحْ (1) وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءًا، وَمَا عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعُنِي، فَكَيْفَ وَأَنْتَى ذَلِكَ؟ وَجَوَارِحِي كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمِلْتُ (2)، وَعَلِمْتُ يَقِينًا غَيْرَ ذِي شَكٍّ أَنَّكَ سَأَلْتَنِي مِنْ عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَأَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي، فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِدُونِي يَا هَيِّ يَا مَوْلَايَ بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ السَّائِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْخَائِفِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ (3) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ السَّائِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِينَ الرَّاعِبِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُهَلَّلِينَ السَّبِّحِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ آبَائِي الْأَوَّلِينَ اللَّهُمَّ هَذَا ثَنَائِي عَلَيْكَ مُمَجِّدًا، وَإِحْلَاصِي بِذِكْرِكَ مُوَحِّدًا، وَإِفْرَارِي بِأَلَانِكَ مُعَدِّدًا، وَإِنْ كُنْتُ مُقِرًّا أَنِّي لَمْ أُحْصِهَا لِكَثْرَتِهَا وَسُبُغِهَا وَتَظَاهُرِهَا وَتَقَادُمِهَا إِلَى حَادِثٍ مَا لَمْ تَزَلْ تَتَعَمَّدُنِي بِهِ مَعَهَا مُنْذُ خَلَقْتَنِي وَبَرَأْتَنِي مِنَ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الْإِغْنَاءِ بَعْدَ الْفَقْرِ، وَكَشْفِ الضَّرِّ وَ

ص: 270

1- اجتراح: بد گفتن و دشنام دادن.

2- (عملت خ ل)

3- وجل: ترسان

نَسِيْبِ الْيُسْرِ، وَدَفْعِ الْعُسْرِ، وَتَفْرِيجِ الْكُرْبِ وَالْعَافِيَةِ فِي الْبَدَنِ، وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ، وَلَوْ رَفَدَنِي (1) عَلَيَّ قَدْرَ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَا قَدَرْتُ وَلَا هُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ، تَقَدَّسَتْ وَتَعَالَيْتَ مِنْ رَبِّ عَظِيمٍ كَرِيمٍ رَحِيمٍ لَا تُحْصِي الْأُوْكَ، وَلَا يُبْلَغُ ثَنَاؤُكَ؛ وَلَا تُكَافُو (2) نِعْمَاؤُكَ، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَتَمَّ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ، وَأَسَدَّ عِدْنَا بِطَاعَتِكَ، سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ . اللَّهُمَّ تُجِيبُ دَعْوَةَ الْمُضْطَرِّ، إِذَا دَعَاكَ وَتَكْشِفُ الشُّوْءَ وَتُغَيِّثُ الْمَكْرُوْبَ، وَتَشْفِي السَّقِيمَ، وَتُعْنِي الْفَقِيْرَ وَتَجْبُرُ الْكَسِيْرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيْرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيْرَ وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيْرٌ، وَلَا فَوْقَكَ قَدِيْرٌ، وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ.

يَا مُطَلِّقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِيْرِ، يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيْرِ، يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيْرِ، يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيْرَ؛ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعْطِنِي فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ أَفْضَلَ مَا أَعْطَيْتَ وَأَنْلَتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ مِنْ نِعْمَةٍ تُؤَلِّيْهَا، وَالْأَلَاءِ تُجَدِّدُهَا، وَبِلِيَّةٍ تَصْرِفُهَا وَكُرْبَةٍ تَكْشِفُهَا، وَدَعْوَةٍ تَسْمَعُهَا، وَحَسَنَةٍ تَتَقَبَّلُهَا وَسَيِّئَةٍ تَغْفِرُهَا، إِنَّكَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ . اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مِنْ دَعْوِي، وَأَسْرَعُ مَنْ أَجَابَ، وَأَكْرَمُ

ص: 271

1- رُفْدٌ : بَخْشِشٌ . تَرَاوَدَ . بَايَكْدِيْغَرِ كَمَكِ كَرْدَنَ ، تَشْرِيْكَ مَسَاعِيْ نَمُوْدَنَ

2- تَكَافُوْءٌ : بَرَابَرِيْ كَرْدَنَ

مَنْ أَخْفَىٰ وَاجْمَلَ مَنْ عَفَىٰ، وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطَىٰ، وَأَسْمَعُ مَنْ سَأَلَ، يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ، وَلَا سِوَاكَ مَأْمُولٌ، دَعْوَتُكَ فَاجِبَتْنِي، وَسَأَلَتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَنِي، وَوَقَّعْتُ بِكَ فَجَبَّيْتَنِي، وَفَزَعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي؛ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنَا نِعْمَاتِكَ، وَهِنَّا عَطَائِكَ، وَاجْعَلْنَا لَكَ شَاكِرِينَ، وَلَا آءَاكَ ذَاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقْدَرَ، وَقَدَرَ فَقْهَرَ، وَعَصَىٰ فَسْتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، يَا غَايَةَ رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ وَمُنْتَهَىٰ أَمَلِ الرَّاحِبِينَ، يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، وَوَسِعَ الْمُسَدَّ تَقْيِيلِينَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْمًا؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ الَّتِي شَرَّفْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَأَمِينِكَ عَلَيَّ وَحِيَاكَ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ .

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هُوَ مُحَمَّدٌ أَهْلٌ ذَلِكِ يَا عَظِيمُ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ وَتَغَمَّدْنَا(1) بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ (2) الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ اللُّغَاتِ، وَاجْعَلْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

ص: 272

1- تغمد: پوشیدن و فرو بردن، از ماده غمد بمعنی غلاف شمشیر است

2- عج: فریاد کردن و صیحه زدن.

نَصِيْبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ وَ نُورٍ تَهْدِي بِهِ، وَ رَحْمَةً تَنْشُرُهَا، وَ عَافِيَةً تُجَلِّلُهَا وَ بَرَكَهً تُنْزِلُهَا وَ رِزْقٍ تَسْطُرُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ اللَّهُمَّ أَقْلِبْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ (1) مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ، وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْفَانِطِينَ (2) وَ لَا تُخَلِّقْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ لَا تَحْرِمْنَا مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَ لَا مِنْ بَابِكَ مَطْرُودِينَ، وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَ لَا لِفَضْلِكَ مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطَايَاكَ قَانِطِينَ، يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، إِلَيْكَ أَقْبَلْنَا مُؤْمِنِينَ، وَ لِيَبْتَئِكَ الْحَرَامَ آمِينَ قَاصِدِينَ، فَأَعِنَّا عَلَى مَنَاسِكِنَا (3)، وَ أَكْمِلْ لَنَا حَجَّنا، وَ اعْفُ اللَّهُمَّ عَنَّا وَ عَافِنَا، فَقَدْ مَدَدْنَا إِلَيْكَ أَيْدِيَنَا وَ هِيَ بِذِلَّةِ الْاعْتِرَافِ مُوسُومَةٌ؛ اللَّهُمَّ فَأَعْظِنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ مَا سَأَلْنَاكَ، وَ اكْفِنَا مَا اسْتَكْفَيْنَاكَ، فَلَا كَافِيَ لَنَا سِوَاكَ، وَ لَا رَبَّ لَنَا غَيْرُكَ، نَافِذٌ فِينَا حُكْمُكَ، مُحِيطٌ بِنَا عِلْمُكَ، عَدْلٌ فِينَا قِضَاؤُكَ، أَفْضَلُ لَنَا الْخَيْرُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ. اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لَنَا بِجُودِكَ عَظِيمِ الْأَجْرِ، وَ كَرِيمِ الدُّخْرِ، وَ دَوَامِ الْيُسْرِ، وَ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا أَجْمَعِينَ، وَ لَا تُهْلِكْنَا مَعَ الْهَالِكِينَ، وَ لَا تَصْرِفْ عَنَّا رَأْفَتَكَ وَ رَحْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَأَعْطَيْتَهُ، وَ شَكَرَكَ فَزِدْتَهُ، وَ تَابَ إِلَيْكَ فَقَبَلْتَهُ، وَ تَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَعَفَرْتَهَا لَهُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

ص: 273

- 1- نجح: پیروزی و بر آمدن حاجت
- 2- قنوط: نومیدی
- 3- نسك : عبادت کردن. قر بانی نمودن.

اللَّهُمَّ وَقَفْنَا وَ سَدَدْنَا(1) وَ اعصمنا وَ اقْبَلْ تَصَرُّعَنَا يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ يَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ، يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ إِغْمَاضُ الْجُفُونِ، وَ لَا لِحْظُ الْعُيُونِ،(2) وَ لَا مَا اسْتَبَقَ فِي الْمَكُونِ، وَ لَا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَرَاتُ الْقُلُوبِ، أَلَا كُلُّ ذَلِكَ قَدْ أَحْصَاهُ عِلْمُكَ، وَ وَسِعَهُ حِلْمُكَ، سُبْحَانَكَ وَ تَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ؛ فَلَكَ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ عُلُوُّ الْجَدِّ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ، وَ الْإِيَادِي(3) الْجِسَامِ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ، الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ . اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ عَافِنِي فِي بَدَنِي وَ دِينِي وَ آمِنْ خَوْفِي وَ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ لَا تَمَكُرْ بِي وَ لَا تَسُدُّ رَجُلِي وَ لَا تَخَدِّعْنِي، وَادْرَأ(4) عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ.

چون سخن بدینجا آورد، سر بسوی آسمان برداشت و آب از دیدگان مبارکش روان گشت و باعلی صوت فریاد برداشت و فرمود :

يَا اللَّهُ مَعَ السَّامِعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ، وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي، وَ إِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي

ص: 274

1- تسدید : راست و درست کردن و توفیق دادن براه صواب

2- لحظه : بگوشه چشم نگریستن

3- ایادی : عطایا، نعمتها .

4- درء : دور کردن و دفع نمودن

مَا أَعْطَيْتَنِي، أَسْأَلُكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، لِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ وَحَدِّكَ لِشَرِّكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ، وَ لَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ.

و لفظ یارب را مکرر همی گفت و گریست و بانگت عویل و ناله بالاگرفت و از آنجا با اهل و اصحاب طریق مشعر الحرام پیش داشت .

در کتاب مهج الدعوات این حرز منسوب و منقول از حسین بن علی علیهما السلام است :

بِسْمِ اللَّهِ يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ، يَا فَارِجَ الْهَمِّ، يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، يَا صَادِقَ الْوَعْدِ. اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ لِيْ عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَّوُدٌّ، فَارْحَمْنِيْ وَمَنْ اتَّبَعَنِيْ مِنْ اِخْوَانِيْ وَشِيْعَتِيْ، وَطَيِّبْ مَا فِيْ صُلْبِيْ، بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ اَجْمَعِيْنَ.

در کتاب نثر الدرر این خطبه از حسین بن علی علیهما السلام مأثور است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، نَافِسُوا (1) فِي الْمَكَارِمِ، وَ سَارِعُوا إِلَى الْمَغَانِمِ، وَ لَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تُعْجَلُوا، وَ اُكْتَسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَ لَا تَكْتَسِبُوا بِالْمَطْلِ (2) ذِمًّا: فَمَهْمَا يَكُنْ لِأَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِيعَةٌ لَهُ رَأَى أَنَّهُ لَا يَقُومُ بِتَشْكُرِهَا فَاللَّهُ لَهُ بِمُكَافَأَتِهِ، فَإِنَّهُ أَجْرَلُ عَطَاءٍ وَ أَعْظَمُ أَجْرًا، اَعْلَمُوا أَنَّ

ص: 275

1- منافسه و تنافس : مسابقه گذاشتن و نبرد کردن در جوانمردی

2- مطل : پس افکنان و مدافعه کردن

حَوَائِجِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورُوا (1) نِقَمًا. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْتَسِبٌ حَمْدًا وَ مُعَقَّبٌ أَجْرًا فَلَوْ رَأَيْتُمْ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا جَمِيلًا يَسْرُرُ النَّاطِرِينَ، وَيُفُوقُ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ رَأَيْتُمُ اللَّوْمَ رَأَيْتُمُوهُ شَحًّا مُشَوَّهًا (2) شِدْوَةً مِنْهُ الْقُلُوبُ وَ فَقَسَ (3) دُونَهُ الْأَبْصَارُ.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ جَادَ سَادَ وَ مَنْ بَخِلَ رُدَّ وَ إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا يَرْجُوهُ، وَ إِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَى عِنْدَ قُدْرَتِهِ، وَ إِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ الْأَصُولُ عَلَى مَعَارِسِهَا يَفْرُوعُهَا تَسْمُو، فَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ خَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا، وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالصَّنِيعَةِ إِلَى أَخِيهِ كَافَاهُ بِهَا فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَ صَدَرَ عَنْهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ، وَ مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرَّحَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

و نیز این خطبه از کتاب نشر الدرر مرقوم افتاد :

إِنَّ الْحِلْمَ زِينَةٌ، وَ الْوَفَاءَ مُرُوءَةٌ، وَ الصَّلَةَ نِعْمَةٌ وَ الْإِسَاءَةَ تَكْبَارٌ صَلَفٌ (4) وَ الْعَجَلَةَ سَفَهٌ، وَ السَّفَهَ ضَعْفٌ، وَ الْغُلُوبَ وَ زُطَّةً، وَ مُجَالَسَةَ الدُّنْيَا شَرًّا، وَ مُجَالَسَةَ أَهْلِ الْفِسْقِ رَيْبَةٌ.

ص: 276

1- حور: برگشتن، مبدل شدن

2- شح: (مثلث الفاء). بخل. مشوه: زشت، بدصورت.

3- فقس: کشیدن موی کسی را بطرف پایین

4- صلف: ادعا کردن بیش از اندازه

و نیز از دعاهای آن حضرت است که میفرماید:

اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِالْإِحْسَانِ وَلَا تُؤَدِّبْنِي بِالْبَلَاءِ

و نیز از کلمات حسین علیه السلام است:

صَاحِبُ الْحَاجَةِ يُكْرِمُ وَجْهَهُ عَنِ سُؤْلِكَ ، فَأَكْرِمْ وَجْهَهُ عَنِ رَدِّكَ

و همچنین از کلیات آن حضرتست:

إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الْمَالِ وَ الدِّينَ لَعَقَى عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دُرَّةٌ بِهِ مَعَايِشِهِمْ فَإِذَا أَمْحَصُوا لِلْإِتِّبَاءِ قُلُوبَ الدِّيَانُونَ

و نیز میفرماید :

مِنْ أَتَانَا لَمْ يَعْدَمْ خَصْلَةٌ مِنْ أَرْبَعٍ : آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَقُضِيَتْ عَادِلَةٌ وَ أَخَا مُسْتَفَادًا وَ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ .

این کلمات از ابن شهر آشوب مسطور است:

سُئِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عِبِيدِهِ الصَّوْمَ ، قَالَ : لِيَجِدَ لِعَنْيٍّ مَسَّ الْجُوعِ فَيَعُودُ بِالْفَضْلِ عَلَى الْمَسَاكِينِ .

از حسین علیه السلام پرسش کردند که از چه روی خداوند تبارک و تعالی صوم را بر بندگان واجب داشت ، فرمود : تا مردم غنی و موال زحمت جوع و الم گرسنگی را ادراک کنند و مردم مسکین و فقیر را بفضل وجود دستگیر شوند.

در تفسیر ثعالبی سند بصادق آل محمد منتهی میشود.

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : إِذَا صَاحَ النَّسْرُ ، قَالَ : يَا ابْنَ

ص: 277

آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ آخِرِهِ الْمَوْتِ .

یعنی وقتی کرس بانگ بر می آورد میگوید : ای پسر آدم چند که میخواهی زندگانی می کن، سرانجام کار مرگست

وَإِذَا صَاحَ الْغُرَابِ ، قَالَ : إِنَّ الْبُعْدَ مِنَ النَّاسِ أَسُّ .

وغراب میگوید : دوری از مردم نیکوست و مورث انس است

وَإِذَا صَاحَ الْقَبْرِ ، قَالَ : اللَّهُمَّ الْعَنُ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ .

وقبره میگوید: الهی لعن کن دشمن آل محمد را

وَإِذَا صَاحَ الْخُطَافِ ، قَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ يَمُدُّ الضَّالِّينَ كَمَا يَمِدُّهَا الْقَارِي .

و خطاف چون قاریان سوره حمد را بقرائت تلاوت می کند .

ذکر حجابها و عودها و هیاکل

ابن طائوس در کتاب مهج که حجابهای رسول و ائمه هدی را صلوات الله علیهم مینویسد که هر یک از دشمنی که بیم زیان داشتند و از وی احتجاب میجستند کلمه ای میفرمودند ، این کلمات را سید الشهداء در احتجاب فرمود :

يَا مَنْ شَأْنِهِ أَلِكْفَايَةِ وَسُدِّ رَادِقِهِ الرَّعَايَةِ يَا مَنْ هُوَ أَلِغَايَةِ وَالنَّهَائَةِ يَا صَارِفُ السَّوِّءِ وَالسَّوَابِ ، اصْرِفْ عَنِّي أَدِيَّةَ الْعَالَمِينَ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ
أَجْمَعِينَ بِالْأَشْبَاهِ النُّورَانِيَةِ وَالْأَسْمَاءِ السَّرْيَانِيَةِ وَالْأَقْدَامِ الْيُونَانِيَةِ وَبِالْكَلِمَاتِ الْعِبْرَانِيَةِ وَبِمَا نَزَلَ فِي الْأَلْوَحِ مِنْ يَقِينِ الْإِيْفَاءِ ، اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ
فِي حِزْبِكَ وَفِي حِزْبِكَ وَفِي عِبَادِكَ وَفِي سِتْرِكَ وَفِي حِفْظِكَ وَفِي

ص: 278

كَفَنَكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ وَعَدُوِّ رَاصِدٍ وَلَيْمٍ مُعَانِدٍ وَضِدِّ كَيُودٍ وَمِنْ كُلِّ حَاسِدٍ ، بِسْمِ اللَّهِ اسْتَعْنْتُ وَبِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ اكْتَفَيْتَ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ اسْتَعْدَيْتُ عَلَى كُلِّ ظَالِمٍ ظَلَمَ وَعَاشِمٍ غَشِمَ (1) وَطَارِقٍ طُرِقَ فِي لَيْلٍ عَسَقَ وَزَاجِرٌ زَجَرَ ، وَاللَّهُ خَيْرُ حَافِظٍ وَهُوَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ .

در مصباح کفعمی این دعا را از سیدالشهداء علیه السلام نقل میکنند که بعد از نماز فریضه قرائت میشود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسَكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَأَنْبِيَاءِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي ، فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ ، فَاسْنَلِكْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا .

(پایان جزء چهارم)

در اینجا جلد ششم ناسخ التواریخ در شرح حالات حضرت سید الشهداء علیه السلام خاتمه میپذیرد .

ص: 279

1- غشم : ظلم و ستم

- 2- معجزات حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)
- 2- نفرین کردن حسین علیه السلام ابن جریره را
- 3- خشک شدن دست مردی که قصد حسین علیه السلام نمود .
- 5- بعضی از معجزات روز عاشورا
- 6- اخبار حسین علیه السلام از سرداری عمر سعد .
- 6- نور پیشانی حسین علیه السلام
- 7- اخبار حسین علیه السلام از مقتل خود
- 8- استقبال شیر از حسین علیه السلام
- 9- بر آوردن انگور از ستون
- 9- رطب آوردن نخل خشک
- 10- مکتوب حسین علیه السلام بینی هاشم
- 11- نقش نمودن خاتم بر سنک
- 12- هلاکت رامی بنفرین حسین علیه السلام
- 13- نمودن رسول خدا و علی و حسن علیهم السلام را بر جابر.
- 15- آب دادن چهار ملك حسین علیه السلام را
- 26- جاری نمودن آب با انگشت از زمین
- 17- سیراب نمودن حضرت قاسم را از خاتم
- 18- نمودن علی علیه السلام را بر جماعتی
- 18- بینا کردن چشم نجاد غلام علی علیه السلام

18- شل شدن دست مردی که پیراهن حسین را در آورد

19- سیاه شدن روی جمال حسین علیه السلام

ص: 280

22- شیری که در قتلگاه در کنار جسد مطهر میخفت .

24- فضایل حسین علیه السلام

24- حمل خدیجه بفاطمه و فاطمه بحسین علیه السلام

26- قابلگی لعیا برای حسین علیه السلام

29- خبر دادن ملکی به پیغمبر از یزید و قتل حسین علیه السلام

30- دیدن حضرت آدم اسامی آل عبا را در عرش

32- خلقت آل عبا هفت هزار سال قبل از دنیا

34- سؤال ابو حمزه سه چیز از حضرت سجاد علیه السلام

35- حجت بودن حسنین بر دو شهر مشرق و مغرب

35- پوشیدن پیغمبر حسین را بجامه بهشتی

36- تناول حسین تحفه بهشتی را

37- سرگذشت وادی عقیق

38- هنیا گفتن خداوند و ملائکه بآل عبا

39- آوردن جبرئیل بصورت دحیه کلبی فواکه بهشت را

40- یا نزول فواکه بهشتی بر آل عبا علیهم السلام

42- نزول نان و خرما و مویز بهشتی

42- نزول انار بهشت بر آل عبا

44- نزول خرما و ثرید برای آل عبا

45- ملکی که بر چانه او نام حسین مکتوبست

45- در اینکه حسنین سید جوانان اهل بهشتند

46- حضور آل عبا در مَرَك مؤمن و كافر

48- دیدن ابراهیم انوار آل عبا را در جانب عرش

51- سرگرمی حسنین با جبرئیل

ص: 281

- 53- مسلمان شدن عالم نصرانی و سفر دریای او
- 55- جنبانیدن جبرئیل گهوارهٔ حسین علیه السلام را
- 57- در اینکه حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است
- 58- خادم گشتن جبرئیل برای آل عبا
- 60- فدا شدن ابراهیم برای حسین علیه السلام
- 61- تعبیر نمودن پیغمبر خواب هند را
- 62- آمدن جن بیاری حسین علیه السلام
- 63- ملاقات روح حسین با روح پیغمبر علیهما السلام
- 63- پرده برداشتن حسین علیه السلام برای اصحاب خود
- 64- مهر زدن حضرت سجاد بر سنک نظیر پدرانش
- 65- فرشتگان زوار قبر حسین علیه السلام
- 67- قاتل حسین علیه السلام در تابوت آتش است
- 67- حدیث کعب الأحبار در فساد بحر و براز قتل حسین علیه السلام
- 70- پرده برداشتن حسین علیه السلام از برای اصحاب خود
- 71- شگفتگی حسین علیه السلام در روز عاشورا
- 72- خبر دادن حسین علیه السلام از شهادت اصحاب خود
- 73- ذکر حضرت سجاد علیه السلام از روز عاشورا است.
- 75- آرزوی شهیدان شهادت در رکاب حسین علیه السلام را
- 75- ذکر مکارم اخلاق حسین علیه السلام
- 76- غذا خوردن حسین علیه السلام با مساکین

77- ادای حسین علیه السلام قرض اسامة بن زید را

77- عطای حسین علیه السلام بفرزدق

78- قصه عربی که اجود مردم را میطلبید

ص: 282

- 79- اثر پشت حسین علیه السلام از حمل زاد
- 80- عطای حسین علیه السلام بمعلم اطفال
- 81- رفتن حسین علیه السلام بدلجوئی محمد حنفیه
- 82- منازعت حسین علیه السلام با ولید بن عقبه
- 84- انکار حسین علیه السلام از صلح با یزید
- 84 - گریه حسین علیه السلام بر سر قبر خدیجه
- 86- سرگذشت حسین و غلامی که با سگ غذا میخورد
- 87 - آزادی کنیزك بشاخره ریحان
- 88- کلام حسین بحسن علیهما السلام در تبدیل قلب و زبان
- 88- آزادی غلام بقرائت قرآن
- 89- در قلت اولاد حسین علیه السلام
- 90- عطای حسین علیه السلام بمردی که ضامن دیه شده بود
- 92 - حکم شکستن محرم بیضه شتر مرغ را
- 93- ذکر خوف حسین علیه السلام از خدای تعالی
- 94- خضاب حسین بو سمه و حنا
- 94- لعن بر قاتلان حسین علیه السلام
- 94- لعن کردن آدم و ابراهیم قاتل حسین علیه السلام را
- 95- لعن کردن امام صادق قاتل حسین علیه السلام را
- 96- حدیث حضرت رضا در لعن بر قاتل حسین علیهما السلام
- 97- لعن خداوند بر قاتل حسین علیه السلام

99- حدیث پیغمبر در این شش کس

100 - قصه کامل با عمر بن سعد

ص: 283

103- ذکر کفر وزنا زادگی و عذاب قاتلان حسین علیه السلام

106- عذاب قاتلان حسین علیه السلام

107- بیان کردن خداوند برای موسی قصه عاشورا را

110- زنا زادگی قتله حسین علیه السلام

112- انتقام خداوند از قتله حسین علیه السلام در رجعت

118- تفسیر آیه فلاعدوان الاعلی الظالمین

118- تفسیر آیه وقضینا الی بنی اسرائیل

119- تفسیر آیه و من قتل مظلوما

120- قتل حضرت قائم ذریه قتله حسین علیهما السلام را

121- علت مسخ نشدن قاتلین حسین علیه السلام

125- انتقام خداوند از قاتلین حسین علیه السلام در دنیا

126- عذاب های دنیوی ابن زیاد ملعون

127- جان دادن کافر و عذاب عمر سعد

131- اشعار مرثی حسین بن علی علیه السلام

235- شماره اولاد حسین علیه السلام

242- شرح حال فاطمه دختر حسین علیهما السلام

243- شرح حال سکینه دختر حسین علیهما السلام

259- دعای روز عرفه حسین علیه السلام

275- حرز حسین علیه السلام

276- خطبه های حسین علیه السلام

277 - كلمات حسين عليه السلام

278 - حجابها وعودها وهايكل حسين عليه السلام

ص: 284

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

